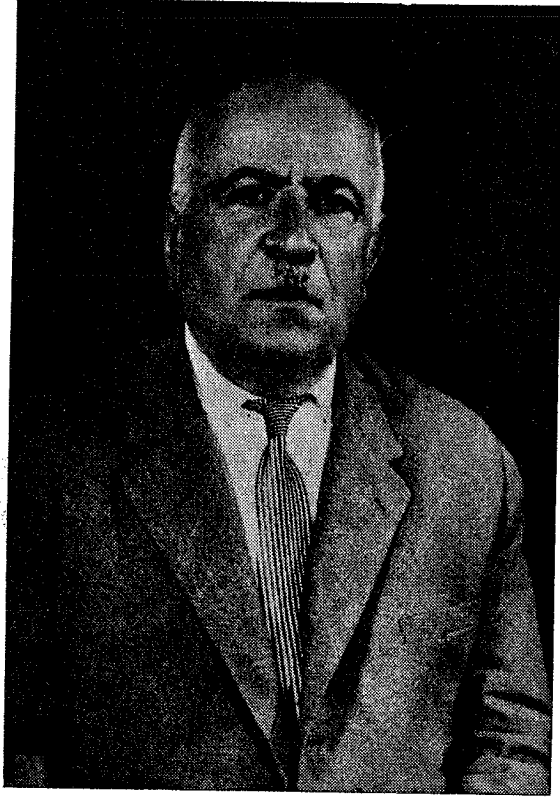


خاطرات حمید

تالیف و تنظیم
دکتر حمید مومند

موسسه ملی مطبوعات امری

۱۱۸ بیج



جناب دکتور حبیب مؤید - مؤلف کتاب

نمره ۱۲۲۶ هفتم شهر الثور ۱۰۹ - ۱۳۳۱/۳/۲۱

جناب دکتر حبیب‌مؤید علیه بها الله

قسمتی از مرقومه مورخه ۲۳ می جناب دکتر لطف الله حکیم
علیه بها الله که خطاب بمنشی این محفل مرقوم گردیده ذیلاً
نقل و تمنی میشود نتیجه را برای عرض باستان مقدس باین محفل
اطلاع دهند :

" امروز ۲۸ شعبان است جمعیت احباب دیروز بعد از ظهر
بتدریج بمسافرخانه مقام اعلی جمع و هیکل اطهر قریب ساعت
پنج بعد از ظهر تشریف آوردند .

بیانات مبارکه که قریب یکساعت و نیم طول کشید تمام دربار
شهادت حضرت اعلی و بنای مقام اعلی و ترقیات امر مبارک بسود
بعد از تاریخ نبیل که دربار شهادت آن حضرت بود قرائت شد
اشعار جناب عندلیب نیز خوانده شد و یک قسمت از خاطرات
آقای دکتر حبیب‌مؤید که راجع بمقام اعلی بود در آهنگ بدیعی
بود نیز قرائت شد .

فرمودند خدمت شما بنویسم که از آقای دکتر حبیب‌مؤید بدخواهید

يك نسخه كامل از خاطرات خود را كه در ايام مبارك حضرت
عبدالبهاء مرقوم نموده اند كه راجع بمقام اعلى و شهادت -
حضرت اعلى وغيره ميباشد نوشته تقديم محفل مقدس مركزى نمايند
و آن محفل بارض اقدس ارسال دارند لذا تمنى دارم از قبول اين
نسخه چيز خدمت آقاى دكتور مؤيد عرض ارادت صميمانه ابلاغ
داريد و عرض كنيد هر چه زود تر ممكن يك نسخه از خاطرات خود را
ارسال دارند زيرا خيلى مفيد و به موقع خواهد بود ."

مزيد تائيد تا نراسائل وآلميم

منشى محفل - على اكبر فروتن

مهر محفل روحانى ملي بهائيان ايران

ساحت مقدس محفل روحانى ملي بهائيان ايران

شيد الله اركانه

پس از تقديم عرض عبوديت و احترامات فائقه در جواب مرقومه
مورخه هفتم شهرالنور ۱۰۹ نمره ۱۲۲۶ مطابق ۳۱/۳/۲۱ راجع
بخاطرات اين بنده در ايام مبارك حضرت عبدالبهاء روحى لاحباشه
الفداء امثالالامره ا لمبرم باقلت وقت وضعف قوى لاينقطع درين
مدت کوتاه مشغول تا بعونه تعالى توفيق يافتم و مجموعه را بنام
" خاطرات حبيب از بيانات محبوب " تنظيم و تا ليف نموده تسليم
ميدارم كه به ساحت قدس تقديم شود و درين سال مقدس جهاد -
امرى كه احببى الهى خود را براى فداى جان و مال در سبيل الهى
آماده کرده اند اين فاني هم حركت مذبوحى نموده حسن خاتمه و
رضاي مبارك را مسئلت مينمايم .

ضمنا از جناب درآگاهى و سركار جميله خانم سليبي و سركار
ملوك خانم حميدى كه در تايپ اين مجموعه كمكهاى لازمه فرمودند
تشكر ميكنم .

شهرين سال هفتم ۱۰۶

دكتور حبيب مؤيد

فهرست کتاب خاطرات حبیب از بیانات محبوب

—————

صفحه

۱	مقدمه اول
۴	مسافرت تحصیلی بیروت
۲۴	مقدمه دوم
۲۵	شرح نزول بیانات
۳۳	مستر ایور کشیش امریکائی
۳۵	میرزاهدی رشتی شهیدی بابا و عمران
۳۶	واقعۀ سگ هار
۳۷	مسترداد بهائی
۳۸	درمهمانی میرزاهدی آقاخوان صفا
۳۹	جناب میرزا ابوالفضل در امریکا
۴۴	مسافرخانه عکا
۴۷	بیانات مبارکه در مسافرخانه عکا
۴۹	عرب لختی سیاه سوخته
۵۰	درباره طهران
۵۱	سئوال از عزازیل

صفحه	
۸۵	سال اول و دوم طبی
۹۰	حضرت ابی الفضائل در بیروت
۱۰۰	علت طرد دکتر فرید
۱۰۹	سال سوم و چهارم طب در بیروت
۱۱۵	سفر مارک به قطر مصری بعد بارویا و امریکا
۱۲۰	حضرت عبدالبها از درجه چشم مو لف
۱۲۳	حضرت عبدالبها از نظر دیگران
۱۳۱	ما موریت بارویا ۱۹ جولای ۱۹۱۴
۱۳۴	مراجعت از اروپا بحیفا
۱۴۴	واقعه محزنه بشیر ۹ اکتبر ۱۹۱۴
۱۴۸	بیانات مبارکه درباره مرحوم بشیر
۱۵۰	بیانات بسید حسین افغان
۱۵۱	در موقع حرکت تسلامده بیروت
۱۵۶	سئوال از ورود تلامذه
۱۵۷	حال من بسیار خوبست
۱۶۳	باید شام بعد از غروب حاضر باشد
۱۶۶	قصه های حاجی میرزا حیدر علی
۱۷۲	عید قربان یا عید اضحی
۱۷۶	مسافر خانه بهجی

صفحه	
۵۲	خطاب بزازین کلیبی نژاد
۵۴	درباره جریده الموید مصری
۵۸	یجعی در قبرس
۶۲	صرف ناهار در بیت مبارک
۶۳	مرغصی آقای حقیقی
۶۶	لوح احبای بغداد
۶۸	آقارضا قباد
۶۹	میرزا مهدی فرزند حکیم هارون
۶۹	اوضاع ایران
۷۱	زائرات امریکائی
۷۲	فوت یکی از علما
۷۳	چای باید از هر حیث خوب باشد
۷۳	هنده الامه لاتصلح او اخرها الا بما صلحت به اوائلها
۷۴	جناب آقارضا تازگی چه داری؟
۷۶	کیکهای عکا
۷۷	اءانه فقرا
۷۹	شخص باید متوکل باشد
۸۰	مقام اعلی
۸۲	بقیه زندگانی تلمیذی

صفحه		صفحه	
۲۸۶	چقد رانسان بی وفا است	۱۸۳	ابوستان
۲۸۷	جمال مبارک امراکید بر جوع بحکیم فرموده	۱۹۳	مسافرخانه ابوستان
۲۹۲	بمناسبت طبریا	۲۰۴	مزاج متبسمانه
۲۹۳	تقدیر اینطور بود	۲۲۰	عایدات طبی را بقترا دادند
۳۰۱	لوح دکتر برکات	۲۲۲	قریه برکه
۳۰۲	فوت آقا حمد ابراهیم مشهدی فتاح	۲۲۷	مهمانی میرزا بدیع الله ناقض
۳۰۳	بیماران پل عکا (نعمین)	۲۴۰	شرح ناخوشی حاج میرزا حیدر علی
۳۱۰	حاج محمد شوشتری	۲۴۴	سه قصه از حاجی میرزا حیدر علی
۳۱۹	زمره مراجعت بایران	۲۴۶	حیفامسافرخانه کرمل
۳۲۹	شما کتاب ناطق هستید	۲۵۱	دکتر فینکل اشین المانی
۳۳۱	دیگر فردا حرکت کنید	۲۵۷	تب عصبی هیکل مبارک
۳۳۵	این سفر شما بسیار عظیم است	۲۶۲	قصه
۳۴۰	لوح بافتن خا روالد مؤلف	۲۶۳	عریضه حاجی میرزا حیدر علی
۳۴۲	حرکت از حیفامرخصی	۲۷۱	یوم مبعث و تولد مبارک
۳۴۳	مقدمه هلت جمع آوری آثار	۲۷۳	مناجات برای شفای بیماران
۳۴۵	نقل از کارت پستال بدیع بشرویه ئی	۲۷۴	روز نوروز
۳۴۵	نقل از دفتر حبیب الله احمد اوف	۲۷۶	مظاهر مقدسه الهیه
۳۴۷	نطق در مقام اعلی	۲۷۸	حمله ملخ
۳۴۹	خطابه مبارک	۲۷۹	ایطالیا وارد جنگ میشود
۳۵۷	لوح مستر و سسیس د ریفوس		

صفحه		صفحه	
۴۲۲	شکایت از تنهایی	۳۶۴	خطاب بتلامذه بیروت
۴۲۳	لوح باد کوبه	۳۶۷	بیانات راجع بمن یتظهره الله
۴۲۴	زبان مو منه	۳۷۷	آگاهی
۴۲۵	لوح تفلیس	۳۸۱	در کوچه های عکا
۴۲۵	لوح دان کرک	۳۸۳	بمناسبت آمدن کشتیهای جنگی
۴۲۷	پس از مسافرت بیروت	۳۸۶	نطق مبارک درباره شهادت احباب
۴۲۹	در سفر سفره	۳۹۰	چند مدرک تاریخی بقلم مخالفین
۴۳۰	درباره تعدد زوجات	۳۹۳	خطاب بتلامذه کلیه بیروت
۴۳۱	مسترکارنگی	۳۹۶	از حرفهای بی ثمرانسان خسته میشود
۴۳۳	لوح دکتر تلیس بیروت	۳۹۸	درباره جناب حاجی میرزا حیدر علی
۴۳۴	حال قدر این انجمنها معلوم نیست	۴۰۱	عید مارال یاس
۴۳۶	مقام اعلی	۴۰۲	بمناسبت ملاقات باناقضین
۴۳۷	مشکلات مقام اعلی	۴۰۴	در خصوص جنگ فرمودند
۴۴۱	ایضا مقام اعلی	۴۰۵	جمیع بشر فرد واحدند
۴۴۳	جمال پاشا	۴۰۸	من تاریکی میخواهم
۴۴۷	شهادت مرشد	۴۱۰	شهادت شیخ علی اکبر
۴۴۸	اراضی مقدسه و مقام اعلی	۴۱۵	مصطفی افندی
۴۴۶	الارض المقدسه	۴۱۹	درباره ایران
۴۵۱	جرجس الجمال	۴۲۱	جناب دکتر لطف الله
۴۵۲	عبد الفتی بیضون	۴۲۲	ماخیلی زحمت میدهم (عکا)
۴۵۳	فرمان سلطان		

از خوانندگان گرامی تقاضا میشود قبل از مطالعه
اغلاط ذیل را تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶	اول	پل آهی	Bridge of Sighs
۱۶	۳	كك	كيك
۱۷	۱۱	پیروان	پیروان یحیی
۴۱	اول	غیر نزه	عزیزه
۴۵	۱۸	شك	شکم
۵۰	۶	رزه ای	رہہ ئی
۷۹	۰	ناصر	نصرالله
۸۵	۸	باشید و ببینید	باشند و ببینند
۱۳۴	۸	محوطه گمرک	محوطه گمرک اسکدریه
۱۵۰	۸	فجبل رجائی	فجبل رجائی منک
۱۵۱	۷	میرزا آقای خان	میرزا آقاخان
۱۶۵	۱۴	اسماعیل سلوچی	اسماعیل ساوه جی
۱۹۹	۵	چه حاجب	چه حاجت

صفحه	نمایش مسیح و کاردینال
۴۵۵	
۴۵۷	احبای آلمان جائشان شاد باد
۴۵۸	اساهی ابواب مقام اعلی
۴۶۱	هنوز مردم بعظمت امری نبرده اند
۴۶۱	لوح جناب عزیزالله ورقا
۴۶۳	لوح عمومی برای ایران
۴۶۸	فصل آخر از کتاب
۴۶۸	حضرت شوقی ربانی
۴۷۵	حضرت ورقه علیا
۴۸۵	عهد و میثاق الهی
۴۸۷	رق منشور
۴۹۲	بیداری و بیزاری
۴۹۴	واکسیناسیون یا تلقیح روحانی
۴۹۷	واقعہ عظیم
۵۰۰	اینک عکس العمل شدید
۵۰۲	گزارش افسراطریشی
۵۰۶	هنوز اذیت و تهمت ادامه دارد
۵۱۰	مشت نمونه خروار
۵۱۲	خلاصہ وجان کلام
۵۱۴	مقاله بیائید دست یکدیگر گرفته بکوه خدا برویم

(۲)

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۰	۱۵	میگفتیم که	میگفتیم کر
۲۰۹	۱۶	و فرها را	و فرها را
۲۳۵	۱۸	بعباشین	بمباشین
۲۳۹	۷	الکفر	الکفرلمة واحده
۲۹۶	۱۳	خورد	خوردن
۳۵۹	۱۵	دخترک ۶-۷	دخترک ۶۰-۷۰ ساله
۴۷۴	اول	من الافاق	من الآفاق
۴۷۴	۲	ینادی الایمان	ینادی للایمان

بسم ربنا البهی الابهی

منتخباتی چند نقل از دفتر خاوارات و ایام تحصیل دردانشگاه امریکائی بیروت و اوقات گرانبهادر ارض مقدس عکا و حیفا و بعضی یادداشتها از بیانات حضوری حضرت عبدالبهاء روحی لاجبائمه الثابتین فداء که جمع آوری شده در این دفتر مینویسم .

مقدمه اول

حمد و ستایش بی آیش خالق محبوبی را سزا است که انسان نا چیز را از نیستی محض خلعت هستی میپوشاند و بنعم و آلاء نوناگون مرزوه میدارد و جمیع کائنات و انواع موجودات را برای نشو و نما و ترقی و تربیت اومیگارد و او راهم مامور انجام و تأیقه خاص و خدمت به دیگران میفرماید و یکدوره زندگی آمیخته بحزن و سرور و آلوده بلذت و فرور و توام با راحت و الم و همدوش با سود و زیان را به یک لطفه السینی طوماروار درهم پیچیده و این خانه عنکبوتی را تارومار مینماید " و این است از قضاهای ثابت تود رشجره ظهور توای پروردگار من " .

برای او جلت حکمت‌اصل مقصود حاصل و نتیجه مطلوبه عاید
 زیرا این کشاکش بیجا و این تنازع بقاء و این تلاشهای علی‌العمیا
 و بی اراده بشرکه مانند حرکات اعضاء یک ماشین بی شعور است
 لازم و تکبر و تفرعن و انانیت و خود پسندی و غرورش هم که یگانه
 دلیل غفلت و نادانی اوست آنها واجب زیرا اگر بی باسرار
 خلقت میبرد و مقصود و مقصد را ادراک مینمودی و اگر اسیر هوی
 و هوس نمیگشتی و خود را مایع قوانین سنن الهی میدانستی
 هرگز پیرامون افکار کودکانه نمیگشتی و اگر خود را محاط در
 این محیط اعظم میدانستی هیچگاه وارد هوسهای بچگانه
 نمیشدی و اگر خود را محکوم و مادون میشمردی هرگز از خود
 رنگ و بویی ظاهر نمینماختی و اگر کاملا به بیوفائی و بی ثباتی این
 جهان بی میبردی ابداً دنبال این کلیه خاک و زندگی سرتاسر
 دردناک نمیرفتی بلکه دیوانه وار بدشت و صحرا بناه میبردی
 و پشت پا بدنیا و مافیها میزدی ولی از آنجائیکه در هر
 جزه خلقت حکمتها نهفته است این غفلت و نادانی هم مبتنی بر
 حکمتهای بالغه است در این بی خبری و نادانی علمها و حکمتها
 مستتر و اگر غیر از این مینود نظم جهان از هم پاشیده و شیرازه
 اجتماعی از هم کسپخته میشد و هرج و مرج سرتاسر عالم را فرا
 میگرفت و بیسان " لیس فی الامکان ابداع ما کان " حقیقتی
 است معلوم و چون و چرا و مکت و تعطل پس قبیح و مذموم

پس باید بلا قید و شرط مطیع بود و بحال جامه شمر و مفید
 و هر ساعت آماده و مرمصدندای رب مجید و با اندوخته و
 توشه شایسته منتظر ورود بیمارگاه خداوند مجید و السلام و بعد
 این بنده ناچیز حبیب الله ابن خدا بخش کرمانشاهی
 (دکتر حبیب مویذ) که بصرف فضل در بهار ۱۳۲۴ هجری
 شمسی افتخار عضویت محفل روحانی ملی بهائیان ایران را
 دریافتم قبل از ظهرها اوقات فارغی داشتم برای گذرانیدن وقت
 بفکر این مسئله افتادم که تاریخ حیات خود را بطور اختصار
 بجهت تذکار اولادم بنگارم و وقایع و سوانحی که رخ داد به
 رشته تحریر در آورم و از زحمات و لطماتی که در این دوره از
 زندگی وارد شده یاد داشته بردارم و از خاطره های گذشته
 آنچه در خاطر مانده متذکر شوم (زیراتاریخ پرده دورنمائی
 از گذشته است و دستور و راهنمائی از برای آینده) چون
 کیفیت زندگی شرط است نه کمیت آن و نم و اثر حیات اهمیت
 دارد نه طول و قصر عمر در این جهان بی ثبات - لکن
 آنچه دارای اهمیت و قابل نگارش است همان اوقاتی است که
 در اعتبار مقدسه و بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء و معاشرت
 با ابرار و استفاده از محضر اولیای حق و مجاورین وزائیرین
 در ارض مقصود در جسم و جانم رسوخ نموده و در نظر دارم
 و اندوخته کرده ام در این اوراق برشته تحریر در میآورم و -

باقی جریانها، زندگی را در کتاب علیحده ئی مینویسم و از این جزوه حذف میکنم زیرا اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شباتی همه بیحاصلی بوالهوسی بود .

ضمنا پوشیده نماند که دفترچه های یادداشت این فانی متعدد است و تمام اینها را میل داشتم که بطبع برسانم ولی میخواستم بصره و تصویب هیکل مبارک حضرت ولی امرالله برسد آنوقت مورد استفاده عموم قرار گیرند اینک خود سرانه چیز، نوشته شود که بدست اغیار افتد که شاید موافق با مصالح امر مبارک نباشد - اینک بقیه را فعلا در این کتاب نمی نویسم و مؤول ببعث میکنم و فقط منحصرآ بیانات مبارکه را ذیلا می نگارم و شرح نزول بعضی از بیانات مبارکه را ضمنا برای مزید اطلاع خواننده عزیز مینگارم که در موقع مطالعه روشن باشند .

مسافرت تحصیلی بیروت

در اکتبر ۱۹۰۷ میلادی باتفاق جناب میرزا اسحق خان حقیقی و خانم ایشان فردوس خانم از راه قم طهران قزوین رشت - انزلی - باکو - باطوم - باسلامبول رهسپار شدیم که از آنجا بساحت اقدس مشرف شویم در طهران بجناب حاجی ملا علی اکبر ایادی معروف به حاجی آخوندوارد شدیم چون از قم با ایشان آشنا شدیم جناب مشارالیه با جمعی برای زیارت

تربت جناب منوچهر خان (۱) گرجی آمده بودند و در قزوین بین حضرت حکیم کریم و حاتم عصر عظیم جناب میرزا موسی خان حکیم باشی پذیرائی فرمودند و جناب سید نصرالله باقصراف که در آنوقت تمام وسائل نقلیه باختیار ایشان بود دستور داده بودند که در عرض راه ماورین مربوطه وسایل آسایش و رفاه ما رافراهم سازند . تمام مهمانخانه ها متعلق بایشان بود هر دو ساعت یکمرتبه از برای استراحت مسافرین و تغییر اسبهای کالسکه بیک منزل تازه ای میرسیدیم قبلا از ورود ما مطلع شده وسایل پذیرائی فراهم بود این بود که ماشب و روز طی مسافت می کردیم و درهمه جا کلیه وسایل راحتی آماده بود که خستگی راه احساس نمیشد همه جا مسرور و شاداب بودیم و بشکرانه الطاف الهی پرداخته تماشا را در حظ و کیف بودیم که دست قدرت الهی چگونه بیگانه ها را یگانه نموده و اسباب وحدت عالم انسانی را فراهم کرده درهمه جا خواهران و برادران - روحانی از برای بندگانش خلق فرموده و بطور عجیب بساط محبت گسترانیده . جلت عظمته و جلت قدرته " سبحان من تجلی علی الكائنات بالقیض الجلیل " " سبحان من احی الارض الميته الهامده " " سبحان من سقاها بماء واحد من عین جاریه " " سبحان من هداه الخلق الجدید " " سبحان موسس هذا العصر المجید " در بادکوبه زیارت احببای

الهی فایز شدیم جناب حاجی قلندر در مسافر خانه بودند و اغلب آقای آقا موسی نقی اف بادرشگه شخصی و شاهانه وارد میشدند و از دیگران میشنیدیم که ایشان دارای سرمایه سرشاری هستند و همیشه میگویند از پول شخصی و یک نفری دست تنهایی میخواهم یک مشرق الاذکاری در یاد کوبه بسازم شبیه مشرق اذکار عشق آباد ولی اینقدر مسامحه نمود و اینقدر تاخیر و غفلت کرد که بالاخره از مالیه خود بهره ای نبرد و در آخر عمر در نهایت سختی و حسرت بمرد - حق جل جلاله میفرماید "پشگی نبوده و نیست که آنچه از قلم اعلی نازل شده از اوامر و نواهی نفع آن بخود عباد راجع است مثلا از جمله حقوق الله نازل و اگر ناس بادی آن موفق شوند البته حق جل جلاله برکت عنایت فرماید و هم آن مال نصیب خود آن شخص و ذریه آن شود چنانچه مشاهده مینمائی اکثر از اموال ناس نصیب ایشان نشده و نمیشود و اغیار را حق بر آن مسلط می فرماید و یا وراثی که اغیار برایشان ترجیح دارد" x

خلاصه اجل مهلت به نقی اف نداد اشرار چندین بار او را دزدیده تمام دارائیش را ضبط کرده و با زجرهای گوناگون او را معذب کردند مثلا باد و دست آویزان کرده و زیر پایش آتش سوزان میگذاختند و پول میگرفتند و رفقای بی خیر او را نیز لباسهای مندرس در بر کرده بچارو و رفت و روپ

و ادار میکردند تا بالاخره معدوم و مفقود الاثر گردیدند - فاعتبروا یا اولی الابصار... پس " کس نیارد ز پس تویش فرست "

در اسلامبول با یک سلسله مشکلا مواجه شدیم زیرا در آن موقع در ایران حکومت مشروطیت اعلام شده بود و دولت عثمانی و پادشاه عثمانیان سلطان عبدالحمید ثانی از خوف سرایت مشروطیت اجازه نمیداد که ایرانیان وارد اسلامبول شوند . در کشتی ما قریب دوهزار نفر حاجی بودند که اغلب سروکار و حواله بجات در اسلامبول داشتند و میبایستی با تجار ایرانی ملاقات کنند و رفع حوائج نمایند ولی کشتی ما بمجرد ورود با افراد پلیس محاصره شد و اجازه تردد داده نشد بهرکس التماس میکردم والله بالله ما حاجی نیستیم بزبان ترکی می گفت (اوفری طوفری جده کیتلی سز) یعنی بایستی یکسر بجده بندر که بروید - بنده بواسطه چیزی اطلاعی که از جغرافی داشتم بدرد خورد بجناب حقیقی فهماندم حالا که مانمیتوانیم در سواحل بند عثمانی پیاده شویم در یکی از ممالک مجاوره سواحل دریای مدیترانه مانند یونان ایالیا و فرانسه و غیره میرویم و از آنجا به بیروت رهسپار میشویم این بود که بالاخره بلیط گرفته و بایک کشتی یونانی قریب یک هفته در جزایر اژه گاهی این کشتی مرغ و خروس حمل میکرد و گاهی خان میکرد

و ما در این مدت از يك جزیره دیگر میرفتیم و تمام تفریح ما دیدن مرغ و فرس بود تا بالاخره به بندر پیره یونان رسیدیم و يك روز در آنجا مانده شهر شهر آتن را دیدن کردیم بعد هم بلیط واپور گرفته عازم اسکندریه مصر شدیم در اسکندریه اتفاق غریبی رخ داد زیرا نه جناب حقیقی و نه من از زبان و عادات اهالی اطلاعی داشتیم جناب حقیقی بخیال اینکه اینجا اسکندرونه است با شخص عربی هم کلام شد و بزبان بی زبان پرسید آیا شما عبدالمهدی حكاك را میشناسید؟ گفت بلس بلس همین نزدیکی های ساحل دکانی دارد و مشغول مهر کردن است بیا با هم برویم تا ترا باو برسانم خان حقیقی هم بدون معطلی ما را گذاشت و همراه شخص عرب رهسپار شد این عبد و خانم ایشان در کشتی ماندیم ولی نه پولی داشتیم و نه تذکره های ما همراه بود - نه کسی را میشناختیم تمام روز از آقای حقیقی خبری نشد ما هم در کشتی گریستیم و سرگردان و بلا تکلیف ماندیم کشتی بوق اول را زد و از خان حقیقی خبری نشد میخواست لنگر بکشد و حرکت کند که ناگاه سروکله خان پیدا شد و يك نفرافندی هم همراه ایشان بود پرسیدم تا اینوقت کجا بودی و چه میکردی گفت موقع حرف زدن نیست پا شوید و برویم ما هم اسبابها و جامه ها را برداشته براه افتادیم اولی تکشید خود را در منزل

حاجی محمد یزدی اخوی آقا احمد یزدی دیدیم و چند شبانه روز در نهایت محبت و مهربانی پذیرائی فرمود بعد از مختصر استراحتی از میرزا اسحق خان پرسیدم علت تاخیر چه بود؟ فرمود من با عبدالمهدی حكاك در اسکندرونه مکاتبه داشتم و بخیالم اینجا اسکندرونه است و آن شخص عرب بجای هدایت سبب ضلالت من شد معلوم شد که من اشتباه کرده ام و چون تمام اسکندریه را پا زدم بفکر رسیدن به واحبا را پیدا کنم و طلب یاری نمایم برسان برسان بمسازه ایرانیها رفتم وقت تنگ منم خسته و لنگ احبا هم دنگشان گرفته در نهایت سماجت دارند مرا استنطاق میکنند که که هستیم و چه مقصودی داریم و مبادا ناقض باشم - در این بین جناب حاجی میرزا حسن خراسانی آن را در میدان مانند شیر زیان و شمشیر بران وارد شد و دید ما مشغول مباحثه هستیم و سؤال و جواب داریم کلام ما را قطع کرد و گفت مختصر کنید دست بسبیل راستش برد و گفت جان این سبیلها ثابتی یا ناقضی؟ منم لوتی وار جواب دادم داش تو بگیری ثابتی گفت "قریان تو" و دایره استنطاق بر چیده شد و بسال محبت و الفت گسترده گشت ماچ طویح شروع شد و یکفر از گماشتگان بصیر خود را همراه فرستاد اناثیه را حمل نموده وارد منزل شدیم معلوم بود در آن

صفحات رائجه کریحه نقض وزیده و احبای ثابت خیللی با احتیاط و دست بعصا راه میروند و محافظه کاری مینمایند. "هر قائلی را صادق نمدانند و هرورادی را ثابت نمیشمرند" لذا به تحقیق و تفتیش میپردازند و جناب حاجی میرزا حسن هم خواسته بود لوطی وار و داشمآب قضیه را ختم کند و ما خودش و جمعی را راحت کند و راحت کرد حالا دورهم نشسته باهم صحبت میکنیم خلاصه بعد از چند روز استراحت در اسکندریه بلیط کشتی گرفته عازم بیروت شدیم - در این سفر بواسطه عفو حجج در دو محل ما را توقیف و قرنطینه گذاشتند یکی در بندر (سینوپ) نزدیک طرابوزان در کنار دریای سیاه - یکمرتبه هم در بیروت در خشکی پس از استخلاص از قرنطینه بملاقات جناب آقا محمد مصطفی شخص ثابت مطلع شاعر ادیب که در عهد و پیمان شمشیر بران بود این شیر بچه ابن جناب شیخ محمد شبلی است که در ایام طفولیت با حضرت طاهره بایران آمده بعد هم بقیه عمر خویش را در جوار اراضی مقدسه و واسطه مصروف داشت ایام حیات را منحصر بخدمات امریه گذرانیده وصول عرایض و تقدیم آن بوده و الواح صادره هم او باطراف جهان میفرستاد و در ضمن از برای جلوگیری از التاء شبهات ناقضان و هدایت و راهنمایی مسافران مأموریت خاصی داشت و با اشخاص مهم آمیزش و ملاقات مینمود با روسای لشگری

و کشور، عثمانیان ارتباط داشت در واقع سنگر اول ارض اقدس را داشت و پیش قراول امیر و حصن حصین امرالله را از هجمات و لطمات اعداء حفظ میکرد از تلامذه ایرانی بهر نحوی که میتوانست و میسر بود سرپرستی و اعانت میفرمود و از زائرین و واردین ارض مقدس پذیرائی و دلجوئی و رهنمائی مینمود و در واقع مرکز مهم امری و سنگر مقدم را دارا بود و از بطش و هیمنه و وقار و یار و اغیار حساب میبردند و دشمنان امر قادر بتفوه بیک کلمه بی ادبانه و جسورانه نبودند ملاقات ایشان تاثیر عمیقی در جسم و جانم نموده جناب علی احسان کارهای ما را انجام داده تا داخل کشتی ما را بدرقه نموده و عازم حیفا شدیم جناب آقا محمد مصطفی (۱) در اواخر عمر از نور بصر محروم ولی بصیرت الهی مرزوق بود از چشم کور ولی دلی پرنور داشت عاشق شیدائی طلعت ماه پیمان بود و همواره شیفته و آشفته آن دلبر یکتا اشعار خود را با سوز و گداز میسرود و دل هر مستمع را از خود میربود. یک دو بیتی که در خاطر است ذیلا درج میشود قوله رحمه الله علیه :

(۱) جناب محمد مصطفی سه اولاد داشتند : جناب حسین اقبال جناب علی احسان و جناب دکتر ضیا مبسوط بغدادی هر سه مانند کره نارو هر سه ثابت بر عهد بودند .

ایا عکا لقد اعلاک رسی و حلك غصنه ذاک المرسی
 و ما حب الدیار شغفنی قلبی و لکن حب من سکن الدیار
 وله ایضا یاغصن مولانا بها :

ان فوادى محرق فى هجرکم فى هجرکم ان فوادى محرق
 ادرحيفا که در آن موقع بندر بسیار کوچک و ناچیز، بود و
 سکنه آن چند خانوار بیشتر نبودند و یک نفر از احباب بنام آقا نصرالله
 چایچی قهوه خانه محقری جلو اسکله چوبی داشت و در نهایت
 حکمت بکارهای مسافری رسیدگی مینمود. مستصر اقامتی نموده عازم
 عکا شدیم و با کروسه (۱) دواسبه در ساحل دریا روی شنها
 که اغلب با امواج دریا شسته میشد طی مسافت نموده از -
 منار دریا و کوه پرشکوه خدا " کرمل" و مناره عکا در حال
 سکوت و سبوت و شگفت بودیم قلبها میطپید و هر قدر نزدیکتری
 شدیم حالت ترس و توجه بیشتر میشد تا بالاخره از در -
 آهنین گذشته وارد قلعه عکا شدیم (یوم جمعه هشتم
 ذیقعد ۱۳۲۰ قمری) بالاخره وارد " مدینه محصنه " گشتیم
 کوه ها تنگ دیوارهای سنگی بغایت بلند و تماشای از گنج
 و سنگ ساخته شده بود و انسان از دیدنش مبهوت میگشت
 در کاروانسرای وارد شدیم موسم " بخان عمران" صحن سرایر

(۱) دلجان دو اسبسه

از شتر و اسب والاغ بود کشفات و عفونت از در و دیوار میبارید
 عربهای چرکین و مگسهای برکین انسانرا عصبی و خشمگین مینمود
 این کاروانسرای بارانداز و باصطلاح عربها " خان العوامید"
 مرکز بارگیری و حمل و نقل خوار بار بود - مرکبات و حبوبات
 میبوندند و میآوردند و یک قسمت چند اطاق بالاخانه هم مستاجر
 احباء الهی بود که یک قسمت آنرا مسافر خانه کرده اند و
 قسمت دیگر آن حجرات متصلات آنرا احبای مجاور و طائفین حول
 مانند جناب حاجی میرزا حید علی و جناب زین المقربین و جناب
 مشکین قلبم و غیرهم سکونت دارند و از جمیع لذائذ مادی چشم
 پوشیده و از تمام راحتی و آسایش بشری و از تسهیلات تمدن
 ظاهری امروزه خودداری و امساک کرده فقط و فقط بزیارت
 طلعت محبوب دلشاد نموده و بقوت لایموتی قانع گشته و چشم
 از جمیع ماسوی الله بسته و بحبل ولایش دلبسته و بذیل
 ردايش پیوسته از مادونش جمع غلایق را گسسته و بامید
 دیدار او و عنایات او و بیانات شیرین روحانی او نشسته از
 زیارت لقا و استماع بیانات شیوای او دلخوش و امیدوار گشته
 و ازهر قید و دام و علاقه باین دنیای ناکام رسته اند - آه....
 چه زندگی آراهی چه اشخاصی آرایش نورانی روحانی چه
 محیط فرح بخشی است که انسان همه رنجهای دنیا را فراموش
 میکند نه غمی نه غصه ای نه حرصی نه طمعی نه شهوتی نه غضبی

نه تنازع بقائی نه دغدغه امروز و فردائی نه بندوست سیاست بی بایی و نه بخیال مقام و رتبه و جاهی گویا بهشت موعود همین جاست و طائفین حولش صدق این شعر سعدی رحمه الله علیه که میفرماید :

گر مخیر بکنندم بقیامت که چه خواعی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را و در نتیجه از خود گذشتگی و فداکاری و انقطاع از ماسوی الله و امتزاز بنسائم قدسی بمقام حق برستی کامل رسیده اند دیگر جسمانیات رفته و روحانیات جایگزین آن گشته و ارواح مجرده شده اند بلکه :

رسد آدی بجائی که بجز خدا نبیند

بنگر که تا چه حداست مقام آدمیت
بصر و بصیرت آنان که بیوفائی و بیثباتی جهان و جهانیان را دیده و باخروش بی برده و عدم ثبات و قرارش را سنجیده و پشت پا بتمام لذائش زده میفرماید " غذیها عین عذاب و عذابها یمر مرالسحاب " زیرا سراب است نه آب و مجاز است نه حقیقت و بنظر ارباب نظر این لذائذ مادی جز هوسهای کودکانه بیش نیست لذت آنی دارد و دنباله آن - کسالت و خماری بیار آرد و در تکرارش انزجار و اکراه حاصل شود لذا قابل توجه ندانسته اند و اعتنائی نمی نمایند و اصرار اوهم گذشته باصل حقیقت و مقصود از خلقت بی برده اند

بنام بچشم بصیرت و حق پرستی آنان. در این موضوع استاد شیرازی سعدی رحمه الله علیه چه خوب گفته :

نظر آنانکه نکردند برین مشتى خاك

الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

عارفان هر چه بقائی و ثباتی نکند

گر همه ملک جهانست بهیچش نخرند

این سرائی است که البته خلل خواهد ^{فت} دید

خنک آن قوم که دریند سرائی دگرند

خدای من این نفوس مقدسه و این ارواح مجرده چه

دیده اند که از جمیع خوشیهای دنیا چشم پوشیده اند و در

این سجن عکا این محل بدآب و هوا این زندان اشقیاء این

منقأی پسرابتلا جای گزیده اند؟ این چه محلی است که فاقد

همه چیز است حتی هوا و آفتاب هم در این محل امساک کرده

و خست بخرج داده زندان پادشاهان مقتدر عثمانی است و قیصر

ابدی قاتلها و سارقها و راهزنها و گردنکشان و جانیها محبس -

امپراطوری سلاطین آل عثمان که تمام مجرمین و جانیهای دور

دست از اقصی نقاط قسمتهای اروپائی و آسیائی و افریقائی ممالک

عثمانی را که میخواستند محو نابود کنند بزندان ولیمان عکا می

فرستادند چه آمدنی که امید بازگشت ندارد .

چه بل آهی (۱) که برگشتن ندارد ولی برای اهلش چه باغ و گلزاری چه یار غمگساری چه نفحه مشگباری از بزم شترش بوی جان بمشام میرسد از کک (۲) و مگسش آیات بینات ترتیل میشود دیوارهای بلندش و از جغد بومش مزامیر آل داود بگوش هوش میرسد و از حبس و زندانش رائحه طیبه قمیص یوسف کنعان استشام میشود طوی للواردین هنیثا للفائزین بشر او فرحا للزائرین .

در مرحله اولی قریب یکماه مشرف بودم نوزده روز با جناب میرزا اسحق خان حقیقی و یازده روز با احبای همدانی شب و روز از نعمت لقامرزوق و از بیانات دلرباست و مد هوش بودم - گاهی خندان و گهی گریان و از نشئه صهبای این جام بها چنان سرمست و سرشار که عالی را غیر عالم روحانی قائل نبودم و برایش ارزشی نمیدیدم بواسطه تحریکات ناقضین و تضییقات

(۱) مقصود از بل آه بلی است که امپراطورهای

روی در شهر ونیز ایتالیا ساخته بودند و یکسره مقصرین را بزنندگان میبردند و در همانجا میبردند و دیگر تا ابد امید بازگشت نداشتند .

(۲) ککهای عکا تاریخی است و دیدنی تا کسی نبیند و گرفتارش نشود نمیتواند در مخیله خود تصور آنرا بکند در خان عمران باهامانند چکمه سیاه میشود و در اینخصوص حدیث شریف آمده "و ان من قرصه برغوث من براغیثها کان عند الله افضل من طعنه نافذه فی سبیل الله"

مأمورین دولت عثمانی همه مسافرین یکجا و یکمرتبه تشریف حاصل نمیکردند و اغلب میبایستی دو نفر دو نفر از کوچه های تنگ عبور نموده از مسافر خانه به بیت مبارک برویم و این کوچه ها بقدری تنگ بود که اگر یکنفر از طرف مقابل میآمد میبایستی خود را به دیوار چسبانیده راه عبور بدیم تا او رود بعد هم ما برویم و تئیکه به بیت مبارک میرفتیم مخصوصا شبها در سالن پذیرائی جمع میشدیم در آنوقت حضرت عبد البهاء تشریف آورده فضا و عواض میشد بخصوص و تئیکه بیانات مبارکه شروع میشد چنان تاثیر در روح و جان مستمعین مینمود که در اعماق قلب و مغز استخوان اثر میکرد بیانات مبارکه اغلب ذکر هئائب حضرت اعلی و جمال مبارک و هجوم اعداء و بلا یای وارده بر شهداء و انقطاع اولیاء الله بود گاهی هم از بیوفائی و پرجفائی بیروان و شقاوت ناقضین امر الله بود بعد هم قاری قرآن میآمد پس از اذن جلوس استجازه مینمود و شروع بتلاوت قرآن میکرد بعد از آنکه يك قسمت آیات را بلحن حجازی یا مصری میخواند میفرمودند (صدق الله) آنهم فوراً قطع کرده آقا حسین آشچی قهوه میآورد قهوه صرف میشد بعد هم عمم مرخص میشدند هفته دومرتبه هم علی الرسم عصرهای جمعه و یکشنبه بزیارت تربت مقدسه مطاف ملاء اعلی روضه مبارکه حضرت بهاء الله مشرف میشدیم طرز شرفیابی یکنواخت یکجور بود کروسه اسفند یار چندین بار میآمد و میرفت و احبای را از عکس

به بهجه میرد در آن محل نزدیکی روضه مبارکه مسافرخانه
مختصر بود که اجباء دست و روشسته و وضو می گرفتند استراحت
نموده برای می خوردند تلاوت آیات و مناجات میشد اغلب میرزا
محمود کاشی تلاوت مینمود بعد که تمام مسافرین و بعضی مجاورین -
آمدند همگی آهسته آهسته دست بسینه قدم زنان بزیارت روضه
مبارکه میرفتند و پس از زیارت بهمین ترتیب مراجعت میشد و در هر
هفته یک دو مرتبه هم بیباغ رضوان و باغ فردوس میفرستیم و تل الحمره
و عین البقره زیارت میکردیم تا آنکه بیم میسر میسرید و اجازه -
مرخصی صادر شد چون این بنده بنا بود با آمریکا بروم حق توصیه بند
را بحضرات زائرین امریکائی کوسرو گودال از اجباء سان
فرانسیسکو فرمودند و شب هم در جلسه عمومی بیاناتی فرمودند
که باتفاق حضرات حرکت کم و در آمریکا با مشورت اجباء وارد
دانشگاه شوم ضمنا فرمودند " جمال مبارک بساط وحدت عالم
انسانی گسترانیده و اختلافات مذهبی و طبقاتی را مرتفع ساخته
دیگر کلیبی و مسیحی درین نیست همه بنور ایمان منورند و در
ظل خیمه یکرنگی وارد الی آخر بیانہ الاحلی " از قضایای اتفاقیه
جناب حکیم هارون همدانی روی پای مبارک افتاد و استدعا نمود
که بنده با اجازه و امر مبارک همان درس را در مدرسه بیروت
بخوانم عرض کرد ما فلانی را میشناسیم و با خلاقش آشنا هستیم
تضا و استدعا میشود امر مبارک صادر شود که در بیروت باشند

و در ضمن تحصیل علم با جوانان مخلصه و آمیزش کنند . . . پاسی
گذشت بنده را احضار فرمودند مشرف شدم تعظیم کردم مرحبا
فرمودند بعد بحریبان موج آمد موج رحمت اوج گرفت فرمودند
" حضرات چنین تقاضائی دارند شما چه میگوئید " عرض کردم
" رضای مبارک " فرمودند " جمال مبارک میفرماید رضای من در
در رضای خلق من است "

خلاصه بنده ماندنی شدم و حضرات امریکائیها رفتند چند
روز بیهم حال بر این منوال بود تا آنکه زائرین کلیبی همدانی
هم مرخص شدند بنده با حضرات مرخص شدم هر بیانی که
میفرمودند و هر دستوریکه راجع بسائرت در اراضی مقدسه صادر می
گشت شامل بنده هم بود مثلا تعریف و توصیف این اماکن
مشرقه را میفرمودند که تماشای مسکن و ماوای انبیا است تماشای
مواوی اقدام انبیا الهی شبها تا صبح بمناجات و گریه و زاری
گذرانیده اند و طلب حاجات میکردند تمام این غارها که ملاحظه
مینمائید مسکن انبیا است قدم بقدم و وجب بوجب مواوی اقدام
انبیا است هر ذره خاکش مقدس است تمام این انبیا و اولیا
در ضمن مناجات آرزوی چنین روزی را میکردند و بشارت بمجی
رب میدادند که رب الجنود ورود میفرماید و خیمه رب در جبل
کرمل برافراشته خواهد شد و نمایندگان صلح اعظم در طول
آن مجتمع میشوند و نام جهان بدیع خواهند داد .

اینجا فلسطین است (۱) اراضی مقدسه است عنقریب قوم یهود باین اراضی بازگشت خواهند نمود سلطنت داوید و حشمت سلیمانی خواهند یافت این از مواعید صریحه الهیه است و شك و تردیدی ندارد قوم یهود عزیز میشود در ظل امر وارد می شود و تمام این اراضی بایر آباد و دایر خواهد شد تمام - پراکندگان یهود جمع میشوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد آباد و پر جمعیت میشود و تردیدی در آن نیست مقام اعلیٰ به بهترین طرز ساخته خواهد شد دعا و مناجات - انبیاء الهی بهدر نمیروند وعده های الهی تماما تحقق خواهد یافت اسارت و دردبری و پراکندگی یهود مبدل بعزت ظاهری آنها میشود حتی بحسب ظاهر ظاهر عزیز خواهند شد جمال مبارك در باره قوم اسرائیل دعا فرمودند در مناجاتی که تقریباً پنجاه سال قبل نازل شده میفرمایند " الهی اجعل بنی اسرائیل الذلیل عزیزا واجمع شملهم فی الارض المقدسه " البته این مواعید الهیه تحقق خواهد یافت و در آن تردیدی نیست

(۱) در اینجا باید متذکر شد که در آن موقع یعنی سنه ۱۹۰۷ میلادی کلمه "فلسطین" رایج و معمول نبود زیرا جز "ممالک عثمانی بود و در قسمت سوریه بود. گاهی هم از بعضی یهودیه های اشکنازی بجای "فلسطین" "بلسطنین" یا "ارض اسرائیل" بگوشها میخورد.

شما بروید و این اراضی مقدسه را در نهایت خضوع و خشوع و بتبتل و تضرع زیارت نمائید الی آخر بیانہ الاحلی . بنده آمدم بسه مسافر خانه توی فکر فرورفتم اهریمن بی پیر توی جلدم رفت و با او گلاویز شدم مراد معروض امتحان و آزمایش گذاشت خیال کردم العیاذ بالله سرکار آقا اشتباه کرده اند و ملتفت نیستند که من از برای ادامه تحصیل آمده ام و بایستی حالا که امریکا نرفتم به بیروت بروم خیال فرموده اند منم جزو زوار کیمیا هستم و باید بقدر شریف و سایر اراضی مقدسه بروم و زیارت کنم یحتمل اگر وقت بگذرد دیگر مرا در مدرسه نپذیرند و فرصت از دست برود والی الابد محروم شوم و مقصود کلی حاصل نشود بعلاوه من خرجی این سفر را ندارم من که نمیخواهم " حاجی " بشم بعلاوه کسیکه اعتاب مقدسه را زیارت کرده احتیاجی بدیدن خشت و گل ندارد با خود گفتم :

حاجی بره کعبه و من طالب دیدار

او خانه هبی جوید و من صاحبخانه
خلاصه این افکار پریشان میآمد و میرفت و مرا در هر آن معذب

و هراسان مینمود در مسافر خانه داشتم با جناب حاجی میرزا حیدر علی صحبت و درد دل میکردم ناگاه یکی از خدام وارد شد و اظهار نمود که " احضار فرمودند " فوراً بساحت اقدس شتافتم تعظیم کردم مرحبا فرمودند اظهار عنایت و شغف کردند بعد

بیاناتی قریب باین مضمون میفرمودند که این اراضی اراضی مقدسه است تماماً. با اثر اقدام انبیای الهی متبرک و مشرف شده هر وجیش مقدس است در این کوه ها و غارها انبیای الهی شبها بگریه وزاری و مناجات و بیقراری گذرانیده اند آرزوی همگی این بوده که در ظهور جمال مبارک باشند و چنین روزی را به بینند حال شمانایب الزیاره من باشید از طرف من زیارت نمائید من چون مسجون هستم قادر بحرکت نیستم منتها آرزوی من آنست بتوانم آزادانه بروم زیارت کنم ولی نمیتوانم شما از طرف عبدالبهاء میروید بکمال ادب و خضوع - اماکن مقدسه را زیارت و طالب تائید مینمائید چون من نمی توانم بروم مسجونم قلعہ بندم و اجازه خروج ندارم حکومت مانع است الی آخر بیانہ الاعلی . . . بالاخره این بنده باتفاق حضرات زائرین کلیبی نژاد همدانی با الاغ و اسب دو هفته از یک محل بمحل دیگر و از یک دهکده به ده دیگر میسرفتم و اغلب شبها داستانها، عجیب و غریب از حضرات یهود میشنیدیم معجزات و خوارق عادات بهر یک از این نقطه ها نقل میکردند و نسبت میدادند و برای هر یک از این مقابر کراماتی قائل میشدند ما هم سمعاً و طاعتاً گوش میدادیم بلکه با کمال ادب و وقار و احترام امتثالاً لامره المبرم دست از عبا بیرون آورده باین قبر میایستادیم مناجاتی خواننده

قبر را میبوسیدیم : خلاصه بعد از سفر طولانی در اراضی مقدسه وارد دانشگاه امریکائی بیروت شدم . این فانی هم امتحان داده بکلاس پنچ متوسطه وارد گشتم . . . توضیح آنکه اینجانب میبایستی در قسمت متوسطه کالج وارد شوم و مدارک علی و - رسی داشته باشم چون اوراق من از مدرسه امریکائی همدان بود و رسمیت نداشت لذا هیئت رئیسه مدرسه پس از مشاوره و تبادل افکار باین نتیجه رسیدند که من یک مقاله ای که بیشتر از پانصد کلمه باشد از تاریخ و تعالیم بهائی بزبان انگلیسی بنویسم و این مقاله بجای مواد امتحانیه باشد خوشبختانه این بنده چون اوراق و جزوات امری که از امریکا می رسیدم مالسه میگردم و کلمات درشت پسرمننا مانند :

Manifestation, Divine Civilization, ect.

و امثالهم آشنائی کامل داشتم قلم بدست گرفته تند تند شروع بنوشتن کردم و تاریخ امر و ظهور اعظم و حکایت جانبازی شهداء در ایران و یک قسمت از تعالیم امر که در نظر بود برشته تحریر در آوردم و دو صفحه بزرگ را پر کردم و تسلیم (پرفسور هول) رئیس قسمت نمودم خیلی مورد پسند واقع شد و همین ورقه مرا از صدها مشکلات نجات داد و یکسره وارد سال آخر متوسطه شدم و از آن تاریخ که اوایل سال -

۱۹۰۸ میلادی بود جزو محصلین رسی S. P. C.

محسوب و در قسمت شبانه روزی حاضر و غایب میشدم و در کلاس مرتباً حاضر میشدم .

مقدمه دوم

از نظر ارباب بصیرت پوشیده نماند که اینجانب در عفتوان جوانی بودم که توفیق شرفیابی بحضور حضرت عبدالبهاء را یافتم — از عوالم روحانی خبری نداشتم و از عوالم بعدی و ما وراء طبیعت کوچکترین فکری نداشتم فقط مجذوب دیدار و — شیدائی گفتار و رفتار حضرت عبدالبهاء بودم و اگر یادداشتهائی نموده ام در نهایت اختصار بود و اهمیت بعدی را احساس نمی کردم فقط از لحاظ اینکه یکروزی خاطره ها را با خاطر آروم و — لذت آن ساعات شرفیابی را تکرار کنم و خوش باشم با قلم و مداد و در دفترچه بنالی رئیس مسائل و مطالبی که بنام منده مفید و مهم بود یادداشت میکردم و این بیانات عین بیانات مبارکه نیست بلکه مضمون کلماتی است که بذهن میسپردم و بعد بمسافرخانه آمده یادداشت میکردم و بقلم شکسته و زبان بیزبانی خود مطالب را روی کاغذ میآوردم و تصور نمیکردم روزی مورد توجه احباء واقع شود یا آنکه بساحت اقدس حضرت ولی امرالله

ارواحنا فداءه تقدیم شود زیرا اگر چنین روزی رابیش بینسی میکردم از کلیه بیانات مبارکه که چندین کتاب قطور میشد جمع آوری میکردم و کلمات پرمعنائی آن حضرت که هر حرفش مانند یک کتاب پر معنای آسمانی بود یادداشت بر میداشتم ولی افسوس دیر باین فکر افتادم و این مختصر هم که جمع آوری کردم و از اوراق پریشانم ^{وامریکا} سواد بر میداشتم بیشتر آنهائی است که بعد از سفر مبارک از اروپا مراجعت فرموده بودند و این فانی هم بامبارک باروپا رفت و طرز زندگی فرنگیان را آموخت و از احبای غرب تجربه آموخت و عادت بنوشتن یادداشت نمود و مطالب مهمه را جمع آوری کرد .

شرح نزول و بیانات مبارکه در سفر اول بعکا
در بیت مبارک سرای عبدالله پاشا جزائر
ذیقعدہ ۱۳۲۹ هجری قمری ۱۹۰۷
میلا دی

در موقعیکه شرفیاب شدیم روی پای مبارک افتاده خواستیم بیوسم قبول نفرموده با دستهای مبارک بلند کرده فرمودند استغفرالله استغفرالله " مصافحه کنیم " " معانقه کنیم " بعد اظهار عنایت از سفر و زحمات مربوطه بآن فرمودند ضمناً شرحی از کرمانشاه در موقع نزول اجلال جمال مبارک فرمودند که چه

زمستان سختی بود و مادر کاروانسرائی در کنار خندق وارد شدیم سرتاسر مصیبت و بلا بود ولی چون در سبیل الهی بود روح و ریحان داشتیم و خوش میگذشت در اسد آباد سرمای شدیدی بود درجه سردی هوا ۳۸ درجه زیر صفر بود جورابه‌هایم تر بود و بایم را سرما زد خواستیم شب حلوا بخوریم بجای شکر فلفل ریخته بودند که تمام دهان و گلو را میسوزاند شب نخوابیدیم و هی آب خوردیم از برکت آن رنجها و آن غربتها حال رایات آیات الهی مرتفع گشته .

عکس احباب قزوین تقدیم شد چند مرتبه بوسیدند و فرمودند " هده وجوه نورانیه " " منوره بنور البها " " هدیه مقبوله " " وجوه ناضرة و یومئذ الی ربها ناظره "

بمناسبت سرگونیها، بی دربی جمال مبارک و نغی ازایران بعراق عرب و اسلامبول و ادرنه و عکا فرمودند : " هجرت حضرت ابراهیم خلیل سبب ظهور و پیدایش حضرت کلیم ، حضرت مسیح ، حضرت رسول ، حضرت اعلی و حضرت بها^ی الله گردید این در بندر و غربت و این بی سروسامانی و هجرت جمال مبارک چه تاثیر می در عالم بوجود خواهد آورد و چه نتایج عظیمه ای در برخواهد داشت البته حالا تصورش قدری مشکل است ولی برای اهل بصیرت و ایمان کامل ابدا اشکالی ندارد و مثل آفتاب است در هجرت و محصوری حضرت رسول و قتیکه اعداء و مخالفین همه جور

فشارهای آورده و اصحاب را مستاصل کرده بودند میخواستند سنگری کنند و خود را در جاله ها پنهان کنند بسنگ بزرگی بسر خوردند اتفاقا آلات حفره نداشتند حضرت با عصا بسنگ زده فرمودند " فتح ا کاسره شد " بعد هم مجددا بسنگ باعصاره فرمودند " فتح قیاصره شد " متزلزلین تعجب میکردند ولی بعد که صد اقسش هویدا شد اذعان نمودند در خصوص هجرت یکنفر باشا که در جند عرب با فرانسه کشته شد فرمودند " سبب خذلانش گردید چون برای خاک میچنگید خاک که انزل موجودات است ولی هجرت و سرگونی حضرت خلیل سبب هدایت اهل عالم گردید و سبب ظهور حضرت اسحق اسماعیل یعقوب یوسف کلیم داود و سلیمان مسیح محمد و حضرت اعلی گردید و اما هجرت و غربت ما سبب اعلاء امر الله شد " در مقام دیگری این بیانات را فرمودند : در حرب خندق یا معروف بحرب الاحزاب - حضرت محمد و اصحاب از شدت گرسنگی سنگ بشکم بسته بودند و محاصره شده بودند و قتیکه حضرت فرمود خندقی حفر کنند بیک سنگ بزرگی بر خوردند و قادر به کندن نبودند حضرت متغیر شده باعصای مبارک بسنگ مذکور زده و فرمود " هاقذ فتحت ملك القیاصره " بعد هم مجددا باعصاره فرمودند " هاقذ فتحت ملك الا کاسره " اصحاب تعجب نمودند منافقین متزلزل هم در دل مسخره کردند و استهزاء نمودند طولی نکشید مواعید

آنحضرت بوقوع پیوست و نصرت نصیب اسلام شد منافقین خجل شدند و دشمنان سرشکسته گشتند و بیادبیانات آنحضرت افتادند دشمنان امراز قبایل بنی کنانه و عطفان و نظره و خزرج و قریش بودند و قتیکه حضرت با عصایش بسنگ میزد بعضی منافقین به رفتاری خود که متزلزل بودند اشاره کرده میگویند "یا هذانحن من شوفنا لا بمکننا الخروج المبال فکیف ینطق بهذا المقال وقالوا بحقه من اردی الکلام" اینست که میفرماید "الله یستهزی بهم ویدهم وطمینانهم یعمهمون" در این حرب هفتصد نفر جنگجو بود که قریب سیصد نفر از آنها یا منافق بودند و یا متزلزل و قتیکه به ایوان کسری رسیدند آثار مواعید الهیه را دیدند خجل و نادام گشتند پس از مراجعت از روضه مبارکه و تشریف بحضور مبارک فرمودند: "به زیارت در وجود خود انسان است تا چقدر فیض ببرد و استفاده کند اگر بکمال توجه و تضرع زیارت نمود و انجذاب روحانی حاصل کرد فیض بده والا بی نتیجه است

احن الی الدیار دیار سلمی والتم ذی الجدار و الذجدار
وما حب الدیار شغفن قلبی ولكن حب من سکن الدیار
بعضی باین آرزو وارد گشتند و مقبیه و مشتعل شدند بعضی هم همانطوریکه آمدند برگشتند چه بسا از اشخاص مانند جمال بروجردی و خردی آمدند زیارت هم کردند ولی بالاخره بذلت و خسران راجع شدند - خداوند تاج و حاجی بر سر مرکز نقض گذاشت چون قابل

نبود سلب تائید گردید و نعمت از او روگردان شد شیخ فضل الله (نوری) هم چون بضدیت قیام کرد سبب خسرانش گردید مفتضح شد (۱)

پدر بنده مرحوم حاج خدا بخش موید در قصبه صحنه مسافر خانه ای بجهت آسایش مسافریین فراهم ساخته بود و بفراخور و سب و توانائی خویش از مسافریین احباب و اغیار علی قدر مقدر پذیرائی میکرد چون ذکرش در ساحت اقدس شد فرمودند: "بسیار بسیار مبارک است خیلی خوب است که در شهری و هر قصبه و دهی اینکار را بکنند و بجهت نزول احباب محل مناسبی فراهم سازند تا هر کس بخواهد از شهری بشهری و از دهی بدهی برود به محل مخین وارد شود مثل اینکه در نقطه مسینی خانه شخصی دارد و از هر حیث آسوده است ولی باید اول مشرق الاذکار بسازند بعد مسافر خانه مشرق الاذکار عشق آباد در بحبوحه انقلاب و طوفان تاسیس شد آن مادری است که متصل میزاید و مشرق الاذکار مغناطیس تائید است تائید را جذب میکند *

عنایات بی پایانی درباره جناب حاجی وکیل الدوله افغان فرمودند ضمناً فرمودند میخواستند جناب افغان رایکسره

(۱) شیخ فضل الله از علمای شیعه و از اهل مازندران بود از اینکه جمال مبارک هم از اهل نور بودند ننگ داشت و بضدیت قیام کرد - بالاخره آزادی خواهان او را در نهضت مشروطیت بدار مجازات آویختند

بجده بیرند این روزها مسافرت خیلی مشکل شده است به مسافری
 اجازه نمیدهند در هیچیک از اساکل عثمانی پیاده شوند
 از باطوم یکسره بجده میبرند وقتیکه جناب افنان حاجی
 وکیل الدوله وارد شدند و هنگامیکه از کشتی بقیق میآمدند
 دریا طوفانی بود موجی برخاسته و قایق ایشانرا وازگون و جناب
 افنان را بدریا انداخت قایقچی ها با زحمت زیاد ایشانرا
 نجات داده بودند وقتیکه وارد عکا شد حضرت عبدالبهاء
 فرمودند برویم دیدن جناب افنان وقتیکه حضرت عبدالبهاء را
 دید با بدن لرزان نمود را روی اقدام مبارک انداخت حضرت
 عبدالبهاء فرمودند جناب افنان امروز خیلی بشما بد گذشت
 چطور است احوال شما ؟ جناب افنان بنای گریستن را -
 گذاشت اشکها مانند دانه های مروارید روی محاسن سفید می
 غلطیدند با صدای بریده ولرزان عرض کرد " گفته بودم که
 بیانی غم دل با تو بگویم " دیگر قادر بتکلم نبود و بغض
 گویش را گرفته میفشرد و بقیه شعر یعنی مصرع دوم را نتوانست
 ادا کند ولا ینقطع میگریست آن حالت جمیع ملتزمین حضور
 را برقت آورد عجب منظره و برده موثری بود که همه را بگریه
 انداخت .

امروز حضرت مولی خلی بشاش و خندان بودند و میل داشتند
 احباء هم مسرور باشند باین مناسبت قصه جمال بروجرودی را

فرمودند و هی هده : " علویه خانم عیال ملا علی جان شهید
 خوابی دیده بود و برای جمال بروجرودی نقل کرده بود که خواب
 دیدم جمال مبارک در این اطاق تشریف آورده اند و عنایاتی در
 باره من میفرمایند جمال بروجرودی در جواب میگوید : تسبیح این
 خواب درست است من آمده ام باینجا و بتو هم محبت دارم -
 فرمودند خوب بود بسر جمال بروجرودی همان بلا را وارد میآورد
 که شاهزاده خانم بسر آن شخص نکره وارد آورد . شاهزاده خانم
 عاشق میرزا علی اکبرخان نوری میشود یکوقت خیر میدهند یک
 شخص میهمان توی اطاق آمده شاهزاده خانم بخیاال اینکسه
 میرزا علی اکبرخان نوری است چراغ میآوردن میبینند یک شخص
 بی ریخت بدقواره توی اطاق نشسته هر دو دست را بلند
 کرده بسرش میزنند تا کلاهش تریش تریش میشود و جین و فریاد
 میزند و میگوید : توئی میرزا علی اکبرخان نوری ؟ توئی میرزا
 علی اکبرخان نوری ؟ بدبخت توئی میرزا علی اکبرخان نوری ؟ بعد
 هم بنده را تنها احضار و عنایات بی پایانی ابراز داشته
 فرمودند " مرحبا الحمد لله برو بحر و جزیره و خشکی و دره و تپه
 را طی نمودی تا باین بقعه نورا رسیدی و درانجمن روحانی
 حاضر گشتی این از خلوص نیت شماست . تمام ملل عالم
 قیام کردند که ابنا خلیل را منضم خویش کنند نتوانستند
 حقیقتا این از تدبیر و ایمان شماست ذلک من فضل ربی یوتیه

من یشاء من از شما بسیار راضی هستم چونکه روح جد بزرگوار - خود حضرت خلیل را در ملکوت ابهی شاد و مهتر نمودید - تمام بشارات انبیا در حق شما ظاهر شد . عرض شد قربان چهار سال در دوره تحصیلات ابتدائی در همدان منزل جناب حاجی موسی کلیعی بودم که محبت فوق العاده نمود و زحمت بسیار درباره حقیر کشیدند لاله نقره ای تقدیم حضور مبارک کرده اندر جای تائید درباره ایشان میشود - فرمودند : بسیار خوب لاله را چند شبی روی میز خود نگه میدارم بعد شما ببرید و با دست خود در روضه مبارکه بگذارید این محبت در مقابل رافتی که درباره شما نمود " و همچنین لوحی بافتخار ایشان نازل که ذیلا درج میشود :

بواسطه جناب زائر آقا میرزا حبیب الله ابن
خدا بخش جناب آقا موسی کلیعی علیه بها الله
الابهی .

هو الله - ای شجره حدیقه حضرت کلیم جناب آقا حبیب الله به ارض جلیل وارد و بترت مقدسه مشرف و فائز و در انجمن رحمانی حاضر و غایت روح ریحان از ملاقات ایشان حاصل نامه ای مرقوم نموده اند و در آن ستایش و نیایش از افاضات و پرورش شما در حق خود فرموده اند فی الحقیقه مسرور شدم و خوشنود گشتم که الحمد لله در حق ایشان چنین عطاقتی

نمودی و چنین عنایتی کردی که از پدر بهترو از برادر خویش تر بود فسی الحقیقه این عنایت و رعایتی که در حق او مجری داشتی خدمتی است که بملکوت ابهی نمودی و عبودیتی است که باستان مقدس کردی چون از این رفتار و کردار و روش و سلوک شما - نهایت سرور یافتم لهذا لاله ای که فرستاد بودی آنرا بترت مقدسه فرستادم تا اثری از تو در آن آستان مبارک باشد این عطاقت بقابل نوازش و رافتی که در حق او مجری داشتی و عليك البهاه الابهی ع ع

در جلسه عمومی فرمودند :

" دیشب تمام شب میبارید من بیدار بودم زارعین باید از فضل حق ممنون باشند که زحمتشانرا بشمر میرساند و نتیجه میدهد همچنین است حال خلق با باران رحمت الهی که آنچه غرس نموده اند انبات میشود و سرسبز و شاداب میکند ولی مشروط بآن است که با تمام برسد و آفتی نرسد و نتیجه و ثمر بیخشد والا تمام زحمات بهدر رفته "

مستر ایور Mr. N.L. Euver امریکائی مدیر
مدرسه امریکائی همدان مدت ها در نزد ایشان تلمذ نموده تحصیلات
مقدماتی را در همدان فرا گرفتم خیلی میل داشت بنده غسل
تعمید نموده مسیحی شوم ولی وقتیکه شنید بنده عازم عکا

شدم در موقع حرکت کاغذی بمن نوشته اظهار تاسف نموده بود و مرا " بیرو مسیح کاذب " خراب نموده بود و خیلی دلسوزی کرده بود که چرامن " گمراه " شدم این مسئله برای من خیلی ناگوار بود و دیدن این کاغذ و تحملش بس دشوار در تمام مدت سفر و در ساعات و دقائق فراغت مشغول تحریر جواب بودم و از روی آیات تورات و انجیل ثابت نمودم که (تو دجال هستی که نسبت بمآهر حق جسارت میورزی) و یک جزوه تالوری تنظیم نموده بحضور مبارک دادم و شرح حال را مسروض داشتم فرمودند " خیر شیر ایدا فرستادن این جزوه لازم نیست این مطالب را با امریکائی ها ننویسد ایجاد بفرست میکند فقا بنویسد که چون شما مسلم من بودید من هیچوقت محبت و زحمات شما را فراموش نمیکنم تو پدر روحانی من هستی و در حق تو دعا میکنم و بس " بنده مکتوبی بهمان مضمون نوشته و جزوه مرقومه را باره کرده و دور ریختم .

بمناسبت جزوه ردیه ای که در طهران نوشته اند فرمودند :
 " مردم در صد الفای سراج الهی هستند ردیه ها نوشته و خواهند نوشت تازگی در طهران ردیه ها نوشته اند نمیدانند که این ردیه ها باعث انتشار کلمه الله میشود نمیتوانند آفتاب را از سطوعش منع کنند اگر تمام عالم جمع شوند نمیتوانند این دریا را از موج باز دارند يك موج میزند و تمام این کها و تمام این

خار و خاشاکها را بکنار میاندازد البته احبا هم در صد رفع شبهات هستند خداوند وعده فرموده و نص صریح بکسانی که خدمت بامر میکنند وعده نصرت داده میفرمایند و نصر من قام علی نصرت امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین با جنود غیبی کدک و یاری خادمین امر را میفرماید

خطاب به میرزا مهدی رشتی مشهدی بابا
 و کربلائی عمران بادکوبه ثانی

جناب میرزا مهدی چطور است حال شما یقین خیلی زحمت کشیده اید؟ ولی بسیار خوب است که زحمت در سبیل محبوب کشیده شود ملاحظه حیوانات را بنمائید هر قدر لطیف ترند زحمت بیشتر میکنند زحمت از برای حجر و مدر نیست ولی شجر بالنسبه زحمت دارد حیوان بیشتر و حیوانات ناطقه بیش از آن و جواهر وجود از همه بیشتر . شعری است بترکی که مقصود زحمت را میفهماند :

کحل یا نمش دو لمش نه لمر چکمش

تاکیم اول نرگس مستانه کرمش در

یا نه لم یا قلنه لم سرمه کی سحوق اوله لم

گیره لم باری بو تقریر ایله یارن گوزنه

یعنی سرمه باید زحمتها بکشد رنجها ببرد بسوزد و سحوق

و سلاویه گردد و مراحل عدیده طی کند تا قابل آن شود که به چشم یار کشیده شود .

فرمودند : " هرچه عمومی است الهی است و هرچه خصوصی است بشری احبای الهی آنچه را تاسیس مینمایند باید عمومی باشد چه مشرق الاذکار و چه سایر موسسات هرچه عمومی است الهی است و هرچه خصوصی است بشری است باید مساعی احبای ... -
مشمول عموم باشد مکتبی بنا شده و يك بیمارخانه مرتبط بمشرق الاذکار میبخواهند دایر نمایند احبای اگر اتفاق میکنند باید عمومی باشد و فرق بین احدی نگذارند اگر مکتب تاسیس میکنند کسی را محرم نکنند من خوشم میآید هرچه احبای بسازند در -
نهایت اتفاق باشد مثل مشرق الاذکار عشق اباد واقعا در آن حوالی متقن است حضرت اعلی میفرماید هرچه اتفاقان داشت او خدا را تسبیح و تقدیس میکند "

واقعه سنگ هـ اار

سگی شتاب زده در تالار عمومی وارد شد و زیر صندلیها پنهان گشت : " فرمودند این سنگ بیرونی را دور کنید خارج کنید چرك است بد است بیرون کنید " آقا سید اسد الله قوی رفت که بیرون کند پایش را گزید و مجروح گرد فرمودند بکشید بکشید خدام ریختند باعصا و چوب و بیل حمله کردند و کشتند

معلوم شد سنگ هار است چند نفر را تاکنون گزیده و مبتلا کرده جلو در اندرون او را کشتند و امر آکید شد آقا سید اسد الله قوی با سلامبول رفته معالجه نماید و فوراً این پیر روشن ضمیر رهسپار اسلامبول شد و در آنجا مدت دو ماه مشغول مداوا بود .

مستر داد بهائی

شرکت خبرگزاری رویتر تلگراف نموده که مستر داد بهائی عازم هندوستان است تلگراف خبرنگاری رویتر بجهت اشخاص مهم است مثل پرنس آلمان و امثالہ سبحان الله چه عنایتی است چه موهبتی است چه نوری است چه روحی است چه سراجی است چه آفتابی است حضرات گمان میکرد که اگر جمال مبارك را از ایران نفی کنند کار تمام میشود محو و نابود میشوند دیگر اثری باقی نماند و این سراج خاموش میشود و من در -
اوایل صعود که موج بلا باوج رسیده بود شعری گفتم منجمله این دو بیت :

شرق معطر نما غرب منور نما نور ببلخار ده روح بسقلا بخر
و در مکتوبی نوشتم عنقریب خاور و باختر مانند دود لبر دست
در آغوش گردند بعضی از متزلزلین تمسخر کردند ما گفتیم در قرآن
میفرماید وان تسخروا منا فانا نسخر منكم كما تسخرون فسوف
تظلمون یعنی شما بما مسخره کنید ما هم شما را مسخره میکنیم

پس زود باشد تا ببینید کیست مسخره کننده حال بحمدالله
دیری نگذشته آثار فتوحات عظیمه در شرق و غرب عالم ظاهر
گشته و تائیدات مبارک متواصلا میرسند .

در مسافرخانه عکا

در مهمانی میرزا مهدی آقا اخوان صفا

و میرزا حبیب الله صمیمی

فرمودند : سفیر عثمانی از امریکا بمتصرف عکا نوشته بود که در
باره حضرات تحقیقی نموده راپرتی بدهد متصرف جواب داده
بود " اینها (یعنی بهائیان) ابداء در امور سیاسی دخالتی
ندارند و روایات در باره ایشان متباین است اما حقیقت حال
مجهول است ولی آنچه واضح است اینست اینها بعد از
فلانی (یعنی حضرت عبدالبها) از بین میروند " من
از مطالبش خوشم آمد ولی این مطلب را بیربط نوشته و -
اشتباه کرده امر الهی مربوط بوجود من نیست حاجی میرزا
آغاسی هم همین مطلب در ظهور حضرت اعلی میگفت که اگر
این را بکشیم و از بین ببریم این صداها ازین میسرود
در باره جمال قدم هم میگفتند اگر از ایران بیرون کنیم نفسی
و سرگون کنیم از میان میروند نمیدانند آنچه را که میکنند
بمنفع امرالله است و سبب عزت امرالله ما که در دست آنها
هستیم ما اسیر آنها هستیم هر چه میخواهند بکنند ما

حرفی نداریم .

جناب میرزا ابوالفضل

جناب ابوالفضائل با نهایت ضعف و بیبری شب و روز به
خدمت امرالله قائم است و در نشر نجات الله سعی خیلی
ضعیف هستند هوای امریکا بایشان نساخت هوا بسیار سرد
است میرزا پیر و منحنی شده شکسته شده سینه درد دارد -
نمی‌تواند دوام کند و مقاومت نماید والا ایشان را نمی‌آوردند
خیلی بامر خدمت کرده است خیلی زحمت کشیده فتوغرافی
از ایشان فرستاده اند خیلی دیدنی است تماشائی است میرزا
با این عمامه و عصا میان آن جمع آلا فرنگه نشسته اند و چند
نفر در اطرافش حلقه زده اند خیلی تماشا دارد دست لـوا

Sitt Lua وبارنی Laura C. Barney

نوشته بودند هر چه درست میکنیم میرزا میل نمیکنند امروز
سه نفری رفیق در مطبخ غذای مخصوصی تهیه نمودیم که
بخورند آنها نخوردند مردمان ایران درنده هستند والا محض
توکلن و تمکن چند نفر را میفرستادم خیلی خوب میشد ولی
افسوس در ایران آسایش نیست مردم متعصب هستند چندین
لامات کلیه بهیکل امرالله وارد نمودند و تاخیر انداختند هیکل
عالم مریض است دایبب هر قدر حاذق باشد و درصدد علاج بر

آید و دفع مره بخوهد این لطامت را چگونه جبران کند چاره این لطامت چیست ؟ مثل این میماند طبیب موقعیکه مشغول معالجه است وقت شب کوزه آب سردی بر سر او بریزند یا آنکه مسمومتر کنند خلاصه کاری نمیکند اما باعث تاخیر میشوند غیم غلیظه نمیتواند بکلی مانع از سطوع شمس بشود با لآخره تمام این ابرها بواسطه حرارت شمس متلاشی میشود و آفتاب عالم تاب نور و حرارت میدهد اذا جاء الحق ذهق الباطل باری احبای الهی آنچه را میکنند باید نفع عموم را در نظر بگیرند مثلا در کسب و تجارت تصور نفع دیگران هم بکنند منحصر بعود نباشد حضرت اعلی روحی له الفداء میفرماید " وقتیکه در صخر سن درت ارتخانه اسم اشخاص را روی بارهای تجارتی مینوشتم یا اسمها را میخواندم سرم را باین میآوردم و سجود هم بخدا میکردم که در این جزئی کار هم خدا را در نظر داشتم مقصودم خدا بود و در همه احوال خدا جلو چشم بود " احبای هم باید در هر کاری خدا را درم نظر داشته باشند .

+++++

میرزا مهدی اخوان صفا عرض کرد در قران میفرماید " عزیز ابن الله " فرمودند : در زمان قدیم طوایف مختلفه بوده اند از جمله سامری ها که امروز نیستند و همچنین فرسیان و

یک فرقه دیگر " عزیزه " همین قسم که امروز مسیحیان مسیح را ابن الله میگویند آنان نیز عزیز را ابن الله میگفتند و اصل تفصیل آنکه از اهالی نجران و روسای آنان وفدی بمدینه خدمت حضرت رسیده با حضرت بمحاجه برداختند در آنوقت این آیه مباحله نازل اقتلوا انفسکم الی اخره آنها معتقد بودند که کلمه آن جوهر فردیه متجسد شده یعنی لاهوت منقلب به ناسوت شده و الحین اعتقاد کاتولیک ها همچنین است و معتقدند که نفس کلمه متجسد شده و این جسد حقیقت الوهیت است و میگویند نبوت حقیقی است یعنی جسد خود حضرت مسیح منشعب از ذات غیب است و متجسم شده این فکر باطل است و واضح البطلان است آن حقیقت مقدسه الهیه مقدس از هر نوعی و منزله از هر وصفی است حقایق انسانیه آنچه عروج کند نمیتواند از آن ذات غیب بحت خیر گیرد تا چه رسد بعرفان آن این حضرات معتقد بودند که آن ذات غیب لا یدرك و لایوصف آن حقیقت کلیه الهیه متجسد شده و این آلام و محن را تحمل نمود بعد هم وفات کرد و مجدداً اقیام نمود و حال آنکه این عوارضات متعلق و مختص به امکان است و حضرت وجوب مقدس از این عوارضات راهی بآن حقیقت کلیه نیست السبیل مسدود و الالب المردود دلیل آیه وجوده انبائه آنچه را تغییر و تبدل در آن راه یابد آن امکان است

و الا آن حقیقت کلیه الهیه از هر نعت وصفی و ستایشی منزّه است خبری از آنجا نیست معنی ناسوت ربطی به آن عالم ندارد جمیع اوصاف راجع بمظاهر مقدسه الهیه است که در بین خلق ظاهر میشوند لا یدرکه الابصار و هو یدرک الابصار کما میزتموه باوهامکم فی ادق المعانی هو مخلوق مثلکم و میردو علیکم این واضح و مشهود است که آنچه بفکر و تصور انسان میآید آن محاط است و البته محیط اعظم از محاط است آن حقیقت قدسیه هرگز بتصور نمیآید خلق توجه واهی میکنند یعنی الله واهی را تصور میکنند و آنرا عبادت میکنند چه آن حقیقت الوهیت ممکن نیست بتصور درآید زیرا آنحقیقت مقدس از هر خیالی است لذا راهی جز بمظاهر ظهور نیست و ماعدای او وهم صرف - حضرات گمان میکردند که آن حقیقت کلیه تجسد پیدا کرده و بسه قسّم منقسم شده اب و ابن و روح القدس - این اوصاف راجع بمظاهر الهیه است من آمن بهم فقد آمن بالله و من اعرض عنهم فقد اعرض عن الله من اطاعهم فقد اطاع الله و من انكرهم فقد انكر الله کسی را به حقیقت الوهیت راهی نیست کما یطیرن طيور العقول علی اعلی معارج العروج لیرجعن الی مقام الذی خلق فی انفسهن انسان آنچه صعود نماید نهایت راجع میشود بقامی که در نفس اوست ملاحظه نمائید جماد کائنی است از کائنات

و در صقع امکان است آنچه صعود کند کمالات نباتی را نمیتواند ادراک کند و نبات آنچه ترقی کند ممکن نیست پی بقوه حساسه ببرد و همچنین حیوان آنچه ترقی کند ممکن نیست از عالم عقل و احاطه انسان خبری گیرد آنچه ادراکات - جمادی است بحسب عالم جمادی راجع بخودش است و آنچه ادراکات نباتی در عالم نبات راجع بخودش است و همچنین عالم حیوانی بحسب عالم حیوانی راجع بخودش میباشد چه که همه در صقع خلقتند البته خلق مادون است و هر مادونی عاجز از ادراک و عرفان مافوق دیگر معلم است خلق و حق چقدر بعید است مقصود از این عبارات و از این اذکار این است که يك انبعاثات قلبی و يك احساسات روحانی در قلوب - حاصل شود و انجذاب و ایمان و ایقان و محبة الله فراهم شود حضرات گمان میکنند آن حقیقت کلیه الهیه در حیز امکان آمده که عبارت از پوست و گوشت و استخوان شده و حال آنکه آنحضرت صریح میفرماید " جسد در اضطراب است ولی روح مستبشراست . "

آقا میرزا مهدی رشتی عازم سفر تبلیغی به هندوستان شد فرمودند : جناب آقا میرزا مهدی

شکر شکن شوند همه طلیحان هند

زین قندبارسی که به بنگاله میرود

انشاء الله مؤید و موفق و مظفر خواهید بود آقا محمد
جوادى داشتیم ترك بود بجای حافظ میگفت حافظ گفته :
شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین قندبارسی که بینگاله میرود

مسافرخانه عکا

مسافرخانه عکا عبارت از يك اطاق بزرگی بود که بطرف
دریا و ریشترق عکا ساخته شده (درخان عوامیدیاخان عمران)
يك دو اطاق سنگی کوچک هم در طرف غربی آن واقع که
محل سکونت جناب حاجی میرزا حید علی و جناب مشکین قلم بود
يك اطاق هم باز بطرف شرق که مطبخ بود در جلو راهرو و
کفش کن مسافرخانه يك طوطی در قفس بود هر وقت حضرت
عبدالبهاء وارد میشدند بصدای بلند میگفت الله ابی و جمله
الله ابی را بقدری بلند و رسا ادا میکرد که از مسافت
دور شنیده میشد گاهی هم میگفت " مرحبا " حضرت
عبدالبهاء هم جواب میدادند الله ابی رحاب آقا محمد
حسن خادم که مردی نمین و سنگین و درعین حال بسیار
چابک و با تمکین بود تمام خدمات مسافرن را عهده دار
بود یکه و تنها روزی سه مرتبه باید غذا بمسافرن بدهد
اطاقها را جارو کند آشپزی کند خرید کند ظرفها را بشوید

سفره را بچیند چای بیاورد حتی لباسهای مسافرن را هم
گاهی خودش می شست و طرز تهیه غذا بسیار ساده و یک رنگ
بود اغلب آبگوشت ساده بود گاهی با ماست بعد از آنکه
آب آورده سامور را حاضر میکرد صبحانه میداد که عبارت
از يك مقداری نان گندم خالص و يك دو استکان چای شیرین
بود پس از آنکه کار چای تمام میشد بازار میرفت گوشت و
سیب زمینی و پیاز و غیره خریداری میکرد میآمد دید آبگوشت
را براه میانداخت و پس از آن آرد آورده خمیر میکرد و نزدیک
ظهر تشت خمیر را اغلب روی سرش بنانوائی برده نانهاراتسوی
سفره سفید پیچیده بمسافرخانه میآورد و تا بکارهایش میرسید
يك ساعت بعد از ظهر میشد گاهی دو ساعت بعد از ظهر وقتیکه
همه گریسته شده اند با کمال تانی و آرای سفره و ظروف و
سبزی و نیر میآمد بعدش دوسه قاشق آب آبگوشت و يك دو
تکه گوشت دو دانه سیب زمینی گاهی گوجه فرنگی هم
داشت بفرد فرد مسافرن داده میشد تمام مسافرن هم يك
جور و يك نواخت بودند همه جور آدبی در مسافرخانه بود غنی
و فقیر پیر و جوان - شهری و دهاتی - مسلمان و یهود (البته
بهائی) ادا تبعیضی در بین نبود و تجمل و شك پروری هم
وجود نداشت حتی اغلب مسافرن در ساعات بیکاری مشغول
گندم پاک کنی بودند هر نفری بقدر نیم کیلو گندم روی کاغذ

با توی سینی ریخته دانه دانه گندمها را پاك میکردند و این گندمهای پاك شده را جناب آقا محمدحسن میبردند آسیا آرد کرده میآوردند بمسافرخانه بعد خمیر نموده بنانوائی میبردند و نانها را بخورد احبای میدادند عجب طعم ولذتی داشت من وسلوا باین خوشمزگی نبود اکثر مسافری که آگاهی غده به سی چهل و متجاوز از آن میرسید این نان خشك خالی را با يك شوق و اشتهای میغوردند و کیف میبردند که بوصف نیاید يك علت دیگر هم این بود که جناب آقا محمد حسن نمی رسیدند و سر ساعت نهار و شام حاضر نمیشد چون که اغلب گرسنگی غلبه میکرد همین نان خالی را بطوری از روی میل و اشتها میخوردیم که هیچ غذائی نمیشد اینطور خوشمزه باشد و قائم مقام آن گردد - شب و روز مسافری در کیف و نشئه و سروری بودند که در ملا اعلی سیر می کردند و ابدان بنحیضهای ظاهری و خورد و خوراک اهمیت می میدادند و شاه و گدا یکسان بود همه مفتون جمال جانان بودند و همه شیفته و شیدائی آن روی چون مه تابان آقا و نوکری در بین نبود غنی و فقیر با هم در سر يك سفره جمع شده و از يك غذا متنعم و مرزوق بودند و از يك باده محبت سر گرم و سرشار - "بنازه بیزم محبت که آنجا گدائی بشاهی برابر نشیند" اغلب برای دلجوئی احبای حضرت

عبدالبهاء هم تشریف آورده از همان غذا میل میفرمودند و احبای شرکت میکردند ضمنا رسیدگی و تفتیشی هم از وضع مطبخ و سفره و غذای مسافری میکردند و دستوراتی میدادند .
جناب آقا محمد حسن علاوه بر خدمات مسافرخانه و تهیه وسایل شام و نهار زائرین و اداره نمودن این دستگاه خیلی هم سرش از برای حرف زدن و تحقیق و مباحثه و اظهار نظر و آوردن شواهد تاریخی میخسارید و اگر کسی سئوالی مینمود اینقدر مطالب را کش میداد و حرف میزد و میرفت و میآمد و دنبال میکرد تا کاملا مطلب کشف میشد . واقعا دانشمند بود مخصوصا در مسائل عرفانی و فلسفی و استدلالی و طولائی داشت و جزئیات تاریخ امر را بخوبی میدانست .

بیانات مبارکه در مسافرخانه عکا

امروز چون خدمت احبای نرسیدم خواستم بیایم در مسافر خانه مهمان بشوم چون هوا منقلب بود و نوازل هم باقی بود از منزل بیرون نیادم که تصرف هوای مجدد نشود محض امتثال امر مبارک بود که ما را مطیع حکمت فرموده باین جهت استراحت نمودم ما در جمیع اوقات باید مطیع حکمت باشیم چون بنص صریح ما را مطیع حکمت فرموده امتثالا لعمره من آقا سید اسدالله را بجهت معالجه (سگ هار) باسلامبول -

فرستادم که سرمشق سایرین بشود و هر وقت کسالتی رخ دهد و مزاج مختل شود به دلایب حاذق رجوع نمایند در قرآن مکرر امر به حفظ بدن و حفظ صحت شده است اما مسلمانها «لیبق دستور قرآن عمل نمیکند واقعا نمیدانند چون میفرماید اجل بردو قسم است یکی حتی و یکی معلق میفرماید از معلق محافظت نمایند مثلا در چراغ ملاحظه نمائید که صاحبش بقدر ده شب روشن و فتیل میگذارد اگر مانعی نرسیده شب میسوزد و نور میدهد اما اگر باد شدید وزید خاموش میشود این است که میفرماید از حجب اریاح خود را حفظ نمائید همچنین میفرماید " علم الابدان و علم الادیان " علم ابدان را مقدم بر علم ادیان فرموده ملاحظه نمائید یک شخص نصاری سه اولاد دارد نهایت دقت و توجه و حفظ الصحه میکند و سالم نگه میدارد ولی یک شخص مسلمان بیست اولاد دارد تماما در کوچه ها هستند تلف میشوند و میمیرند چونکه اعتنائی نمیکند در طرابلس و سا آمد دو نفر نصاری مرد چونکه احتیاط میکردند ولی از مسلمانها دوهزار نفر مردند چون بی اعتنا هستند و جلو گیری و حفظ نمیکند بهمین لحاظ من آقا سید اسدالله را فرستادم که کسی حرف مخالفی نزد و حقیقتا اصل حکمت هم از خدا است خدا حکمت را بانبیاء داد و انبیاء از انبیاء استفاده نمودند .

عرب لختی سیاه سوخته

یکروز در بغداد با دوسه نفر از احباب به شکار رفتیم یک عرب بزهنه سیاه سوخته سوار شتر بود جلو آمد یکی از رفقا میخواست بطور شوخی او را با تفنگ بترساند دیگری بادیست اشاره کرد و نگذاشت نان خواست دادیم توتون و چپق خواست دادیم چخماق خواست دادیم قهوه خواست نداشتیم بالاخره راضی رفت همان شخصی که بادیست اشاره کرد و مانع از ترسانیدنش شد میگفت این عرب لختی را باین هیکل لاغیر و اندام باریک و سیاهش نگاه نکنید صاحب عشیره بزرگی است و سواران زیادی دارد اگر کسی باو متعرض شود فوراً جیغی کشیده نعره بلند میکند فریادی زده غوغائی برپا میکند سواران بکمکش شتافته پیاده ها از عقب میروند و انتقام میکشند حال ما هم حال آن سیاه بیابانی است ظاهر مالخت و عریان و بی ناصر و معین و یکه رفتنها ولی در باطن جنود ملاء اعلی ناصر است هر وقت ما را در معرض تعرض بینند فوراً بیاری ومددکاری میشتابند همچنین یکروز بمناسبت اینکه ندای امرالله روز بروز بنقاط تازه میرسد فرمودند در بغداد یکروز جمال مبارک از جسر عبور میفرمودند شخصی بحضور مبارک عرض کرد که از موصل کاغذی داشته و در آن از موبک مبارک ببغداد اشاره کرده جمال قدم در نهایت سرور فریاد زدند آقا میرزا محمد قلی آقا میرزا محمد

قلی بیا مزه بدهم که ندای امرالله ناموصلی رسید .

درباره طهران

طهران بسیار مخشوش است واقعا مرحوم مظفرالدینشاه در باره رعایای خود ابدای کوتاهی نکرد ولی بهترین بود اول اهل ایران را تربیت کنند آنوقت حریت بدهند مثل این میماند که یک رزه ای تماما اسبهای فریه معلوف مدتها در صحاری و براری چریده تمام افسار داشته اند یکمرتبه افسارها را از سرشان بیرون آورند و آزاد کنند نتیجه این میشود که هرچ و مرج شود حالا دارند همدگر را میزنند و میکشند و ناسزا میگویند حضرات مدنیت میخواهند واقعا مدنیت خوب چیزی است ولی بشرط آنکه مبتنی بر اخلاق رحمانی باشد والا - مدنیت ظاهری که توپ کروپ و تفنگ هنری مارتین و اشیای مهلکه مضره باشد مدنیت نیست در ازمه سابقه که اسم تمدن نبود اگر سلطانی با سلطانی نزاع وجدال میداشت دو هزار یا سه هزار نفر کشته میشدند حال که مدنیت پیدا شده هر ساعتی صدها و هزارها نفر کشته میشوند مدنیت الهیه اگر بود مدنیت ظاهری هم بالطبع حاصل میشود ملاحظه نمائید که امر القیس پنج دانه صره تزد سموئیل یهودی که (گویا) در برالشام بوده امانت گذاشت نلك جزیره خیردار شد آمد

حوالی قلعه سموئیل را مسخر و محاصره نمود که صره هارا بگیرد سموئیل گفت نمیشود نمیدهم چون امانت است جنگید یکتفر بسر سموئیل را هم کشت و آخرنشد و امانت را از دست نداد تا آنکه پسر امر القیس آمد صره را تسلیم او کرد حال در کدام يك از نقاط اروپ چنین تمدنی پیدا میشود؟ معذلك اینها را از جمله حیوانات و چهارپایان حساب میکنند در صورتیکه در هیچ يك از ممالک تمدنه امروزه چنین تمدنی یافت نمیشود باری مقصود اینست که اینیکه در ایران آسوده هستند الحمدلله احبای الهی هستند من مکررو موکد بآنها نوشتم که ابدادر سیاست دخالت نکنند الحمدلله که دخالت هم نکردند اینست که آسوده هستند و اگر بعضی هم غفلت کردند و دخالت نمودند ضررش بخود آنها وارد شد من مکرر اندر مکرر بآنها نوشتم که دم از امور سیاسی نزنند ولو بششق شفه خیلی از آنها معنون و مسرورم که داخل نشدند باری ما را باینگونه مطالب دخلی نیست با روحانیت قلوب و ارواح کار داریم .

جناب اخوان الصفا از عزا زیل سؤال نمود

فرمودند شیطان یکی نفس اماره است که امر بیغی و فحشا میکند و دیگری بعضی نفوس بظواهر آراسته و در باطن کاسته

بحسب ظاهر و صورت بشرنند و در سیرت و نیت سبب ضایع و لسی
اذانیل نام شخصی است .

خطاب بزائرین کلیبی نژاد

باید بسیار مسرور باشید که در چنین روزی بارض مقدس
رجوع نمودید و واقعا از تدین و صفای طینت شماست که در یم
ظهور تا ندای الهی را شنیدید فوراً اجابت گرفتید تا باین
روز مبارک رسیدید
رسیدید چقدر صدمه از رومیان و مسلمانان و غیره دیدید
باز استقامت نمودید بالاخره تمام وعود انبیاء را در حق خود
محقق دیدید عنقریب بشماها افتخار کنند که ما هم نژاد کلیمی
هستیم و ما مبارک مومن شده ایم و زبان بستایش شما گشایند
باید بسیار بسیار مسرور باشید که در یم ظهور محرم نشدید بلکه
فائز شده و تریب مقدسه مشرف گشتید و در ارض مقدس فلسطین
در ظل رایت رب الجنود وارد میشوید این وعده صریح است
انبیای الهی تصریح نموده و بشارت داده اند یهود بحسب
ظاهر ظاهر بارض مقدس مراجعت نموده عزت قدیمه را خواهید
یافت من از شما بسیار راضی هستم و روح جد بزرگوار حضرت
خلیل را در ملکوت ابی شاد کردید در پناه جمال مبارک
باشید مرحبانی امان الله . و در مقام دیگری فرمودند "هیچ

نقطه ای در دنیا باین هوا و صفا و منظر و مناخ نیست در این کوه
(کرمل) انبیای بنی اسرائیل شبهارا برا زونیا گذرانیده اند
هر قدمش موطنی اقدام انبیاء است عنقریب قسم ^{یهود} باراضی مقدسه
مراجعت میکنند بحسب ظاهر ظاهر مراجعت نموده عزیز میشوند
بطوری عزیز میشوند که محسود اعداء و مغنوب اودا میشوند این
امر و اراده الهی است و هیچ چیزی مانع آن نمیشود سلطنت
داودی و حشمت سلیمانی جلوه گر میشود این اراضی غبطه
عالم میشود مرکز صنایع و علم میشود عکا و حیفا وصل میشوند
تمام اراضی بایر را آباد و دایر میکنند .

هو الله

ای پروردگار در کتب و صحف بواسطه انبیاء اخبار فرموده ئسی و
اسرائیل را بشارت داده ئی و نوید بخشید ه ای که روزی آید
اسرائیل نوید امیدوار گردد و اسیر ذلت کبری عزت ابدیه یابد
آنقوم پریشان در ظل رب الجنود در ارض مقدسه سروسامان
یابند و از اقالیم بعیده توجه بصهیون فرمایند ذلیلان عزیز
گردند و مستمندان توانگر شوند گنایان نام و نشان یابند و
مغرضان محبوب جهانیان شوند . حال ستایش ترا که روز آن
آسایش آمد و اسباب سرور و شادمانی حاصل شد اسرائیل
عنقریب جلیل گردد و این پریشانی بجمع بدل شود شمس
حقیقت طلوع نمود و بر تو هدایت بر اسرائیل زد تا از راههای

دور با نهایت سرور بارش مقدس ورود یابندای پروردگار وعده
خویش آشکار کن وسلاله حضرت خلیل را بزرگوار فرماتوئی مقتدر
و توانا و توئی بینا و شنوا و دانای ع

درباره مدیرجریده المومنین

این شخص بغیال خودش در صد دقلم وقع شجره مبارکه
برآمده ولی خودش نمیداند که منادی امرالله گشته جمالقدم
میفرماید هرکس باذیت ماقیام کند خودش مبلغ امرالله است
این شخص روزنامه نویسن مینویسد ای وای مسلمانان اینها در
شیکاگو یکمال حریت مسجد بنا نموده اند در قلب امریکامشروع
الاذکار میسازند آیا کسی نیست آیا همتی در اسلام پیدا نمی
شود که چه وجه بکند؟ باری بواسطه مقالات مندرجه ایسن
روزنامه دونفر تصدیق نموده اند اینها منادی امرند و نمیفهمند .
نمی‌توانند بشجره امر صدمه بزنند اما بشخص من آنچه بخواهند
بکنند میتوانند شیخ محمود مفتی مصر رديه ای نوشته ضمنا
نوشته ازخضوع و روحانیت فلانی (حضرت عبدالبهاء) هیچکس
تردید و انکاری ندارد خواستم بنویسم چرا منکر دارد جناب
اخوی منکرند لاغیر ملاحظه فرمائید علم امرالله باعلی قبل
عالم نصب شده جناب میرزا محمد علی میخواهد باین بیورد
خیلی تماشا دارد . فوالله الذی لاله الاهو اگر بتوانند بامر

الهی ادنی ضرری وارد آورد ولی بشخص من آنچه بخواهند
بکنند میتوانند من میخواهم انشاء الله که اینها باعث منعم^{شوند} کاس
شهادت را بنوشم خیلی ممنون و متشکر میشوم اگر چنین کاری
بکنند منتهای آرزوی من است در وقت صعود مبارک دوچانته
از آثار مبارک را دادم که محافظت کند چونکه ماشغول
بودیم تمام را مخفی کرد حال آنها را نگه داشته است که
بعد از مردن من آنها را بیرون بیاورد و به مشتبهات نفس
خود عمل کند فوالله الذی لاله الاهو تمام اینها هر یک
بذاته باعث خسران عظیم است ملاحظه فرمائید من از روی
صداقت خودم دوچانته آیات از آثار مبارکه را تسلیم او کردم
و او در عوض اینطور معامله میکند باری هیچکاری نمیکند و شود
راقبرین زیان و خسران مینماید بحر اعظم موجی میزند و ایسن
کفها را بساحل میریزد . مرحبا فی امان الله .

بمناسبت ورود پسر حاجی حکیم هارون همدانی (آقامیرزا
مهدی) که از بیروت وارد شده بود و جناب حکیم هارون ضیافتی
در حضور مبارک دادند فرمودند :

حالا با آقامیرزا مهدی صحبت میکردم میگفتم که باید بسیار
مسرور باشی که پدر مومنی داری اگر پسر ملك الملوك عالم
بودی چنین شانی نداشتی چونکه میبینیم ملك عالم فانی بحت
میشوند و اثری از آنها نمی‌ماند ولی مومنین یوم ظهور تا ابد

الدهر زنده و ماتی هستند چنانچه امروز قریب سه هزار و پانصد سال است که از ایام موسی میگذرد تازه من دارم استدلال بجهت ثبوت او میگویم دیروز تصادفاً بجهت شخص فیلسوفی که گفته است انبیاء مانع از ترقیاتند مینوشتم و اشتباه او را ثابت میکردم و ثبوت حضرت موسی را برایش مینوشتم ملاحظه نمائید چه سلطنتی است اعظم از این؟

برعکس او را میبینیم فرعون را ملاحظه نمائید آثاری از او نیست اسبی ندارد رسی ندارد و این اسم مختصر هم از او برده میشود بواسطه اینست که معاصر حضرت موسی بوده است و الافراعنه بسیار بودند باری آقامیرزا مهدی انشاء الله تحصیل را تکمیل کنند من با ایشان کار دارم احبای الهی در هر حال مویزند بشرط آنکه نه فقط خیالشان منحصر بنفس خودشان باشد و از بی تحصیل ثروت و مقام بروند و بگویند من که حکیم شدم باید تا آخر عمر راحت باشم و چنین و چنان بگویم بلکه باید نیت خیر داشته باشند که خود را خادم عالم انسانی بدانند رنج خود بطلبند و راحت دیگران اگر باین حالت موفق گشته آنوقت مویدهستند تائیدات الهیه حاطه میکند اشخاصیکه علم مادیه تحصیل می کنند و از عوالم روحانی محرومند ابداً از آنها ثمری ظاهر نخواهد شد اما احباء که بنصوص و اوامر و نواهی الهی رفتار میکنند مویزند احباء باید در علم ظاهره هم بین الامثال

و الاقران ممتاز باشند باید اول نمره بشوند و اگر تحصیل طب میکنند باید معلم بشوند تا بتوانند دیگران را تربیت کنند و چند نفری را درس طب بدهند تنها طبیب شدن کافی نیست احباء باید اینطور باشند باید رضای جمال مبارک را در نظر بگیرند و باشخاص نظر نکنند مثلاً بگویند چون جمال مبارک خواسته که من خدمتگذار عالم انسانی باشم باید باین شخص خدمت کنم علاج نماید دوش را تسکین دهد و زخمش را مرهم نهد و او را از هر حیث راحت و آسوده کنم احباء باید اینطور باشند والا نتیجه و ثمری ندارد.

آقای اخوان صفا از بزرگان علی الهی سؤال نمودند فرمودند: ما با گذشته کاری نداریم ما مضی مضی و ما سیاه تیک فاین قم فاغتم الغرضه بین العدمین اگر شخصی از آنها در این روز مومن گشت او از جواهر وجود محسوب است اگر درختی در ازمنه سابقه ثمری داشته ولی حالا خشک و بی ثمر گشته پوپ خشک است دیگر او را درخت نمیگویند امروز باید فایده و ثمری داشته باشد خلاصه ما باید بی نتیجه بیریم حال را باید غنیمت بدانیم و در پاره‌های سرسبز و شاداب باشیم.

یحیی در قبرس

حضرات امریکائیه متصل کاغذ مینویسند و میخواهند به ایران بروند و وطن جمال مبارک را زیارت کنند نوشتنم حال مقتضی نیست حال ایران منشوش است و امنیت نیست انشاء الله من بعد خواهید رفت خیلی مزه دارد تماشا دارد یحیی در قبرس است رضوان علی پسرش خادم کلیما شده و احمد پسر دیگرش - پروتستان شده و سایر اولادش هر کدام در یک منسجلاب - غوطه میخورند و رسوائی بیار آورده اند غوست بروید و ببینید در - چه زیان و خسراتی هستند با وجودیکه مانند دولت انگلیس و باین اقتدار از احوالیت میکنند باز هم باین حالت است ولی ما در سجن اعظم در بحبوحه بلا کارمانرا پیش بردیم تائیدات متابعه متواصلا میرسد هر قدر بلایا و تضییقات شدت پیدا میکند شعله این آتش فروزانتر میشود چه اشتعالی است چه انجذابی است چه نوری است چه روحی است .

یکوقت در طهران قنصل انگلیس در جمعی گفته بود " یکی است در عکا در سجن عثمانیان باین وقار و عظمت وجه و چه و یکی است در قبرس در نهایت بیعرضه گی و بی لیاقتی " باری غوست بروید و تماشا کنید اینجا است نزدیک است ببینید در چه حالی است "

از طهران تا عکا در عرض راه ارض مقصود هر کس را دیدیم التماس دعا داشت و میخواست اسمش حضور مبارک ذکر شود تمام این اسامی را یاد داشت کرده جناب میرزا اسحق و نده تقدیم کردیم فرمودند " شما همیشه حاضرید و ناظر چندی مکتوبی است نوشته ام بجهت شما این همه کار دارم ببینید با وصف این مکتوبی نوشته ام بسیار فصل است یک کتابی است (۱) بفرستید طهران سواد کنند و جمیع اطراف ارسال دارند بسیار جامع است انشاء الله بروید باید عالم را زنده کنید چونکه هیکل عالم مرده است .

میرزا اسحق خان حقیقی عرض کرد مگر فضل حق شامل شود ما همچو لیاقتی نداریم . فرمودند : " این درخت راکه ببینید اگر بخود نگاه کند ابد از خود امیدی ندارد و مایوس است لکن امیدش چون باین امواج بحر محیط است که ابر میفرستد باران میریزد نسیم رحیم میوزد و پرورش میدهد سبز و خرم میشود شکوفه و سرگ میدهد آفتاب هم میتابد بالاخره بارور و دارای میوه و ثمر میگردد همین است که حس کرده اید اگر انسان

(۱) این لوح فصل در جلد دوم مکاتیب عبدالبهاء درج است

صفحه ۱۰۵ شروعش اینست " حمد خدا که زندان بهر یاران ایوان فرمود "

حس نکند و بی بنواقص خود نبرد و در صد تکمیل نباشد سنگ است انسان که مایوس شد و از خود فانی گشت امیدوار میشود ما هم بفضل و عنایت جمال مبارک امیدواریم و انشاء الله شما هم بار و رومر خواهید بود مطمئن باشید " بعد هم شیشه عطر خالص آورده سر و صورت ما را معطر و مسح فرمودند " من میخواهم سر و صورت شما مانند ایام سلف که کهنه معمول داشتند و مسح میکردند مسح کنم که انشاء الله موید و موفق باشید " بسیار خوب بروند بصلاح دید و مشورت احباء مشغول شوند بعد روی باین ثانی نموده فرمودند: " شما برادران و خواهران زیاد در آنجا دارید من میخواهم چند نفر از اهالی ایران را به امریکا بفرستم حال شما بروید . مرحبانی امان الله درینا جمال مبارک باشید "

لوحی بجهت شخصی در کانادا نازل و مناسبت آن -

چنین فرمودند (گویا این شخص مسس کروک باشد که شوهرش بنام دکتر کروک بوده که خیلی در اوایل تصدیق خانم با مشارالیه مخالفت میکرد و خوشش نیآمده که در منزلش محافظ و مجالس منعقد شود و احباء در منزلش تردد نمایند و از اینکه شما اغلب اوقاتش را صرف خدمات امریه میکرد و کمتر با امور خانه داری و شوهر داری میرسیده متادی و ناراحت گشته و اختلاف فکری در بین ایجاد شده بود و همین مناسبت خانم عریضه بی بحضور مبارک عرض نموده دعای مبارک را خواستار

بوده که توجهی فرمایند یا محبت خانم کم شود یا او منقلب شود و مزاحم خانم نباشد حضرت عبدالبهاء هم الواحی صادر و دستوراتی میفرمایند و بعد ها خود دکتر هم تصدیق میکند و در عالم امر مقام شامخی پیدا میکند زیرا اول در زمره - فلاسفه و دانشمندان بوده و طبیعی مشرب و با معلومات و آزاد - منش و خیلی با نفوذ و مقتدر بوده ولی با دیانت زنش مخالفت میکرد پس از آنکه تصدیق میکند و منقلب میشود هر وقت با رفقا و هم مشربها، خود ملاقات میکرد میگفته " ان الطريق الذي سلکنا ليس طريق الكمال كما نظن " و میگوید باید ره چنان رفت که ره روان رفتند و راه خود را تغییر دهیم (قوله جل جلاله .

عظمت کلمه الله را ملاحظه فرمائید این دختر آمد اینجا نامزد شخصی بود در امریکا که از اکابر و افاضل آنجا بشمار میرفت همه توصیف از او میکردند و قتی که این دختر آمد باینجا بسیار روحانی شد مکتوبی بمن نوشت که من بینهایت باو تعلق دارم استدعا میکنم دعائی بکنید محبت من زائل شود چونکه مومن نیست ابد قبول همسری او را نمیکم پدر و مادر آنجوان هم مکتوبی بطرز دیگر نوشته منم موکدا باو نوشتم که باید محبت در حق شوهرت داشته باشی یعنی شوهر کسی و حتما این کار را بکنید بالاخره عروسی کردند بعد هم شوهر تصدیق

نمود حالا هردو رفته اند در کانادا و خدمت امر و تبلیغ مشغولند .

صرف نهار در بیت مبارک

عموم مسافرین وعده زیادی از مجاورین در بیست مبارک برای صرف نهار واصفای بیانات مبارکه دعوت داشتند آفتابه لگن روی میز گذاشته با آب گرم و صابون مدعوین دودست خود را شسته و حضرت عبدالبهاء آبدست میدادند و حضرت شوقی افندی هم در کنار مبارک ایستاده حوله های سفید تمیز بدست گرفته بفرود فرد احبا میدادند که دستها را خشک کنند بعضی رندی کرده صورت را هم با آب گرم و صابون میشستند پس از آنکه همگی سر میز قرار میگرفتند حضرت عبدالبهاء غذا میدادند و خدمت میکردند و بیاناتی میفرمودند " که الحمد لله بفضل و عنایت جمال مبارک ما در بقعه مبارکه نورا در ظل عنایت جمال مبارک در اینجا جمع شدیم اینگونه مجالس بصرف فضل و عنایت تشکیل میشود قدر این مجالس را باید دانست هر يك از مسافت دوری و یا يك نشئه و شوروی آمده جز رضای الهی مقصودی نداریم بساط محبت والفت است باید احبباء خادم بشر باشند بهمدیگر مهربانی کنند بلکه خود رافدای یکدیگر کنند دوست را تنها دوست نداشته باشند بلکه به دشمنانهم محبت کنند و دوست انگارند این مردم چون ازباده

محبة الله ننوشیده اند نیمفهمند و لسی شما که در ظل عنایت جمال قدم تربیت شده اید بجمع من علی الارض باید مهربانی کنید و تکافه افراد انسانی خدمتگذار حقیقی باشید نه اینکه حرفی وزبانی باشد بلکه از جان و دل و از روی ایمان و عقیده باشد نه برای اینکه مردم بدانند خیر بلکه برای اینکه جمال مبارک خواسته است و رضای اوست الی آخر بیاناته الاعلی .

بمناسبت سرخصی میرزا اسحق خان حقیقی

آقامیرزا مهدی اخوان صفا و میرزا

حبیب الله صمیمی .

جسد عالم مرده است شما باید بسهم خود شرکت کنید همت و فداکاری کنید انشاء الله که شما سرورا سالما مستبشرا لارواح محیباللعظام الهم خواهید رفت برای خدمت امرالله میروید و انشاء الله مویدید و موفق باحباب ایران بگوئید امروز دولت و ملت در صدد قلع و قمع یکدیگرند حال وقت شماست همتی بنمائید و گوی سعادت برائید بهدایت خلق پردازید اقلا هر نفسی در ظرف یکسال یکفررا تبلیغ و هدایت نماید اگر بطلوات هم شده انسان میتواند يك نفس را در ظرف یکسال زنده کند و اگر زیادتر تبلیغ کرد چه بهتر ولی اقلا

یک نفر را تبلیغ کند من در تمام شبها که خواب نیمروم و بیدار هستم در نهایت تبتل و انکسار و تضرع و ابتهال از آستان مبارک جمال قدم استدعا میکنم که احبای خود را در هر حال موید فرماید و یقین است که خواهد فرمود اگر این تضرعات من نبود حال نه استخوان من مانده بود و نه استخوان احباء پس احباء آنچه را که بخواهند باید بکمال عجز و زاری از آستان جمال قدم بطلبند هر گاه بعراق رفتید احبای الهی را فردا فرد تحیت مشتاقانه برسانید و بگوئید از اختلاف شما بسیار مکدر و محزون بودم حال بحمدالله خبر ائتلاف رسید بینهایت خوشحال و مسرور شدم اوایل از بس محزون بودم قطع مراسلات کردم ولی حالا بسیار مسرور و مشتاق ایشان حقیقتا اگر خدای نخواستند ادنی اغیراری بین دو نفر از احباء حاصل شود سایرین باید بکمال جد و جهد سعی نمایند و همت گمارند که رفع اختلاف بشود بزودی رفع کنند که اگر یک دو روز بماند ریشه میگیرد احباء باید صلح باشند و در امور عموم خلق الله خیر خواه باشند احباب و اغیار یکسان اند فرقی نگذارند ما بجهت اصلاح خلق شده ایم لاغیر.

بعد باحضرات که مرخص شدند معانقه فرمودند باین نحو که من با شما صافحه و معانقه میکنم شما هم باید یک یک از احباء را ببوسید و بیوئید فی امان الله مرجبا

بعد هم که مرخص شدند فرمودند وداع بد چیز است ولی چه باید کرد رسم شده است خوب بود برداشته میشد چونکه حزن میآورد.

قضیه جناب حسین صدقی بسیار جالب و شنیدنی است آشنائی بنده با ایشان در مسافرخانه رحمانی حیف پیدا شد بعد که جنگ اول جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ شروع شد و بنده بایران آمدم لوحی بوسیله کارت پستال رسید که خبر آمدن حسین صدقی را داده بود بنده مدتها منتظر بودم که از ایشان خبری نشد تا در سنه ۱۹۱۹ که خیلی اوضاع ایران مفشوش و هرج و مرج بود و آدم کشی و نا امنی در نهایت رواج یکمرتبه دیدم یک نفر آدم کینکی با کلاه گگوی کردی و موهای ژولیده وارد شد معلوم شد حسین صدقی است در قشون عثمانی و در کوت العماره بوده از سرحد ایران وارد خاک ایران شده و کرمانشاه پیاده آمده و خود را بمن رسانیده مشارالیه چون عسگر عثمانی و قراول بوده شبها کشیک داده نمیی خوابید و عادت کرده بود تمام شب بیدار و بالعکس روزها میخوابید منم از موقع استفاده کرده اسلحه باو دادم که تمام شب دور حیات میچرخید و من تنها و محسود اعدا را مراقبت میکردم من راحت میخوابیدم در صورتیکه در آن اوقات اغلب اشخاص را - خانه بگیر میکردند و از هستی ساقط مینمودند گویا این مامور

غیبی را حضرت عبدالبهاء از برای حفظ و تسلی من فرستاده بود
چند ماهی در منزل من بود بعد هم سفرهای تبلیغی
باطراف نمود و در هر جا آثار باهری از خود بیادگارگذارد
رحمته الله علیه رحمة واسعة .

بیمناست نیست لوحی که از جناب حسین صدقی فرزند
جناب میرزا موسی حسرف بقاء ازینداد بمناست اختلاف احمای
آندیسار بدست اینجناب افتاد که اصلش را تقدیم محفظه
آثار کرمل نموده سوادش را ذیلا درج کنم .

هو الابهی

یا ایها المشتاقون المهتزون من سریان نسیم محبت الله من
ریاض ملکوت الابهی تالله الحق ان ملائقة تقدیس جواهر التوحید
من هیاکل التفرد یشتاقون الیکم وبالاخص هذا العبد البائس الابق
الخاضع المنکسر المسکین وادعوالله ان یهیالی من امری رشد او یرزقنی
مشاهده وجوه الاحبا وموانسه المطالع النور انیه فی محفل الوفا
رب یسرلی هذا العطاو اسکرنی بهذا الصبها و نورصری بمشاهدة
الانوار الساطعه من وجوه الوداء الاتقیانک انت الکریم المعطی
الرحمن الحمد لله معطى الارزاق النعماء فصل النقطة البارزه عنهما
الماء مکور الشمس البارزه فی اوج الاسماء وناشر النجم الحنسس
فی کنائس الهوا وموقد السرج الساطعة فی زجاج الوفا وجعلهم

کواکب ملکوته الابهی والصلوة والبهاء والنناء علی النفوس القدسیة
التي خضعت وخشعت ونجعت و سجدت لكل تراب موطا
لاقدام احباء الله ثم یا اصفیاء الله علیکم بالاتحاد والاتفاق والا
حتراز عن الشقاق والاستبعاد من اهل النفاق کونوا ازمنه
واحدة ملکوتیة وجنودا مجددة لاهوتیة و هیئته متحده اجتماعیه
یظهرکم الله علی کل ام والمطل و یعلی کلمتکم بین الشعوب
والقبائل والطوائف العالم وینصر بجنود وفود من جبروت -
الابهی وجحافل وکرائب هاجمة من الملاء العلی و اذا اختلفتم
یذهب فیضکم وینقطع سبیلکم و ینضب جیبکم و یقل نصیبکم
و یفرطیبکم و یغلب اعدائکم و یتولی علیکم شانیکم و یتشتت
شملکم و یتفرق جمعکم و یظلم انوارکم و یغرب شهابکم و یافل
کوکبکم و یتفرق موبکم و یغور مائکم و یفور نیران عذابکم و -
تصبحون اجساما لاروح لها وکأوس لا صبها فیها و زجاجا الاسراج
و لا منهج و لا معراج وانی ابتهل الی الله ان یفتح علیکم
ابواب التوحید فی جمیع الشئون منزها عن التحدید والتقلید
و متوسلا بذیل التفرد و التجرد لعمر الله ان قلب عبدالبهاء
لا یفرح الا لوحدة الاحبا و احیاء اصفیاء الله واسئل الله
ان یمن علی بهذا الفضل العظیم ع

آقای رضای قباد

مرحوم آقا رضای قباد شیرازی بسیار مخلص و خد متکذار بود با وجودیکه بسیار پیر و شکسته شده بود ولی در نهایت خلوص خدمت میکرد شب و روز در پی اجرای اوامر مبارک میکوشید در واقع وقتیکه دنبال کاری میرفت مثل اینکه کسی او را - تعقیب میکند لا ینقطع میدوید و اغلب کارهای بیرونی و رسانیدن پیغامها بوسیله او انجام میگرفت ضمنا عشق غریبی بخوانسدن جراید داشت و اکثر روزنامه های ایرانی که باسم مبارک بعکاس میرید میخواند و خلاصه مندرجات قابل عرض را میآید حضور مبارک و در ضمن دوسه کلمه آنرا عرض میکرد امروز هم مانند سابق شرفیاب شد و از اخبار ایران و از طرز مشروطیت و - حکومت فعلی سخن بمیان آورد فرمودند " ما نه استبداد صرف را میخواهیم و نه آزادی بحت ما بامور روحانی و تعلقات عالم ملکوتی کار داریم اگر در ایران آزادی مطلق بدون تعرض بشود برای ما فایده مترتب نیست چونکه ما باید در سبیل جمال مبارک مورد هزار گونه اذیت و سب و لعن واقع شویم و اذیت و نقیمت بکشیم هرگاه مثل سایرین راحت باشیم کاری نمیتوانیم بکنیم و فایده ای نخواهیم برسرد امروز مسلمانها آزادند چه فایده ای از آنها عاید میشود نه آزادی انسانرا

تنبیل میکند ما نه مثل سابق گرفتن و ستن و زدن میخواهیم و نه مثل سایر ممالک آزادی مطلق را دوست داریم در هر حال ما باید فانی فی الله باشیم جمعی در عناد فانی فناپذیر هستند یعنی تمام همت و اوقات خودشان را در بخل و عناد صرف میکنند برخی فانی تحصیل میباشند در تمام احوال مشغول مرور و مطالعه هستند شب و روز میخوانند و آنی فراغت ندارند هر گروهی در رشته مخصوصی و شغل بخصوصی فانی صرفند ما باید فانی فی الله باشیم و از ماد و نش فارغ و آزاد گردیم"

میرزا مهدی فرزند حکیم هارون

در باره میرزا مهدی (محصل طب در دانشگاه فرانسوی بیروت) فرزند حکیم هارون که مرخص شده بود فرمودند " میرزا مهدی وقتیکه رفت خوشحال رفت بهتر از وقتیکه آمده بود مسلم است نصایح الهیه مانند نسیم بهار است سرور و نشاطی بخشد و تر و تازه میکند و صحبت های سایرین مانند باد خزان کسالت و حزن میآورد حمد خدا را که نسیم الهی بشماش رسید و سرور یافت یقین اثر میکند"

اوضاع ایران

حال ایران بسیار منمشوش است بعدها خوب میشود

ملاحظه نمائید اول باد میآید هوا ابری میشود باران میبارد
تکړ میآید برف میآید یخ بندان میشود بعد بهار میآید ما هم
امید داریم بعد از این انقلابات بهار جان پرور کشف نقاب
کند در ضمن بیانات مبارکه قنصل ایران وارد شد پس از
تواضع فرمودند " بله من نوشتم تقریباً چهار ماه قبل از
این نوشتم تا دولت و ملت مانند شیر و شکر بهم دیگر آمیخته
نشوند نتیجه مطلوبه حاصل نمیشود دیدید؟ روح نحس
" (مقصود روزنامه روح القدس) بچه بی ادبی و جسارتی زبان
بقدر گشوده بود؟ و از شاه تکذیب کرد بود اینها شاه را وادار
و مجبور میکنند دیگر بچه رو امید خدمت و توقع نعمت دارند و -
رعایت و حمایت او را میطلبند باری الحمد لله بهائیان در این امر
ابدا دخالتی ندارند و در امانند تمام این انقلابات برای اعلاء
امر است خودشان میدانند که جاده را میگویند " بعد بجناب
میرزا محسن افغان فرمودند مسافرین همدانی (کلیبی نژاد) را ببرید
زائرات امریکائی میسیس کوپرو میسیس گودال را ملاقات کنند اول مغرب
دیدن حضرات دسته جمعی رفتیم پس از تعارفات لازمه حضرات از
مسافران کلیبی نژاد سؤال نمودند چطور بهائی شدید؟ آیا اول مسیحی
بعد هم مسلمان بعد هم بهائی شدید یا طور دیگر؟ خواهشمندیم توضیح
دهید حضرات گفتند " مادر اول که یهودی بودیم حاضر نشدیم ن

اسم حضرت مسیح و حضرت محمد هم نمیشدیم تا چه رسد باذعان
حقانیت آنها ولی وقتیکه بهائی شدیم ایمان بحقانیت آنها
آوردیم پس ایمان ما بوسیله تعالیم حضرت بهاء الله شد که
برده ها را پاره کرد و چشم ما را بینا نمود و بی بحقانیت آنها
بردییم .

زائرات امریکائی و مهمانی در بیت مبارک

این مهمانی مال حضرات زائرین کلیبی است از فضل جمال
مبارک در این حفله و در این مائده جمع شده اند کلیبی مسیحی
و فرقائی یکی از شرق و دیگری از غرب و هر یک از یک نقطه
بخصوص وارد این ارض شده اند تائیدات ملکوت ابهی است
که اینها را در این سجن اعظم مجتمع نموده و متحد کرده
این جلسه یک نمونه ایست که باید در آینده تمام اهل عالم
در ظل خیمه وارد شوند و در سایه یک شجره مستظل شوند
و کل از یک کاس بنوشند و از یک سرچشمه سقایه و سیراب گردند
اینگونه مجالس تاثیرش بعدها ظاهر میشود تائیدات کلیبه
خواهد نمود در شرق ممنوع بود که نساء و رجال در یک
نقطه مجتمع شوند در این ظهور نساء حکم رجال را -
پیدا کرده ابدافرقی در بین نیست در ظهورات سابقه مواسات
و اتحاد مختص یک یا دو طایفه بود ولی ظهور اعظم باعث اتحاد

کل عالم شده منحصر بفر د نیست ندای عمومی است و وحدت
عالم انسانی "

یکی از علمای مشهور خراسان مرده
است

جناب حاجی میرزا حیدرعلی عرض کرد که یکی از علمای
مشهور خراسان مرده است فرمودند " اینها علمشان بچه چیز
است بچه چیز عالم میشوند؟ بفقہ و اصول؟ " حاجی
عرض کرد بنماز خواندن هر کس بیشتر نماز بخواند عالم تر است
فرمودند " اینها پنجاه سال درس میخوانند که بمعلوم بی
بیرند باز در یوم ظهور محرم میمانند برعکس میبینید یک
شخص امی بی علم فائز میشود این است که میفرمایند
اعلیکم اسفلکم و اسفلکم علیکم ملاحظه نمائید یکی مدتها در -
تجارت زحمت کشیده است و رسم تجارتی را خوب میداند و از
حساب و کتاب و دفتر داری آگاه است ولی تجارتش سودی
ندارد و بازارش رونقی ندارد اما یکی هیچ زحمت نکشیده است
در کسب و کار تجارت وارد میشود و کارش بخوبی پیشرفت می
کند در اینجا یک نفر خیلی مدبر بود پرسیدم فلانی چطور
است گفت ای و جاهل است گفتم کارش چطور است گفت خیلی
خوب است گفتم کار خودت چطور است گفت متحیرم امشب

امشب چه بخورم نان امشب نداریم باری اینطور است و اینطور
اشخاص بسیارند ولی باید تائیدات الهیه در پی باشد و شامل
حال گردد والا بی نتیجه است .

چای باید از هر حیث خوب باشد

چای بحضور مبارک بردم دو قوری در ظرف تمیزی یک
قوری چای و دیگری آب جوش بود و دو استکان که یکی ماسو
از آب جوشیده و دیگری خالی با روپوش سفید و یک قند ان
قند متبلور بردم فرمودند " بسیار چای خوبی است چای باید
اینطور باشد قند خوب چای خوب آب زلال پیاله پاک و از هر
حیث خوب و تمیز باشد والا نخوردنش بهتر است . " هذه الامه
لا تصلح اواخرها الا بما صلحت به اوائها "

فرمودند " بزرگان مصر میخواهند وهابی بشوند عقاید
وهابیان را پیش گیرند شاید بحرب و ضرب و جنگ و جدال و -
و قتال بتوانند با ارواثیان مقاومت کنند و پیش بروند حضرات
رو بتدنی واضمحلالند این بهانه است این وسائل را بهانه
مینمایند الخریق یتشبث بکل حشیش اما نتیجه ندارد ابدا
فایده ندارد چون پایه اش محکم نیست و مبتنی بر اساس
الهی نیست همین فکرها اسباب تفرقه و زیان آنها میشوند
باید بفهمند در اول چه چیزی سبب ترقی اسلام میشود

و پیروی از همان اصل بکند اصلاح امور با افکار سیاسی و حمیه وطنی درست نمیشود بخصوص وقتیکه بخواهند تقلید هم بکنند و محقق البته ما فوق مقلداست اللاحق لایسبق السابق السابقون اولئك المقربون ولما نسوالله والذی ینصره الله لاشفا* له الامن الله ومن ینصره الله فلا خذل له والعکس بالعکس هذه الامه لا تصلح اواخرها الا بماصلحت به اوائلها"

جناب آقارضا تازگی چه داری ؟

خطاب بجناب آقا رضای قناد فرمودند " تازگی چه داری ؟ در باره اغتشاش روسیه و قتل یهود و حبس اهل دوما آنچه از جراید خوانده بود معروض داشت فرمودند بعد از اینها خوب میشود من از یک چیز متاثر شدم که یکوقت نوشته بودند دو نفر بشهر مسکو وارد شدند یکی دختر و یکی پسر وارد هتل شدند هتل چی از وضع حرکات ایشان بتعجب درآمد اینها ایذا خواب نداشتند هتل چی خیال سوئی در باره آنها کرد غوررسی نمود بعد بحکومت اطلاع داد حکم شد اینها را - بگردند گردیدند و اوراق آنها را دیدند که جزئی اختلاف رای مابین حضرات است یکی میگوید من اول برم و نارنجک را بزنم دیگری میگفته است من برم و سبقت گیرم باری بعد از آنکه معلوم شد خیال نارنجک زدن داشته اند و خلاف سلطنت امپراطور

بودند و جمهوری میخواستند حکم شد آنها را ببرند به سبیریه وقتی حضرات را میبردند فریاد میزدند (مردم ما فدائی شما هستیم) ملاحظه نمائید فدائی تراب چه تفاخری میکنند پس فدائی رب الارباب چه باید بکند یکوقت تو لستوی خواست در روسیه جمهوری بشود اما بطوری شروع بعمل نمود که کسی بی نبرد بفعل مردم را آگاه کردنه بقول چنانچه چند پارچه ده داشت و هر دهی رعایای بسیار این دهات را - بعدد رعایا تقسیم کرد و آنها داد و یک قسمت هم برای خودش گذاشت مابقی را بآنها داد و باین نحو عمل مساوات کرد و خواست جمهوریت را عملا نشان دهد و همدرایکسان نماید تا برابر باشند خیلی مرد عالمی است خواستم که او تصدیق امر مبارک کند مکتوبی هم با او نوشتم عیالش خیلی از وضع مکتوب مسرور شده بود یکوقت خواستم آن زنی که تاتر حضرت اعلی و جناب طاهره را نمایش میداد بفرستم که با او صحبت کنند رفتت باسلامبول آقا خان و شیخ احمد او را مخمود کردند از بس دروغ گفتند و تهمت زدند سرد شد مخمود شد ملاحظه نمائید شخصی بسیار منجذب است بعضی با او صحبت های - مخالف میکنند مخمود میشود و از آن حال انجذاب خارج میشود و یکوقت هم یک کلمه حرف باعث هدایت و احیای جمعی میشود یکوقت یک علاج سبب شفای شخصی میشود و یکوقت هم

همان علاج علت هلاك اومیشود وقتی بیانات حضرت خلیل
زمانی نصایح حضرت کلیم گاهی آیات و نفات حضرت مهیج
وقتی تعالیم محمدی و وقتی نفات قدس ابهائی منتج و متمر
است .

کیکهای عکا

حکیم هارون بگو ببینم با کیکهای عکا چه میکنی؟ (۱)
این کیکها انسان را بیدار نگه میدارند تا بذکر و حمد مشغول
شود بعضی نقاط هستند که هم کیک دارند و هم پشه و هم کسه
مثل ناقضین انسان را اذیت میکنند میگزند و فرار میدهند .

حاجی میرزا حیدر علی عرض کرد قربان لوح میرزا یوسف
خان را پیدا کرد م فرمودند کثر الله خیرک زاد الله توفیقک
حقیقتا میرزا یوسف خان موفق است یک شخص مهمی را با عمل

(۱) کیکهای عکا مسرور است ولی تا کسی بچشم خود ندیده باشد
نمیتواند باور کند چه کیکهای اذیت کننده ای است و چقدر
زیاد است خود نگارنده یاد دارد که در یکی از اوقات که
وارد شدم هردویام را تا نزدیک زانو سیاه نمود مثل
اینکه جوراب سیاه پوشیده ام .

خالص تبلیغ کرده اینست که جمال مبارک میفرماید و نصیر من
قام علی نصرت امری بجنود من الملائه الاعلی و قبیل من
الملائکه المقربین " امروز هر فردی باید قیام بتبلیغ نماید
و زمان بتبلیغ بگشاید و این عالم بشر را که سرتاپا خطر است
نجات دهد و راحتی خویش را فدای آن دلبر یکتا نماید
اصطلاحی است ایرانیها میگویند روغن ریخته را نذر شاه چراغ
میکنند باید این جسد تراپی و این آسایش موقتی موهم را صرف
خدمت امر کنند و در خدمت بامر او نثار کنند ماعدای او معدوم
صرف است این گیاه خشک را باید فدای آن نخل باسق نمود
و این قطره بی ارزش را فدای امواج بحر محیط او کرد "

اعانه فقرا (۱)

هفته ای یکی دو مرتبه فقرا مستمری داشتند و از دست
مبارک پول میگرفتند حضرات فقرا که اغلبشان عاجز هم بودند
دورتا دور بیت مبارک صف بسته کنار دیوار بی ایستادند و قتیکه
جمعیت بحد کمال میرسیدند و دیگر کسی نیامد حضرت

(۱) اینها گداهای پیشه ای بودند که مرتباً حقوق داشتند و از دست
مبارک پول میگرفتند ولی مستحقها را اصبحهای زود بین الطلوعین عبا
مبارک را بسرکشیده تک و تنها بدر منزلهای آنان تشریف میبردند

عبدالبهاء دور زده با دست مبارك هر يك را بفرخور احتیاجش وجهی عنایت میفرمودند بعضی هم پول گرفته از پشت جمعیت می رفت و در ته صف قرار میگرفت که دو مرتبه بگیرد حضرت عبدالبهاء اکثر آنها را با سم صدا میکردند و اگر هم کسی دو مرتبه میخواست بگیرد میفرمودند منکه بتو دادم بیا باز هم بگیر این دفعه اطفال مدرسه و فقرا وارد شدند حضرت عبدالبهاء فرمودند پول بدهید که خودم بآنها بدهم تا کیف کنم و تشریف بزنم و تقسیم پول بین فقرا فرمودند. اطفال بهائی صبحهای جمعه هر يك خط و مشق خود را بحضور مبارك میآوردند اغلب را تصحیح و غلط گیری میفرمودند و سهر يك انعامی هم میدادند تمام این مشقها بخط نستعلیق و سرمشق از جناب مشکین قلم بود بهمین لحاظ تمام بچه های بهائی خوش خط بودند و این رویه مبارك هسته مرکزی کلاسهای درس اخلاق اطفال بهائی کنونی گردید.

(بقیه باورقی صفحه قبل) و بقدر کافی وجه نقد میبرد اختند روزی يك كوچه را رسیدگی میکردند سالی دوست سیصد دست لباس و چندین عبا و آذوقه خانه وزندگی بآنها عنایت میفرمودند و بهر بیچاره مفلوکی بيك نحو خاصی دلجوئی و مساعدت میکردند اهالی عكا بطور عموم خواه غنی خواه فقیر خواه يهود یا مسیحی یا مسلمان هر يك با اوز مخصوصی مورد عنایت بودند و از يك راهی و طرزى الطاف کریمانه بآنها ^{میرسید}

دکتر محمدخان محلاتی

شخص باید متوکل باشد - تاکنون مترجم صحیحی پیدا

نشده

حاجی میرزا حیدرعلی درباره آقاسیدناصر باقراف عرض کرد آقا میخواهد از میرزا محمدخان دکترسئوال کند که آیا نزد آقا سیداسدالله میماند یا خیر؟ فرمودند "چرا نمیایستند بسیار خوش میگذرد در ضمن هم تحصیل میکند خودش استطاعتی ندارد وقتیکه از اینجا رفت میگفت بیش از چهارماه نمیتواند زیست کند شخص باید متوکل باشد و متوجه باشد آنوقت تمام عالم زمین و آسمان او را خدمت میکنند. در ایران ممکن نیست تحصیل طب شود چونکه درس میدهند طب ایرانی است و فایده ندارد باید تحصیل طب را با اسلوب جدید نمود اروپا بهتر است در بازرسی چنانچه باید و شاید امرالله علو نموده است و آتش محبت الله در نگرفته البته در این حکمتی است هنوز آتش روشن نشده است يك علت هم اینست که تا کنون مترجم صحیحی پیدا نشده یعنی مترجمی که معنی لغت را بداند نه اینکه فقط صحیحیت کند بعضی از اوقات مترجم بهتر از اصل ترجمه میکند باید مترجم معانی کلمه را درک کند مثلا بعضی از ابنای فرس هستند که مینویسند و میخوانند بلکه شعرهم میگویند

اما باز در زبان فارسی کامل نیستند هرگاه مترجم صحیح پیدا
 میشد که هم فرانسه خوب و هم انگلیسی خوب و کامل میدانست
 بسیار مفید بود و خیلی میشد کار کرد .
 قاضی عکا و جمعی از اغیار وارد شدند یکسر بالاخانه بیت^{به}
 رفتند فرمودند اگر قصوری شود احباء مکرر نمیشوند ولی اگر
 قدری دیرتر حضرات را ملاقات کم میرنجند ببخشید و تشریف
 بردند .

مقام اعلی - جبل کرم

انظروا جنون دولت ایران و دولت الاتراك كيف نفوا
 بهاء الله من ايران و بغداد و روم ايلي الى عكا هم نفوه بقصد
 ان يهدوا اساس امر البهاء و ما علموا بانهم قدموه احسن خدمه
 للبهاء هم اعداوه الارض و وضعوه فيها ولاكنهم لا يشعرون لابلد
 لليهود ان يؤمنوا بهذا الظهور لان ليس لهم مفروا ما مستقبل الكرم
 اني الان ارى جميع الجبل يتلاء لاء بالانوار والفاء من
 البواخرفي اسكده حيفا و اري تيجان الطوك على الارض و هم خاضعو^ن
 يمشون على ارجلهم و يبكون و يحطون الورد و الازهار على رؤسهم
 و يقصدون الروضه المباركه و المقام الاعلى - المسيح لما وضعوا
 اكليل الشوك على رؤسه كان يرى تيجان الطوك على الارض بعينه
 و لكن ما احد غيره كان يرى ذلك و اني ارى ايضا الان عدا عن

الانوار مستشفيات للمرضى و مدارس و دور للجزه و مشارق الازكار
 (نقل از دفتر خاترات موجه دكتر ضياء بغدادى)
 در مقام ديگرى و قتيكه جلوى باغچه هاقدم ميزند و مشى
 ميفرودند چشم مبارك مدتى بعكا و دريا خيره شد پس از چند
 لحظه سكوت فرمودند من خيلى جاها را ديده ام هيچ جا
 صافى هوا و صفاى مقام اعلى را ندارد عنقریب اين كوه را آباد
 ميكنند عمارات عاليه ساخته ميشود مقام اعلى بيستين وضعى
 و مجللترين طرزى ساخته ميشود تمام باغچه بندى شده با
 گلهائى رنگارنگ مطرز ميشود طبقه بندى شده از دامنه كوه تا
 مقام اعلى نه طبقه و از مقام اعلى تا قله كوه نه طبقه
 از جلوى دريا تا مقام اعلى يك خيابان ميشود باغچه بندى و
 گلكارى ميشود زائرين كه با كشتى ميآيند از دور قبه مقام اعلى
 را زيارت ميكنند سلاطين ارض سر برهنه ملكه هاى جهان از
 جلوى خيابان مقام اعلى با دسته هاى گل سجده كنان به
 زيارت ميآيند زانو زده بخاك ميافتند و تاجها را نثار مى
 كنند " بعد با آقاى رحمت الله خادم خطاب و فرمودند " دوسه
 دانه از اين كدو هائيكه كاشته اى بپر در خانه كه براى من
 آشر كدو درست كنند " و تشریف بردند

بقیه شرح زندگانی در کلیه بیروت

جامعه امریکائی موسم بس

Syrian Protestant College

سال آخر مدرسه متوسطه بیایان رسید و باخذ شهادت
نائل آمدم بهار سال ۱۹۰۸ را در بیروت و تابستان را عالییه
لبنان با اتفاق میرزا رضا خان طهماسب که بعدها در تبریز
ملقب به شمس الاطباء گردید گذراندم مشارا الیه اخوی زاده
نجف آقاست که از روسای طایفه علی الهی بشمار میرواد ایشان
از همکلاسیهای ما و هم اطلاق بنده بودند چون بسیار جوان
خوبی و دوسه سال با هم محشور بود و اکثرا با حضرات پروتستانیها
آمیزش داشت متمایل بدیانت مسیحی شده بود و قتیکه احباء راهم
دید و رفتار و کردارشان را سنجید حب امرهم در دلشان راه
یافت و صحبتهای امری را میشنید و در مجالس پروتستانیها نقل
قول میکرد یکروز آمد و جزوه رده ای بقلم پترزوی ایستون
که از مبشرین پروتستانیهای تبریز بود همراه آورد و گفت
این جزوه را حضرات بمن داده اند بنده جزوه را خدمت
جناب میرزا ابوالفضل بردم و قضایا را بعرض رسانیدم و خلاصه
اعتراضات حضرات را شفاها معروض داشتم جناب میرزا ابوالفضل
مریض و بستری بودند در مهمانخانه تشریف داشتند از بستر
بلند شده عبا بدوش کشیدند و نشستند فرمودند قلم و کاغذ

بیاور تا جوابهایش را بدهم بقدر یکساعت تقریر فرمودند و بنده
یادداشت کردم در وسط صحبت حالشان منقلب گشت وضعی
دست داد دراز کشیدند و فرمودند فی امان الله شما بروید منکه
حالم بهتر شد خودم جواب را مینویسم
بفردای آنروز بنده به هتل رفتم فرمودند من جواب
بطری ایستون را نوشته ام حاضر است با پست بحضور مبارک
تقدیم کنید که هر طور صلاح میدانند معمول فرمایند بنده
جزوه را با پست با آمریکا فرستادم و حضرت عبدالبهاء اینجزوه
را بزبان اصلی فارسی و ترجمه انگلیسی آنرا در آمریکا طبع
نموده و اسم این جزوه را برهان لامع گذارند که امروزه -
جزوه مشهوری است در بین احباء رایج است خلاصه سال
تحصیلی بیروت شروع شد مجددا در کلیه و در کلاس قرشمن
داخل شده و سال را گذرانیده مجددا در تابستان بعالییه
لبنان رفته و در عین السیده که بین عالییه و سوق الخرب -
است و جای با صفا و خوش آب و هوایی است گذرانیدم و در
کلاس *Sofomose* وارد شدم آن سال هم گذرانید
و یک تابستانهم با اتفاق جناب دکتر یونس خان افروخته
و بدیع افندی بشروه ای (یک جوان باهوش بوده و بابل
و مخارج میس بارنی که بعدها به مادام دریفوس معروف شد
و کتاب مفاوضات را طبع و نشر نمود تحصیل مینمود) در مقام

اعلی در جبل کرمل تابستان را گذرانیدم و گاهگاهی هم بعکا مشرف میشدم و بعضی اوقات هم حضرت عبدالبهاء برای - زیارت مقام اعلی تشریف میآوردند اتفاقاً یکوقت تشریف فرما شدند که فانی مریض و بستری بودم (۱) عیادت فرمودند اظهار عنایت کردند خوشه انگوری که بدست مبارک بود به فانی عنایت فرمودند خوردم و پس از چند ساعت خوب شدم و شفا یافتم آن چه کسالتی بود که لذت هزار سلامتی را دربر داشت و مزه آنرا مادام العمر فراموش نمیکنم چه تبی بود که نشئه ای فنا ناپذیر داشت چه بیماری بود که شب و روز سرمست و - سرشارش میباشم و آرزوی تکرارش را میکنم بسا شبها بخیالش بخواب میروم که شاید بار دیگر آن منظره روحانی را ببینم و بزبان خفی میگویم :

گر طبییانه بیائی بسر بالینم

بدو عالم ندهم لذت بیماری را

ولی افسوس "تمتع من شمیم عرار نجدو ما بعد العشیه من عرار" دیگر در این عالم این منظره را نخواهم دید و - باین آرزو میروم .

(۱) چند شبانه روز تب شدید داشتم آنهایکه اطرافم بودند میگفتند خیلی سخت بوده .

حضرت عبدالبهاء در مواقعیکه بمقام اعلی تشریف میآوردند تمامی را از مصائب و بلاهای جمال اقدس الهی و شهادت حضرت اعلی صحبت میکردند و از فضا و هوای کرخل توصیف میفرمودند و از اینکه فضل الهی شامل این بندگان نالایق شده و در ظل - رحمت حضرت اعلی جای داده بیاناتی میفرمودند که این کوه مقدس خدا منتهای آرزوی انبیاء است و مطاف ملاء اعلی تماماً بشارات این محل و این ظهور را داده و نهایت آمالشان این بوده که در چنین روزی و در چنین موقعی باشید و ببینید در اینجا خیمه صلح اعظم برافراشته میشود و نظم بدیع الهی اساسش گذارده میشود تمام این اراضی بایر آباد و دایر میشود قوم یهود که قریب دو هزار سال پراکنده بودند مجتمع شده و - باراضی مقدسه بازگشت خواهند نمود در ظل امرالله وارد می شوند از اینجا مدینت الهیه بعالم میرسد و جهانیانرا آسایش و رفاهیت میبخشد قدر این موهبت را بدانید چنین هوائی و چنین مکانی برای دیگران میسر و مقدور نیست فضل و موهبت جمال مبارک است که ما را شامل شده مصداق " یختص برحمته من یشاء " قرار داده .

سال اول و دوم طب در دانشگاه بیروت

سال اول طب را به هر زحمت و مرارتی بود گذراندم و -

حرکات مذبحی هم در عالم امر میکردم و از خدمات مرجوعه عائله مبارکه و مسافرتین ارض مقصود وجه از حیث خدمات تلامذه بیروت آنچه از دستم ساخته بود فرو گذارنمیکردم الواح و - مراسلاتی که از ارض مقصود میرسید با طرائف میفرستادم و عریاضی هم که میآمد تقدیم میکردم اوراق و مکاتیب حضرت ابوالفضائل را میرساندم و وسایل راحتی مسافرتین زائرین از حیث ویزای تذکر و خرید بلیط و هدایت و راهنمایی واردین را بقدر وسع توانائی خود فراهم میکردم و این هدیه ناقابل من مورد قبول اجبای الهی واقع گردید و همیشه از این توفیق بشکرانه الطاف الهی میبردازم و اما سال دوم نطب سال پرزحمت و مشقتی بود اولاً - میبایستی امتحانات دوساله طب را بدهم یعنی هم بفاکولته طبی امتحان بدهم و هم بهیئت متحنه دولت عثمانی که از اسلامبول میآمد ثانیاً مخارج کم رسی نموده بولم بموقع نمیرسید حتی ۲۵ لیره ورودیه امتحانهم نداشتیم ثالثاً کثرت گرفتاری - شب و روز جسم را ناتوان و رنجور مینمود به بیمارستان رفتم و بستری شدم و استعلاج نمودم در ساعات تنهایی با حضرت عبدالبهاء رازونیاز میکردم و عریضه منظوم را با آه سوزان و چشم گریان و دل بریان بساحت اقدس مولای مهربان حضرت - عبدالبهاء تقدیم داشتم واقعا سال عجیبی بود از هر طرف بلیات و ناراحتیهایی گوناگون حمله نموده و مرا بیچاره و زبون

ساخته بود و هر وقت مکتوبی از پدر میرسید تمامش شکایت وآه و ناله بود از آمدن سالارالدوله و غارت خانه و گرفتاریهای بی دریغی حکایت مینمود اعصابم را خسته و خورد مینمود و جسمم را ضعیف و روحم را افسرده کرده و قوای بدنی را بکلی از بین برده بود و چند سطر ذیل قسمتی از عریضه منظومه ای است که در خاطر مانده و میفهماند بچه آتش سوزانی میسوختم و میساختم و در چه حالت یاس و نومیدی و افسردگی و بیچارگی بودم و تحصیل میکردم و بیمارزه حیاتی ادامه میدادم :

ای حضرت عبدالبهاء	ای مرکز عهد بهاء
وی بانی بیست خدا	دستم بگیر دستم بگیر
عبدالبهاء احسان بکن	جان مراقبان بکن
قربان گیسوان بکن	دستم بگیر دستم بگیر
عبدالبهاء خود آگهی	هم جان ستان هم جاندهی
هم هادی هر گمراهی	دستم بگیر دستم بگیر
عبدالبهاء بیچاره ام	بی چاره و آواره ام
چون طفل در گهواره ام	دستم بگیر دستم بگیر
ای یهوه ورب جلیل	رحمی بکن بر این غلیل
وی منجی حزب خلیل	دستم بگیر دستم بگیر

در جواب عریضه لوحی عنایت شد که واقعا شفای علت و در ساق فاروق مروض گردید تمام هم و غمم زایل شد هر دردی را فراموش

کردم و با يك نشاط تازه و فرح بی اندازه بی زندگی را از سر گرفته مشغول اكمال تحصیل شدم چند روز بعد هم لوح دیگری رسید که بیشتر مورت مسرت و مایه نشاط شد و اینک سواد دو طفل را لوح اضع را ذیلا مینگارم قوله جل جلاله :

ای ثابت میناق نامه رسید مختصر جواب مرقوم میشود فرصت نیست از حوادث کرمانشاه خائف مباش. صحت انشاء الله کامل شود امید آنست که از امتحانات مصون باشی .

و در لوح دیگری میفرماید جلت عظمته :

ای ثابت بر ایمان اشعار آبدار در نهایت حلاوت بود لفظ فصیح و مضمون بلیغ داشت قریحه ها بمنابه چشمه ها است از بعضی آب شیرین بجوشد و از بعضی تلخ و نمکین حال الحمد لله از قریحه موهبت صریحه آن ثابت میناق آب گوارا نبهان نموده باید بشکرانه بردازی که طبع سیال است و جان و وجدان - مود بفیض حضرت ذوالجلال لکن باید این ماء سلسبیل را در مدائح رب جلیل جمال قدم اسم اعظم روحی لاحبائه الفدا سبیل نمائی و به محامد و نعوت او بردازی زیرا عبدالبهاء قاهره و اسم اعظم دریا است چون ستایش دریا نمائی شامل قطره نیز گردد یا بان الهی را تکبیر ابدع ابهی برسان و علیکم البهاء الابهی ع ع .

طولی نکشید که این عریضه منظم سرود عمومی شد تلامذه

الکلیه در اغلب مجالس مترنم و شوری در سرها ایجاد مینمودند جناب حاجی میرزا حیدر علی آن پیر روشن ضمیر از شنیدن نشر کیف میکرد و حظ وافر میرد در این سنوات که حضرت عبدالبهاء به دیار مصر و اروپا و امریکا تشریف فرما شدند بیروت مرکز مهم امری شده بود جناب میرزا ابوالفضائل آن دریای علم و خلوص در بیروت تشریف داشتند مسافرین لا ینقطع در ایاب و ذهاب بودند آنچه لازمه خدمت بود با عدم استطاعت انجام میافت تلگرافات و الواح مبارکه بوسیله این عبد بحضرت ابوالفضائل میرسید از یکطرف تحصیل مینمودم و از یکطرف ساعات فراغت یعنی موقع استراحت را حصر در خدمات امریه میکردم واقعا وضعیت - بیروت و احبابش مرکز توجه و عنایت حضرت عبدالبهاء گردید مرتباً تلامذه میآمدند در الواح هم در توصیه آنها صادر میگشت .

و در لوح مبارکی که بافتخار آقای عباس خان فرزند سعید الملك رشتی موسوم باکبر که یکی دیگر از تلامذه بیروت بود چنین میفرمایند قوله روحی له الفداء : " جناب آقا میرزا حبیب الله سلیل شخص جلیل سعید الملك در بیروت است در حق او نهایت مواظبت را مجری دارید جمیع نهالهای جنت ابهی در بیروت البته از رشحات سحاب عنایت همواره در نهایت طراوت - و لطافتند عبدالبهاء عباس

موقعیکه حضرات دهقانها وارد بیروت شدند فصل تابستان

بود و این بنده در جبل لبنان بودم جناب میرزا محمد باقر خان دهقان اطفال را در جبل لبنان جای داده بنده را بشام و بعلبک بردند چند روزی سیر و سیاحت نموده مجدداً به لبنان عودت نمودیم .

حضرت ابی الفضائل در بیروت

موقعیکه عده محصلین و واردین بیروت زیاد شد حضرت ابی الفضائل هم به بیروت تشریف آورده اول یک خانه محقری را اجاره فرمودند بعد به هتل نقل مکان کردند . در آن ایام عده واردین روز افزون بود لاینقطع یک دسته میآمد و یک دسته میرفت و هر کس هم میشنید حضرت ابی الفضائل در بیروت است بکمال شوق و اشتیاق طالب دیدار میشد و به ملاقات میرفت این فاضل و فیلسوف شهیر با قدی - خمیده و دستهای لرزان مشغول پذیرائی میشد و تمام کارها را بایستی خود بنفسه انجام دهد ابداراضی نمیشد که احدی خدمت او را بکنند مثلاً میخواست به میهمانان جای بدهد خودش میرفت و آب میآورد قوری را روی چراغ الکلی میگذاشت استکانها را میشت با دستمال ابریشی پاک میکرد حبه قند میانداخت و فرد فرد واردین جای میداد هر قدر استدعای می کردیم و اصرار میورزیدیم که شما بنشینید و اجازه بدهید ما جای

درست کنیم قبول نمیفرمودند خلاصه دوسه ساعت صرف چند فغان پای میشد و راضی نمیشدند که کسی خدمت ایشانرا بکند بلکه مایل بودند خدمات دیگرانرا عهده دار شوند مگر بحضور ایشان عرض میشد و کمال الحاج و اصرار و ابرام التماس میکردیم و تقاضا و درخواست مینمودیم که اجازه فرمایند ما ها خدمت ایشان را انجام دهیم و خرید بازار را عهده بگیریم قبول نمی فرمودند باز بکمال عجز و التماس عرض میکردیم اوقات شریف شما خیلی گرانبها است حیفاً است صرف جزئیات بشود خوبست آنرا صرف تحریر بفرمائید و سطر هم که نوشته شود برفع امر است باز قبول نمیفرمودند قضیه بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء عرض شد شاید امر مبارک صادر شود و ایشانرا ملزم فرمایند که قبول یک خدمتکاری بنمایند حضرت عبدالبهاء فرمودند ابداً مزاحم ایشان نشوید و کسی دخالت بکارهای ایشان نکند و ایشانرا بمیل خودشان بگذارند زیرا همین قسم مطلوب ایشان است حتی در یکی از توابع مبارکه خطاب باین عبد میفرمایند " در مصیبه بیروت نقطه ای فوقانی آفتاب گیر هوا گیر منزلی بجهت - حضرت ابوالفضائل تهیه نمائید و کسی در امور ایشان دخالت ننماید .

قصه عجیب و شرح تصدیق حضرت ابی الفضائل یکی از داستانهای غریب و شیرین امر بشمار میرود و هدایت ایشان

پوسیده کربلای حسین نعلبنده یک شخص عای و بیسواد بود موجب شگفت همگان است مرحوم استاد حسین یا کربلای حسین دکان محقری دم دروازه حضرت عبدالعظیم داشت و هرکس الاغ یا اسبی داشت و میخواست نعل کند بمجردیکه دست بکار میشد مشتری را مشغول میکرد یعنی دم حیوانرا بپایش بسته و لبچه را بدست الاغ میداد و خود شروع به تبلیغ مینمود یکرز جناب میرزا که میخواستند حسب المعمول بزیارت بروند و درحال انتظار جلوی دکان ایشان قدم میزدند استاد حسین جلو میرود و سلام میکند و عرض مینماید آقا سؤال دارم میگویند بگو عرض میکند شنیده ام که میگویند حدیثی است که اگر درخانه بی سگ باشد انجا ملائکه نیاید این حدیث صحیح است یاخیر؟ میرزا میفرمایند بله صحیح است استاد حسین میگوید آقا شیخ قضیه برای من مشکل شد میفرمایند چرا؟ میگوید باز شنیده ام حدیث شریفی هست که هر یک از این قطره های بارانرا یک ملائکه حمل میکند آیا این حدیث صحیح است؟ میفرمایند بله عرض میکند جواب شما بر مشکلات من افزود و کار را سخت تر کرد زیرا بایست حساب بایستی اصلا در بعضی خانه ها باران نبارد در صورتیکه اینطور نیست جناب میرزا میفرمایند این سئوالها بتو نیامده راه خودرا گرفته و میروند در این موقع مکاری با -

الاغهایش میآید و جناب میرزا عازم بقعه حضرت عبدالعظیم میشوند و از مکاری سؤال میکنند این شخص نعلبند چه میگوید چه اطلاعی درباره او داری عقیده اش چیست؟ شخص مکاری میگوید آقا ولش کن این حسین بابی معروف است گوش بحرفهایش نده ولی همین مسئله جناب میرزا ابوالفضائل را وادار بتجسس و تحری حقیقت میفرماید تا بالاخره جناب آقا محمد علی - ماهوت فروش سبب هدایتشان میشود . . .

خلاصه حضرت ابی الفضائل دبیروت ماندنی شدند و کتاب جامع خود را که قبلا موادش را تهیه کرده بودند مشغول بک نویسی شدند این کتاب جوابی بود که برای کلیه معارضین امرالله یک قسمت این بنفسه یک کتاب میشد - بر انیم ابن اثیم بود قسمت دیگر آن که آنها یک کتاب قطوری میشد جواب ازلیها و دلایل قاطعه ظهور جمال اقدس ابهی قسمت دیگر برای طبیعیون و مخالفین امر مبارک قسمت دیگر عهد و میثاق الهی و ذلت و خسرت ناقصین بود حسب المعمول روز ها بعد از فراغت از دروس مدرسه و مریضخانه - بحضور ایشان میرسیدم و پاکات و تلگرافات را تقدیم میداشتم و از ورود و خروج مسافین و اطلاعات امری را بعرض میرساندم و اگر مطلب امری در یکی از جراید یا مجلات بود سرمقاله و عنوان مقاله را بطور اختصار اطلاع میدادم یکرز در کتابخانه کلیه

در موقعیکه جراید و مجلات را تفحص میکردم چشمم باعلاسی خورد که در مجله یسوعیه لویزشیخوان دانشمند شهیر کاتولیکی نوشته بود (کتاب نقطه الکاف تالیف پرفسور برون) جناب میرزا ابوالفضائل بدون مقدمه فرمودند شما بروید مطبعه یسوعیه بیروت بنمایند آقای لویز شیخو صاحب مطبعه مذاکره نمائید که اگر من بخوام کتابی در مطبعه ایشان در حدود یک هزار صفحه چاپ کنم جزوه میدهم و ایشان طبع نمایند قیمت صفحه و قیمت کاغذ خوب با خط درشت را معین نمائید تا مشغول شویم ضمنا فرمودند (۱) این سئوالی را که میگویم بنویسید و تلامذه بیروت يك يك امضاء نموده بفرستید که پرفسور برون استاد السنه شرقیه در دانشگاه کبریج - جواب بدهند بنده سئوال مذکور را نوشته با مضای رقفا - رسانیدم مراسله را سفارشی کرده با درس پروفسور برون فرستادم در ظرف ۱۲ روز جواب فارسی بخط خود پرفسور براون رسید که واقعا بهترین سند قیمتی از مجعولیت و --

(۱) جناب میرزا ابوالفضائل از طرف تلامذه بیروت سئوالی از پرفسور برون نمودند که ماخذ و مدرک این کتاب از کجاست پرفسور جواب داد که این کتاب را از کتابخانه گوینو تهیه نمودم معلم ^{کرده است} میشود محمد خان قزوینی اضافاتی بکتاب کرده و تقدیم کتابخانه گوینو

مخدوشی کتاب نقطه الکاف منسوب به حاجی میرزا جانی شهید است مرحوم میرزا وقتی که این جواب را دیدند نزدیک بود از شدت سرور برقصند و دائم درخنده و کیف بود و بطوری اظهار بشاشت میفرمود که بوصف و تحریر نیاید مخدوشی و نشر کتاب مورد نظر حتی شد و جناب میرزا ابوالفضائل این سند محکم را بهترین حربه دندان شکن برای دشمنان امر میدانست و میفرمود هر قدم امر الهی قویتر میشود و دایره امر وسیعتر میشود دشمنان امر بیشتر میگذرد (و میافتند و تلاش مذبحخانه میکنند بتمام قوی میکوشند و از هیچ تهمت و افترائی فرء گذار نمیکنند و آنچه بتوانند و از دستشان برآید از برای قلع و قمع شجره مبارکه تلاش میکنند و دشمنان امر هر قدر باهم مخالف باشند ولی بمخالفت امر الله تجهیز قوا میکنند و متحد میشوند و این آیه مبارکه را مکرر میخوانند و ان کان مکرهم لنزول منه الجبال همچنین میفرمودند لو القیت هذا القرآن علی جبل ^{خاضعا} لرایسته متصدعا من خشیه الله .

باری جزوه ها تماما با کتویس شده و حاضر بود که بمطبعه برود چون فقط منتظر اجازه مبارک بود لذا با امریکا و بحضور عرض شد و اجازه خواستیم بلافاصله تلگراف ذیل از امریکا شرف وصول یافت :

از نیویورک - خدا بخش، ایرانی (آدرس تلگرافی نویسنده است) کالج
امریکائی بیروت .

تالیف کتاب بسرعت لازم و در مصطبح گردد . عباس

بمجرد وصول تلگراف جناب میرزا ابوالفضل عازم قاهره
شدند پس از چندی در آنجا صعود واقع شد و در جوار رحمت
کبری مقر وماوی گزید و کتابش ناتمام ماند و در موقع بد حالی و اغما
دکتر امین الله فرید مجتهد میرزا اسدالله اصفهانی یکقسمت
ازین جزوات را دزدیدند که بنام خود طبع و نشر نمایند
و شهرت جهانی یابد ولی این عمل ناجوانمردانه سبب تکدر
خاطر مبارک گردید و موجب طردش از جامعه امرالله شد و
لطمه شدیدی بود که بهیکل امرالله وارد ساخت و حضرت
عبدالبهاء میفرمودند این دزدی سبب زیان و خسراتش خواهد
گردید سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون - ان ربك لبنا
المرصاد .

باری حضرت میرزا ابوالفضل علاوه بر فضل و کمال صوری
دارای اخلاق بسیار خوب ملکوتی بود مودب متواضع خوش
محضر کم صحبت و روحانی بود اگر کسی طرز شرفیابی او را
در حضور مبارک میدید میدانست که چشم بصیرتی را که او -
داشت کمتر کسی داشت در موقع تشرف عصا را بیرون میگذاشت
دستهای بسته لرزان لرزان وارد میشد تعظیم تمام قد میکرد

بعد از آنکه اذن جلوس فرمودند مینشست با دستهای بسینه
و سرپائین ساکت و غیر متحرک کمالیت فی یدی الخصال بود
و اگر سئوالی میفرمودند که لازم بجواب بود قیام نموده بکمال
اختصار و با دوسه کلمه جواب عرض میکرد بعد مینشست و تمام
مدت حضور سرتاپا گوش بود و مصداق این شعر خواهد :

در حریم عشق نتوان زد دم از گت و شنید

زانکه انجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

و از بیانات مبارکه اگر استفاضه و کمال استفاده رامینمورد
و قتیکه از حضور مرخص میشدیم عقب عقب بنظر در میرفت و
چون بیرون میآمد بشاش و خرم و غرق سرور بود و تمام اوقات
شکر میکرد و از فضل مبارک و موهبت الهی سپاسگذاری میکرد و -
این آیه را میخواند " ینون علیک ان اسلموا قل لاتمنوا علی
اسلامکم بل الله ین علیکم ان هدیکم لایمان ان کنتم صادقین "
بلی جناب میرزا ابوالفضل طلبه ای بیش نبودند ولی قوه

کلمة الله و نفوذ و قدرت الهی مشت خاک را رشک
افلاک میکند و عظم رمیم را روح جدید میدهد و یک نفس
ضعیف و هیکل نحیف را اینطور مبعوث میکند که رشک جهانیان
میفرماید که آثار قلمش در شرق و غرب مانند افتاب نور و
حرارت میدهد و طالبین کوی دوست را هدایت و ارشاد میکند
و نفحات قدسیه اش مانند مشک معطر اطراف و جوانب رامعنبر

مینماید از حالات مخصوص انحضرت آنکه اگر کسی از او تمجید میکرد بسیار متاثر میشد و اظهار خجلت و شرمساری از قاصد خویش مینمود و از ضعف و ناتوانی و کسالت و نقاهت تاسف شدید میخورد که چرا قادر بخدمت نیست چرا آنطوریکه میخواهد و آرزوی قلبی اوست از عهدہ برنمیآید و قوه و بنیه آنرا ندارد و چنانچه باید و شاید موفق بخدمت و قائم بخدمت نیست میفرمودند آرزوی من اینست که روزی هزار جان داشته باشم و هرآن قربان حضرت عبدالبهاء نمایم در محافل و مجالس ذکر عبودیت و محویت صرفه میکردند العیاذ بالله از خود ستائی در قاموس ایشان کلمه من و انانیت وجود نداشته و وفائی صرف بودند و همیشه زانش بذكر حق ناطق و از فضل و موهبت صاحب امر صحبت میکردند که اگر فضل حق نبود حال منم مانند سایرین میبایستی در گوشه یکی از مساجد بشغل طلبگی مشغول باشم و هرگاه سؤال میشد که ایمن احاطه علی و معلومات لانهایات از کجا بشما^{بشما} و چگونه برغوامرض مسائل آگاه شدید و عارف حقیقی گشتید میفرمود دروس و تحصیلات من در مدرسه امرالله بوده و هست و این رشحی از طمطم بحر عنایت مرکز میثاق است از خود ابدًا قوت و قدرتی نداشته و ندارم و امثال من در ایران بسیار بوده و هستند و الان هم موجودند که بسبب عدم اقبال حالشان معلوم است ولی آنچه

بر احبای تابش میکند پرتوی از انوار شمس موهبت محبوب آفاق است که بصرف فضل و عطا مکرمت شده خوان نعمت الهی گسترده است و در خانه خدا باز است هر کس میتواند در ظل رایت میثاق استاد ابوالفضل باشد ابوالفضل کیست؟ ابوالفضل چیست؟ حضرت ابی الفضائل همیشه ما را انداز میفرمودند و آگاه و برانتباه مینمودند که دشمنان امر و اعریمنان در کمینند خیلی شما هاباید هشیار باشید و گوی زبان اشخاص را نخورید اهل غرض اول بلباس دوستی و دلسوزی در میآیند تا در دل شما راه یابند و قتیکه خود را جا کردند آنوقت القاء شبهات مینمایند و تیشه بریشه امر میزنند دشمنان امرالله یکی و دوتا و هزارتا نیستند تمام فرق و ادیان و احزاب بمخالفت بر میخیزند و این آیه مبارکه را مکرر میخوانند لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاضعا متصدعا من خشیته الله همچنین این شعر سعدی را میخوانند :

از آن مار بر پای راعی زند

که ترسد سرش را بگوید بسنگ

میفرمودند جمیع خلق از نفوذ و غلبه امر حق لسنـرزان -

عراسانند . انتہی

علت طرد و انفصال دکتر امین‌الله

فرید فرزند اسدالله اصفهانی

این شخص در مدت بیست سال با پول حضرت عبدالبهاء
تحصیل نمود و طبیب شد امید میسرفت خادم صادقی در امرش بود
و درخت بارور و پرشکوفه و ثمری گردد و باس زحمات مبارک را
منظور داشته باشد و مادام العمر جانبازی در امر الهی کند
و حقوق شناس باشد متاسفانه خودبستگی و خود پرستی و -
ببعلاقه‌گی بمادی دیانتی و روحانی بالاخره مکنونات ضمیرش
را ظاهر نمود و مادیت بر روحانیت غلبه کرد و نفس اهریمنی
فایق آمد و مرتکب اعمالی شد که از ظل امر منحرف شد
ناقص شد و مطرود گشت و لعنت ابدی برای خود خرید
خدایا همه ما را از شر نفس وهوی حفظ فرما .

بمناسبت طرد دکتر امین‌الله فرید یکروز حضرت عبدالبهاء
این بنده را احضار و مأمور بمسافرت بارویا فرمود در ضمن
بیانات مبارکه که در نهایت تاثیر میفرمودند و تاج مبارک را از
سیر برداشته لاینقطع قدم میزدند و مشی میفرمودند و با یک
همیشه و تشددی بیانات میفرمودند که لرزه بر اندام میانداخت
و موهایم را راست میکرد و از ترس نزدیک بود فحشه کنم
میفرمودند میدانی چرا حضرت اعلی شهید شد میدانی چرا

جمال مبارک اینهمه بلاها را تحمل کرد؟ میدانی چرا این
عده شهدا جام شهادت نوشیدند و از تمام راحتیا و خوشیهای
این عالم چشم پوشیدند که ما منقطع و این عالم انسانی
خدمتی کنیم نه اینکه ازین آسایش و خوشی و تن پروری این
جهان برویم . . . ذکر فرید را فرمودند که شما با کسی مجادله
نکنید ذکر یهودای اسخریوطی را فرمودند که اگر شخصی مانند
یهودا مسیح را بفروشد و بخواهد بنیان امر را خراب کند آیا
سزاوار است ما او را کمک کنیم؟ یا اگر دزد بخواهد رخنه
بخانه کند آیا باید او را مدد کنیم؟ یهودا مسیح را بسی
پاره فروخت دکتر فریبده ما را به چهار پنج دلار فروخت این
بنیان بخون نفوس مقدس بنا شده آیا سزاوار است بگذاریم
کسی بیاید و دینامیت بگذارد و یکسره خراب کند من او را از
کوچکی تربیت کردم بامید اید که خدمتی بامر کند بالعکس
بگدائی و پول جمع کردن اسباب خرابی پیش آورد چندین -
مرتبه اعمال او را ستر کردم و خجلت او را نپسندیدم حال
اظهار مظلومیت میکند که کسانی در اطراف فلانی هستند که
از ترقی من حسد برده اند فتنه میکنند و حال آنکه همه خیر
خواه او بودند حتی پدر و مادر او اظهار کراهت از او میکنند
مهر مرا دزدیدند (تا قبل از دزدیدن مهر مبارک که چهار
گوش بود و جمله " یا صاحبی السجن " را داشت ع امضاء می

فرمودند و در طرف راست قسمت بالای الواح را مهر میفرمودند بعد از آن دیگر " عبدالبهاء عباس " امضاء میفرمودند (هیچ نگفتم بچه زحماتی با ضعف بنیه حضرت ای القضاائل کتابی در اثبات امر نوشت فرید بعنوان اینکه هولی منزل سرد است سه شب در آنجا خوابید و اوراق نفیسه را از میان برد و چون نصیحت کردم بمخالفت قیام کرد حال آنکه جمال مبارک عهدی از جمیع گرفتند که همه در ظل میثاق جمع شوند و احزاب مختلف تشکیل ندهند مابا این تقدیس و تنزیسه حرکت کردیم او پنج دلار پنج دلار گدائی میکرد و اینهم مکتوب اوست از مستر کنی در نیویورک بپرسید چه پولهایسی گرفت باسم مریضخانه پول جمع کرد بعد نوشت عمارت در گرو است مجددا پول گرفت و الان خانه را در حیف اجاره داده است با وجود این تفصیل از مصر نوشت که مطلب باز کرده ام و احتیاج بیول دارم در نیویورک بعضی اشخاص را فریب داده بود بالاخانه نشسته بود و اظهار کرده بود که اسرار و رموز امر در دست من است خلاصه این مختصری از اعمال او بود که ذکر شد چونکه مابا او در خرابی امر شرکت نمی نمائیم و همراهی نمیکنیم آقای دکتر ناراضی است اگر کسی بمن هزار صدمه بزند ابدا با او ضری نمیسانم بلکه اظهار هم نمیکنم بطوریکه خود او اشتباه میکند و میگوید من اینطور

زرنگ بودم که فلانی ملتفت نشد خیر من ملتفت میشم ولسی اغماض میکنم اما اگر کسی ضررش به امر برسد دیگر صبر نخواهم کرد اعلام میکنم . میرزا محمود زرقانی را بخواهید تا يك يك اعمال او را برای شما نقل کند و شما با اطلاع احباء بر - برسانید . انتهى

بعد از ظهر آتروز جناب میرزا محمود زرقانی حسب الامر مبارک آمده و اظهارات زیر را نمود :

حضرت عبدالبهاء در امریکا مخصوصا در نیویورک از اعمال او باخبر بودند و پیوسته نصیحت میفرمودند ماها که وارد - میشدیم صحبت را قطع میفرمودند (۱) فرید قصد منزل تنهایی داشت و اعمال ناشایسته ای از او سر میزد بدون اینکه کسی واقف شود که مخالف شئون امری بود (۲) الواح مبارکی که توصیه در حق احبای و اشنگن میشد فرید مبادرت بترجمه - میکرد و بدون اینکه بحضور مبارک بیاورد و یا اصل لوح و - امضای مبارک را ضمیمه نماید میفرستاد و میشتیدیم که میفرمودند آیا امضای من برای تو بهتر نبود تا اینکه ترجمه بفرستی پس معلوم میشود تو مرضی داری (۳) در وقت آخر شب موقعیکه مسس پنشوا استراحت کرده بود نزد ایشان رفته و گفته بود وجه برای مستشفی لازم است و فردا صبح ما میرویم و وقت دیگری نداریم خانم محزون شده بواسطه خادمه عرض

کرد که من وقت ملاقات صبح را ندارم خداحافظ یعنی ...
 و فردای آنروز سرکارآقا بتمام خادم و خادمه ها انعام مرحمت
 فرمودند و در بین راه که چشم مبارک بسبزه ها افتاد یاد
 مصائب حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی افتاده گریستند و -
 فرمودند امر الهی چه مراحل را طی کرده و حالا بیوفایان
 با اعمال زشت خود چگونه رفتار میکنند (۴) با ناقضین مانند
 خیرالله و غیره مکاتبه مینمود (۵) همه جا شهرت داده -
 بود که من ولی و قائم مقام سرکارآقا هستم (۶) مسهر مبارک
 یا صاحبی السجن را دزدید و آنوقت امضای مبارک " عبدالبهاء"
 عباس " جای مهر را گرفت معلوم میشد پول میگرفته و رسید
 میداده (۷) میخواست چند نفر از احبای را بنام امر ولی
 حقیقتا برای استفاده شخص و مریضخانه خصوصی باسهم
 اعضای مریضخانه بیاورد که خیلی اسباب تکدر خاطر مبارک
 شد فرمودند معاذالله معاذالله من احبای را همیشه حفظ
 کرده ام منصرف شوید که خونریزی میشود (۸) همه جعفرید
 اظهار کرده بود که من وصی حضرت عبدالبهاء هستم بهمین
 مناسبت یکروز جناب ولی الله ورقا را نزدیک خود نشانده
 و اظهار محبت بی پایانی فرمودند و اظهار داشتند شما باید
 بدانید اگر من یک نفر را بسیار عزیز و گرامی داشته ام اینست
 و تاریخ جناب ملا محمد مهدی و جناب ورقای شهید و روح الله

شهید را فرمودند (۹) اوراق حضرت ابی الفضائل را دزدید
 که بعدها بنام خود منتشر نماید .

شهر بیروت در سنوات ۱۹۱۰ - ۱۹۱۲ میلادی مرکز مهم
 امری شد و تلامذه بهائی شروع بآمدن نمودند و قریب چهل
 نفر شدند و اغیار هم با ماهم آهنگ میشدند یعنی جز صفا
 و خلوص و روحانیت چیزی نمیدیدند از سایر ایرانیان بیروت
 گسسته و با پیوستند مانند دکتر رضا خان طهماسب محمود
 خان فاتح، یعقوب خان ارمنی اورومیه تی، و حضرت شوقی افندی
 هم که بنا بود در التزام رکاب حضرت عبدالبهاء بارویاتشریف
 ببرند از ناپولی بندر ایتالیا مراجعت فرمودند و داخل کلیه
 بیروت شدند .

در ناپولی بواسطه تعصب ایتالیائیها که با ترکها
 در آنوقت در حال حرب و ستیز بودند بهانه جوئی میکردند
 و تعصب بخرج میدادند دکتر امین الله فرید هم سعایت
 نمود نتیجه باسهم اینکده تراخم در چشم دارند حضرت شوقی
 افندی و میرزا منیر زین و خسرو خادم مراجعت نمودند و حکمتهای
 الهی حضرت شوقی ربانی را بمدرسه کلیه بیروت وارد نمود
 و افتخار مقدم مبارکشان نصیب دانشگاه امریکائی بیروت شد .
 در مدت تحصیلی حضرت شوقی افندی مانند سایر تلامذه و
 بدون استثناء و امتیاز رفتار و سلوک میکردند نه کسی از آتیه

ایشان خبری داشت نه خود حضرت شوقی افندی توقع احترام از کسی را داشتند. چندین مرتبه جناب حاجی میرزا حیدر علی میفرمودند این پیر غلام خدمت شوقی افندی عرض میکنم " آقا شما بمدرسه حضرت عبدالبها" میروید کافی است ولباسی مانند حضرت عبدالبها" بپوشیداعتنا نمیفرمایند "

ما از این حرفها چندان خوشمان نمیآمد زیرا جز شخص عبدالبها کسی را نمیدیدیم و نمیشناختیم و ما بقی را مادون و مثل سایرین میانگاشتیم و اگر کسی غیر از این صحبت میکرد بدعت درامر میدانستیم حتی یکوقتی مرحوم حاجی خدا بخش پدرم که برای دفعه ثانی باراضی مقدسه آمد و شرفیابسی حاصل نمود طرز رفتار ما را باحضرت شوقی افندی مورد - اعتراض قرار داد و چندین مرتبه باین عبد اخطار نمود که فلانی طرز رفتار تو با حضرت شوقی افندی عوض کن و بدان این طفل عجیب قائم مقام وجانشین سرکار آقا است ولی ما چنان عهد و میثاق را گوش کرده بودیم که همه چیز را - فراموش کرده بودیم بنده بموجود شنیدن این مطالب شروع کردم بپدر پر خاش نمودن که این چه حرفهایی است و این چه بحثهایی تا یکی این افکار را از سر بیرون نینمائید اینهمه تاکیدات اکیده و بیانات صریحه که میفرماید باز هم شما میخواهید جانشین بجهت سرکار آقا تعیین کنید ؟ پدر سکوت

نمود و در آخر فرمود " بخدا این طفل جانشین سرکار آقا است چونکه چشمهایش مثل چشمهای سرکار آقا و حرکاتش مثل حرکات سرکار آقا "

این مطلب را گفتم و بعد هم سکوت نمود و مطلب را قطع کرد منم دیدم پدر بیش از یکدو روز در بیروت مهمان ما نیست دنباله سخن را نیاوردم حال باز بضعف خود و چشم بصیرت پدر اقرار و اعتراف میکنم بلی همان چشم بصیرت بود که در موقعیکه افراد بشر در خواب غفلت بودند بمجره شنیدن ندای الست بر یکم بلی بلی گفت و از مومنین اولیه دوره این ظهور اعظم بشمار رفت و تا نفس آخر ثابت ماند .

در این سنوات تلامذه بیروت رو باز دیاد گذاشت و اکثر در کلیه بیروت داخل میشدند آقایان غلامحسین ابتهاج و ابوالحسن ابتهاج دو فرزند جناب ابتهاج الطک رشتی در پاریس بودند حضرت عبدالبها آنانرا از پاریس به بیروت تحت نظارت و سرپرستی اینجانب فرستادند و سفارشهای لازمه فرمودند طولی نکشید جناب ابتهاج الطک چکی بحواله بانك شاهی ببلغ شصت پاوند بجهت بنده فرستادند اگر چه این بنده بی پول و لا شئی محض بود ولی بمضمون " گنج در آستین و کیسه تهی " پول را پس فرستادم ورد کردم و مراسله شدید اللحنی هم نوشته ضمیمه کردم و ارسال

داشتم جناب ابتهاج الملك بجسارت من وقعی نگذاشته مجددا بول را توسط جناب حاج میرزا حیدرعلی عودت میدهند و - تقاضا میکنند که جناب ایشان بساحت اقدس عرض واستدعا کنند تا امر مبارک صادر شود و چون امر میر شرف صدور یابد لابد این بنده مجبور باطاعت و قبول است ولی صاحب امر آن عالم سرخفیات لوحی بجناب حاجی میرزا حیدرعلی خطاب که عینا درج میشود :

جناب آقا میرزا حید علی علیه بها الله

ای ثابت برییمان نامه نیکه بجناب میرزا منیر مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید مختصر جواب مرقوم میگردد زیرا فرصت ندارم قضیه آقا میرزا حبیب الله بسیار محبوب البته این مبلغ را - جناب ابتهاج در منهاج دیگر در سبیل الهی صرف نمایند یعنی از برای دکتر محمد خان محلاتی درباریسیس بفرستند زیرا او از جناب ابتهاج هر سال عطیه می داشت و مسران ایشان را در پاریس متوجه میشد چون من آنرا بی بیروت - فرستادم محروم شد حال محض تفقد خاطر او این مبلغ را از برای او بفرستید زیرا فقیر است چقدر از استغنای جناب میرزا حبیب الله مسرور شدم این قسم بهترین اقسام است و اما قضیه تعمیر بیت در مدینه الله بسیار مهم است اگر چنانچه نفسی موفق بران شود این اعظم مواهب الهی

است آن نفس مبارک در ملك و ملكوت مانند ستاره از افق تقدیس درخشنده گردد و اما مبالغی که حضرات افنان و - دیگران تقدیم شما نموده اند و شما در لوازم مقام اعلی و در مخارج مسافرخانه صرف فرموده اید بسیار مقبول

+++++

۱۷۱۳ - ۱۷۱۴ سال سوم و چهارم

طب در بیروت

سال سوم و چهارم طب هم بهر زحمت و مرارتی بود تمام شد و در ظل عنایت مبارک موفق باخذ شهادت دولت عثمانی و دولت امریکا شدم و عریضه تلگرافی بساحت اقدس بایسن مضمون تقدیم داشتم :

” حیفاً حضرت عبدالبها عباس انتهیت موقفا

حبیب

الحمد لله در پرتو هدایت و عنایاتی حضرت عبدالبها موفق بتکمیل دوره تحصیل طب شدم خودم از خود اراده نمی داشتم و در واقع نمیخواستم طبیب شوم ولی حضرت عبدالبها تشویق و هدایت فرمودند که برشته طب وارد شوم میفرمایند (در لوحی) ” چون ایران محتاج بطیب است اصلح و اولی آنکه تحصیل فنون طبیه نمائید ” بنده هم امتثالاً لامره المبرم

با قلت بضاعت وعدم استطاعت طب تحصیل نمودم شب و روز مشغول تحصیل بودم وساعات فراغت یعنی اوقاتیکه تلامذه - مشغول بازی و تفریح و شنا و غیره بودند بنده بملاقات احبای و انجام خدمات یاران میپرداخت و تابستانها هم در جوار حضرت اعلی و مقام اعلی در کوه کرمل بسر برده از زیارت اعتاب مقدسه فیض میبردم در ایام توقف مبارک در رمله اسکندریه دو مرتبه بآستان مقدس باتفاق سایر تلامذه مشرف و فائز گردیدم چند شبانه روز از خوان نعمت ظاهر و باطنش متنعم و مرزوق بودیم و از تعالیم مبارکه اش فیض موفور بردیم احبای دسته دسته مشرف میشدند اغیار برای شرفیابی و استفاضه هجوم میکردند آفتاب عظمت در نهایت تابش و - فروزش بود و بحر بیانات متلاطم و خوان نعمت گسترده همه از صهبای میثاق مست و مخمور میشدند و هر فردی بحسب استعداد و ظرفیت خویش استفاده میکرد و در سر شور و سودائی میبخت و زبان به شکرانه الطاف الهی باز میکرد و برای - آتیه خود ذخیره و اندوخته می تهیه میکرد یکروز این فانی را بحضور طلبیدند و در رمله اسکندریه در التزام خدمت بودم و حضرتش در خیابانهای پر جمعیت پیاده تشریف میبردند از یکطرف بیاناتی میفرمودند و ما این فانی صحبت میفرمودند از جمله بیانات مبارکه در عظمت و جلال و قدرت و کمال ائمه

اسلام سلام الله علیهم و شهادت يك يك در سبیل الهی بود مخصوصا ^{حضرت} علی و حضرت حسین علیهما السلام را بینهایت ستودند و مدح فرمودند و تمجید کردند و این اشعار را خواندند و ترجمه و تفسیر کردند و ما يك حالت مخصوصی توضیح می دادند که حلاوت این بیان و منظره آن مکان هیچوقت از نظر محو نمیشود و هر وقت حزن و اندوهی برایم حاصل میشود آن اشعار را میخوانم و آن وضعیت را بخاطر میآورم فوری تسلیت خاطر فراهم میشود. اینک چند بیت از آن :

لك الحمد يا ذا الجود والمجد والعلی

تبارکت تعطی من تشا و تمنع

الهی و خلاق و حرزی و مؤلسی

الیک لدی الاعسار والیسر افزع

الهی لئن جلت و جمت خلیقتی

فعفوك عن ذنبی اجمل و اوسع

الهی لئن اعدایت نفسی سئوالها

فها انا فی روض الندامة ارتسع

الهی تری حالی و فقری و فاققتی

و انت مناجات الخفیه تسمع

الهی فلا تقطع رجائی تزع

فوادى فلی فی سبب جودك اطمع

الهی اجرنی من عذابک اننی
 اسیر ذیل خائف لک اخضع
 الهی فانسی بتلقین حجتی
 اذا کان لی فی القبر منوی و مضجع
 الهی لئن عذبتنی الف حجتة
 فحبل رجائی منک لا ینقطع
 (مدتی در اطراف این بیت از شعر بحث فرمودند
 و تفسیر و تعبیر فرمودند و مفصلاً بیاناتی فرمودند که
 شنونده را بعالم دیگری سوق میداد.)

الهی اذقنی طعم عفوک یم لا
 بنون ولا مال هنا لک ینفـع
 الهی لئن فرطت فی طلب التقی
 فهما انا اثر العفو افقوا واتبع
 الهی ذنوبی بذت الطود واعتلت
 و صفحک عن ذنوبی اجل و ارفع
 الهی لئن اخطات جهلاً فطالما
 رجوتک حتی قیل ما هو یخرج
 الهی ینجی ذکر طولک لوعتی
 و ذکر الخطا یا العین منی یدمع

الهی اقلنی عثرتی واح جوتی
 فانی مقر خائف متضرع
 الهی انلنی منک روحاً و رحمة
 فلست سوی ابواب فضلک اقـرع
 الهی لئن اقصیتنی او اهنتنی
 فمن ذا الذی ارجوا ومن ذایشفع
 الهی لئن خیبتنی او طردتني
 فما حیلتی رب ام کیف اصنع
 الهی حلیف الحب باللیل ساهر
 یناجی و یدعوا والمنفل یمجمع
 و کلهم یرجو نوالک راجیاً
 برحمتک العظمی و فی الخلد یطمع
 الی آخر مناجات منظم
 یکی از شبها که در محضر مبارک بودم ^{میخواستند} بیانات مبارکه
 راجع بدشمنان امر بود که حضرات اسم امر را از صفحه
 روزگار محو کنند کشتند و زدند و حبس کردند و تبعید کردند
 و آنچه از قتل و غارت و چور و اسارت بود فرو گذار نکردند
 حتی باطفال شیرخوار زنان بار دار و عجزه و مفلوکها هم
 رحم نکردند و بفجایعی دست زدند که چشم تاریخ ندیده
 و در هیچ دوره فی شقاوت باین درجه شدید نبوده ولی

رغما لانف ملوك وقبائل علم امرالله بلند است حالا صیبت قدرت وعظمت الهی جهانگیر شده حضرت اعلی را در نهایت مظلومیت شهید کردند جمال مبارک را سر و پای برهنه و پیاده در زیر آفتاب سوزان از نیاوران بطهران آوردند و در سیاه چال حبس و زنجیر قره کهر بگردن مبارک انداختند و با سارقین و قاتلها و جانیها زندانی کردند اینهمه خون پاک شهدا را بیگناه ریختند و جمال مبارک را چندین مرتبه سرگون کردند و بالاخره بسجن اعظم فرستادند و هرآن بیم خطر میرفت معذک در زیر شمشیر ندای ملکوت را باهل عالم رسانیدند و برچشم امر را بر اعلی قلل عالم نصب فرمودند حالا هم همین حرف را میزنند و همین فکر را میکنند که اگر ما ازین ببرند سراج الهی منطقی میشود معاذالله همین نقشه را درباره حضرت اعلی بکار بردند همین منظور را در باره جمال اقدس ابهی عملی کردند ولی نتیجه معکوس شد سراج امرالله روشتر شد و راحه محبت الله آفاق را معطر نمود اینست که ملاحظه مینمائید ندای یا علی اعلی بمسامع و اذان میرسد و نعره یا بهاء الابهی بلند است و ایمن آثار اول ظهور است هنوز بهار الهی کشف جمال نکرده حالا اول طلوع فجر است عنقریب آفتاب امر باشد اشراق در قطب عالم جلوه کند و نور و حرارت بخشد مقصود حضرات

اگر شخص من است مکرر گفته ام بمن هر کاری میتوانند بکنند بکشند در قعر دریا بیندازند و صلابه بزنند ولی اگر مقصدشان اطلاق نور الهی است رغما لانفسهم الله يتم نوره ولو كره الكافرون ولو كره المشركون ولو كره الناقضون . . . ضمنا اشعاری چند تلاوت فرمودند (منجمه قصیده ابوالحسن انباری ابوالحسن محمد بن عمران بن یعقوب الانباری که در مرثیه ابن بقیه - ابو الدلاهر محمد بن بقیه بن علی الطقب نصیرالدوله وزیر عزالدوله بختیار) و هنگام تلاوت آرزوی شهادت فرمودند و گفتند که میخواهم فوق الصلیب خطابه شی ایراد کنم و دو دستها را باز کرده فرمودند :

كانك قائم فيهم خطيبا

وكلهم قيام للصلاة

سفر مبارک بقطر مصر بعد هم بارویا و امریکا

در ایامیکه در عکا مشرف بودیم یکدفعه بدون مقدمه فرمودند برویم حیفا بزیارت مقام اعلی چند کروسه تهیه شده و جمیع ما مسافرین عکا همه متوجه حیفا شدیم و در مسافرخانه کرمل مانند شب کشتی از جلوچشمان ما از سواحل دریا بطرف جنوب میرفت از بعضیها زمزمه بلند شد که

حضرت عبدالبهاء مسافرت فرمودند بعد معلم شد باکشتی
 خدیوی هیکل اطهر مسافرت فرموده اند و با کشتی
 بعدش حضرت شوقی افندی جناب آقا سیداسدالله قصبی جناب
 میرزا نورالدین زین و آقا خسرو خادم هم رفتند و در پورت
 سعید بحضور مبارك مشرف و در التزام رکاب بودند ماهم در
 آن سال تابستانرا در حیفا و در جوار مقام اعلی گذرانیدیم .
 تاریخ سفر مبارك بصر و اروپا و امریکا که داستان مفصل و هر
 روزش يك صفحه جدیدی در تاریخ امر باز نمود نویسنندگان
 بهائی مشروحا نوشته اند لذا این عبد دیگر چیزی ننویسد .
 چون تعطیلیها را در مقام اعلی بودیم و از خوان نعمت
 ظاهر و باطن حضرت اعلی متنع و مرزوق بودیم جمع تلامذه
 جمع وسطا خوشی از هر حیث فراهم ولا ینقطع اخبار
 خوش از حضور مبارك چه از مصر و چه از اروپا و چه از
 امریکا متواصلا میرسید و جناب حاجی میرزا حیدر علی آن
 فیلسوف روحانی را هم مرتبا ملاقات میکردیم و از بیانات شیرین
 و معلوماتشان کیف میبودیم ما هم جز نغمه سرائی و ملاقات
 دوستان و زیارت روضه مبارکه و مقام اعلی و باغ رضوان و کوه
 نوردی در جبل کرمل فکر دیگری نداشتیم و لاینقطع سرود
 میخواندیم و غم و غصهئی در بین نبود تمامش در حظ و
 کیف بودیم و از دنیا بکلی بیخبر این فانی هم يك دوسرود

انشاء نموده با شور و شعفی جمعا میخواندیم و طنین در
 کوه و شهر حیفا میانداختیم که اغلب اغیار هم بتماشای
 ما میامدند و آنها هم از حظ روحانی ما مسرور میشدند
 اینك سواد آن دو سرود . شماره (۱)

با نغمه و ساز و نوا گوید همی اهل بهاء
 کز غیب آید این ندا مشرق بود شمس لقا
 از طلعت عبدالبهاء

حزن الم جور و ستم از سلطوتش محو عدم
 حالا بگو دیگر چه غم چون منتشر امر بهاء
 از همت عبدالبهاء

ذئب و غنم با هم چرند باز وزغن با هم پرند
 از ماری ناید گزند چون ظاهر عهد اشعیا
 از قدرت عبدالبهاء

گوید جهان با صد سرور با نغمه و وجد و حبور
 الملك لله الغفور چون مرتفع ثقل گناه
 از رحمت عبدالبهاء

از مقدم ماه مهین دنیا شده خلد برین
 بشری بسکان زمین جنت شد این خاک سیاه
 از عودت عبدالبهاء

چون شد جهان پر از محن ملو از لعن و فتن
شدرایت حق بر علن ظاهر شد عهد کبریا

در حضرت عبدالبهاء

شد نوبت صلح و سلام بر گو بعالم این پیام
حجت شده بر کل تمام معدوم شد ظلم و شقا

از شوکت عبدالبهاء

پر شور بین آفاق را با جان نگر میناق را
معشوق هر عشاق را اینک همان ذات بهاء

در کسوت عبدالبهاء

و اینک سرودی است که در مهمانی بیت مبارک سر سفره
خوانده شد . سرود شماره (۲)

ای گروه عاشقان وی ز فرقت مردگان
بر سرائید این سرود که ز نو جان آمده
فلیعش غصن البقاء حضرت عبدالبهاء

لیل فرقت منتهی شمس ابهی منجلی
رغم انف هر عنود عهد و پیمان آمده
فلیعش غصن البقاء حضرت عبدالبهاء

نور حق رخشان شده شمس حق تابان شده
بایدم حمدش نمود که بتن جان آمده

فلیعش غصن البقاء حضرت عبدالبهاء

اهل مغرب جملگی با غم و افسردگی

از مسیحی و یهود شاد و خندان آمده

فلیعش غصن البقاء حضرت عبدالبهاء

که مسیحای زمان در علاج دردمان

با دواى لطف و جود بهر احسان آمده

فلیعش غصن البقاء حضرت عبدالبهاء

سرور و سردار ما داور و دادار ما

مظهر رب الجنود همچو سلطان آمده

فلیعش غصن البقاء حضرت عبدالبهاء

با فر و فرخندگی در لباس بندگی

مرکز عهد و دود جان جانان آمده

فلیعش غصن البقاء حضرت عبدالبهاء

ای جمال کبریا مظهر ذات بهاء

ما همه با چشم جود بر سر خوان آمده

فلیعش غصن البقاء حضرت عبدالبهاء

+++++

حضرت عبدالبهاء

از درجه چشم سولف

در ایام تشریف چه مسافر چه مجاور چه شرقی و چه غربی از هر طبقه و طایفه‌ئی و از هر نژاد و کیشی بساحت اقدس مشرف میگردید و هر يك سئوالهای عجیب و غریب میکردند که هیچیک شبیه بدیگری نبود یکی طبیعی مشرب و فیلسوف مآب بود دیگری مذهبی و متعصب در دیانت خود یکی آتش وطن پرستی در دل داشت و دیگری خیرخواه نوع بشر و تمام ابنای بشر را برادر و برابر میدانست یکی سیاه بود و دیگری سفید یکی آسیائی بود و دیگری اروپائی یکی از نهضت زنان صحبت میداشت و حریت نسوان را طرفدار بود دیگری از بردگی زنان و تعدد زوجات بحث میکرد یکی از رنجبری بحث میکرد یکی اشتراکی سئوال میکرد یکی از شعر و ادب مطالبی عرض میکرد یکی از تاریخ و فلسفه سخن میراند یکی از احادیث و اخبار پرسش مینمود و حل معضلات را میطلبید و دیگری از آیات کتب مقدسه مشکلاتی داشت و میخواست از حضور مبارک سئوال کند و راحت شود یکی عرب بود و از استقلال عرب مطالبی عرض و راه حلش را میخواست دیگری یهودی و آتیه فلسطین را مورد مطالعه قرار میداد. خلاصه

آنکه صدها نفر که مشرفیابی حاصل مینمودند مشکلات زندگی خود را بنحو دلخواه حل شده میدیدند چه در مسائل دینی و چه علمی و چه روحی بالاخره در نهایت سرور و خلوص و ارادت مخرج میشدند و راضی میرفتند و زبان بدعای خیر و ثنا میگشودند و محبت هیکل مبارک را در دل میپروراندند و آنحضرت را متخصص و متبحر و حکیم مطلق در آن رشته بخصوص میدانستند و از این قبیل اشخاص گذشته اشخاصی هم که احتیاجات دنیوی و مشکلات زندگی داشتند علاجش را از حضور مبارک میخواستند و هر نوع درماندگی و گرفتاری مادی در دوایر کشوری و لشگری هم که داشتند یکتا ملجاء و پناهگاه خود را آستان مبارک میدانستند و هیکل اطهر هم بکمال مهربانی تقاضایش را انجام و مشکلاتش را حل و حاجتش را برآورده فرموده روانه میفرمودند و با کلمات امیدبخش و نصایح مشفقانه او را شاد و امیدوار میکردند همچنان فضلا و ادباء و دانشمندان و شعرا که بحضور اقدس میرسیدند بی اختیار بمدح و ستایش مرکز میثاق میپرداختند بعضی از شعرا^ی عرب از مسلمان و درزی و نصاری قصائد غرائی مرتجلا و فی البدیهه میساختند و برخی اشعار آبداری در نهایت فصاحت و بلاغت در مدح مبارک انشاء نموده تذهیب میکردند و در حضور مبارک میخواندند و بعد هم عین ورقه را دودستی

بسه حضور مبارك تقدیم میکردند آنحضرت هم ورقه را گرفته بعد از آنکه آن شخص مرخص میشد ورقه را مجاله کرده دور میانداختند .

خلاصه آنحضرت معلم روحانی و مربی جهانی بودند تعالیم قدسیش عمومی و مفید بحال کلیه جامعه بشریه بود علمش لدنی بود نه اکتسابی و تحصیلی و باوجود سیل بلیات و هجوم اعداء ابداء افسرده نشده و آزرده نگشته دمبدم روشنتر و شاشتر تر بودند و سرور روحانی بعموم میدادند و عموم حاضرین و اطرافیان را مسرور و منجذب و منقطع مینمودند و نفوذ کلمه مبارکه اش بمغز استخوان رسوخ مینمود حتی دشمنان را خاضع مینمود تعالیم روحانیش همواره بر اساس حق پرستی و ایجاد ائتلاف و رفع اختلاف و وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و نظم بدیع الهی و مبتنی بر آسایش روحی و جسمی و سعادت دنیوی و اخروی ساکنین غمزده این کره ارض بود و مستمعین را از قید غم و اندوه زندگی رهائی بخشیده امیدوار میفرمودند و از آلائش جهان طبیعی پاك و مبری میکردند و آرامش میدادند و واقعا انسان را بعالم بالا میبردند و بنیروانای حقیقی میکشاندند .

(طرز غذا خوردن حضرت عبدالبهاء عجیب و قابل دقت بود اغلب در سر میز آبدست میدادند و خدمت میکردند و

بمهمانها غذا عنایت میفرمودند و ضمنا بیانات میفرمودند بعد که همه غذا خوردند هیکل مبارك شروع میفرمودند . لقمه ها بقدر يك بادام یا کمتر آنهم بقدری میجویدند و آهسته میل میفرمودند که بوصف نیاید گوشت دوست نمیداشتند میوه هم کم میخوردند فقط گاهی نارنگی یا لیمو شیرین میل میکردند بیشتر نان شیر پنیر و سبزی بخصوص ترخان ریحان و نعناع میل میفرمودند رویهمرفته خیلی کم غذا بودند ولی جای را بسیار داغ میآشامیدند و در اواخر آنهم مبدل بزودا گردید خیلی کم غذا و کم خواب بودند .

حضرت عبدالبهاء از نظر دیگران

نویسندگان شرقی و غربی و جهانگردهای اروپائی و امریکائی بسیار در اطراف شرفیابی خود و از کیفیت احساس حضور حضرت عبدالبهاء بحث و قلفرسائی کرده اند یا آنکه شفاها از نفوذ و قدرت هیکل مبارك اظهاراتی نموده اند و خاطراتی شیرین از ساعات تشریف خود نقل کرده اند مع الوصف هیچ نویسنده موشکافی کما هو حقه نتوانسته است تمام کمالات و صفات آن حضرت را در قالب کلمات بریزد و هیچ نقاش زبر دستی قادر نبوده است به طور شایسته رنگ آمیزی حالات آنحضرت را کاملاً

مجسم نماید مع ذلك چون تمام این نوشته ها و گفته ها را -
 دقیقاً بررسی نمائیم و در افکار هر شخصی که بشرف حضور نائل
 شده عمیق گردیم باین نتیجه میرسیم که هر يك بابیانی خاص
 از عظمت و جلال و قدرت و کمال آنحضرت سخن بمیان آورده و در
 مقابل آن هیکل اطهر خود را کوچک و فکر خود را نارساو قلم
 خود را قاصر و فهم خود را ناقص دیده و از ادراک کنه ذات -
 و صفات آنحضرت خود را عاجز دانسته مثلاً یکی آنحضرت را
 بيك پادشاه مقتدر ویا شوکت و جلال تشبیه و در عین حال در -
 نهایت تواضع و مهربانی و فروتنی توصیف کرده و خویشتن را قبال
 حضرتش ضعیف و حقیر و ناچیز شمرده یکی آنحضرت را توانگر -
 درویش سیرت دانسته دیگری فقیر بلند همت واز دریای بذل و
 بخشش آنحضرت در شگفت و حیرت یکی آنحضرت را پیر خسته فرسوده
 ولی در نهایت توانائی و قدرت دیده و دیگری آنحضرت را مسجونا
 ولی غالب و فرمانفرما و حاکم بر سطوت مشاهده نموده یکی
 آنجناب را ستونی از نور و دیگری جسی سرتابا روح خوانده و خود
 را در مقابل حضرتش فراموش کرده ناچیز و مغلوب شمرده و مبہوت
 مانده یکی در مقابل نورانیت و روحانیت آنحضرت سر تعظیم و
 تسلیم فرود آورده و آنحضرت را صاحب خلق عظیم و دارای -
 نفس مسیحائی و قوه مغناطیس روحانی عجیبی دیده دیگری اعلم
 و افضل در جمیع مسائل دینی و مذہبی انگاشته و در مسائل

روحانی بیمثل و مانند خواننده و آنحضرت را شبیه باستانی کرده
 که سالها کلاس درس آن مسئله بخصوص را داشته اند و جمیع
 کتب آسمانی را از بر و جلو چشم خود دیده با سرار و رموز کتب -
 سماوی واقف و مطلع اند یکی بخيال مجادله و مباحثه میآمد یا
 از روی تعصب و نادانی خود را برای دشمنی و مخاصمه آماده
 کرده بود فی الجمله : حاجی صدیق نامی بود سنی و افغانسی
 و خیلی متعصب در دیانت رفتارش خشن ویا بغض و کین هر
 وقت حضرت عبدالبہاء را میدید رویر میگردد اندو از راه دیگر
 میرفت تا یگوقت که ناخوش شد آنحضرت به آقارضا قناد فرمودند
 برود بدکتر بگوید که همه روزه صبح و عصر بحساب سرکار آقا
 بحیادتش برود و آنچه هم پول نسخه ها میشود بحساب
 سرکار آقا بگذارند مدتی حال بدینموال بود و مرتباً دکترمیرفت
 ضمناً فرمودند آقا رضا برود از منزلش تحقیق کند که چه چیز -
 هائی از حیث آذوقه کم دارند تا آنها تهیه شود و تهیه فرمو
 دند
 و خرج منزل را هم دادند و قتیکه افغانی شفا یافت این محبت
 را فراموش نمیکرد و میگفت بغیر از حضرت عباس افندی کسی مرا
 نجات نداد و بداد من نرسید من چطور فراموش بکنم خلاصه
 اخلاقش را عوض کرد و مخلص شد دیگر هر وقت حضرت عبدالبہاء
 را میدید میدوید و دست مبارک را میخواست ببوسد و اظهار
 عبودیت و خلوص مینمود .

و دیگری رئیس معارف بیروت شخصی بود لادین ولا مذهب صرف و اهل جدال و مکابره و قتیکه وارد عکا شد و بحضور مبارک شرف مشول یافت معلوم است که بیانات مبارکه دایر بر معرفت الهیه و وحدانیت و فردانیت و اعتقاد و ایقان و ایمان بشرایع مقدسه رحمانیه است ولی شخص مذکور بمجادله و اعتراض میپردازد و - انکار شئون و مسائل روحانیه مینماید و سیهیچوجه من الوجوه اقناع نمیشود و روز بعد به بیروت میروند و عودت بمقر وظیفه خود مینماید دوسه روزی بیشتر طول نمیکشد که تلگرافی بحضور انور بزبان ترکی تقدیم میکند بعضی عبارات که در نظر است ذکر میشود " بوگیجه خمور ایشی هضی شیرلیمه رک - ارکجه یاتدیم بشیل صادقلی بک روحانی که اونی قرقنچی سنه واردیغم خالد گورمک میسراولدی امر میوردی تلغرافی حضور حضرت عباس افندی عرض کن واز آنچه گفته و کرده بی طلب عفو نما لهذا دامن مبارک را میبوسم (اتکلرینی اویرم) واز - ماضی عذر میخواهم و طلب مغفرت میکنم .

خلاصه آنکه بمجرد شرفیابی و سرخورد اولیه و شنیدن - کلمات پر مغز و کوتاه و ازطرز رفتار و معاملات آنحضرت ساکت و - مبهور میشد و اقرار و اعتراف بعظمت هیکل مبارک مینمود مثلاً در آن اوقات خوب بخاطر دارم خانم فاضله بی از انگلستان بنام میس بوکنن با جامه دانهای پراز کتاب بقصد تبلیغ حضرت

عبدالبهاء بدیانت مسیحی آمده بود در ملاقات اولیه چنان منجذب و مفتون گردید که اصلاً جامه دانهای را باز نکرده با یک حرارت و ایمان زاید الوصفی مراجعت کرد و سالها در مجلات مقالات تبلیغی مینوشت و از عظمت ظهور قلمفرسایی مینمود و در امر الهی خدمت میکرد .

بالاخره یکی فیلسوف مآب و از مسائل طبیعی صحبت بمیان میآورد آنحضرت رامافوق علمای طبیعی و فلاسفه متقدمین و - معاصرین بشمار میآورد و چون معماها و معضلات طبیعت سؤال میکرد و جواب کافی شافی دریافت مینمود قانع و مسرور میرفت و از علم و احاطه مبارک شکر گذاری مینمود و خرم و خندان مرخص میشد یکی استاد ادبیات بود و قتیکه سئوالی مینمود و جوابی میشنید بعد از خود را مانند کودک سبق خوانی میدانست در مراتب خضوع و - احترام میافزود چنانچه درباره این شعر عربی ("رق الزجاج و رقت الخمر تعاکسا و تشابه الامر کانما الخمر و لا قدح فکانما القدح و لا خمر" چنین فرمودند " قدح پارلاق و بی براق هر یک دیگری آئینه المشردر " تعاکسدن طولائی شبهه به میدان قائمشردر - دکل صهبای جان پرور باقک آنجق قدح در بو دگل بوجام یاقوتی بی آنجوق سایه سالمشردر " چنانچه از عبارات سعدی بلخ العلی بکماله کشف الدجی بجماله صلوا علیه وآله سئوال ترکی میکردند در جواب میفرمودند " ذروه علیای بولدی قوه عرفان ایله - ظلمتی پارلاتدی نور طلعت تابان ایله -

فضائل در خصال نفعه رحمان ایلده - بیک (بین) صلواہ اولسون
اکا آل ایلده و یاران ایلده "

دیگری که معلم تاریخ بود و از تتبعات تاریخی غور و بحث
مینمود آنحضرت مانند نقاشی که تابلوی دورنمایی را با رنگ
آمیزی مخصوص ناطق و خوانا نموده بیاناتی میفرمودند که
مستمع دچار حیرت و اعجاب میگردد به عظمت و احاطه و علم و -
اطلاع آنحضرت اذعان مینمود یکی طبیب بود در هنگام تشرف
ادق مسائل طبی و داروئی را بمیان میگذاشت آنحضرت مانند -
طبیب سالخورده و تجربه دیده متخصص و مثل کسیکه مدتها در
این رشته بخصوص کار آز موده و ورزیده شده و بمقام شاخص
تبحر و اجتهاد رسیده جزئیات را بیان و معضلات و معماهای -
این بدن و وظائف اعضا و حکمت و خلقت آنرا بیان و تشریح می
فرمودند که شنونده قریب اعجاب و تحسین میگشت و سرتعظیم
فرود میآورد و لسان بحامد و نعوت مبارک میگشود آنچه بیان و
اظهار میفرمودند قاره بی از آن دریای علم بیکران خدائی بود
و تجلی مختصری از آن تجلیات و اشراقات الهی زیرا احساسا
و ادراکات بشر امروزی بیشتر از این طاقت و استعداد فهم آنرا
نداشت و آنچه که ابراز و اظهار میفرمودند برای نسلهائی است
که در قرنهای آینده بیابند یاد ماغهای که در آتیه ادراک -
بکنند و اقلا هزار سال استفاده نمایند .

آنحضرت در یکرشته و دورشته و ده رشته عالم
نبودند بلکه در جمیع مسائل علمی و ادبی و تاریخی و دینی و فلسفی
و اجتماعی و اقتصادی و اصلاحی و اداری عالم بودند و آنچه
لازمه سعادت و علت ارتقاء روح و ترقی و تعالی بشر و سبب روحانیت
و نورانیت و تقرب الی الله بود توصیه و موعظه میفرمودند و خود هم
عامل بودند هر کس از هر مقوله و مبحثی بحث و صحبت بمیان -
میآورد و سؤال مشکلی مینمود آنحضرت بدون وقفه و تامل
جواب میدادند و آنحضرت را اعلم و ابصر از خود میدانست
و از فضل و احاطه هیکل انور استفاده مینمود و زبان بستایش
میگشود مایه تعجب اینجا است که آنحضرت در هیچیک از
مدارس اینجهان درسی نخوانده و همه میدانند تمام عمر
آن حضرت بدر بدری و سرگونی و گرفتاری زندان و مصائب و بلا یای
بی امان و مورد هجوم اعداء بودند این مکارم اخلاق و این
اطلاع با سرار و رموز طبیعت و کشف حقایق از کجا آمده است؟
جز از عالم بالا؟ جز از مدرسه حضرت بها؟ الله؟ آنحضرت
با این قدرت و عظمت و احاطه جمیع فکر و هم خود را و تمام
ساعات روز و عمر عزیز خویش را در راه خدمت به ملکوت و -
خدا پرستی و نشر تعالیم روحانی و اعتقاد و ایمان بشرایع مقدسه
رحمانی و غمخواری بشر و سعادت هر کشور و وحدت عالم انسانی
و آسایش نوع بشری بکار میبردند زبان و قلم مبارک لا ینقطع

به ترکیه نفوس و تعلیم و تربیت اشخاص مشغول بود تا آنکه رذائل حالات را بفضائل و کمالات بدل نمود و جمع کنیری را در اطراف عالم از هر طبقه و نژاد و از هر کیش و آئینی در ظل کلمه الله وارد کرد و بنور علم و عرفان منور گردانید و صفات و کمالات انسانی متصف و معروف نموده و آنانرا حواریون "حضرت بهاء الله" نامید.

آنحضرت با جمیع گرفتاریها و بلیات و صدمات و حبس و مشکلات و تضییقات و خطراتی که هر آن حیات مبارک را تهدید میکرد و درآنی امید حیات نبود خسته نشده دل تنگ نگشته شکوه و شکایتی ننمودند و اظهار تائری نمیفرمودند - همواره خرم و شاش بودند و در بحبوحه بلیات مزاحهای جانپور میفرمودند و در شاداید و مصائب تغییر حال نداده غمگین و افسرده نمیشدند بلکه بطراحی گلهای و تعمیر روضه مبارکه و سایر اماکن متبرکه میرداختند حتی عروسیها و ضیافت هم در چنین اوقاتی صورت میگرفت آنحضرت هیچوقت افسرده و ملول نمیشدند مگر وقتیکه ناقضین کسیرا محمود میکردند یا خبر اختلاف اجباء میرسید خلاصه آنحضرت از اول عمر تا - دقایق آخر حیات همواره بفیوضات رحمانی مستبشر و مفتوحات نهائی و غلبه الهی امیدوار بودند و جمیع طائفین حولیم بر - خوردار میگردیدند و اغلب در مواقع شاداید و نارضایتیهای

اشخاص و تعرضهای گوناگون این شعر را میخواندند:

فیا لیت تحلو والحيات مریره

و یالیت ترضی والانام غضاب

فیا لیت بینی و بینک عامر

و بینی و بین العالمین خراب

بالاخره آنحضرت بسیار کم میخوابیدند و شبها هم که در بستر راحتی میخوابیدند برآز و نیاز و مناجات بدرگناه رب بی انباز مشغول بودند بعضی از شبها که با برخی از رفقا - میرفتیم و آهسته قدم زفان اطراف غرفه مبارک میرفتیم و گوش میدادیم زمزمه صوت مبارک را میشنیدیم ولی کلمات را تشخیص نمیدادیم فقط " فیا الهی و محبوبی " را خوب تشخیص میدادیم مع کل ذلك آنحضرت قوی بنیه بودند مقدار زیادی پیاده روی میفرمودند و بروضه مبارک مشرف میشدند و قریب بیست دقیقه یکنفس تلجه میزدند .

حیفاً ۱۹ جولای ۱۹۱۴

بعد از آنکه از دانشگاه امریکائی بیروت (الکلیه) باخسند شهادت نائل شدم و چند روزی در مقام اعلی مسکن نموده و از خوان نعمت ظاهر و باطن حضرت عبدالبهاء متنعم بودم

و اکثرا مشرف میشدیم و از بیانات روح بخش مولای توانا در نشئه و سرور بودیم یکمرتبه بدون مقدمه احضار شدم و -
 بتنهائی بقدر یکساعت ایستاده درحضور بودم و آنحضرت مثنی میفرمودند و تمام بیانات مبارک از شهادت حضرت اعلی و نفی و سرگونی و صدمات و بلیات حضرت بهاء الله بود و پیوسته متذکر میشدند که مقصود از همه این بلیات در سبیل الهی است که نفوس متنبه شوند متذکر شوند منقطع شوند و در سبیل الهی مثنی و حرکت کنند و روحانیت و نورانیت یابند ضمنا تاج مبارک را از سر برداشته گیسوان مبارک روی جبهه ایشان ریخته با یک صدای بلند و مهیمنی فرمودند میخواهم ترا با رویا بفرستم میخواهم در اروپا معجزه نمایند نطقهای فصیح بکنید ابا نظر بشخصیت خود ننمائید نظر بعنایات و الطاف جمال مبارک داشته باشید که قطره را دریا و ذره را آفتاب میکند مثل من چند دقیقه اول را توجه بملکوت ابهی بکنید عون و عنایت بطلبید تائید موج خواهد زد ما بنده جمال قدیم یحیی العظام و هی ریم الی آخر بیانہ الاحلی بهمچنین در آن روز سه مرتبه دیگر احضار شده مورد عنایات خاص گشتم و دستورات لازمه سفر را فرمودند باتفاق میرزا عزیزالله بهادر عازم اروپا شدیم ضمنا حاج سید یحیی هم آمدند که بهمراه میرزا اسدالله اصفهانی برای نصیحت و انداز دکنتر فرید بلندن

بروند میرزا محمود زرقانی هم عازم هندوستان بودند و مسیس هویک هم به ایتالیا مامور شدند بعد از آنکه آنروز چندین مرتبه شرفیابی حاصل نموده و در جلسه بطرز خاصی مورد عنایات لانهایه واقع شدیم در کشتی منیه مصری (۱) حضرت شوقی افندی را باتفاق جمعی مجددا مامور فرمودند که بکشتی آمده عنایات مبارک را مکرر ابلاغ نمایند و این لوح مبارک هم بجهت معرفی و سفارش باحبابی اروپا مرقوم و به خط مبارک مرحمت فرمودند .

اروپا - جناب آقا میرزا حبیب الله و آقا میرزا عزیزالله خان محضر نشر نفعات الله و دیدن احباب الله مازون سفر به اروپا هستند تا در سبیل الهی حائشانی نمایند .

عبدالبهاء عباس .

خلاصه بفرانسه و ایتالیا و سویس و آلمان مسافرت نموده در آلمان جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ شروع شد جناب مستر ریسی و مستر لیتسر هم باشتوتگارت آمده مجالس گرم بربرکتی دایر شد و نشر نفعات گردید و شرح احوال این سفر امری را در سه دفتر علیحده نگاشت و اگر عمری باقی بود و خدا توفیق داد

(۱) کشتی منیه خدیوی مصری همان کشتی بود که حضرت -

عبدالبهاء را از حیفا به پرت سعید برد .

تمام این یادداشتها طبع و دسترس عموم گذارده خواهد شد .
و این تلگراف از حضور مبارك رسيد .

بوسیله قنصل شوارز ریخی لتیمر حبیب عزیز حیفا بیایند .
عباس . و چون تلگراف مبارك شرف نزول یافت و امر بمراجعت
بارض اقدس گردید لذا با جناب مستر ریخی و لتیمر بعکا و حیفا
مراجعت نمودیم .

۲۸ سپتامبر ۱۹۱۴ در محوطه گمرک

امروز تماشا را در کشمکش بودیم استنطاق میکردند بازرسی
و تفتیش دقیق مینمودند تذکره ها را میدیدند و زیر و رو میکردند
اسبابها را دقیقا تفتیش میکردند اوراق را صفحه بصفحه و
لا بلا میدیدند عرایض توسط مستر لتیمر را ضبط کردند جیب
و بغل حتی آستر و درزهای لباسمان را معاینه کردند سابقا
هیچوقت اینگونه بازرسیهای دقیق در کار نبود و هیچوقت باین
زحمت نبودیم وقتیکه از محوطه گمرک خارج شدیم مثل اینکه
از زندان نجات یافتیم یا از مرض سختی جستم قدری استرا
نموده وارد محوطه (ایستگاه) شده عازم مصر گردیدیم در محوطه
جناب آقا محمد تقی اصفهانی و جناب حاجی نیاز و جناب
گستانه باستقبال آمده بودند شب هم در منزل جناب آقا

محمد تقی صرف شام نموده بعد بجهت خواب واستراحت به
هتل بریستول آمدم .

۲۹ سپتامبر ۱۹۱۴ قاهره

صبح زود جناب حاجی نیاز آمده اول بزیارت دگسر
صالح رفتیم بعد مدیر روزنامه چهره نما را دیدن کرده و شب
در منزل جناب حاجی میرزا حسن خراسانی بیش از پنجاه
نفر از دوستان روحانی حضور داشتند جناب مستر ریخی و -
جناب مستر لتیمر نطق مفصلی نموده اینفانی ترجمه مینمود
بعد هم خواستند بنده هم صحبتی بکنم از ترقی سریع امرالله
در آلمان صحبت نمودیم بعد بهتل رفتیم .

۳۰ سپتامبر ۱۹۱۴ قاهره

امروز با برادران امریکائی باهمرام و ابوالهول رفتیم بعد
هم باتفاق جناب دکتر صالح بترت پاك حضرت ابی الفضائل
روحی لرمسه الاطهر فداشتافتیم چون قاری يك سوره از کلام
الله مجید تلاوت نمود مثل اینکه روح حضرت ابی الفضائل
محیط را عوض کرد يك حالت سکوت و روحانیت غریبی حکمفرما
شد که همه آنرا حس کردند و لرزه براندام حضار افتاد شب
در منزل جناب خراسانی جمعی حاضر و نطقهای غرائبی ادا

شد جناب میرزا رضای گستانه‌ئی و جناب شیخ حسن هم نطق بلیغی با اقامه ادله و براهین قاطعه در ظهور نباء عظیم ایراد نمودند .

اول اکتبر ۱۹۱۴ قاهره

امروز روز وداع است جمعیت کثیری از دوستان بمحطه آمده بودند و در موقع وداع بخلاف آلمان حالت سرور و روحانیت بود و چیزی که بیشتر اسباب تعجب بود مصافحه و معانقه ارباب عمام بود که با فرنگیهای شاپو بسر مینمودند جوش و خروش - غریبی نمودار بود همه از این بساط و از این نشاط مبهوت و مات بودند و بلسان حال میگفتند سبحان موسس هذا القرن المجید ولی در اشتوتگارت حالت حزن بود و در وقت وداع چون سیل نو بهاران اشک از دیده یاران جاری بود .

ترن اکسپرس مدت چهار مسافت بین قاهره و پرت سعید را طی نمود و بقدر یکساعت از ساحل قنال سویس (کانال سوئز) میگذشتیم در پرت سعید در هتل دولابست منزل نمودیم .

پرت سعید دوم اکتبر ۱۹۱۴

امروز جناب حاجی سید جواد و جناب دکتر بشیر و جناب ابراهیم افتدی را ملاقات نموده بعد از ظهر مجلسی داشتیم

و پس از آن بمجسمه دولسپس رفته شب هم در منزل جناب دکتر بشیر بسر برده از حضور سی نفری که اغلب تازه تصدیقند - استفاده روحانیت کردیم اینها قریب یکسال است بشرف ایمان فائز شده اند و این در نتیجه سفر و توقف مبارک است با وجودیکه امر تبلیغ هنوز در قطر مصری مسکوت است معذک حضرات تحری حقیقت نموده مانند کره نار شده اند مجالس انسس دارند و هر وقت مواعی رخ دهد و اشکالی در جلسات رخ دهد بکمال خلوص و روحانیت روی ماسه های دریا نشستند و همانجا در ساحل دریا مجلسی تشکیل میدهند و مذکر دلبر بیهمتا مشغول میشوند و آیات مدله بر نباء عظیم را لوحه مانند قاب کرده در دکانهاشان نصب نموده اند چقدر با اشتعال و انجذابند قریب یکماه قبل دونفر از آنها راکتک زده و سا پوست هندوانه بر فرقشان زده بودند و سب و لعن کرده بودند و شیخ جامع عباسی بمنبر رفته بنای هتاکگی گذارده و حضرات را تکفیر نموده بود و بکفر و لعن حضرات زبان گشوده ولی این نفوس قدسیه بکمال استقامت مقاومت فرموده بودند بشاشر و خندان بودند و از برای جمیع دعا میکردند بلسی اینست نتیجه تحالیم الهیه یحیی العظام وهی رمیم .

سوم اکتبر ۱۹۲۴ عکا - حیفا

با کشتی Strakoz ایتالیائی عازم کعبه مقصود گشتیم و روز چهارم اکتبر دریا منقلب بود نزدیک یافا جمیع رکاب درجه سوم را قرنطینه نمودند غیر ارفانیان قبل از آمدن اعضای صحیبه یکتفر درب اطاق ما را قفل کرد و چون حضرات رفتند در را باز نمودند انستیم این شخص نا شناس که بود گویا نامور غیبی بود زیرا ماقناعت نمودیم نخواستیم پول خدا صرف هوی کنیم خدا هم یاری فرمود شب کشتی در عکا لنگر انداخت جویا شدیم معلوم شد حضرت مولی الوری با بوسنان تشریف برده اند فردا صبح در حیفا پیاده شدیم و روز پنجم اکتبر بملاقات دوستان صرف شد روز ششم اکتبر ارض حیفا بقدم من طاق حوله الاسماء مزین شد بعد از ظهر بحضور مبارک جمعا مشرف شدیم و از تاثیر و خوبی این سفر میفرمودند که "من الله بودوالی الله" بسیار خوب سفری بود نتایجش بعدها ظاهر خواهد شد در خصوص القاء شبها تا قضین عرض کردم که شهرت داده اند که حضرت عبدالهبا مریض و بستری هستند و امور امیرا دیگران رسیدگی میکنند فرمودند "حضرات که این القاء شبها را میکنند نمی دانند که خودشانرا محو مضمحل میکنند در هر کلابی که از

قلم اعلی صادر میشود هزاران حکمت نهفته و آنچه میشود عالم عالم نتیجه امریه میبخشد هر چه میگویم برای نفع خود آنها است ولی غرض مانع فهم میشود این امتحانی است تا سیه روی شود آنکه در او غش باشد. "بعد هم این فانیان را احضار و از اوضاع حرب بیان میفرمودند که از یک زن آلمانی سؤال کردند از بسرت که بمیدان جنگ رفته خبری داری گفت خبر ندارم اگر بسرم کشته شود جمیع دولت فرانسه را بمن بدهند بحالم فایده نخواهد کرد بعد فرمودند عنقریب اختلاف نژاد مرتفع شود دیگر آلمانی و فرانسوی باقی نماند همه یکعائله میشوند اگر از اثر روح امرالله نبود حال نفوس بحدی خوانخوار میشدند که یک خانواده روی کره باقی نماند.

حیفا - ۷ اکتبر ۱۹۱۴

صبح زود این نانی مشرف شد از احوال احبای آلمان سؤال فرمودند از جناب قنصول شوارز و حرم محترمشان سؤال و اظهار رضایت فرمودند و دعا و طلب حفظ و حمایت بجهت پسرهای جناب مستر اکستین نمودند و متبسمانه بیانی از حالت بشر فرمودند که در وقت بلا قلوب رقیق و متوجه الی الله میشود و استعداد شنیدن پیدا میکنند بعد فرمودند

خیلی خوب سفری بود هم تبلیغ بود وهم ملاقات احبباء .
 بعد از ظهر مجدداً بگولونی آلمانها و زیر زیتونها در حضور -
 مبارك مشرف بودم از سفر ما سؤال فرمودند عرض شدم
 احببای آلمانی عریضه عرض نمودند و در ضمن نوشته اند ای مولای
 عزیز چگونه ممکن است گرگان گرسنه راه باغانام الهی پیدا کنند
 در حالتیکه همچو تو شبان مهربانی داریم ؟ ذکر محبتهای
 خالص مستر اکستین شد بسیار اظهار عنایت فرمودند . عرض
 شد یکوقت مجلس بسیار مجلی از احببای آلمان منعقد شد که
 تشکیل آن جز بقوه الهی ممکن نبود این فانی و یکی از احببای
 با هم صحبت میکردیم که اگر ما حالا در حضور مبارك بودیم
 جسورانه عرض میکردیم ای کسیکه این سلطنت الهیه را -
 تاسیس نمودی از تزلزل دوسه نفر ناقض قلب مبارك آزاده -
 میشود ؟ فرمودند استغفرالله من از برای آنها عزت -
 ابدیه خواستم این پسر (دکتر فرید) را تربیت نمودم که
 بحال امر مفید باشد خدمتی بآستان مبارك نماید و شمع روشنی
 باشد ولی هوی و هوس و بول دوستی نگذاشت حال علم اختلاف
 بر اثر اشته اینقدر احببای را دوشید و بوسائط عدیده ببول
 گرفت هفتصد لیره بول آورد و در این اطراف زمین خرید قالیچه
 که جمال مبارك روی آن جلوس فرموده بودند بامریکا ببرد
 و بقیمت گزاف فروخت دستمالهای ابریشی را باسم حضرت

ورقه مبارکه علیا میرد میفروخت و بولهای زیاد میگرفت مسس
 هرست زن بسیار بول دار است خیلی هم باحب بود ولی
 پدرش میرزا اسدالله او را مخمود نمود چه گاه ماهی پنجاه
 دلار میگرفت بعضی دیگر هم مواجب میگرفتند کاغذی بساو
 نوشت که پنجاه دلار کم است لهذا جمیع مواجبها را -
 قطع کرد در سفرم بامریکا ایدا ذکر او را ننمودم و اگر احببای
 ذکری مینمودند سکوت میکردم و نمیخواستم از او کلمه گفته
 شود تا گمان نرود ما تعلقی با او داریم تا آنکه در ورود به
 کالیفرنیا گودال و کویر خواهش کردند ملاقاتی با او بشود چون
 ملاقات نمودم شب فرید خواسته بود از او بول هنگفتی بگیرد
 صبح در جلسه عمومی فرید را مترجم قرار دادم و گفتم اگر
 کسی قصدش بول گرفتن است او بهائی و اهل ملکوت نیست
 و ما از او بیزاریم و احببای باید او را بشناسند فرید ملتفت شد
 دیگر ذکر بول نکرد و اما از سایر احببای بانواع وسائل و حیل
 بول گرفت اینها خود را معدوم مینمایند و ما زحمت میدهند
 بچه مشقتی بعضی را در ظل امر در آوردم حال او مخمود
 میکند اشجاری نشانده شده که شکوفه و نمر دهد حال او
 قطع مینماید چونکه دلش هیزه میخواهد چراغ روشن شده
 خاموش میکند میگوید اگر چراغ باشد نمیتوانم دزدی کنم
 تاریکی میخواهم .

عرض شد احبای آلمان میگفتند در تاریخ دیده و شنیده نشده که احدی از مظاهر مقدسه خود از پی تبلیغ برود و ندای ملکوت را بشرق و غرب رساند ولی چون سرکار آقا لازم گوشزد تعالیم الهی را میدانست و خطریکه متوجه بشرگشته میدید لهذا بنفسه از پی تبلیغ تشریف بردند تا اتمام - حجت بشود فرمودند یکسال ونیم قبل مکتوبی عمومی نوشته شد و میرزا علی اکبر میلانی او را تابع و نشر نمود و جمیع این مطالب را گفتم وصیت نبأ عظیم را بشرق و غرب رسانید و حجت بر کل تمام شد تا دیگر لم وبم نگویند این مکتوب را بدست بیاورید و بخوانید بعد از چند قدم دیگر فرمودند (آیاتی که در انجیل است و منع از ملاقات منافقین مینماید - استخراج نمائید باشد بموقع لازم میشود) بعد ها هم تمام انجیل را بدقت خوانده و آن آیات را استخراج کردم و نگه داشتم .

ذکر حضرات لمبارتر بحضور مبارك شد لوح ذیل نازل و برای حضرات فرستاده شد .

اشتوتگارت - مسس لمبارتر فردريك لمبارتر اوتو لمبارتر عليهم بهاء الله الابهی .

هو اللله

ای مشتاقان ملکوت الله خوشا بحال شما که توجه بخدا نموده اید نظر را از عالم ناسوت منعطف بعالم لاهوت - کرده اید این دلیل بر علویت همت و سمر منقبت شما مینماید امیدوارم که درین مقام ثابت و مستقیم بمانید نگین های اسم اعظم که خواسته بودید در جوف ارسال میگردد و علیکم الابهی .

شب در مجلس عمومی در بیت مبارك مشرف شدیم فرمودند حضرات خیلی اخبار خوش از آلمان آوردند من دو مرتبه در اشتوتگارت بودم یک دفعه در مراجعت خیلی مردمان خالص صادق و صافی بودند مقصود از تعالیم و وصایای الهیه هم همین است انسان عامل شود نه اینکه بس بخواند جمال مبارك که از سلیمان تشریف آوردند بعد از دو سال قیای بسیار کهنه می در برداشتند ونیم تنه بی آستین و کلاه نمدی حضرات کردها تعریف میکردند که شبها نعره مناجات مبارك بلند بود مانمیشدیم چه میفرمودند ولی صوت مناجات و تضرع بلند بود خوست قدری تفکر در بلایای جمال مبارك بشود جناب آقا سید قاسم مناجات بخوانید .

واقعه محزنه بشیر - بشیر یکی از خدام بیت بود که بسیار مخلص و مومن و خدمتگذار بود در موقعیکه شبها کشیک بیت مبارک را میداد خواسته بود ببیند آیا مستحفظین مواظب هستند یا از محافظت غفلت میورزند شب بیدار میشود دوسه مرتبه دور حیاط چرخ میزند و خود را پنهان میسازد یکنفر از احباب میپرسد کیستی جواب نمیدهد مرتبه دوم سؤال میشود باز هم جواب نمیدهد با گلوله میزند و میخورد بشکمش فردا مبتلا بورم صفاق شد ولی کسیرا یارای عرض بحضور نداشت این فانی شرفیاب شد و قضایا را بعرض رساند فرمودند بمستنطق بگوئید و بمدعی العموم اطلاع دهید که با طبیب قانونی بیابند و حقیقت حال کشف شود بلا درنگ امر مبارک بموقع اجرا گذارده شد مدعی العموم و مستنطق و طبیب - قانونی آمده صورت مجلس تشکیل دادند و بشیر اظهار غفلت خویش را بنمود که کسی اینجا مسئول نیست و کسی با من دشمنی نداشته و این اصابت گلوله نتیجه غفلت خودم شد خلاصه ورم شکم و درد تب وقتی شدت نمود و حالش رو بوخامت گذارد حضرت مولی بعیادت تشریف آوردند روی بالینش بقدر ده دقیقه بحالت سکوت گذرانیدند بغتتا بشیر چشمش را باز

کرد دید سرکار آقا بالای سرش ایستاده اند دستش را دراز کرده عرض کرد الله ابهی در جواب فرمودند " الله ابهی " بعد دست مبارک را روی پیشانی و قلبش مالیده و تشریف بردند دم در فرمودند " تقدیرات الهیه است تقدیر است " بعد سوار الاغ شده بدیع افندی افسار الاغ را در دست داشت استاد محمدعلی و یکی از احباء در اطراف در دو جانب بودند و این فانی از عقب سر شب تارک آسمان صاف پرستاره سکوت محض فضا را اعطاه نموده بود و همیکل مقدس هم در کمال سکوت محض تا نزدیک بمقام اعلی شدیم فرمودند واقعه بشیر خیلی ما را محزون نمود اگر چه صعود این نفوس قدسیه در فضاهای خوشی است و مانند پرند است که ارتنگنای قفس بفضای پاک و آزاد پرواز میکند معذک دوری و فراق موثر است بعد که درب منزل جناب عباسقلی رسیدیم فرمودند آقا میرزا حبیب خیلی زحمت کشیدید اجرت با خدا اجرکم علی الله بعد از چند دقیقه خسرو خبر صعود بشیر را آورد .

دهم اکتبر ۱۹۱۴

امروز صبح بملاقات احباء گذشت و جناب حاجی میرزا حیدرعلی تاریخ شهادت نورین نیرین سلطان الشهداء و محبوب الشهداء را بیان میفرمودند بعد از ظهر بساحت اقدس احضار شده اظهار عنایت فرمودند که خیلی خوب سفری

بود مسرور شدید اگر لندن میرفتید باین سرور نبودید همه
 احبای آلمان ثابتند راسخند مومند مخلصند امروز روح میناق
 است که محرك آفاق است هر جا احبایش ثابت است آنجا
 روح است روح میناق است که محیی جمیع است و هر جا که
 احبایش شك و شبیه دارند و رائحه نقض انتشار دارد همه
 مخمود و مجمودند بعد فرمودند حال من خیلی خوب است
 امروز بقدر صد مکتوب دیده ام حال خیلی خوست ولی بعضی
 اوقات خواب ندارم دیشب دو ساعت خوابیدم از ساعت چهار
 تا ساعت شش من هر وقت درجائی بیش از چند روز بمانم -
 شبها بیخواب میشوم ولی با این حال خوشم^{چه} که مناجات
 و تبتل و تضرع بطکوت ابهی میکنم و تفکر احباء میافتم و در
 مسائل امر فکر میکنم و خوشم .

در خصوص فریدون شوارز بعرض رسید که اخوی کوچکش
 مفتخر به صدور لوحی شده ولی او هنوز باین موهبت نائل -
 نشده فرمودند بسیار خوب من مینویسم ولی حال راهها جمیع
 سدود است بسته های اجنبی را بسته اند بسایر بسته ها
 هم اعتماد نیست علاوه بر این در اروپا هم امنیت نیست -
 مکاتیب کم میشود ولی خواهم نوشت .

در خصوص بشیر مرحوم فرمودند حکمتی در این مسئله بود
 حتی در امر جزئی هم حکمتهای کلیه است و چون تصدیر

حکمتهای الهیه میکنم تسلی حاصل میشود فی الحقیقه بسیار
 صاف و خالص و بی غم و غش بود بکمال محبت و خلوص خد^{مت}
 میکرد حال حکمت الهی چنین اقتضا نمود .

شب که مشرف شدیم بسیار عنایت بقانی فرمودند که
 خسته بودی ما هم ترا بشهر فرستادیم خسته تر شدی -
 فرمودند در آلمانیا در اتومبیل سوار میشدی یا پیاده میرفتی
 عرض شد اتومبیل نبود چه که جمیع وسایل را برای خدمت
 عسگریه بکار میبردند ماگاهی باتسراموا گاهی پیاده میرفتیم
 فرمودند معلوم میشود عادت پیاده روی داری .

در خصوص جناب قنصول شوارز فرمودند بسیار خوب
 اتومبیلی داشت ما را یکروز بمرکنتایم برد در آنجا حمامهای
 آب گرم است بقدر چهار ساعت ما توی اتومبیل بودیم .

عرض شد تمام آن محل فعلا مریضخانه شده است فرمودند
 عجب است از خون يك شهید تاروز قیامت تاثیرات کلیه حاصل
 میشود ولی اینهمه خون میلیونها بیچارگان ریخته میشود و
 کسی نیست بگوید چرا وهمه این محاربات برای قبر ابدیست
 چند روز میمانند بعد بقبر ابدی میروند و این نیست مگر
 از هوی و هوس والا این ایام معدوده لیاقت این خونریزی
 و این تلفات را ندارد .

سؤال فرمودند زیاد از مکاتیب را در سرحدات ضبط نمودند؟

عرض شد سه چهار عریضه از سرحد آلمان ویکدو عریضه در - اسکندریه ضبط کردند فرمودند حال خیلی مشکل شده است نمیشود مکاتبه نمود فرمودند چطور است اگر با کارت پستال بنویسیم عرض شد میرسد والواح هم رسیده فرمودند میرسد شاید بعضی پاکت‌ها باز کنند ، شما پاکستین و شوارز و کستلین وغیره بنویسید که من همیشه محبت‌های شما را در نظر دارم و در عتبه مبارکه طلب عون و عنایت میکنم بعد حکمت اقتضا کرد منم مینویسم اینطور مطالب عیب ندارد .

۱۱ اکتبر ۱۹۱۴

بیانات مبارکه در مجلس ختمی که در مقام اعلی بجهت مرحوم بشیر افندی فراهم شده بود فرمودند .
این مصیبت فوت بشیر فی الحقیقه مصیبت ناگهانی بود در این يك حکمت عظیمی بود بعد ظاهر خواهد شد از - طفولیت او را آوردند در بیت بزرگ شد طفل خوش فطرتی بود همه از او خوششان می‌آمد در طفولیت در اندرون عکا از پشت بام اعلی بزیر افتاد هیچ ضرری باو نرسید فوراً برخاست و راه رفت واقعا اجل عجب چیزی است فی الحقیقه خوب جوانی بود و خوب رفت در طول حیات و قصر حیات اهمیتی نیست انسان صد سال در این دنیا بماند یا آنکه

چند سال بماند این امری است اعتباری تفاوتی نمیکند اصل نتیجه حیات است اگر انسانی از حیاتش نتیجه بگیرد خواه زود برود خواه دیر برود یکسان است زیرا نتیجه گرفته است ولی اگر در مدت زندگانش نتیجه نگیرد ولی هزار سال زندگی نماید ثمری ندارد این سنگ بیست هزار یا سی هزار سال زندگی کرده است چه ثمری یکی تمام سال بی‌بازار می‌رود و در فکر تجارت است و میکوشد ابداً سودی نمیرد دیگری يك روز می‌رود در بازار اما در همان روز منافع کلیه بدست می‌آورد ولو مدت قلیل بود اما نتیجه عظیمه داشت دیگری ولو مدت زیاد تجارت داشت ولی جز زیان و خسران چیز دیگر نبود حال الحمدلله بشیر از حیاتش نتیجه عظیمه گرفت وقتی که من رفتم بالای سرش بیهوش بود بغتاً چشم‌های خود را باز کرد و در صورت من نگاه کرد و گفت " الله ابهی " منم گفتم " الله ابهی " باری خداوند یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است لا یستل عما یفعل چه جوان خوبی بود چقدر خوش خلق بود بیجه اندازه خوش رفتار و خوشحال بود با همه دوست بود و در خدمت کل میکوشید من خیلی او را زجر میکردم ابداً مکرر نمیشد حتی او را زدم محزون نشد زیرا بجهت تربیتش بود سبحان الله هر چه زجرش میکردند محبتش بیشتر میشد عجیب است حالا نفوسی هستند که اگر یکدردی مرحباً را یواش

تر بگویم مکرر میشوند من او را زجر میکردم او مسرور میشد
 استقامت و ثبات اینجا معلوم میشود که انسان زجر شود و بر
 ثبوت بیافزاید/ میرزا مصطفی شخصی بود در بغداد جمال مبارک
 او را انداخته با پاهای خود میزدند او قدم مبارک را میبوسید
 و الا بهر کس اظهار خوش نمودند او هم جواب خوش میدهد
 ولی این اهمیت ندارد در مقام امتحان حقیقت انسان معلوم
 میشود اینست که حضرت امیر میفرمایند .

" الهی لئن عذبتنی الف حجت فحبل رجائی لا یقطع "
 یعنی اگر هزار سال اذیت و عذاب کنی مرا حبل رجای من
 از تو قطع نشود .

۱۳ اکتبر ۱۹۱۴

دیشب باقا سید حسین افغان فرمودند حمد خدا را
 یکشب به بستر راحت استراحت نمودم حضرت مسیح بعد از
 صعودش بملکوت ابهی قریب شصت نفر مومن داشت ولی بعد
 از رفتن ما صد هزار مومن هم بیشتر است اگر جمال مبارک
 در این عالم بودند و این عرایض احبای ثابت آلمان را -
 حضور میبردم چه میفرمودند . حال ما هر کجا برویم چراغی
 روشن میکنیم حضرات اعداء ناقضین پیمان در پی اطفایش
 میکوشند و هر جا درختی غرس میکنیم آشنایان بیگانه از پی

قلع و قمعش میکوشند خوست حضرات بروند بجائی که سن
 نرفته ام نه در جائیکه چراغ روشن شده است .
 میرزا آقا خان نوری معروف با اعتماد الدوله صدراعظم ایرا
 ن بود پسرش میرزا کاظم خان نظام الملك مابین او و جمال
 مبارک کدورتی بود خواستند صلح بشود دخترش را بمیرزا -
 موسی عمو دادند اگر چه کدورت بکلی رفع نشد ولی ظاهرا
 الفتی در بین بود میرزا آقا خان با جمیع وزرای ایران
 قوم و خویش بود بدرجه ای که فی الحقیقه حکمرانی بر جمیع
 ایران مینمود یکشب نظام الملك گفته بود میرزا حسینعلی
 خاندان ما را بریاد داد اعتماد الدوله ملتفت شده گفت خیر
 هر خانواده که بر دین گذارده شد الی الابد بقوار خواهد
 بود ولی خاندان ما است که مضمحل میشود .

۱۴ اکتبر ۱۹۱۴

بمناسبت حرکت حضرات تلامذة^{به} بیروت فرمودند :
 گفتند شماها امروز میخواهید بروید گفتم پس بروم و داع
 کم علی العجاله در تابستان که بشما خیلی خوش گذشته
 هوای خوش در جوار مقام اعلی و صفا و الحاقهای باین و سمست
 باغچه و گل و سبزه از هر جهت مکمل بود باید همیشه
 در راحت و سلامت دیگران کوشید والا اگر انسان در راحت

و سلامتی خود بکوشد خیلی آسان است هیچ اشکالی ندارد
 و تئیکه هیئت تفتیشیه آمد بر ماتنگ گرفتند و توضیح کردند راه
 ها را گرفتند مفتش و مراقب و زاندارم گذاشتند آن مفتی را
 بما زدند جمیع اعداء در عکا داخل و خارج مفتش شدند و
 لوایحی نوشتند و باسلامبول فرستادند این اشخاص که خود بانی
 بودند همان اشخاص مامور تحقیق و تفتیش شدند و دیگر معلم
 است چه کردند از جمله نوشتند من تاسیس سلطنت جدیدی
 در عکا کردم از جمله من در جبل کرمل یک قلمه ساختم
 از جمله علمی بلند کردم دوکا گرداندم بعد بواسطه میرزا
 ذکراالله در قری بعد بواسطه شیخ محمود در میان قبایل
 و عشایر عرب فرستادم حضرات گفتند که این امر عظیمی است
 اعدای ما رفتند یک کاغذی بحضرات نوشتند که فلانی علم
 یا بهاء الابهی بلند کرد باری اینها رفتند پیش هیئت تفتیشیه
 گفتند این صحیح است هیچ شبهه ندارد میخواهید شهود
 دیگری بیاوریم بعد رفتند دیگرانرا آوردند بعد میرزا محمد علی
 پارچه سفیدی را بیکی داد یا بهاء الابهی روی آن نوشت
 و آنرا هم تسلیم هیئت تفتیشیه کرد رئیس این هیئت
 تفتیشیه گفت که من از طرف سلطان عبدالحمید موعودم که
 والی بیروت شوم اول چیزیکه اجراء خواهم کرد او را -
 (عبدالبهاء) را جلو دروازه عکا صلاحه میزنم بعد تلگرافی

آمد که اگر فلانی را ما بخواهیم از عکا به فیزان بفرستیم
 همه و غوغائی بر پا میشود یاخیر جواب دادند خیر
 مقصد اینست که در میان این انقلاب من هفتاد نفر از
 احباب را فرستادم از جمله کسانی را که فرستادم این میرزا
 اسدالله و عیال او بود در چنین وقتی از برای کل خرجی کافی
 وافی دادم از یک امریکائی در پاریس قرض کردم باری مقصود
 اینجاست که خودم را تسلیم هر آفتی کردم بعد واپسوری
 آمد که مرا ببرد آن شخصی که واپور بواسطه او بود الان -
 حاضر است جمعی را خواستم سید علی اکبر سید یحیی میرزا
 اسدالله آقا رضا آقا محمود را گفتم مشورت کنید کشتی آمده
 است مرا ببرد حضرات نشسته مشورت کردند متفق الرای شدند
 که باید تو بروی این بسیار خوب اسبابی است که فراهم
 آمده تعیین کردند بعد از آنکه حضرات مشورت کردند حتما
 دیگر من بروم از جمله اهل مشورت این آقا میرزا حیدر علی
 بود حضرات رای متفق دادند که من بروم گفتم خیر این
 برای امرالله خوب نیست هر نوعیکه مصلحت امرالله است آن
 خوبست هنوز آن هیئت تفتیشیه باسلامبول نرسیده که توپ
 خدا صدا کرد اینها بکلی متفرق شدند نزدیک جامع دوست
 نفر کشته شدند باری حضرات باسلامبول رسیدند گفتند حال
 امور دیگری در بین است " وقتنده اجرا اولور " اصل جوهر

بیان اینست که انسان باید در فکر این باشد که دیگران را محافظه کند نه در فکر خود باشد باری حال مجدداً شما میروید بمدرسه در بیروت مقصود اینست که الحمدالله تلامذه بهائی در بیروت بحسن اخلاق بحسن اطوار و - بحسن اعمال مشهورند از هر کسی بپرسی از تلامذه بهائی توصیف میکند این از عنایت والطف جمال مبارک است که شما را اینطور در انظار جلوه داده و فی الحقیقه خوب حرکت کردند بنوعی سلوک نمودند که سبب عزت اموالله شدند جمال مبارک از شما راضی جمیع خلق از شما راضی منم از شما راضی احبای الهی هم از شما راضی این یک موهبت الهی است که بندرت برای نفوس میسر میگردد که حق و خلق از آنها راضی باشد از هر کس بپرسی از تلامذه بهائی میگویند فی الحقیقه عاقلند کاملند خوش رفتارند همه اش مشغول تحصیل علمند ابداً اوقات خویش را در امور نالایق صرف نمیکنند همه شهادت میدهند امید چنانست که بعون و عنایت جمال مبارک والطف حضرت اعلی و مجاورت مقام اعلی تائیدات ملکوت ابهی احاطه کند شما را وهمین طور که سزاوار است وشایسته بهائیان است روز بروز اخلاقتان بهتر شود بلکه انشاء الله شما از هر جهت کامل و مکمل شوید وسبب روشنائی ایران گردید اخلاق

عمومی بسیار تاریک است شاید شما سبب شوید شاید هر یک مثل شمس در زجاجه ایران روشن گردید و کم رجل یعد بالف انشاء الله شما ها هر یک نفس بمنزله صد هزار نفس شوید از فضل و عنایت الهی استغراب نکنید وقتیکه تائیدات او - میرسد مورضعیف را سلیمان میکند گیاه شجر بر ثمر میشود ذره آفتاب میشود نظر باستعداد خودتان نکید نظر بعون و عنایت جمال مبارک نمائید شخص چویان اباندر غفاری شد - شخص خرما فروش عمار یاسر شد یک اسیری سلمان پارس شد شخص ماهیگیری پطرس اکبر شد و امثال ذلک اینها از - خوارق عادات ظهور است در سایر اوقات چنین نمیشود فقط در عصر اول ظهور است که دارای این روز است اهلیم - اسفلکم ^{اسفلکم} سرالتنکیس لرمز الرئیس و نریدان نم علی الذین استضعفوا فی الارض و تجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین میفرماید میخواهم منت بر ضعفای ارض بگذارم و آنها را وارث انبیاء نمایم این نفوس ضعیفند اینها را داخل آدم کنم این از کرامات و معجزات هر ظهور است الحمدالله شما ها از صغر سن در نال شجره الهی بوده اید و سرمست صهبای الهی شدید مرحبا فی امان الله .

۱۵ اکتبر ۱۹۱۴

از ورود تلامذه به بیروت سؤال فرمودند که آیا رسیدن
آمد؟ عرض شد خیر ولی از رئیس مکتوبی رسیده که قبولش
میکنند تا بعدا پول بوسد فرمودند حضرات اطمینان دارند
اوایل که ما آمدیم بعکا وارد شدیم کاری کرده بودیم که
همه اطمینان داشتند شخصی بود قاسم نام نیریزی خیلی
ضعیف بود از بغداد سرگون شد بموصل آمد و از آنجا پیاده
بعکا آمد. این شخص رفت بیروت و هیچ هم پول نداشت
بدکان تنباکو فروشی رفت دید که تنباکوی شیرازی را عرض
تنباکوی کاشی میفروشند و حال آنکه تنباکوی شیرازی خیلی
مرغوبتر بود صد و شصت کیسه تنباکو خرید و چون پول نداشت
رفت پیش من فرح گفت من از بهائیان عکا هستم و خرید کرده ام
میخواهم شما کفالت مرا بنمائید او هم تلگرافی بعکا کرد و
سؤال نمود (از عبود) که آیا او راست میگوید ؟ عبود نزد
من آمد پرسید که قاسم نیریزی بهائی است من گفتم بله
فی الفور آن شخص گفته بود من کفالت نمیکنم بلکه پول نقد
داد تمام پول یکصد و شصت کیسه تنباکو را نقدا داده بود
او هم این تنباکو ها را آورد عکا و حیفا و یافا فروخت و خیلی
هم منفعت کرد و پول او هم رد کرد ولی بعد از او شخصی -

عبدالاحد نام تجارت داشت پول زیادی قرض کرد و همه را -
خورد بکلی آن اسم خوب را خراب کرد اگر آنطور نشده بود
تمام تجارت برپشته الشام در دست بهائیان بود بعد بحضرات
امریکائیهها خطاب فرمودند که این را بدانید که هر کس در
امریکا با اسم من بخواهد پول جمع کند ابتداً تعلق بمسلمان
ندارد هر کس تعلق بنقود دارد از ملکوت دور است و هر کس
از پول دوری جوید به ملکوت تقرب یابد انسان باید منقطع
باشد باید بدیگران اعانت نکند نه از دیگران اعانت بطلبد من
وقتیکه در نیویورک بودم با حبا گفتم که حضرت مسیح -
میفرماید در شهریکه هستید چون خارج شوید گرد آن شهر
را بتکانید هیچکس هنوز عامل نشده من میخواهم عامل شم
از امریکا سه هزار و دویست لیره بوسیده میرزا احمد بمن
تقدیم نمودند و من قبول نکردم احبا باید منقطع شوند و
بدنیا تعلق نداشته باشند من هیچوقت نمیگویم پول بفلان
کس بدهید یا از برای فلان عمل اعانه بدهید آن وظیفه خود
احبا است که معاونت یکدیگر نمایند بقفرا دادرسی کنند .

۱۸ اکتبر ۱۹۱۴

از دور دود کشتی پیدا شد حضرات گمان میکردند کشتی
جنگی است فرمودند چقدر اینها مضطربند ابدا سکون ندارند

این عملیات عدم ایمان است در قرآن میفرماید بحسبون کل صیحه هم العدو... هر صدائی بلند میشود گمان میکنند - دشمن است مثل آدمی که دزد باشد هر صدائی که بلند میشود گمان میکنند آمده اند بگیرند بجزع و فزع میافتند قلوب اهل ایمان مطمئن است هزار دشمن دارند با وجود این در نهایت استقامتند اعظم نعمت الهی اطمینان قلب است که مطمئن شد دیگر هیچ بلائی نیست هر چه باشد انسان راحت است ولو در زندان باشد

حاجی علی زکریا مدرس ابوسنان را نمود فرمودند :

از این مکاتب ثمری نیست اطفال در مکاتب الهی هم تحصیل علوم میکنند وهم آداب یاد میگیرند و هم محفوظ میمانند بشرط آنکه معلمینش از احباء باشند از مومنین باشند تا این اطفال را بنفحات الهی بیروانند معلم خیلی حکم دارد معلم مثل باغبان میماند چطور باغبان این نهال را - بیروانند همینطور معلم اطفال را بیروانند

یکی از احباء با دسته از جراید بحضور آمد فرمودند از جنگ چه خبر داری ؟ وقایع روز را بعرض رساند قدری مزاح فرمودند و تبسم کنان قصه سه نفر مسافر کشتی را فرمودند که یک نفر مسلمان و یک نفر مسیحی و یک نفر یهودی در - کشتی بودند مسلمان دعا کرد و گفت خدایا جان این مسیحی

را بگیر مسیحی گفت خدایا تو این مسلم را هلاک کن یهودی گفتند تو چرا چیزی نمیگویی گفت خدایا دعای هر دو را مستجاب کن .

۲۲ اکتبر ۱۹۱۴

امروز هیگر مبارک بمسافرخانه تشریف آورده از جناب حاجی میرزا حیدرعلی احوالپرسی فرمودند عرض کرد اگر حال مبارک خوب باشد حال همه خوب است فرمودند حال من بسیار خوست در جمیع جاها گردیدم هوا باین خوبی ندیدم اگر اهالی اینجا منمک در مال دنیا نبودند میبایستی جمیع این کوه آباد باشد ولی اعالی فقط در فکر مال دنیا هستند جمع میکنند آخر از برای کسان دیگر میگذارند و بسا حسرت میروند بعد اشاره بجناب حاجی فرمودند سفارش دادم نان خانگی درست کنند حاجی عرض کرد کجند هم بود - سفارش کردم رویش بریزند آقا حیدرعلی همیشه چلوکباب میداد یکوقت با حاجی امین نزد ایشان بودیم نان کجند داشت حاجی امین گفتند اگر نان کجند دارد نان خورش دیگر لازم ندارد این شده که دیگر چلو کباب نداد فرمودند :

در بنداد اگر نان کجند یا نان خشخاش بود ما کیف داشتیم چه که نان خورشمان همین بود ایمان و ایقان -

وقتیکه صعوت و عسرت حاصل میشود واضح میگردد در طهران جمع نما حاضر بود بعد از آن طوفان (شاه) جمیع آنچه بود به یغما رفت هیچ نماند جمال مبارک در زندان و زیر زنجیر ها هم آواره و سرگردان در هر دیاری که بوئی میکردند که یکنفر از احباء است میفتند میگرفتند و تکه تکه میکردند يك عباسی بود آدم مرحوم سلیمان خان شانزده هفده ساله بود احباء را میشناخت بقدر هفتاد هشتاد فراش و هفتاد - هشتاد توجی همراهش بود اگر چنانچه یکی از احباء را میدیدند فوراً میگرفتند و شهید میکردند آن عسرت دیگر بوصف نماید یعنی عسرت بدرجه بود که اگر شام نان خالی هم بود مثل مائده آسمانی بود خلاصه بعد ما را برهنه در - فصل زمستان در شدت سرما از ایران بیرون کردند سرما برف یخبندان زحمت و عسرتی بود که بوصف نماید بهر قیمتی بود بیخداد رسیدیم اینطور سرور دیگر نیامده چون بیخداد - رسیدیم هیچ چیز نبود جمال مبارک هم تشریف بردند خبری از شان نرسید توی کوچه هر کس مارا میدید لعن میکرد فحش میداد لکن رو مستبشر بود سختی هیچ تاثیری نداشت وقتیکه جمال مبارک از کردستان مراجعت کردند آنوقت هم عسرت بود لیکن بیک درجه بهتر بود تنم يك قبای طاقه بود که از سر شسته بودند پشمش بکلی رفته بود در زمستان همان

يك قبای بود بی کلیجه لکن سرور روح نه بحدی بود که بوصف آید نیم حقه گوشت میگرفتند و يك دیگ آب بنجاه شست نفر میخوردند میرزا جواد مرحوم (۱) نمیتوانست بخورد روزی پنج باره ماست توی کوزه از برای او میآوردند او میانه ما ممتاز بود همه احباء سرور بودند مقصود اینست دریم عسرت - ایمان معلوم میشود يك حاجی محمد تقی بود نیریزی جمیع اموالش را بردند صاحب ملك و دولت بود از نیریز پیاده آمده پیر مرد بود يك پسری داشت میرزا علی نام بیخداد رسید در نهایت ثبوت و استقامت بود این شخص جلیل رفت نوکر میرزا حسن شیرازی معروف به کل کلاب شد بسو يك نانی می خورد ولی در نهایت بشاشت و سرور بود هر روز از کاظمین به بیخداد میآمد و مشرف میشد پسرش متزلزل شد اعراض کرد تبری از او جست گفت تو پسر من نیستی نزدیک من نیا فرستادم - عقب پدرش گفتم میرزا علی اینجاست زخم خورده است بیابرو نزد او مواظبت کن گفت من برو پیش میرزا علی؟ من از او بیزارم چرا اعراض کرد؟ هر چه کردم قبول نکرد گفت بیک نوع ممکن است توبه بکند و جمال مبارک بفرمایند توبه او را -

(۱) میرزا جواد از مومنین حضرت اعلی بود معلم عماد الدوله بود از ازل و میرزا آقا جان بدش میآمد فحش میداد احباب بدشان میآمد کتابی از خوارق عادات نوشته بود چون ناخوش شد جمال مبارک فرمودند کتابرا بشوی خوب بشوی شست و خوب شد .

قبول و عفو کردم آنوقت راضی بملاقات او میشوم .

من رفتم خدمت جمال مبارک و عرض کردم عفو فرمودند
آنها توبه کرد ایمان باین درجه رسید واقعا وقتی انسان
حاجی رامیدد اگر قلبش محزون بود مسرور میشد نفوس مبارکی
در این امر آمدند (بعد اشاره بفاتی فرموده فرمودند از -
آلمان بسگو)

از احبای وایکن و کستات عرض شد و قصه مسس شوارز
که عرض میکرد احبای آلمان را جنسی میکنیم که مثل مغناطیس
بشود و حضرت مولی الوری را بآلمان جذب نماید فرمودند یک
قوت و قدرتی از کلمه الله حاصل شده که اگر انسان فکر کند
حیران میماند ایران کجا آلمان کجا همه اش معجزات است
نفوس منکوبه را از ایران بیرون کنند این غربت سبب بشود
که در جبل کرمل مقام اعلی و مسافرخانه بنا کنند این غربت
سبب بشود نفوذ در امریکا کنند در آلمان نفوذ کنند این
غربت سبب شود در شرق و غرب عالم نفوذ نمایند این غربت -
سبب شود در شرق و غرب عالم اعلاء کلمه الله و انتشار -
تفحات الله بشود ناصرالدینشاه با این دستگاه بنهایت ذلت
بدار فتا راجع شود و این نفوس بی معین و نصیر مظهر چنین
الطاف نا متناهی شوند و چنین مویذ و موفق گردند که
کار بدرجه برسد که هر نفسی از احبای الهی بهر جائی

وارد شود مثل اینست خوششان و متعلقان مهربان دارد من
دیدم نفوسی از ایرانیها و از احبای که غافلند بآنجا میروند
و اظهار ایمان میکنند و اینها هم در نهایت صدق و صفا با
آنها معامله مینمایند بعد طوری سلوک میکنند که آنها مشوش
میشوند این بود که نوشتم بدون اینکه کسی خط و امضاء
مرا بیاورد او را قبول نکند . باری حال آلمان با جمیع
دول میجنگد و همه را شکست داده ولی ما او را شکست
دادیم آیا این شکست سبب عزت ابدی اوست ؟

۲۳ اکتبر ۱۹۱۴

بمسافرخانه تشریف آورده و از شام حضرات تلامذه سؤال
فرمودند باید شام بعد از غروب حاضر باشد هر وقت میسر
دارند بخورند بهترین اوقات شام قبل از مغرب است خوب
است صبح دوساعت سه ساعت از آفتاب غذا خورده شود
شام هم وقت غروب بعد شب زود بخوابند و ثلث اخیر بیدار
شوند این ثلث اخیر بهترین وقت است از برای ملاقات حواس
جمع فکر راحت است انسان از ملاقات حظ میبرد ولی ما چون
لورد یگر عادت کرده ایم تغییر عادت سخت است شب از
برای خوابیدن و راحتی است و روز از برای کار و صنعت و -
کسب معیشت جمیع حیوانات بعد از غروب میخوابند اطفال چون

حال فطرت دارند شب که شیر یا شام میخورند تمام شب را میخوابند آنچه خدا خلق کرده نهایت اتقان دارد ولی چون دست آلوده بشر میشود فساد بهم میرسد لیس فی الامکان ابداع ما کان . مثلا این ساعت چقدر - زحمت کوك کردن تعمیر حمل و نقل وغیره دارد ولی عربهای - بادیه نشین با وجود تغییر مطالع در نهایت اتقان تغییر اوقاترا میفهمند شب از ستاره و روز از سایه مثل شب اگر - بخواهند بطرف مکه یا بغداد یا شام یا بصره بروند از روی ستاره ها میفهمند و میروند عجب است چطور راهها را هم میشناسند بعد بغانی نگاه فرموده فرمودند از ابوی خبری میرسند ؟ عرض شد مکتوشان وقتیکه در آلمان بودم رسید از تعرض کلیمیان همدان نوشته بودند که با مسیحی ها و مسلمانها علیه بهائیان متحد شده اند که معامله نکنند و جماعها و مدارس راه ندهند رو بجناب حاجی میرزا حیدر علی نموده فرمودند :

حال یهودیها هم ما را راحت نمیگذارند تا ببینیم - بله تا ببینیم این سفره آماده خوان نعمت الهی است همه جور اغذیه و اشربه دارد اینهم لازم است آیا میشود همه اذیت بکنند کلیمیها نکنند ؟

جناب حاجی عرض کرد من بجناب (مقصود کلیمیهای

همدان) توشتم احباء باید بدانند چه کرده اند که موفق - نیستند وقتیکه دوسه نفر بودند بر جمیع مظفر بودند حال که اغلبیت با آنها است چرا موفق نمیشوند آن علت را بفهمند و چاره کنند فرمودند :

هرچه ما کشیدیم باید قدری هم حضرات بچشد حال مسیحی ها و یهودیها هم بر ما تعرض میکنند تا ببینیم اول بابیها راضی بودند تکه تکه شان بکنند حال تحمل شنیدن يك حرفهم ندارند باید با آنها مدارا کنند این تعرض آخوندها از ترس فقدان ریاست آنها است .

حاجی عرض کردند در ایام مبارك در هر جا آخوندها تعرض میکردند جمال مبارك میفرمودند يك بلوی بآنها بدهید اینها بلسو میخواستند بعد متبسمانه فرمودند مرحوم میرزارضا قلی با دائی زاده شان مرافعه داشتند دائی زاده بمیرزا - اسماعیل سلوچی يك بلوی داد آنها شهادت دروغی در نزد علما داد و کار دائی زاده پیش رفت کرد . یکروز میرزا رضاقلی در جلو خندق طهران میرفت میرزا اسماعیل گفت چرا کج نگاه میکنی دائی زاده شما يك بلوی ب ما داد ما را (غول زد) یعنی گول زد حال توهم يك بلو بده ما را غول غول بزن بعد فرمودند شیخ باقر بدر نجفی برسیده بسو بابیها مرا چه میدانند یکنفر از احباب گفته بود آقا خجلت

از گفتن دام گفته بود خیر بگو گفته بود "خر دجال میدانند" فرمودند اگر از این حرفها نگویند و رعایت حالشان را هم نکنند این فسادها رخ نمیدهد.

۲۴ اکتبر ۱۹۱۴

امروز جناب حاجی میرزا حیدرعلی چند قصه فرمودند که زیلا در یادداشت خود مینگارم :

- ۱ -

میرزا مهدی رشتی قاضی ایرانیها در اسلامبول بود از اوایل از دوستان جناب حاجی میرزا حیدرعلی بود بعد درویش شد ولی از کسکول زندگیر نقره و عصای نقره و تبرزین و جاه و جلال خوشش نیامد جناب حاجی فرمودند ما آلمان بیک جو نمیرود و جدا شدند بعد که میرزا مهدی با اسلامبول رفت مشیرالدوله او را قاضی نمود در اولین بیان سید محمد اصفهانی (۱) در اسلامبول نزد او رفت و او را اغوا کرد گفت جان من قبلا شرب خمر میکردی ولی درخفا حضرت اعلی آمد و جمیع این موهومها را دور ریخت و حریت داد آیا

(۱) سید محمد اصفهانی از بزرگترین دشمنان جمالبارک و محرک ازل بود

نباید حالا شرب کرد ؟ میرزا مهدی از این حرف خوشش آمد و ازلی شد و ازلیها هم مددش کردند تا آنکه جزوه اعتراضی بحضور مبارک فرستاد جواب از زبان آقا محمد علی تنباکو فروش نازل شد این کتاب چهارصد و ده صفحه است (۴۱۰) و معروف به کتاب بدیع است و تماما جواب اعتراض ازلیهاست.

- ۲ -

تا امری از حق ظاهر نشده هیچکس تصورش را هم نمیکند بعد از آنکه از حق ظاهر شد تجلیش در عقول و افئده بروز میکند در بیان میفرماید من یظهره الله را باید از فواد شناخت و از او بینه نخواست و فوراً تصدیق نمود چون جمال قدم سراً اظهار امر فرموده بودند در سنه تسع بعد این نفوس روحانیت و ادراک مطالب یا غلوی در خود دیدند گفتند ما من یظهره الله هستیم میرزا موسی قهی که در تفرش اظهار کرد من من یظهره الله هستم در مجلس یکطرف چای میدادند و یکطرف قدحهای شراب اهل تفرش ریختند و جاییدند و بیرون کردند بعد میرزا موسی گفت من باید بروم بنفاد و رئیس اینها را جناب بهاء را تبلیغ کنم آمد و مشرف شد چنان منقلب شد که با عامه و ریشش درب خانه را جارو میکرد و خدمت تمام احباب را میکرد پیر مردی بود خیلی ضعیف و چون احباب بیرون -

میرفتند تمام لباس آنها را میشت و همه جور خدمت میکرد .

- ۳ -

نبیل زرنندی رفت دارالسلام جمال قدم را تبلیغ کند مشرف شد منقلب گردید توبه کرد بعد ریشش را برید و درب خانه را جارو میکرد کلاه نمیداد بسرگذاشت و درب خانه بود تا وقتی که جمال قدم باسلامبول تشریف آوردند و چون ادرنه تفریق امر شد جناب نبیل از طهران روزی چند فرسخ میرفت تا اینکه جمیع ایران را گشت و بشارت بظهور داد .

۲۵ اکتبر ۱۹۱۴

امروز عصر ارض حيفا بنار فراق در احتراق و ارض عكا بجمال نیر آفاق روشن شد " بذلك تكدرت ارض و فرحت ارض اخری " .

۲۶ اکتبر ۱۹۱۴

بامر مبارک با جمعی از احبای در کروسه مبارک سوار شده وارد عكا شدیم و در ظل و جوار مبارک ماوی گزیدیم عصری باطاق ما تشریف آورده محل را باز دید و رختخواب و وسائل آسایش ما را فراهم فرمودند و شب در حضور مبارک صرف شام شد .

۲۷ اکتبر ۱۹۱۴

بیت مبارک در عكا فاخوره که بنام خانه عبود مشهور است . جمال مبارک دو سال و دو ماه و یازده روز در قشله محبوس بودند دریک بالاخانه فی تشریف داشتند احبائی که برای تشریف میآمدند و چند ماه در راه بسر میبردند و مدتی در اطراف عكا در انتظار بودند فقط بهمین دلخوشی قانع بودند که جمال مبارک با دست یابا دستمال از پنجره اشاره و مرحبا و عنایتی بفرمایند بعد هم راضیه مرضیه باوطان خویش مراجعت میکردند .

بعد از آنکه دولت عثمانی اجازه خروج از قشله را داد که دیگر در شهر عكا سکونت فرمایند در ظرف مدت قلیلی دوسه خانه عوض کردند تا بالاخره دریک قسمت شرقی خانه عبود نزول اجلال فرمودند کتاب اقدس در این خانه و در اطاق شرقی نازل شده (چون موقع عروسی حضرت عبدالبهاء شد عبود صاحبخانه یک دری باز کرد و قسمت شرقی را بقتت غری متصل نمود و یک اطاقی را بحضرت عبدالبهاء اختصاص داد در اوایل معامله عبود چندان از ورود مستاجرین راضی نبود بعدها که محبت و انسانیت دید بغض و کینش بتدریج تخفیف یافت و در سالهای بعد تمام قسمت غری

خانه را با اختیار مبارك گذاشت کلیتاً جمال مبارك بیست سال در این عمارت تشریف داشتند ولی حضرت عبدالبهاء بطور دائم حتی موقعیکه جمال مبارك در قصر مزعه یا در قصر بهجی تشریف داشتند حضرت عبدالبهاء در این خانه بودند و بکارهای امری رسیدگی میفرمودند .

روی راهرو مشی و میاناتی میفرمودند که این محل مطبخ بود دو جمال مبارك را صدمه میزد من تغییر دادم بیست سال جمال مبارك در این بیت بودند و مدت نه سال از این پله ها پائین نیامدند معلوم است بوجود مبارك چه میگذشت این - خانه خوب یابد نسبت بجساهای دیگر شاهانه بود هرکس ناخوش میشد اینجا میفرستادیم بحساب خوش آب وهوا بسود معذک اعدای امر مردمان بی انصاف برای اینکه حقیقت امر را مدتی مکتوم دارند بهر نسبت کذب متمسک میشوند حضرا نوشته اند که جمال مبارك اینهمه از سجن اعظم شکایت نموده اند همه اش باغ و باغات است ملاحظه نمائید چقدر نفوس بی انصافند جمال مبارك میفرمودند حتی در ایام شدائد و در بحبوحه سختی در قشله میفرمودند که این تنگی ما دوام - نخواهد داشت نوید نصرت میدادند که بزودی هم ذلت ما و هم عزت اعدای ما زائل خواهد شد وقتیکه پرفسور بسرون آمد ایام راحتی احبها بود روزهای خوشی بود .

شب در اطاق مبارك همه را احضار و از فیض حضور جمیع را متنعم و مرزوق فرمودند .
 قوله تعالی ﴿ زیارت باید در نهایت تضرع و ابتهال باشد والا زیارت نیست تماشا است اینهمه نفوس که بمکسه و مدینه میروند فی الحقیقه سیاحتی است که میکنند در زیارت باید حالت تضرع باشد تا موثر شود بسیاری میآمدند و بحضور - مبارك هم مشرف میشدند و آن اخلاق مبارك تبسم مبارك جذابیت مبارك و عنایت مبارك را هم میدیدند ولی همانطوریکه میآمدند همانطور هم میرفتند بعضی دیگر بمجرد تشریف حیات تازه مییافتند و تقلیب میشدند در ادرنه جمال بروجردی با دو نفر بروجردی آمدند مشرف شدند یکی شان موسم بمیرزا عبدالرحیم بود از میرزا های بروجردی بودان جذابیت مبارك را دید بکلی تقلیب شد بعد جمال مبارك فرمودند که در این ده دقیقه این شخص قدم از این عالم بر داشت و قدم بعالم قدم گذاشت حال استعداد لازم است اگر بهترین آوازه را بسرائید ولی گوش نباشد لذت نمیرد عطر گل هر قدر در هیوب باشد ولی مزکم محروم است اگر آفتاب بتابد نسیم بوزد باران بیارد ولی زمین شوره باشد غیر از گیاه هرزه نروید استعداد لازم است در بخداد - بعضی از روسای ایل جاف آمدند بحضور مبارك مشرف شونند

چونکه از ایام سلیمانیه ارادت پیدا کرده بودند چون والی بغداد حکم کرده بود بغداد بیایند بغداد آمدند در - ضمن هم مشرف شدند اول میآمدند اذن میگرفتند و در نهایت خضوع و ادب مشرف میشدند من جمله يك كردى آمد كه فى الواقع منجذب جمال مبارك بود گفتم من يك دفعه دیگر شیخ محمد را (یعنی جمال مبارك را) زیارت کردم یک دفعه دیگر - میخواهم آن جمال نورانی را زیارت کنم من دیدم مفتون جمال مبارك است دیگر نخواستم معطل شود یکسره باطاق مبارك دلالت کردم رفت و مشرف شد جمال مبارك او را در صوف روسای ایل جاف اذن جلوس فرمودند و محبت فرمودند اگر جمیع فیوضات الهی نازل شود ولی استعداد نباشد نتیجه نبخشد محمد رضائی بود هر صبح و مغرب در قهوه صالح و بیت مبارك مشرف میشد بعد که بغداد بهم خورد افتخار میکرد که من ده سال با حضرات بودم ولی درمن تاثیر نمودند .

۲۸ اکتبر ۱۹۱۴ هم ذیحجه

۱۳۳۲ عید قربان یا عید اضحی

امروز صبح زود همکل مبارك بجامع جزار تشریف برده و از آنجا یکسره بروضه مبارکه رفتند طولی نکشید کروسه مبارك بر گشت جناب اسفندیار راننده کروسه بشارت آورد که

أحضار شده ایم ما هم بسرعت تمام بروضه مبارکه توجه نمودیم در باغچه های اطراف روضه مبارکه چشمان بزیارت مه پیمان روشن شد جلوه جمال محبوب رونق گلها را برده بود همکل نورانی با تلاء لوه سبحانی سر تا پا سپید پوش لباس سپید کلاه سپید لباده و قبای سپید وسط گلهای یاس سپید و رازقی مشی میفرمودند زیارت کردیم تعظیم نمودیم مرحبا و اظهار عنایت فرمودند خدایا چه عالی است ما خوابیم یا بیدار ما مستیم یا هشیار این چه فضلی است این چه موهبتی است ما که هستیم ما چه هستیم ما کجا هستیم این چه بساطی است این چه نشاطی است حضرت عبدالبها بدرختها و گلهای رسیدگی و باغبانی میفرمودند این گلکاری و خیابان بندی و عطر گلها فضا را چنان معطر و معنبر نموده بود که بوصف نیاید اسمانهم صاف و آفتاب هم ملایم بود دریا و آسمان هر دو يك رنگ و آبی رنگ هستند دریا صاف و شفاف و بدون موج و آسمان بدون يك لکه ابر دیده میشود حضرت عبدالبها در خلال این درختان بایک جلوه ملکوتی دیده میشوند که اگر عقل کل این منظره عالم بالا را ببیند دیوانه و شیدائی شده سر بیابان میگذارد و فریاد و فغان میکشد خدایا زبان الکن این عبد روسیاه از این فضل بی منتهی عاجز است الحمد لله الحمد لله .

طولی نکشید حضرت عبدالبهاء جلو تلمبه دستی تشریف برده شروع بتلمبه زدن فرمودند مدت نوزده دقیقه از روی ساعت تلمبه میزدند مقدار زیادی آب ذخیره شد که بعد ش بوسیله باغبان بدرختها و گلها داده میشد تصادفا یکی از رفقا آقای بدیع بشروه‌ئی از روی ساعت و حساب دقیقا ضبط کرده بود که ۳۶۱ قرعه یا ضربه تلمبه بوده یعنی ۱۹×۱۹ که میشود ۰۳۶۱

سابقا که چاهی در اینجا نبود و وسیله آبیاری مشکل بود و گلکاری اطراف روضه مبارکه تازه شروع شده بود و نهاله‌ها احتیاج به آبیاری مستمر داشتند حضرت عبدالبهاء اوایل شب با یکعده از ثابتین پیاده از عکا تا بهجی روضه مبارکه کوزه‌های مسی آب برداشته روی سر برای آبیاری این گلها و درختها میبردند و در طول راه احبای خوش صدا بتلاوت مناجات و اشعار مشغول میشدند حضرت عبدالبهاء هم ظرف آب را بر سر گرفته از جلو اصحاب قدم زنان آهسته و در نهایت خضوع و احترام مناجات کنان رو بروی مبارکه حرکت میفرمودند و این کار هر شب آن حضرت بود تا وقتیکه چاه کنده شد و دیگر این وسیله آبیاری متروک گشت این نه تنها آبیاری گلها و نهاله‌ها بود بلکه نگهداری مومنین و ثابتین بر عهد مبین هم بود بعلاوه از خود گذشتگی و فداکاری و آمادگی از برای

شهادت در سبیل جمال مبارک هم بود زیرا شبهای تاریک و حضرت عبدالبهاء لباس سفید در برداشتند و از جلو اصحاب حرکت میفرمودند خیلی نمایان و برجسته بودند و ناقضین هم در آن اوان در نهایت بغض و طغیان بودند صدمه بوجود مبارک بحسب ظاهر کار آسانی بود و دشمنان امر وسیله و بهانه خوبی داشتند ولی جنود ملا اعلی و کرویین مایری و مالایری حافظ و نگهبان مرکز عهد و میثاق بودند و برای اعلاء امر الله مجبور بنگها هداری بودند و حفظ فرمودند و دشمنان را خائب و خاسر کردند و رعب در دلهای ناقضین و متزلزلین انداختند.

خلاصه پس از شرفیابی بحضور مبارک و اظهار عنایت و مکرمت در التزام خدمت بروی مبارکه و تقبیل آستان قدس مشرف شدیم و سرسجده گذاردیم و حضرت عبدالبهاء با آن لحن ملیح و رنه ملکوتی زیارت نامه تلاوت نمودند بعد هم بمسافرخانه بهجت آمده اطاقی در جوار اطاق مبارک بمنا عنایت فرمودند فقط یک دیوار حائل و مانع است همیشه صوت مبارک در گوش است الهی این فضل بی منتهی کجا و ایسن بندگان نالایق پرگناه کجا.

در سر سفره نان فطیر بود لذا شرحی از اهمیت خوبی نان فرمودند که از هر غذائی مهمتر است هر ماده که

جسد لازم دارد در نان موجود است شیر هم همینطور است
بدل ما يتحلل لازم دارد در نان و شیر موجود است اگر نان
خوب نباشد هیچ چیز جای او را نمیگیرد چه که نان خوب
را میشود با هر چیزی خورد ولی خورش خوب را نمیشود با
نان بد خورد اینست که مسیح میفرمایند... آتناخبزا...
شب بعد از زیارت تربت مقدسه از فضل جمال مبارک شکر
گذاری میفرمودند که ما را در اینجا جمع فرموده الحمد لله
الحمد لله .

جمعه سی ام اکتبر ۱۹۱۴

مسافر خانه بهجی یا بهجت

چون قصر بهجی در تصرف ناقضین است و حضرات همیشه
سراو چهاراً اسباب تخریب امرالله را فراهم و صدمه بهیکل
اطهر را آرزو میکنند احباً حتی الامکان از آنها دوری مینمایند
و از برخورد و مواجه شدن با آنان احتراز میکنند علیهذا
برای گرفتن وضو و شستن دست و رو و برای مختصر استراحت
و تکاندن گرد و خاک و تلاوت مناجات و صرف چای در این نقطه
لختی توقف میکنند بعد ابا حالت خضوع و خشوع و حضور قلب
از باریکه راه غریب زیارت روضه مبارکه حضرت بهاء الله
که مطاف ملاء اعلی است میشتابند .

این مختصر عمارت (مسافرخانه بهجی) وصل بروضه مبارکه
است دارای سه یا چهار اطاق و يك سالون وسطی است
قسمت خلفی هم يك حیات كوچك است دست شوئی و مطبخ
هم در قسمت شمالی آنست علسی العجاله اینجا مسافرخانه
است تا بعد مشیت الهی بچه نحو تعلق پذیرد لاشك در
آتیه نزدیک وضع تغییر خواهد کرد .

فعلاً در این مسافرخانه روز و شب در جوار روضه مبارکه
و در قرب جوار اطاق خواب و سکونت حضرت عبدالبهاء زندگی
میکنیم و در ظل عنایت مبارک هستیم بین اطاق ما و اطاق
حضرت عبدالبهاء يك دیوار نازکی حائل است شبها صدای
مناجات و صوت ملیح مبارک رامیشنویم روزی دو مرتبه
صبح و عصر بتقبیل آستان مقدس میرویم زیارتنامه را هیکل
مبارک تلاوت میکنند بيك خضوع و خشوعی و بيك سوز و گداز
زیارت میکنند که در دل سنگ سیاه تاثیر مینماید قربان
این مولی تصدق این بنده بیهمتا ساجد اینطور خوبست و
مسجود اینطور خوش و مطلوب حق در عبودیت و بندگی
میآموزد و سرمشق خضوع و بی آلاشی میدهد رویه محویت
و فنا تعلیم میدهد و رقیت و محویت صرفه تلقین میفرماید
معنی ایمان و پرستش را ظاهر میکند از الفاظ و اصوات در
گزاراست و حقیقت بندگی و علاقه مندی را آشکار میسازد زیرا

روحاً و جسماً ظاهراً و باطناً حقیقتاً و کینونیتاً عاشق و دل‌باخته
 و فانی محض جمال مبارک هستند حقا که جمال قدم فرزندى
 باین دلپسندى و چنین شاخه برومندی می‌خواهد و چنین -
 فرزند ارجمندی چنان پدر نیرومندی لازم دارد پدر چنین پسری
 را شایسته و سزاوار و سر بچنان پدری نیازمند و امیدوار اب
 و ابن بیک روح قدس پیوسته اند روحی لهما الفدا .
 سه شبانه روز در این مکان مقدس در حضور یار و خالی
 از دغدغه زندگی و کار در حضور مبارک بزیارت عتبه مقدسه مفتخر
 بودیم از نعمت لقا مرزوق و از خوان عطایش متنعم و مسرور بودیم
 غذای روح و جسم هر دو موجود بود در قرین و اعصار ماضیه
 چقدر از زهاد و عباد دعاها کردند نمازها خواندند ریاضتها
 کشیدند ناله هانمودند آرزوها داشتند و آرزوی چنین روزی را -
 میکشیدند معذک حسرت را بگور بردند و مقصود نرسیدند
 ولی فضل بی منتهی شامل این ضعفا گردید که استحقاق ذره
 آنرا نداریم هر چه میبینیم و هر چه میشنوم آیات فضل و قدرت
 است خود را در بهشت میبینیم جز شکر گزاری از دستمان بر
 نمی‌آید امید داریم پس از این فضل بی منتهی بحجاب نفس
 محتجب نمائیم و دستمان از دامن یار کوتاه نشود انه قریب
 مجیب .

درس سفره بمناسبت مقاله آرچی بل فرمودند :

مقصود اینست که دیگران شهادت میدهند که امرالله دین
 عمومی است و حقیقت جمیع ادیان در این دین موجود است و
 در عالم انتشار خواهد یافت حالا این شهادت خارجی است
 خارجی این شهادت را بدهد نقل دارد هیچوقت مسیحی در حق
 دین اسلام این تعریف را نمیکند یهودی در حق دین مسیح
 چنین شهادتی نداده حالا ادیان سائره در این دور جدید
 شهادت میدهند که این دین احاطه خواهد کرد جمیع جرایسند
 اروپا و امریکا شهادت دادند که تعالیم جمالبارک احاطه خوا
 هد نمود .

۳۱ اکتبر ۱۹۱۴

بهبخت

امروز صبح بسیار زود از خواب بیدار شده پس از شستشو
 و نماز و نیاز بدرگاه محبوب بنی‌انبا با میرزا احمد سهراب تالسب
 دریا رفتیم در مراجعت همه بحضور مبارک بار یافتند بیانات
 مبارکه در ذکر بیوفائی خوششان بیگانه بود .
 بجمال افندی لوحی داده فرموده بودند بچندین شهر
 میروی و از بیراهه بقم میروی و این مکتوب را بهر واسطه شده
 بصدراعظم میرسانی نهایت ادب و احترام و مهربانی جبری
 دار بعد خلوت نموده این مکتوب را باونده بولهم اگر
 داد قبول منما بیش از یکدفعه ملاقات نکن هر گاه بیشتر

خواست بعنوان وداع یکدفعه دیگر هم برو چنین هم رفتار کرد ولی بورود در طهران نزد جمال بروجردی رفت گفت در سفارتم موفق شدم بعد جمال وپسرش بی دربی نزد او رفته و طلبها میکردند تا آنکه مخمود شد دیگر آنها را هم راه نداد. ظهر در سر سفره میفرمودند علی العجالة مردم گوله میخورند و شما براحث غذا میل مینمائید. ما در ظل جمال مبارکیم عصر بمناسبت جنگ عثمانی و روس میفرمودند اسلامبول معرکه است بقانی فرمودند راه ها - بنکی مسدود است خصوصا راه آلمان پست نصیرود .

اول نوامبر ۱۹۱۴ بهجست

امروز روز سوم است که در ظل و جوار مقام مقدس - روضه مبارکه مسکن و ماوی داریم از خوان نعمت ظاهر و باطن مادی و معنویش منتعم و مرزوقیم هر صبح و شام بزیارت عتبه مقدسه نائل و نصوت مبارک زیارتنامه تلاوت میفرمایند - جسمها را جان و جانها را سرور وجدان عنایت میفرمایند خصوصا آنکه روزی دو مرتبه و هر مرتبه قریب بیست دقیقه با تلبه درختها را آبیاری میفرمودند و این آبیاری درختان روضه مبارکه نمونه و اشاره است از آبیاری نهالهای جنب ابهی بندگان خالص خدا را با تعالیم الهیه سر سبز و خرم میفرمایند .

امروز ساعت دو بعد از ظهر غفلتا فرمودند حاضر باشید - برویم ابوسنان در کروسه نشسته هیکل مبارک جلو و مابندگان در عقب و توجه بابوسنان نمودیم نسیم رخیمی میوزید و - گیسوان مبارک را بحرکت میآورد عطر گل استعمال فرموده بودند شامهای عقب نشستگانرا معطر مینمود :

نسیمی کز بن آن کاکلی آیو

ما خوشتر ز بوی سنبل آیو
در راه به اردوی عسگریه تشریف بردند فرماندار را ملاقات فرمودند و این فانیان در کروسه نشستیم تا محبوب بیبهتتا مراجعت فرمودند قوماندان عرض کرده بود در دعوی صرب هفتاد هزار نفر بودیم شکست خوردیم در راه عساکر یکدیگر را لخت میکردند حضرت مولی الوری تبسم میفرمودند که این چه اوصافی است .

فرمودند : جمال مبارک سه مرتبه به یرکه (۱) تشریف آوردند دفعه اول من تا نزدیکیهای ابو سنان پیاده در رکاب مبارک آمدم چه ایام خوشی بود ترکها میگویند " گونلرایدی که

(۱) ابوسنان قریه ایست در شرق عکا و سرکه دهکده ایست در - شرق ابوسنان مغرب اهالی درزی هستند و اظهار خلوص میکنند مومن نیستند ولی خود را سرسپرده صاحب امر میدانند .

خاطره سی برجهاں دیر" یعنی روزهای بود که فقط نکرو
خاطره اش بیک دنیا میارزد .

یکوقت با مرحوم میرزا محمد قلی بعد از هشت نه سال -
قلعه بندی تا بیرون دروازه گردش آمدیم درختها تازه -
شکوفه کرده بودند خیلی تماشا داشت مرحوم یک دوستی
داشت از او پرسید کجا میروی گفت بابوسنان ویرکه میروم بعد
مرحوم آه سردی کشید من گفتم غصه نخور ما هم میرویم حالا
یاد او را میکنم هر وقت آنجا میآمدیم یاد او میکردم .
در راه که میآمدیم دسته دسته زن و مرد پیر و جوان قیام
میکردند تواضع میکردند دست مبارک را میبوسیدند احترام
میکردند توقیر و قیر مینمودند . هیکل اظهر بابوسنان ورود -
فرمودند .

شب در منزل مبارک سالون بزرگ شیخ صالح جمعی
از احباب و اغیار مشرف بودند بمناسبت حرب عمومی چنین
فرمودند : " در این ایام حسن سیاست و تدابیر لازم -
است مردمان با تدبیر نیستند در جنگ روس و ایران ایرانیها
شکست خوردند بعد هفتاد و شش نفر از روسها مامور شدند
که رتق و فتق امور دهند و اسرا را روانه روس کنند من جمله
یک زنی بود که شوهر کرده بود و دو طفل آورده بود هر چه
خواستند شوهر این زن را بفرستند قبول نمیکرد تا آنکه

روسها بی زنا گرفته فهمیدند حمام رفته است چون از حمام
بیرون آمد او را سوار کرده بردند بعد همه و فغانی عجیبی
شد جمیع روسها را کشتند این مسئله خیلی کارایرانرا خراب
کرد قائمقام گفت من بدون زد و خورد این مسئله را اصلاح
میکم رفت یک کاغذ مفصلی نسبت بطرز بزرگ نوشت که
چقدر مسئله عفت و عصمت در بین ایرانیان اهمیت دارد اینقدر
در این خصوص متعصب هستند که تعصب آنها را کور کرده
ما از این واقعه متأسفیم بلکه خجل و شرمنده اگر بایستی
قصاص کنیم چند نفر از ارادل و او باش کشتن فدیه شایان
و نمایانی نبود لهذا مایکی از شهزادگان را که خیلی عزیز
و وقور است بآن دیار میفرستیم که شما او را بکشید شاید این
سبب شود که ماقدری از بار سنگین خجالت رهائی یابیم چون
شهزاده بآن دیار رفت پادشاه روس خیلی خوشش آمد گفت
که تو پسر من هستی و هیچ کاری نکرد و خیلی هم محبت کرد
حال اینطور نفوس عاقل و با تدبیر لازم است .

ابو سنجان

اوضاع جنگی روز بروز شدیدتر میشد وضع زندگی و تهیه
آذوقه هر روز مشکلتر میگردد اضطراب و نگرانی هر آن روبفرونی
بود قوت بدست یک عده نظامی خونخوار افتاده بود و حساب

و کتابی درین نبود روز بخور و چاپ مامورین عثمانی بود
 برای هر کسی که دلشان میخواست یا بوش درست میکردند و
 هر بیگناهی را میتوانستند با یک بهانه جوئی مختصراز بین
 ببرند و دیار نیستی بفرستند کسی نه صاحب مال بود نه
 صاحب جان در راس حکومت اشخاص بی ایمان و سفاک و بی باک
 قرار گرفته بودند حقیقتا یفعل ما یشاو یحکم مایرید بودند
 دارها بود که در هر شهری بیا بود سرشناسی دیگر باقی
 نمانده بود همه را ازین بردند روز کینه جوئی و تصفیه حسا
 پاشاوات عثمانی بود بمجرد وصول یک رابرت غرض آمیزی فوراً
 دوسیه تشکیل میدادند و او را بدیار نیستی رهسپار میکردند
 تمام اختیارات بدست حکومت عسگریه افتاده بود رقی برای
 احدی نگذاشته بودند جمال پاشا فرمانده مستقل جلاد د
 غربی بود بمجردیکه از کسی بو میرد که اسم ورسی دارد -
 فوراً از میان بر میداشت مشارالیه یکی از افسران و سران زن
 ترک بود سپاه بیشماری تهیه کرده میخواست حمله بمصر
 و قنال سویس بکنند ده ها هزار شتر فقط آب تنها برای
 قشون میبردند آنچه آذوقه و ملبوس و اسلحه و پول و اندوخته
 بانکی و انبار غله در هر جا سراغ داشتند ضبط نمودند -
 خلاصه مردم بیچاره را برای یک نخ و سوزنی محتاج گذارده
 بودند زیرا هرچه بدرد زندگی میخورد بعنوان احتیاجات -

قشونی میگرفتند و هیچ چیز نگذاشتند همه چیز را ضبط
 کردند و هر کس نفسی بلند میکشید فوراً سردار جایش بود .
 خلاصه آنچه ظلم و فحشا و تعدی و تهمت و افترا و جنایت و
 خیانت بود برای نیل بمقصود پلید خود بکار میبردند و اسمش
 را کمیته دفاع وطن میگذاشتند با این وضعیت خطرناک
 ناقضین پر کین هر روز بیک طرز خاصی افکار جمال پاشا
 را مشوش کرده ایجاد هیجان او را فراهم میکردند گاهی بشام
 رفته دشمنان امر را تحریک میکردند گاهی بقدس شریف -
 رفته هدایای گرانبها مانند چادر جمال مبارک که خیمه صلح
 عمومی و یادگار حضرت بهاء الله بود با فرشهای متبرکه را باو
 تقدیم کرده و از حضرت عبدالبهاء شکایت میکردند و خود
 را مظلوم قلمداد میکردند گاهی حضرت عبدالبهاء را مفسر
 سیاسی و آشوبگر مذهبی خوانده القاء شبهات مینمودند گاهی
 نسبت تاسیس سلطنت میدادند و ارتباط آنحضرت را با شرق
 و غرب یک نوع دسیسه سیاسی جلوه داده عمل خارجی
 میگفتند روضه مبارکه و مقام اعلی را گاهی قلاع جنگی و -
 گاهی " مکه و مدینه " شهرت میدادند قلععه اسم اعظم را
 برای تخدیش ذهنش تذهیب کرده " پرچم سلطنتی " دانستند
 او هم که مرد سریع الرای سفاکی بود در مجلس علمای
 اورشلیم وعده قتل عبدالبهاء و با خاک یکسان نمودن

روضه مبارکه و مقام اعلی را داده و ناقضین هم مسرور شده بر جرات و جسارت خویش میافزودند ایندفعه لایحه شکوائیه دیگری دادند که عبدالبهاء چنین و چنان است و هر وقت دولت خواسته که عکس العملی نشان بدهد ما هم (ناقضین) گرفتار میشدیم و بمصیبت دچار میگشتیم حال بصدای بلند میگوئیم و استرحام میکنیم که ما را دیگر مرتبط ندانند و ما را در کنار بگذارند و قبلا اطلاع میدهیم که اگر اتفاقی رخ داد ما در امان باشیم .

البته در چنین وقتیکه اوضاع مملکت عثمانی متشنج و منقلب و حکومت مضطرب و متزلزل و خونریزی‌ممنتها درجه رسیده بود و حساب و کتابی در بین نبود و ناقضین هم این مرد سفاک را (جمال پاشا) راحت نمیگذاشتند میبایستی احبای چندی از این دایره خطر قدم دورتر گذارند و همیشه رویه مبارک حضرت عبدالبهاء بر این بود که سینه مبارک را هدف بلا میکردند ولی احبای را درمهد امن و امان جا میدادند یعنی خود را بخطر میانداختند و احبای را از خطر دور میفرمودند مخصوصا در این موقع باریک و افق تاریک که هر آن بیم بیماران سواحل میرفت و همه نگران بودند عموم احبای عکا و حیفا را بیک نقطه دور از هر تماسی فرستادند نه با کسی کاری داشتند و نه با کسی ملاقاتی مینمودند نه

ارتباط بست و تلگرافی دایر بود فقط حضرت عبدالبهاء در عکا تشریف داشتند با یک نفر مستخدم و جناب حاجی میرزا حیدرعلی هم در مسافرخانه حیفا باقی احبای مرد و زن کبیر و صغیر در ابوسنان ماندند و قریب ششماه دور از هر تماسی بودند زیرا علاوه بر سایر حکمت‌های این عمل را بیبانه دشمنان امر را هم بست مثل امروز میگفتند یکی را بدار آویختند چونکه - دیشب دیده اند در منزلش چراغ روشن کرده حتما خواسته جاسوسی بکند و خبر بدشمن بدهد لابد امر مردم مجبور بودند در تمام شب بتاریکی بسر ببرند مبادا مورد سوء ظن مامورین خفیه قرار گیرند و مالای دار بروند اینهم یک وسیله ظاهری دیگری بود که حضرت عبدالبهاء احبای را با ابوسنان فرستادند یکی دیگر آنکه احبای از اضطراب و وحشت بیماران نقاط ساحلی که نقل مجالس بود و ورد زبانها و همه انتظار داشتند مدتی احبای در کنار باشند و آسوده از نگرانی باشند .

و اما قریه ابوسنان که یکی از دهات شرقی عکا و در - قسمت جلیل واقع است روی تپه‌ئی واقع شده نقطه مضافا و خوش آب و هوایی است اشجارش عبارت از انجیر و زیتون و مو است اهالی آن اغلب درزی هستند و چند نفر هم مسیحی کاتولیک و یهودی دارد که اغلب بزراعت مشغولند درزیها

اغلب مشرفان کوهستانی و بر طاقتی هستند عقیده -
 مذهبی آنها بطور قطع و یقین معلوم نیست خود را (موحد)
 میدانند یعنی اعتقاد بخدای یگانه مقتدر قهار دارند -
 که او خود را بوسیله مظاهرش بخلق می شناساند یکی از این
 مظاهر هم الحاکم بامرالله خلیفه ششم دوره فاطمیه بود
 در آخر الزمان چون دنیا پر از ظلم و غدوان شود و مومنین
 تحت فشار و سختی افتند مجددا الحاکم بامرالله ظهور خواهد
 کرد دنیا را داوری نموده دینش را نصرت خواهد نمود و -
 درزیهای متفرق شده را بسوریه عودت میدهد و چون برچم -
 امرش در فراز مکه و اورشلیم قرار گرفت آنوقت تمام دنیا را
 مسخر خواهد نمود و در ظل رایت خود درمیآورد و همه را -
 یکسان میکند .
 حضرات درزیهای ابوسنان اعتقاد مخصوصی بروضه مبارکه
 دارند و حضرت عبدالبهاء را از اولیاء الله میدانند و هرگاه
 مریضی داشته باشند دور روضه مبارکه طواف میدهند و از -
 غذای ته بشقاب حضرت عبدالبهاء باو میخورانند و ظاهرا
 هم خیلی ارادت میورزند . مشایخ و روسای آنان از قدیم ایام
 الی اکنون ارادت مخصوصی بخرج میدهند چون ایام جمال
 مبارک تا بحال جز محبت و روحانیت و صفا چیز دیگر ندیده
 اند
 با يك خلوص و ارادتی بحضور مبارک مشرف میشوند .

حضرت بهاء الله هم در يك قریه دیگر بنام (یرکه)
 مدت سه ماه در خانه شیخ مرزوق توقف فرموده بودند پسران
 آن مرحوم شیخ سعید و شیخ سلمان ارادت بحضور مبارک -
 میورزیدند و با احباء در نهایت محبت رفتار میکنند اطاق مبارک
 را متبرکه میدانند و شبهای جمعه يك شمع روشن میکنند و
 کسی در آن اطاق آمد و شدی ندارد و اثنائیه هم در آن اطاق
 نمیگذارند و آن محل را مقدس میدانند . و در این سه ماهه
 خیمه جمال مبارک هم در فراز تپه یرکه بلند بوده است .
 خانه شیخ صالح هم در ابوسنان همین حال را دارد خود
 شیخ صالح و سرانش در نهایت عبودیت و خضوع مقدم مبارک را
 محترم دانسته موب مبارک را مایه سعادت و افتخار خود
 میدانند و مینازند و میبالند و فرق برفرقدان میسایند و سایه مبارک
 را مایه سعادت و عزت ابدی خود میدانند .

دم نوامبر ۱۹۱۴ ابوسنان

امروز صبح باز جمعیتی از درزیها و مشایخ بحضور مبارک آمدند
 رئیس آنها شیخ صالح که پیر مرد مخلص بلکه خود را در محضر
 مبارک چون يك بنده میدانند اظهار وحشت از جنگ مینمود و
 میترسید فرمودند شما طوفان بلایا ندیده اید اگر دیده بودید
 این وقایع بشما چندان تاثیر نمیگرد ما شب دارای عمارت

نه دایره و دارای همه چیز بودیم صبح از خانه بیرون -
 کردند و اموال بتلان و تاراج بردند حتی بالا پوش هم
 از برای ما نگذاشتند و ما را با آن سرما از يك مملکت به مملکت
 دیگری نفی گرفتند من نزد والده ام رفتم خواؤك خواستم -
 چیزی نداشت قدری آرد خواستم و خوردم در راه خواستم -
 خوراك خوب بخورم شیره و آرد و روغن گرفتم ولی در عوض
 اشتباها مقدار زیادی لفل ریختند که تمام لته و معده وروده
 هژ را میسوزاند یکی از دوستان ما را هفتاد داغ گذاشتند
 بعضی ها را دماغ بریدند بعضی ها را سرازیر بردار زدند
 که جمیع روده هایش بیرون آمد ما این طوفانها رادیده ایم
 امیدوارم خوب بشود خدا اصلاح کند .
 ظهر شیخ صالح مهمانی مفصلی کرده اغذیه متنوعه تهیه
 کرده بود بانزده نفر از مشایخ عرب را دعوت نموده و واقعا
 زحمت زیادی کشیده بودند . در تالار شیخ صالح قبل ازناهار
 فرمودند يك کشیش پروتستان خیلی متعصبی بود همیشه میخواست
 مجادله کند یکدفعه آمد پیش من وگفت محمد با این تنه
 سنگین و قفلور با آسمان رفت و از چه بله بالا رفت گفتم با
 همان بله که مسیح رفت خیلی اوقاتش تلخ شد و گفتم
 من ترا آخرش مسیحی میکنم طولی نکشید ناخوش شد و اطباء
 تجویز نمودند که ختنه شود من بعیادتش رفتم خیلی مضطر

و خجل بود که مبادا باو اظهارنمایم ولی من اظهار نکردم .
 از مانی نقاش سؤال شد فرمودندی برگار با دستش دایره
 میکشید دو خط متساوی و متلاصق مانند برگار و خطکش
 ترسیم مینمود چهارصد نقش روی يك تکه پوست آهو کشید
 بود در طاق کسری بود این نقشها روی قالی جواهر نشان
 را از اطاق کسری بمدینه بردند يك قسمت این قالی را
 به بیست هزار دینار فروختند " .

این فانی بسمت دکتری و بدیع افندی بشروه بی بسمت
 معلی در ابوسنان ماندیم و هیکل مبارك بعکا تشریف بردند
 يك اطلاق گلی با سقفهای کوتاه و در های کج و معوج دهاتی
 منزل ما بود هر وقت سرد میشد آتش روشن میکردیم دود -
 میشد و اگر در را باز میکردیم از سرما طماقت نمیآوردیم آنچه
 مرضای بهائی و غیر بهائی بود این بنده معالجه و برستاری
 میکرد (۱) و بدیع افندی هم اطفال ذکور و انک را -
 تدریس مینمود در واقع این اطاق مریضخانه و محکمه بنده
 مدرسه بدیع افندی و هم مسافرخانه سرکار آنا بود ولی
 میتوانم اطمینان بدهم که در مدت حیاتم زندگانی بآن

(۱) ستلواگسنگر معاون من بود و در اعمال جراحی کمک
 مینمود اغلب هم عمل داشتم .

خوشی و روحانی ندیده و نخواهم دید چون ایام حرب بود وسایل آسایش بکلی مفقود بود ولی روح مستبشر و در- نهایت فرح و انبساط در زمین بودیم ولی در ملا اهل- سیر میکردیم اغلب سرود میخواندیم و صدای سرود و قهقهه مان به بیت مبارک میرسید زیرا فاصله منزل ما تابیت مبارک بیش از هفت هشت متر نبود و شام و ناهار هم از بیت مبارک میآمد و روزی يك دو مرتبه پیغام و احوالپرسی و اظهار عنایت از حضرت ورقه علیا میشد غرق عنایت و الطاف بودیم و از قیام دنیا و مافیها آزاد ولی تمام مردم از خبرهای جنگ و اضطراب و نگرانی و کم آذوقه گی میسوختند و میساختند در این مدت اقامت در ابوسنان تمام اهل بیت مبارک و کلیه بهائیان حیفا و عکا بنخیر از حضرت عبدالبها * و یکد وقت خدمتگذار همه گی در ابوسنان بودیم زیرا جمیع اهالی از بیماران شهرهای - ساحلی مضطرب و نگران بودند بلکه خواب و آرام نداشتند این بود که احباء را امر فرمودند بابوسنان بروند که فکرشان راحت باشد بعلاوه اهالی ابوسنان نیز که درزی هستند و سالها است اظهار عبودیت و اخلاص میکنند هر وقت یکی از آنها نا خوش میشد یا باطراف روضه مبارکه طوافش میدادند یا آنکه قدری غذا از بشقاب مبارک برده و میخوراندند و از روی عقیده و اعتقاد مریضها هم بهبودی حاصل میکنند اغلب

بروضه مبارکه رفته کفشها را میکنند و زیارت میکنند حتی در یرکه هم یکی از اطاقها که بقدم جمال مبارک مفتخر شده کسی را در آن نمیخوابانند و هر شب يك شمعی میسوزانند و متبرک میدانند . جناب شیخ صالح اب العائله هستند شیخ سلمان و شیخ یوسف دو برادر و سرهای شیخ صالح و از روسای درزیه هستند چند روز یکمرتبه برای سرکشی بامور و دلداری احباء حضرت عبدالبها* بابوسنان تشریف میآوردند يك دو- شب مانده مجددا بعکا تشریف میبردند .

مسافرخانه ابوسنان

مسافرخانه یا منزل مسکونی یا محکمه طیبی ویا

مدرسه اطفال بهائیان

اغلب خانه های قریه ابوسنان خانه های محقر رعیتی است که احباء بطور موقت اجاره نموده اند و عائله مبارکه هم در خانه شیخ صالح تشریف دارند حضرت عبدالبها* هم هفته یکدو مرتبه و هر مرتبه يك شب یا دو شب برای سرکشی امور احباء و رتق و فتق امور و کارهای درخانه و اظهار فضل و - جود باحبای چشم براه تشریف فرما میشوند روحی باحباء میدهند و همه را ترو تازه میفرمایند و مجددا بسکا و حیفا تشریف میبرند .

حضرت ورقه علیا و حضرت حرم و سایرین همچنین میس ساندرسن امریکائی ولواگسنکر (ست لوا) هم در ابوسنمان و در بیت مبارک سکونت دارند برای سرگرمی این بندگان (دکتر حبیب موید و آقای بدیع بشرویه ئی) وظیفه ئی معین فرمودند برای بدیع افندی معلی و تدریس اطفال بهائیی و برای دکتر موید خدمات طبی تعیین نمودند و مامور بان فرمودند .

چون جمیع اطبائی تابع عثمانی را بمیدانهای جنگ و خدمات نظامی برده اند اینک احتیاج شدید بوجود یکنفر دکتر دارند و این فانی شب و روز مشغول خدمات طبیی و جراحی از برای احباب و اغیار بودم و اغلب بنقاط دور - دست و قرا مجاور میبردند و مجبورا با اسب سواری باطرای میرفتم و آنچه میسر بود انجام میدادم بعضی اوقات ناخوشها بحضور مبارک رفته تقاضای سفارشنامه کتبی میکردند و حضرت عبدالبها هم بخط مبارک عبارت ذیل را مرقوم میفرمودند :

" جناب آقا میرزا حبیب این شخص را معالجه نمایند عبدالبها عباس (بنده هم اذاعتالامره المبرم مشغول تداوی می شدم با یک مختصر دستوری و در مدت قلیلی بهبودی میافتند چون هیچ دکتری در این دیار باقی نمانده بود و برای بیماران خیلی مشکل بود که بشام یا بیروت بروند لهذا باینجانب

مراجعه میکردند بنده هم کوتاهی نمی کردم هم طبابت میکردم و هم جراحی و برای عطهای جراحی خانم لواگسنکر بیهوشی میدادند و گاهی هم از وجود بدیع افندی استفاده میکردم یعنی ایشان معاونت مینمودند عجب آنست که عطهای جراحی هم توام با موفقیت بود و کارهای نکرده میکردم بنده تازه از دانشگاه بیرون آمده بودم تجربه ئی نداشتم و وسائل موجوده بسیار ناقص بود معذک در نهایت خوبی نتیجه میگرفتم و در همه جا معروف به (طبیب عباس افندی) شده بودم و صد درصد نتیجه خوب میگرفتم و تلفاتی نداشتم با عدم سرمایه و عدم وسائل طبییه اقدام میکردم و اوهم شفا میداد و لسی همیشه در موقع عمل با خود زمزمه میکردم و در عالم قلب مناجات میکردم و عرض میکردم گر زندگی خواهی درمن نفسی در دم من مرده صدساله تو جان مسیحائی بلی اگر لطف او شامل شود هر کاریرا میشود با موفقیت انجام داد و اگر هوئی و هوس داخل شود آنوقت زیان است و خسران و سقوط است و هبوط خداهمه ماها را از شر نفس نجات دهد .

یک اطباقی است که سطحش مقابل کف کوچک است از - چینه و گل خام ساخته شده طولش ۷ - ۸ مترو عرضش ۳ - ۴ متر و ارتفاعش هم بهمین اندازه است سقفش هم با - چهار دانه تیرهای بید خورده کج و معوج پوشیده شده

فقط يك در ويك پنجره دارد اگر در و پنجره را مسدود -
 نمائيم اطباق بلكي تاريك ميشود و اگر باز بگذاريم سرد و غير
 قابل تحمل است بخصوص وقتيكه هوا ابر و باراني است هنگاميكه
 بارندگي ميشود اگر باران زياد باشد آب وارد مسافرخانه ميشود
 كه بايد با وسايل مخصوص و تدابير لازمه مانع از دخول آن
 شد جلو در ورودی يك محوطه ئي بقدر دو متر مربع گودتر
 از ساير قسمتهای اطباق هست كه در اين محوطه چند سبد
 انجير خشك گذاره شده كه صاحبخانه بواسطه فروش انجیر
 امرار معاش ميكند بعبارت اخري دكان و محل كسب و كار -
 صاحبخانه است در اين مسافرخانه (فقط يك اطباق) با
 وجوديكه راه ها مسدود و رابطه مقطوع است معذلك گاهي
 يكتفر گاهي دونفر يا سه نفر بر ساكنين آن اضافه ميشود
 خلاصه شبي پنج الي شش نفر مسافر دارد غذای همه را
 حضرت ورقه عليا بدست خود تهيه فرموده عنايت ميفرمايند
 اگر چه مواد اوليه خيلي كمياب است و اهالي خيلي در مضيقه
 و ناراحت هستند ولي ماها ناراحتي نداريم نان فراوان است
 و بيشر غذاها با بلغور تهيه ميشود ما هم بحدكافي نان
 و بلغور و زيتون و انجير داريم و سد جوع ميشود گاهي هم
 كه گوشت پيدا شود شاي كباب هم از طرف حضرت ورقه
 مباركه عليا عنايت ميشود و بايك لذت خاص و حظي ميخوريم

و شكر ميكنيم واقعا مائده بهشتي است مردم در اطراف
 ما گلوله ميخورند تاكسي از اين غذا نخورده مزه و طعم آنرا
 نميتواند درك كند و اما موقع خواب رختخوابها را روي زمين
 و تنگ هم پهن كرده بيك زحمتي پنج شش رختخوابرا جا
 ميدهيم كه اغلب تشكها روپهم هستند ولي از بس شادي و كيف
 داريم كه اغلب شبها يا دوسه ساعت ميخوابيم يا اصلا
 نميخوابيم مخصوصا شبهايي كه مسافر داريم سبحان الله بيرون
 از محيط تمام اهالي ماتم زده و غمگين هستند پريشان
 و نالانند و اميد يك آن بحيات خود ندارند و در هر ساعت
 و آني بيم كشته شدن دارند ولي مادر قهقهه و خنده و -
 سرور هستيم واقعا در عرش هستيم و اصلا نميدانيم دنيا چه
 خبر است كه ميآيد كه ميرود تماش مشغول بخواندن اشعار
 و سرودهاي امري هستيم و صدايمان بدرخانه ميرسد بيهوده
 بود كه در بهاران گويند بعندليب مخروش تماش در انتظار
 هستيم ببينيم چه وقت سركار آقا تشريف ميآورند عجب است
 هر كس هم اينجا ميآيد هم رنگ ما ميشود پير مردها هم كه
 بمسافرخانه ميآيند فارغ از غم جهاني شده مثل ما برهنه
 خوشحال ميشوند تا يكتفر اظهار خستگي ميكند و ميگويد بس
 است ديگر بخوابيم از اطراف سرو صدا بلند ميشود و نميگذار
 ند
 كسي چرتي بزند ميگويند حيف است اين اوقات شيرين رابخواب

گذراند خواب را یکنوع فقدان و زبانی میدانند حاجی سید
 جواد یزدی این پیر مرد دل زنده خودش را روی رختخوابها
 انداخته اینقدر لودگی میکند و متلک میگوید که همه را روده بر
 کرده است متکاها را پرتاب میکند گاهی قاری میشود و روی
 سرمااموات تلاوت آیات میکند و برای مامردگان طلب مغفرت -
 مینماید گاهی صدای بلند اذان میگوید گاهی قصه آقا
 زین العابدین شکارچی را تکرار میکند و نمیگذارد کسی بخوابد
 واقعا جملاترا پشت سرهم ادا نموده هر جمله بلند تر از قبلی
 و با صدای عجیبی ادا میگردد و بطوری فریاد میزد که هر کس
 هر قدر هم خواب سنگین داشت سراسیمه بیدار میشد خواب
 زده شده دیگر تا صبح نمیخوابید .
 در این مسافرخانه روزی آقای بدیع بشرویه‌ئی
 که متخصص آموزش و پرورش اطفال بود اطفال بهائی را درس
 میداد انصافا منتهای کوشش و سعی را در تربیت نونهالان ابراز
 میداشت و نتیجه خوبی هم گرفت و حضرت عبدالبهاء میفرمودند
 هر وقتی یادم میآید که در چنین مکانی چنین مدرسه‌ئی
 دایر شده بنایت سرور می‌شوم و بشکرانه الطاف جمال قدم
 میبردازم خلاصه این اطاق گلی هم مسافرخانه بود هم مدرسه
 اطفال و هم محکمه و هم اطاق عمل و بالاخره هم دکان
 انجیر فروشی صاحبخانه . برای خواننده اشتباه نشود اغراق

نصورت نکند حقیقت واقعه است چون محیط محیط روحانی صرف
 بود مادیات تاثیر نداشت آنچه میدیدیم و میشنیدیم روحانیت
 و صفا بود آنچه میکردیم از روی عشق و علاقه بود
 من گشتم ام از وصال تو مست و خراب
 سیراب زلال را چه حاجت بشراب
 غمی نداشتیم غصه‌ئی نمیخوردیم شهوت و غضبی درکار نبود
 حرص و طمعی درین نبود کسی همچشی و جاه طلبی نداشت
 این بود که خوش بودیم و خود را فارغ از قید هستی میدانستیم
 همیشه خود را سبک وزن مشعوف و سرور میدیدیم و در -
 حظ و کیف بودیم زیرا تفرج و تفریح ما زیارت جمال یار بود
 هر جا که توفی تفرج انجاست بهار و تفرج ما دیدار جمال -
 گعذار بود و بس .
 نمیدانم حضرت عبدالبهاء چه محیطی ایجاد کرده
 بود چه روحی دمیده بود چه سروری فراهم کرده بود چه
 نشئه‌ئی خورانده بود که همه را از خود بیخود کرده بود
 و قعا از مرگ نیترسیدیم از مرض باکی نداشتیم از فقر و تنگدستی
 نهراسیدیم و اندیشه‌ئی بخود راه نمیدادیم از سرما و گرما
 آزده نمیشدیم هیچ آرزویی جز لقای او نداشتیم و هیچ
 تغنائی جز وصال او در دل نمیپروراندیم چیزی که در مخیله ما
 خطور نمیکرد خیال آتیه بود چه که مقای از این بالاتر و -

خوشی از این والاتر و بهتر تصور نمی‌کردیم زیرا سر مست
 صهبای او بودیم و باده پرست خمر عطای او جای تنگ
 بود ولی روح در فضای لایتناهی در پرواز آرایش مادی ببال
 و بر راز طیران باوج باز نیداشت هر قدر موانع و مشکلات
 مادی بواسطه شدت جنگ روز افزون میشد و ساعت بساعت -
 اوضاع رو بسختی می‌رفت ولی چون حضرت عبدالبهاء را داشتیم
 غم و غصه‌ئی نداشتیم آفتاب میناق با شد اشراق در تابش
 بود دیگر اعتنائی بسایر شئون نداشتیم انصافا مجرد بودیم
 زیرا خود را آلوده بزخرف دنیا و زرق و برق جهان فریبنده
 مادیات نکرده بودیم هر قدر آسایش جسمی کمتر میشد روح -
 قویتر میشد و مسرورتر بودیم بخود میگفتیم " چون تو دارم همه
 دارم اگر هیچ نباشد " همه چیز داشتیم بیاد رویش مسرور
 بودیم بکمند گیسویش دل‌بند بودیم تمنائی جز چاکری کوی
 او نداشتیم آرزوئی بغیر خاکساری، درگاه او بخود راه نیدادیم
 در فکر بهار و گل و سبزه نبودیم و میگفتیم که " بصحرا
 دیگران از بسهر عشرت می‌روند - ما بخلوت با توای آرام -
 جان آسوده ایم " ولی گذشت گذشت آنروزهای عشق که یادش
 بخیر باد تا ما خبر شدیم چه خوشی خبر گذشت دیگر
 در عالم یکبار دیگر چنین ایامی را نخواهیم دید .

نهم جنیوری ۱۹۱۵

امروز ارض ابوسنان بقدم مبارک مشرف شد شب جمعی از
 احباب و اعراب بحضور مبارک مشرف شدند تلم صحبتها از
 جنگ بود که این جنگ بلای خانمانسوزی است ولی بعد از
 این نفوس صلحجو زیاد خواهد شد قیل و قال و معمعه
 کبری ایجاد صلح میکند اهمیت کلیه در ساحت غربی حر
 است اگر المان فاتح بشود عثمانی هم ناحج خواهد شد
 و الا اگر قشون عثمانی در مصر داخل شود اهمیتی ندارد
 خدا جزای ملوک و محرکین حرب را بدهد که باعث خونریزی
 شدند چقدر مایه زحمت خلق شده اند .

دهم جنیوری ۱۹۱۵

صبح امروز جمعی از اغیار بحضور مبارک مشرف شدند
 تمام بیانات مبارکه عادی و رسی بود بعد از ظهر شیخ
 سلمان عرض کرد مولای من مدتی است که با اخویم شیخ
 یوسف گفتگو داریم و هنوز بیک نقطه توافقی نرسیده ایم بنده
 میگویم اولاد باید بطرز جدید تربیت بشوند اخوی میگوید
 اطفال مدارس اغلب فاسد الاخلاق میباشند و از بیانات مبارکه
 اینطور فهمیده میشود که حق بجانب اخوی است چونکه

فرمودند درزیهای این صفحات خوش اخلاق تراز درزیهای لبنان هستند چه که ساده ترند معلم میشود آنها یکیه تمدن ترند خرابترند فرمودند این مسئله مسلم عموم است که شر قویتر از خیر است شر سریع التاثير است خیر بطی التاثير اگر شخص امینی و شخص خائنی با هم باشند ممکن نیست خائن امین بشود ولی امین ممکن است خائن بشود صادق ممکن است کاذب شود در اثر معاشرت با دروغو ولی سخت است که کاذب بمعاشرت راستگو صادق گردد شخص سخی بسا موانست بخیل ممکن است بخیل شود صالح رذیل شود و قس علی ذلک چونکه شر قویتر است و تاثيرش بیشتر و این مسئله لازم بپرهان نیست کالشمس فی رابعه النهار است که اگر هزار نفر سالم باشند و یک نفر مریض مسری ممکن نیست آن - هزار نفر تاثير در مزاج او بکنند ولی این یک نفر مریض تاثير بآن هزار نفر مینماید مثلاً اگر شخصی آبله داشته باشد و بین اطفال زیادی بیاورند جمیع مبتلا میشوند ولی ممکن نیست آن اطفال سالم او را خوب کنند بهچنینی در الاسد یا مرض جزام باشد بدیگران تاثير سوء میکند ولی دیگران - نمیتوانند تاثير بکنند ملاحظه کنید یک خانه را مدتها وقت صرف میکنی تا بنا نمائی یک تکه دینامیت بطرفه العینی خراب و ویرانش میکند کشتیهای زره پوش را هرکدام پنج سال

طول میکشد تا بسازند ولی دریک دقیقه غواصه او را بقعر دریا میبرد یک انسانی بیست سال عمر کرده و زحمتهای کشیده تا باین پایه رسیده یک گلوله فوراً او را هلاک مینماید لابد شما هم اگر بخواهید اولادتان تربیت بشوند و محفوظ بمانند باید تحت مراقبت باشند و با اشخاص فاسد الاخلاق ملاقات و معاشرت ننمایند یا مدرسه خودتان تاسیس نمائید یا مثل ما بکنید ما بسیار تلمیذ در کلیه داریم با رسال بقدر سی نفر بودند اینها ملاقاتشان با خودشان است و اوقات درس هم سر درس حاضر میشوند لهذا محفوظند و لسی ایرانیهای دیگر هم در بیروت هستند و اینها ارادل هستند حتی معلمین از آنها بیزارند بدرجه ای که آنها را - بیرون میکنند خیلی تماشا دارد شنیدنی است بعضی از - اطفال ایرانی در عکا مثل فرشته بودند ولی با عربها و اطفال رذل ملاقات و معاشرت داشتند و قتیکه دعوا میکردند همه - صحبتهایشان فارسی بود ولی فحش را بسری میدادند چه که در زبان ایرانی این مسائل را بآنها یاد نداده بودند بعد هم که جوان شدند و با سایرین محشور شدند بکسی فاسد شدند مجبور شدیم آنها را ترك بکنیم .

مزاح متبسمانسه

مثلی است معروف که يك شیخی شخص بکاشی را ملاقات نمود بنای نصیحت و موعظه گذاشت که تا کی رذالت میکنی و بلهو و لعب مشغولی بیانماز کن عبادت کن روزه بگیر تا چهل روز از خدا بترس و مرد پرهیزکاری بشو بعد که عادت بصوم و صلوة کردی دیگر بپرامون این کارها نمیگرددی بکاش گفت چرا چهل روز تو يك شب بیا پیش من تا همه چیز را فراموش کنی .

آینک من بشما توصیه میکنم اولاد تانرا از شر مفسدین حفظ کنید شب خبر رسید که هیکل مبارک باین تشریف نمیآورند ما هم شروع کردیم بخواندن سرود و اشعار وقتیکه تمام شد مؤده دادند که تشریف فرما شدند .

از تعصب اروپائیها میفرمودند که موقع ورود موب مبارک بناپولی بندر ایتالیا حضرات تصور میکردند ما ترك هستیم و بر تزییقات افزو دند این بود که من شوقی افندی و میرزا منیر و خسرو را عودت دادم (در آن سنه ۱۹۱۲ که هیکل مبارک بمالك اروپ و آمريك تشریف بردند دولت ایتالیا با دولت عثمانی در حالت جنگ بودند لذا بنظر عداوت نگریسته مشکلاتی فراهم نمودند این بود که ملتزمین رکاب مانند حضرت

شوقی افندی و منیر زین و خسرو خادم را عوت دادند در فساد دگر فریده دم دخالت داشت) بشیخ یوسف میفرمودند از اصحاب ما از اروپا خبر میرسد که چند نفر کشته شده اند تقریباً در یکماه پیش در فرانسه مسیو برنارد کشته شده این شخص اذیت بموری را روا نمیداشت از بس از جنگ و جدال متازی بود که وصف ندارد از ذکر جنگ کره داشت اگر کسی در عالم فی الحقیقه صلح طلب بود این شخص بود و این کراهت از جنگ نه از برای حب جان خود بود بلکه بغض از حرب و قتال بود حقیقتاً در جمیع صفات انسانی و کمالات رحمانی وحید بود شخص خیرخواه کاملی بود از کارهای خیرش منجمه این بود که بعضی اطفال هندی را آورده - بول و مخارج میداد تا آنکه تربیت شوند یکی طبیب یکی مهندس یکی معلم شود ابتدا در سر سفره فرقی در بین نبود و مثل اطفال خود آنها را محبت میکرد مثل اولاد خود آنها را دوست میداشت با وجود این مجبور شد بعسگریه برود و در آخر کشته گشت در اروپا طوری است اگر شخص يك ملیون بول بدهد باز از خدمت عسگریه معاف نیست دیروز هم باز خبر رسید یکی از دوستان ما کشته شد شیخ یوسف عرض کرد مطران عکا اموالش را ضبط کرد و معزول شد دیگر هم در عکا نخواهد بود فرمودند :

بله در پاریس از برای بانصد نفر از عثمانیان نطق کرده که مسیحیان سوریه بیچاره اند حکومت ظالم است ابدا حریت نمیدهد ... ما راحت هستیم این شخص (مطران) هر سال میرفت بعنوان مسیحیان سوریه کدیه میکرد و سول زیادی میآورد حالا دید این نغمه بدرد میخورد این بلتیک پیش میرود از برای مسیحیان متطوع (داوطلب) نطق کرد بضدیت و عداوت دولت عثمانی دعوت کرد بعد که در جراید نوشتند حکومت مالش را ضبط کرد این هر سال پولهاییکه بعنوان مختلفه میگرفت در حیفا نزد حداد میگذاشت و روح میگرفت آخرش مسیحیان ملتفت شدند و اعتراض کردند که تو باسم ما پول میگیری بایستی بمصارف خیریه برسانی تو همه را نزد فواد افندی بمنفعت میگذاری بله المرء یدبرالله بقدره تبصره و توضیح آنکه شرح حال مطرانرا از آقا سید حسین افغان خواستم و ایشان شرح ذیل را در دفترم نوشتند این مطران عکا یکی از الداعی ام بود و از اصحاب خاص ناقض اکبر و سید مهدی دهجی همیشه از پی تخدیش اذهان میکوشید و هر نوع صدمه میزد و از پی قلع و قمع شجره - مبارکه بود ناقضین اکثر الواح را باو داده بودند همیشه تهدید میکرد که من کتاب ردیه نوشته ام و چنین و چنان خواهم کرد از جمله کارهایش با ناقض اکبر این بود که

پس از حرکت حضرت مولی الوری از حیفا بسمت قطر مصری - ناقض اکبر بمطران مطرود منکوب گفته بود که حضرت مولی - الوری العیاض بالله گریخته اند چون این خبر را مطران شنید تلغرافی بشخصی در یافا زده بود چون واپور بیافا رسید شخص مسیحی بوپور رفته بحضور مبارک رسیده عرض میگفت شمائید عباس افندی ؟ میفرمایند بله من چه میخواهی؟ عرض کرده بود آدم خدمت برسم فرموده بودند من ترا میشناسم عرض کرده بود از شهرت شما شنیده ام باری پس از مرخصی شخص مسیحی بیافا رفته بود شخصی دنبال او میرود معلوم شد راسا بتلغرافخانه رفته و بمطران - تلغراف زده بود " الرجل الممهود بالواپور " همچنین در اسکندریه شخص دیگر آمد و مانند آن شخصیکه در یافا آمده بود سؤال کرده بود با ز به مطران از ورود موکب مبارک تلغراف زده بود مقصود آنکه اعدا با ناقض اکبر متفقاً مشغول فساد بودند و اقاویل کذب در افواه ناس میانداختند این مختصری از کارهای مفصل این لثیم است که محض تبصره مرقوم گردید تا معلم شود که ان ريك لبالمصراد (سید حسین افغان) (سید حسین افغان برادر بزرگ نیر افغان و هردو نفر پسرهای سید علی افغان بودند و نوه جمال مبارک هر دو با خرج حضرت عبدالبهاء در جامعه بیروت دیپلمه شدند

ولی خبث طینت باعث شد که از ظل امر منحرف شوند و تاج
عزت امر را از سر خود برداشته و ناقض بمیرند .

۱۱ جنیوری ۱۹۱۵

بعد از ظهر بعقده تشریف بردند و نزدیک غروب
مراجعت فرمودند حمد خدا را صحت مبارک در نهایت خوبی
است وجه مبارک بشاش و خندان اغلب مزاج میفرمایند . شیخ
سلمان عرض کرد حکم شده است در صور و صیدا خندق بکنند
که در موقع ورود دشمن دفاع نمایند متبسمانه اشاره بشیخ
صالح فرمودند میبایستی شیخ صالح را ببرند چونکه از برای
این کارها مهندس لازم است آنها مهندس ماهر پس خبسط
کرده اند که شیخ صالح را نبرده اند فی الحقیقه بابا از بوق
شیپور میترسد تا چه رسد بصدای توپ چطور است بسرحسد
بروی و قائد یک فلیق بشوی ؟ (۱) عرض کرد من بیزارم -
حتی در خوابهم از این منظر مهیب متوحشم دیشب خواب
دیدم که یک گلوله بقریه ابوسنان انداخته اند سراسیمه
بیدار شدم فرمودند .
از بس میترسی خوابهایت هم مخشوش و مشوش است مثل

(۱) فلیق - لشکر

قصه آن شخص میماند که در روضه خوانیها حاضر میشد
بمجرد استماع روضه و قضیه شهدای صحرای کربلا دستمال
بدهست میگرفت و زار زار میگریست و میگفت یالیتانکا معکم فنفوز
فوزا عظیما همیشه آرزو میکرد که در صحرای کربلا باشد
اتفاقا یک شب خواب دید که یزید با لشکر جراری آمده
اینهم در معسکر حضرت سیدالشهدا است اول علی اکبر
آمد اذن شهادت گرفت و رفت در میدان و شهید شد
بعد قاسم آمد اذن گرفت و رفت و در میدان شهید شد
بهمین نحو یکی یکی چند نفر رفتند و شهید شدند تا نوبه
آن شخص رسید حضرت امر فرمودند بروید بمیدان عرض
کرد چگونه بمیدان بروم اسب ندارم حضرت فرمودند اسب
ما ببر اسب حضرت را گرفت و سوار شد بعد عرض کرد -
شمشیر ندارم فرمودند بگیر شمشیر ما ببر گرفت دید خوب
میدانی است و فرصت خوبی است از برای فرار لهذا اسب
و شمشیر را برد و فرار کرد و حضرت را بی اسب و شمشیر
گذاشت و فرها را فرار را بر قرار ترجیح داد صبح که از
خواب بیدار شد این قضیه را برای جمیع نزدیکان و دوستان
خود حکایت کرد تا آنکه بگوش والی رسید ^{والی} احضارش کرد
و گفت شنیده ام خواب خوبی دیده ای هر چه بود برای
من بگو که قصه خوشمزه ایست شیخ هم از اول تا آخر

خواب خود را بیان کرد والی پرسید اسب حضرت چند میارزید عرض کرد اقلا چهارصد تومان شمشیر چند؟ سصد تومان حاکم حکم کرد هفتصد تومان از شیخ بگیرند و مرخص کنند حاکم گفت ای بی انصاف تو بحضرت کمک نکردی چرا مال حضرت را بردی و حضرت را بی اسب و شمشیر گذاری اسب و شمشیر حضرت بیش از هفتصد تومان میارزید ولی تو فقط هفتصد تومان باید بدهی و بروی .

حال تو هم (شیخ صالح) همیشه از ذکر حرب دلخوشی و صحبت حرب میداری، ولی از بوق يك شیبور میترسی تا چه رسد بتوپ و خمپاره اما من يك خوابی دیدم در همان شبی که فردایش پاشاوات وارد شدند و برای اجاب^ی نقل کردم حضرات اینطور نیست؟ (همه تعظیم و تصدیق نمودند) و آن خواب این بود .

دیدم در عکا کوچه بزرگی باز شده در خط مستقیم و از اول این شاه راه يك تویی خالی شد جمیع اهالی مایل بیکطرف شدند که صدمه از تیر بآنها نرسد منهم بيك طرف خم شدم این تیر گذشت و صدمه ای حاصل نشد ولی اضطراب عجیبی در اهالی نمایان گشت از اطراف این گلوله اشیائی مانند برنده ولی قرمز رنگ باطراف پخش میشد که حضرات میگفتند این دینامیت است بهر جائی بخورد -

خراب میکند ولی بهیچ جا نخورد و صدمه ای وارد نگشت من این خواب را برای حضرات گفتم فردایش حضرات پاشاوات وارد شدند من اینرا هم گفتم طوفان عظیمی خواهد شد ولی اهمیتی نخواهد داشت بخیر خواهد گذشت بعد که حضرات آمدند با اعدای ما همدست شدند ولی از جمیع کارهایشان مطلع بودم اما اعتنائی نمیکردم میدانید چه قیاسی شد ایدبا کسی نیامد و نمیرفت اینها هر چه میکردند که من اقلاید^ن آنها بروم باینهم راضی نشدم گفتم شاید حضرات میخواهند طالب حق و درستی را بپرت بدهند شاید رفتن من صلاح نباشد و اعدا بگویند من باحضرات ساختم و رشوه دادم و حضرات از مقصد دور شوند باین واسطه هر چه کردند نرفتم خودایمن عمل هم مزید بر علت شد و بریغض و عداوت آنها افزود چونکه گفته بودند بی اعتنائی بیش از این نمیشود ما از طرف سلطان آمده ایم او حتی بدیدن ما هم نیامد و احوال ما هم نپرسید و يك بی اعتنائی بیش از این ممکن میشود؟ باوجود این نرفتم (۱)

(۱) رفضت طلبهم لملاقاتی معذلك اتانی حکمت بيك و التمس حتی انه بکی بمکر و احتیاء لوقال شرف یاسیدی ولوبرهته قصیره اجتهه بما انهم قد اتوا للتفتیش والاحسن ان لا اقابلهم فالحاکم وداستره و وکیل والی بیروت عبد الرحمن حوت ظنوا انهم بتخویفهم اذفع لهم رشوه وورطیل ولكن جوابی لهم بان احب الاشياء عندی هوان یصلیونی وفتح علیهم کصب الماء البارء علی النار .

و ابدأ بروی خود نیاوردم حضرات رئیس جزا را نزد من فرستادند این شخص از طرف آنها بود و بروی خود نیاورد و مینمود مثل اینکه دوست ما است میگفت من دلم بسه بی اعتنائی شما کیاب شده اقلایک ملاقات مختصری خوب بود از ایشان میگردید بغضشان کمتر میشد و این زخم التیام میافت اینها از وزراء هستند از طرف سلطان آمدند نمیشود اینقدر بی اعتنائی کرد خوب نیست من جگم بحال شما کیاب شده . . . من گفتم سلام مرا بحضرات پاشاوات برسانید و بگوئید اگر از برای تحقیق کار دیگری یا مسئله دیگری به عکا تشریف آورده بودند من بنهایت سرور از حضرات دیدن مینمودم دعوت و پذیرائی و ملاقات میکردم اما چون مفتش دولتند واز برای تحقیق حرکات من آمده اند لذا رفتن من نزد آنها جایز نیست شاید بعضی نسبت بدهند من حضرات را پخته ام این خبر بر جوش و عداوتشان افزود گفته بودند اگر ما رفتیم باسلامبول و حضرت سلطان پرسید شکل و هیئت عباس افندی چطور است ما چه بگوئیم ؟ اقلا ما رویش را ببینیم من باینهم راضی نشدم و توکل بخدا کردم و بی اعتنائی صرف نمودم اما از طرف دیگر اعدای ما چه سروری داشتند چه وجد و طبری داشتند وقتیکه عارف بیک گفته بود من بمجرد وصول باسلامبول والی بیروت میشم و اول کاری

که میکم فلانی را در دروازه عکا صلابه میزنم مدیر جزا این خبر را بجهت اخوی میرزا محمد علی برد درحالتیکه در دکان جواد قزوینی نشسته بود فوراً مسرور شد لیوناد بجهت آورنده این خبر آورد بیک دفعه هم راضی نشد دومرتبه لیوناد داد .

از طرف دیگر عبدالرحمن الحوت نایب والی بیروت از طرف خلیل پاشا والی نوشته بود که عباس بهائی (۱) را استنطاق کنید من بمتصرف عکا گفتم خیلی از فلانی ممنونم که مرا باسم خودم خطاب کرده اسم حقیقی مرا برده چه که مرا در زمره انبیاء گذارده آیا تا بحال کسی شنیده است بگویند موسی بیک موسی آقا موسی افندی یا بگویند عیسی بیک عیسی آقا عیسی افندی و یا بگویند محمد بیک محمد آقا محمد افندی ؟ ابدأ خیلی که احترام بکنند میگویند موسی بن عمران عیسی بن مریم محمد ابن عبدالله لهذا من از فلانی بسیار ممنونم که مرا باسم خودم نامیده لاغیر ثانیاً این را بدانید که خدا از برای من ذلت خلق ننموده بگمان شما زدن و کشتن قتل و غارت ذلت است یا آنکه توی گل کشیدن

(۱) تك و تنها وقتیکه وارد سرایه شدم تلخراف رسی را بمن نشان داد که نوشته بود (عباس بهائی) (بدون القاب)

و زنجیر در گردن گذاردن و توی سرزدن ویا صلابه زدن
ذلت من است این عین عزت من است (۱) " علوفی الحیات
وفی الممات و حق تلك احدی المعجزات " گفت میگویند دو
نفر اروپائی نزد شما آمده اند یکی نمساوی یکی آلمانی و
اینها را شما پنهان کرده اید دیگر آنکه برای شما اوراق-
مضره میآید گفتم با رسال بیست و پنج نفر از دوستان من
آمدند و ملاقات کردیم و رفتند ولی امسال نمساوی و آلمانی
نزد من نیامده دیگر آنکه من بهائی هستم در امور سیاسی
داخلتی ندارم گفتم اگر شاهد آوردم و گفتند دیدیم چه؟
گفتم من میگویم آلمانی و نمساوی نزد من نیامده و بس ولی
اگر شما میخواهید ثابت کنید هر چه میگوئید من مینویسم
و بخط و مهم امضاء میکنم و شما میدهم هر چه میگوئید
تا بنویسم قاتل سارق مال مردم خور کافر هر چه میخواهید
بگوئید تا بنویسم و شما بدهم ولی باید شما بگوئید تا من

(۱) ثم اعلموا بان احب الاشياء عندی هو ان تحبسونی او تصلبونی
فاصیر عندئذ کمر شدی حضرت الباب و من فوق الصلیب اقول خطبة
کما هو خطب قلت لهم لالزم الی الشاهدین انتم المختارون فافعلوا
ما تشائون ولكن اعلموا علم الیقین ان الله ما خلق لی النزل والهوان ولا
احدا یقدر ان یدلنی وهذا التلخراف یتحق جزیل شکری لان الذین
ارسلوه قد جعلونی فی صف الانبیاء .

بنویسم و امضاء میکنم ولی اگر از من میبوسید من میگویم آلمانی
و نمساوی نیامده و در امور سیاسی داخلتی ندارم باری -
حضرات پاشاوات با کتابهای پر از فتریات از عکا رفتند و اخوی
هم علم خوش خطی "یا بهاء" الایهی "برایشان فرستاد و گفته
بود این پرچم سلطنتی است این همان علی است که من
همیشه تهیه کرده ام و میخواهم تاسیس سلطنت بنمایم در این
موقع اعدای ما مسرور بودند ولی ما توکل بخدا میکردیم
اما من مدافعه کردم چه که عین اوراق را از اسلامبول نزد
من فرستادند و من دفاع کردم (۱) نوشتم حضرات چهار
بهتان بمن نسبت داده اند اولاً آنکه من تاسیس سلطنت
کرده ام از این مسئله حضرات را شکر میکنم چه که مرا مدح
کرده اند و ستوده اند شخص محبوس غریب الدیاری بدون مجیر
و ظهیر وحید و فرید مطرود جمیع اهل عالم مغضوب و مبغوض

(۱) و لایحه دفاعیه را توسط شیخ بدرالدین بسطغان -
عبدالحمید فرستادم با حبا هم گفتم بروید مشورت کنید که چه
بکنیم حضرات اینطور صلاح دیدند که با کشتی ایتالیائی
که سه روز است در دریا منتظر است من فرار کنم. حضرت
عبدالبهاء بطور مزاح و تبسم بجناب حاجی میرزا حید علی -
فرمودند "جناب میرزا تو میخواستی من فرار کنم؟"

من علی الارض حتی اگر کسی او را مدح کند میگوید " قزل باش " چنین شخصی اگر سلطنت کند خیلی بزرگوار است مقتدر است با عظمت است واقعا حضرات مرا مدح کرده اند نم نمودند پس من نهایت امتنان را از حضرات دام ثانیاً گفته اند (۱) من علم مبین تشکیل داده ام و در عکا گردانیده بعد در جمیع قری پس از آن بواسطه شیخ محمود بیادیه العرب فرستاده ام و اعراب را دعوت کرده ام آیا این علم را مامورین ندیده اند (۲) لم یروه اهالی لم یروه الجواسیس

(۱) انما سبب شکری و امتنانی من الهیثه المحترمه هولانهم فی الشکایته الاولى جعلونی مرکز الکل مدح و ثنا و افتخار و نسبو الی معجزه عظیمه لان کیف یمكن لاسیر غریب حقیر و حید فرید یظهر منه هكذا قوه تکسر نفوذ الدوله العظمه و یوسس حکومت جدیده و من یفعل ذلك ینبغی ان یقال له لله درك .

(۲) حضرات وزراء بعارف بیک اعتراض کرده بودند و گفته بودند " عارف بیک علم مبین هانی " یعنی آقای عارف بیک این " علم مبین " کو ؟ در کجاست ؟

نظیر الجراد المنتشره (۱) ولا رشید باشا و لم یطلع احد الا هذا لانه دلیل العظمه والقدرة لشخص المحبوس نزل جوق الملائکه من السماء و اخذوا حفته فی التراب . . . و عمیت الابصار حتی غفلو و ما راوا العلم المبین منشرا یخفق فـسوق روس قبائل العرب . پس اینهم معجزه ایست انکار نکردنی و دلیل قدرت و عظمت من لهذا حضرات من را ستوده اند و من از آنها تشکر میکنم .

ثالثاً گفته اند من قلعه بنا کرده ام (۲) اینهم باز دلیل قدرت منست و از حضرات تشکر میکنم رابعاً آنکه نسبت داده اند که من سه چهار سنجاق زمین گرفته ام

(۱) یکروز بمناسبت جواسیس دوره عبد الحمید و اسباب چینیهها و بهانه جوئی ها و تصفیه خوردن حسابهای شخصی یک نفر یا شادر - میخانه یک گیلان شراب میطلبد و چون سرخوش بوده و بمناسبت اینک - هیچ دویی نیست که سه نشود میگوید " باد عرق کتردی ساقی کترملت - الشی لاتنی الا وقد تثلث " جاسوسها این شعر را تعبیر میکنند و میگویند مقصود تو این بوده است که سلطان عبد العزیزو - سلطان عبد الحمید از زمین رفته اند عبد الحمید هم از بین خواهد رفت و این شعر سبب هلاکت آن بیچاره گردید . (۲) ایضاً تشکر لاجل الشکایه الثالثه لانها تدل علی قدرتی و اقتداری بل معجزه

عظیمه لاننی محبوس ولی قدره علی تعمیر قلعه متینه اقف فیها بوجد لا ساطیل البحریه فکل محبوس یظهر منه هكذا قوه ینبغی ان یقال له احسن تولى احسن درك

که اینهم دلیل اعتبار من است (۱) ولی میگویم شخص را -
 تلغرافیا معین نمائید که همه را بدو هزار لیره میفروشیم و
 همین لایحه سند شما باشد. باری اینها که باسلامبول
 رسیدند توپ خدا صدا کرد در حالتیکه عبدالحمید بجامع
 میرفت بمب انداختند دوست نفر کشته و زخمی شد اسلامبول
 بهم خورد عبدالحمید گفته بود حال وقتش نیست (وقتننده
 اجرا اید یورم) شما باید حالا در صدد تفتیش باشید محرکین
 فساد و سوء قصد را پیدا کنید این مهمتر است و قضیه ما بهمین
 مقوال ماند تا وقتیکه عساکر نیازی بیک وانور بیک باسلامبول آمدند
 و شهر عسکری شد قانون عرفی (۲) اعلان گشت وقت شب
 عارف بیک از کربی اسلامبول میگذاشت زاندام گفته بود طور
 طور طور (بایست) از تکبرش اعتنا نکرده بود سه گلوله
 زد و فوراً بجهنم واصل شد رفیق دیگرش فرار کرد سر به
 نیست شد فریق بمرض تیفوئید گرفتار شد و بالاخره مرد و میر
 آلائی ادهم بیک شای هم باسکندریه فرار کرد که جانی سلامت
 در برد نوکرش چانته و پولش را برده و فرار میکند و تئیکه مستاصل
 میشود و از همه جا ناامید میگردد و بدون خرجی میماند میرود

(۱) سنجاق - قطعه‌ئی از زمین

(۲) قانون عرفی - نظامی

نزد آقا سید یحیی در مخزن حاج شریف میرزا حسن خراسانی
 میگوید مرا میشناسید گفته بود خیر گفته بود من ادهم بیک
 شامی هستم که در عکا با هیئت باشاوات آدمم و فی الحقیقه
 هر چه از دست برآمد عداوت کردم ولی حالهم از شما
 مدد میخواهم نوکم بولم و هر چه داشته‌ام برده و فرار کرده
 بی پول مستاصل هستم حتی پول سکه حدید (۱) بجهت
 رفتن بقاهره هم ندارم شما و همقتان حاجی سید یحیی سعی
 فروش باو داده بود و شرح حال را بمن نوشت ولی من
 ده لیره برایش فرستادم چه که بیچاره خیلی برای ما
 زحمت کشید شبها نخوابید کتابها بر آرزو مفریات کرد حال
 سی فروش اجرت میدهم این خیلی بی انصافی است خیلی
 کم است لهذا من ده لیره برایش فرستادم بعد ذلک
 ذهب من اسکندریه وانقطع اثره .

باری حضرت باب را در تبریز شهید کردند و سینه مبارک
 را هدف هزار گلوله کردند و حضرت بهاء اللہ را زنجیر در گردن
 گذاردند حال من که خود را بهائی میدانم و ندانم آن استان
 میدانم از این مسائل میلرزم؟؟ بعد از جوش محبت باوجه

(۱) سکه حدید - راه آهن . میرزا بدیع الله ناقض قبض
 عند المالبه بیحیی بیک طابور آقاسی داده بود که حضرت عبدالبهاء

را بفیضان سرگون کنند مبلغ ۱۲۰۰ لیره بدهد چون قبض عند
 المطالبه داده بود پولش را دریافت نمود (از گفته های حاج میرزا حمید علی)

افسروخته متبسم و بر از حرارت قیام فرمودند آه چه حالت
غریبی بود که در سنگ سیاه تاثیر مینمود .

۱۲ جنیوری ۱۹۱۵ ابر سنجان

در کروسه مبارک سوار شده به حیفا رفتیم که از میس
سندرسن مشایعت شود روز ۱۳ و ۱۴ در حیفا توقف نموده
یکمرتبه دیگر هم در حیفا مانده زیارت نمودیم چونکه روز -
پیش میس ساندرسن با کشتی ایتالیائی حرکت نمود ما
ساعت یک بعد از ظهر بعکا رسیده در بیت مبارک مشرف شدیم
فرمودند سندرسن رفت ؟ عرض شد بله فرمودند بشرك
الله اینکه رفت ولی فی الحقیقه دختری نظیری بود در پناه
جمال مبارک باشد بعد سوار شده عازم ابوسنان شدیم .
در مدت اقامت در ابوسنان مبلغ سی بشك از عایدات
مرضی جمع آوری شده بود این مبلغ را تقدیم نمودم و -
استدعا کردم که آرد خریداری شود و بین فقرا تقسیم گردد
بسیار مورد عنایت واقع شده و بحسن قبول تلقی فرمودند به
حضرات مشایخ امر شده بود که بفقرای ابوسنان خبر بدهند
که بعد از ظهر بدرب خانه بیایند حضرات مشایخ نظر
بمحبت و خلوصشان عرض کرده بودند ابوسنان فقیر ندارد و از
برکت مولانا سماحه الافندی هرکس خوراک و آذوقه سالیانه

را دارد باین واسطه خبر نکرده بودند بعد از ظهر که
شد فقرا نیامدند و این سبب آزردهی خاطر مبارک گردید و
تشدد بحضرات مشایخ فرمودند فرمودند من هر وقت میخواهم
یک احسانی بفقرا بکنم شما بیک عذری متعذر میشوید این
پولی است که دگر از بعضی از مرضی گرفته میخواهد بفقرا
بدهید ببرید بفقرای درزی و نصاری بدهید مبلغ یک جینه
هم از جیب مبارک براین مبلغ گذارده بغوری کاتولیکها
عنایت فرمودند .

حمد خدا را که این هدیه ناقابل بشفاعت قبول مزین
گشت این نیست مگر از عنایت و فضل تو ای عبدالبهاء که
بمالخ باهظه اغنیا را رد فرموده و این مال مگس بل اقل از
خار و خس را بطراز قبول مزین فرمودی .

۱۹ جنیوری ۱۹۱۵ - ۱۹ جنیوری ۱۸۸۸

امروز روز تولد این فانی بود چون در سالهای قبل -
خارج از اراضی مقدسه و بیرون از حوزه ملکوتی بودم و -
سالهای درس سالهای پر زحمت و مشقت بود لهذا بصرافت
جشن و ضیافت نیافتادم ولی امسال بصرف فضل این فانی را
در ظل جوار رحمت خود ماوی و ازخوان نعمت ظاهر و باطنش
مرزوق و متنعم فرمود لذا فکر افتادم که امروز را روز شکر گزار

قرار دهم با وجودیکه امروز احدی در شرق و غرب آسودهو راحت نیست معذک ما اوقاترا باین سرور میگذرانیم از صهبای محبت الله مست ومخومرم فی الحقیقه امروز نوروز و فیروز بود زیرا حضرت ورقه علیا روحی لعنایاتهاالفداء و حضرت حرم مبارک با ارسال اشیا متبرکه از قبیل شیشه عطرو دستمالهای ابریشمی وشیرینی وعبارات شیرین تر از شهدو انگبین قلب حزین را آئینه بهشت برین فرمودند .

۲۲ جنیوری ۱۹۱۵

امروز باتفاق بعضی از احباء بقریه برکه رفتیم ایمن دهکده فوق یک محوطه نیست و برقله تپه واقع شده اهالی که قریب هزار نفر میباشند همگی درزی هستند این محل یکی از مقامات مقدسه است که بقدم مبارک جمال قدم جل ذکره الاعظم مشرف گردیده و مدت سه ماه در آن قریه نزول اجلال فرموده بودند حتی الی الان منزل مبارک که در خانه شیخ سعید و شیخ سلمان است (ابناء مرحوم شیخ مرزوق هستند) در نهایت توقیر واحترام وبا ادب و سکوت آن اطاق متبرکه را زیارت مینمایند و دهکده خود را بواسطه تشریف فرمائی مبارک متبرک میسمند زیرا خیمه مبارک در آنجا انراشته و اراضیش بقدم اطهر منور گشته با احباء الله هم

در نهایت مهربانی سلوک مینمایند واحترامات فائقه منظرور میدارند چنانچه پس از اظهار محبت و پذیرائی فوق العاد صمیمانه مادیانهای عربی حاضر و زین کرده با چند نفر نوکر در اختیار ماگذازند و ما را تا قریه ابوسنان مشایعت نمودند حضرات مشایخ در این اطاق جز فرشهای که زیر پاهای مبارک بوده اثاثیه دیگری در این اطاق نمیگذارند زیرا محل مذکور را محترم می شمارند و مقدس میدانند و - شبهای جمعه شمعی در آنجا میسوزانند .

سی ام جنیوری ۱۹۱۵

جمعی از اعیان و اشراف عکا بابوسنان آمدند منجمله بیکباشی نظمی بیک آلائی امینی جودت بیک یوزباشی نظمی افندی و دکتر طاهر بیک حکیم بلدیه حضرات مشایخ درزی تهیه شام نمودند بنده و بدیع افندی را هم دعوت کردند قبل از شام حضرات بمحل دیگر رفته و مشغول شرابخواری بودند و چون آقا میرزا طراز الله بسرا آقا میرزا محمود کاشی رفتند که حضرات را رهنمائی و برای شام بیاورند رئیس این هیئت عسکریه بیک باشی نظمی افندی بمیرزا طراز الله خطاب کرده گفته بود فلانی امروز در عکا جلو صنوبرها جمعی موعود بودند .

اصل این مهمانی را میرزا بدیع‌الله ناقض کرده بود
 هیئت عسگریه عکا و حیفاً خصوصاً حیدر بیک رئیس ژاندارمه
 را پذیرائی کامل کرده بود و مشغول خوشگذرانی بودند
 و ماء کولات و مشروبات فراوان بود دخترش ساذجه را زینت
 کرده بمجلس طرب فرستاد که در حالت مستی و رقص تقاضائی
 از حیدر بیک بکند که منجر بحبس یا نفی یا قتل هیکل مبارک
 گردد این شخص و محمود بیک ضابط زمام امور ملکی و -
 عسگریه را در دست دارند هر چه بکنند کرده اند کسی را
 یارای چون و چرا نیست لم وسم در مواقع عادی است
 نه موقع جنگ و حکومت عسگریه این شخص هم یفعل مایشاه
 و لا یسئل عما شاء است لذا ناقضین باین حيله ننگین
 که بقیمت عرض و ناموسشان تمام میشود متشبث شده اند
 ولی غافل از اینکه اگر امروز روح القدس مجسم گردد و با
 پیمان الهی مخالفت کند جسم بیجان شود تا چه رسد
 بفضایح اعمال چنین اشخاص که قیمتی برای شرافت خود
 قائل نیستند " زهرم فی خوضهم یلعبون " " یدالله
 فوق ایدیهم " " من حفر بئرا لاخیه اوقعه الله فیه " پس از
 وقوع مهمانی و بمجرد استماع این خبر مهمانی شیاع عام
 بین طبقات مختلفه یافت همه میگفتند بی شرافتی میرزا
 بدیع‌الله روی ایرانیان را سیاه کرد و آبروی همه را بد

همه را لکه دار و ننگین نمود ایا ممکن است کسی از برای
 صدمه بولی النعم خویش از عرض و ناموس دختر و عیالشش
 بگذرد ؟ سبحان الله بغض و عداوتهم تاباین درجه میرسد ؟
 ظاهر بیک حکیم بلدیه علنا میگفت " شیطان باید بصورت
 رحمان ظاهر شود تا تخدیش از هان نماید ولی حمد خدا را
 جوهر وسط هزاران خرف پیدا است و عمل پاک چون آفتاب
 نمایانست و کردار زشت و رفتار پلید هم واضح و عیان است
 این اعمال میفهماند که چرا حضرت افندی از اینها دوری
 جسته و طرد فرموده باید این اعمال ظاهر شود که دیگران
 بمسامحه الافندی اعتراض نکنند که چرا قطع علاقه نمودند .

سبحان الله اغیار باین صراحت از عظمت مرکز عهد الهی
 و از سخافت و پستی اعدای عهد صحبت میدارند اگر چه
 حق را با مادونش نمیشود قیاس نمود و توده خاک را با عالم
 افلاك تشبیه کرد ولی باز خورده بینانند در عالم بسی
 واقفند از حال و مال هر کسی .

فاعتبروا یا اولی الابصار بلی تاریخ میگویند خود را تکرار
 میکند در مقابل یوشع ابن نون منصوص بعمل و عجل میتراشند
 و مانند صالحوی بنت هیرودییه خود را در مقابل هیرودس
 ملك آرایش داد تا سبب شهادت حضرت یوحنا ی معمدانی
 شد .

(۱) ولی نه آنها لیاقت و سیاست و کیاست هیرودیہ را دارند و نه صاحب عهد مانند یوحنا ضعیف است تمام عالم بدست قدرت او اسیرند این گهبری است که در آغوش جمال اقدس ابی برورش یافته و این نهال بیهمالی است که بخون حضرت اعلی سقایه یافته این شجره مبارکی است که آبیاریش با خون هزاران شهید شده آیا این آفتاب جهانتاب بواسطه این ابرهای تیره از نور وضیاباز میماند؟ آیا این شجره مبارکه از نمره باقیه باز میماند حاشا نم کلا ولی باید حضرات بدانند.

کس نیاید بزیر سایه بـ

ور همای از جهان شود معدوم

هفتم فروری ۱۹۱۵

این فانی بحیفا شتافت در کوجه چشم بماء طلعت پیمان
افتاد و این عین عبارت و سیان مبارکست "مرحبا مرحبا آقا"

(۱) همچنین دخترک خوش صورت دیو سیرت قطامه هم در -
حالتیکه شش دانگ آرایش و بزرگ کرده بود عبد الرحمن بن ملجم مراد
شیفته خود نمود و از عاشق دلباخته سه تقاضا کرد (۱) قتل علی بن
ابوطالب ۲- یک غلام و یک کنیز ۳- سه هزار دینار طلا .

میرزا حبیب خوش آمدید کی آمدید " عرض شد الان فرمودند
احبا چطورند انشاء الله جمیعا خوشند مسرورند متذکرند
مستبشرند .

عرض شد از عنایات مبارک همه گی خوشند و محظّر قدم مبارک
هستند فرمودند من حالا قدری کار دارم تمام بشود
میایم ولی کارم زیاد است - اخبار آقا چه خبر است؟
عرض شد آقا میرزا منیر آمدند و اظهار داشتند که سرکار آقا
مفاره ئی بجهت احبا معین فرموده اند که در وقت آمدن
کشتیهای جنگی و بمباران شهر بانجا بروند فانی آمدم
دیلمهایم را بسببم فرمودند "مطلبی نیست ولی من این
کار را کردم که هر وقت تنگی رخ دهد احبا بدانند چگونه
باید اداره امور کنند و چطور احتیادات لازمه را بنمایند
تا در موقع اضطراب و تنگی دست و پا را گم نکنند علاج واقعه
را قبل از وقوع بکنند بجهت این مسئله بود که من این
کار را کردم ولی شما بسیار خوب کردید امیدوارم اوراق را ببرید
احتیاط لازم است " بعد بمنزل یکی از ترکها تشریف برده
و این فانی را بتشریف مره ثانیه امیدوار فرمودند طولی
نکشید مراجعت فرمودند و در رکاب مبارک در لند و سوار
شده آقا میرزا احمد را هم احضار فرمودند بگردش رفتیم در راه
فرمودند " من در جاهای پر خطر تنها میروم ولی وقت

گردش خوش دارم با احباء باشم و امروز میخواهم شمارا ببینم
بگردانم بگو ببینم اوقاترا چگونه در ابوسنان صرف میکنید؟
عرض شد جراحی و شبها جواب شبهات و مطالعه کتب
بعد از ظهرها عطهای جراحی و شبها جواب شبهات جواد
قزوینی را تنظیم میکنم (اعظم) را Great نوشته و اکبر
را Most Great و حال آنکه ترجمه بالعکس است
(تبسم فرمودند) و از جمله القاتش آنکه سرکار آقا کاری که
کرده اند مرد را از زن، پدر را از پسر و دختر را از مادر جدا
کرده اند و حال آنکه میبایستی متحد کنند .

فرمودند من ایدا سبب فصل نشدم خودشان خود را
از یکدیگر جدا کردند جمال مبارک عهدی گرفتند اینها نقض
کردند لابد فصل میشود اطاعت کنند ثابت بمانند متحد -
میشوند امرالله یکی شرقی و یکی غربی یکی جنوبی یکی شمالی
یکی ترک یکی عرب یکی هندی یکی امریکائی را متحد کرده که
از برای همدیگر جان میدهند دورها را نزدیک کرده دشمنان
را دوست نموده ولی اگر کسی نقض عهد کند خواه برادر -
خواه خواهر خواه پدر خواه مادر کسی باشد بالطبع شخص
ثابت از او میبرد بیم یفرالمو من ابیه و امه و اخیه و صاحبته
و بنیه .

عرض شد اگر این نعمتبالله گناه سرکار آقا است جمال

مبارک هم همین کار را کردند چونکه اول کسی را که از خود
دور فرمودند برادر و اقارب خود بود بهمچنین حضرت رسو
با قریشها علاوه بر این حضرت مسیح میفرماید من شمشیر
آورده ام بعد میفرماید خداوند در روز اخیر بدر را از سر
و مادر را از دختر جدا میکند همچنین میفرماید من آنها را جدا
میکنم چنانچه چوین بزها را از میش جدا میکند .

و از جمله شبهاتش آنکه بدری بیک حاضر بود و سرکسار
آقا به مسافرات امریکائی فرمودند فرانسه صحبت ندارند و بگویند
نمیدانیم .

فرمودند این کذب صرف است بدری بیک مترجم من بود
و همیشه با آنها بلسان فرانسه صحبت میداشت و این
مسئله چه ربطی دارد مکرر من بمیرزا احمد میگویم انگلیسی
صحبت نکن این نظر بمقتضای آن وقت و مصلحت آن محل است
این شبهاترا دیگر کسی گوش نمیدهد مردم چیزی میخواهند
که اصلاح امور کند و حل مشکلات بنماید حضرات کاری که
دارند اینست که بعضی را محمود کنند این شبهات را میرزا
محمد علی نوشته و باسم جواد نشر داده و چهار پنج نفر
معرض طبع کرده اند یکوقت میرزا محمد علی شبهاتی نوشت
و باسم میرزا عبدالله انتشار داد همین اوراق سبب خسرا
مین آنها خواهد شد امروز داروی اعظم جهان قوه میثاق

است شما شبه‌انثینید و این مطالب را مذاکره نمایند بهتر از بحث در مسائل سیاسی است که چه کرده و که چه گفته "

(بدری، بیک که بعدش بدری پاشا شد یکی از مسجونین عکا بود که فوق العاده زکی و تحصیل کرده بود و بواسطه شرفیابیهای بی دریغی مخلص و مومن شد یکوقت دکتر انگلیسی که در جلو بیت مبارک خانه عبدالله پاشا جزار محکمه داشت سرکار آقا را بشام دعوت میکند انحضرت هم میفرمایند بدری بیک تو هم بامن بیا ولی اگر مطلبی دیدی که بتو خوش آیند نبود تحمل کن و اعتنا منما اینها عادت مخصوصی دارند عرض میکند امر امر مبارک است شب میشود و سرمیز میروند اول تمام توجه دکتر بخانمهای توالث کرده بود خانمها هم بادی بدماغ انداخته بالاخره هر چه تعارف و احترام بود بحضرات نموده بود و کمتر توجهی بحضرت عبدالبهاء و بدری بیک میکند بدری بیک هی جوش میخورد و ناراحت میشود و سرکار آقا اشاره میفرمایند آرام باش خوش باش تا آنشب میگذرد و بدری بیک بکمال سختی و زحمت میگذرند چند روز بعدش سه کروسه مسافر امریکائی زن و مرد میایند دکتر جلو میرود بخيال اینکه مهمان از برای او آمده زیرا - محمولا از برای او مهمان فرنگی میآمده وقتیکه جلو میرود حضرات میگویند با شما کاری نداریم ما برای زیارت

حضرت عبدالبهاء امیدیم بعد از چند روز که حضرات به بهجت و روضه مبارکه میروند دکتر دنبال آنها را گرفته تا بهنجی میرود میبیند اینها هم بخاک افتاده سرودای خدای من بتو نزدیک Nearer My God To Thee میشم میخوانند وقتیکه از روضه مبارکه مراجعت میکنند اتفاقا بدری بیک در حضور بوده و ترجمه میکرده دکتر مذکور پشت در اطاق بوده و کارت اسمش را میدهد و میخواهد با حضرات ملاقات کند حضرات کارت را تقدیم حضور میکنند و عرض مینمایند ما این شخص را نمیشناسیم ولی امر امر مبارک است میفرمایند هر طوریکه معمول و مرسوم است رفتار نمایند عرض میکنند ما وقتیکه مریض هستیم با دکتر کار داریم حالا الحمد لله همه در ظل مبارک سالمیم و احتیاجی بدکتر نداریم کارت را پس میدهند و اجازه دخول نمیدهند بدری بیک عرض میکند حالا راحت شدم و از قدرت جمال قدم تشفی صدر جستم عقده دلش میترکد عظمت امر را درک میکند و مسرور میگردد و شکر میکند .

عرض شد حق یفعل ما یشا و بحکم ما یرید است جمال - مبارک ردا للشبهات الناقضین المتزلزلین میفرمایند که حضرت اعلی در مقامی میفرمایند که حضرت داود بعد از حضرت موسی است و کسی را حق لم وم نیست فرمودند قبل از موسی

میرمایند عرض شد بله قبل از موسی میفرمایند بنده اشتباهاً
عرض کردم .

بعد کروسه مبارک جلو مغازه خضر رسید و بقدر دوست
نفر فقیر زن و بچه و غیره موجود بود فرمودند این بولها
را بگیرید اسفندیار (۱) تو هم بیا بحضرات بدهید و لسی
نگذارید از راه دیگر مجدداً وارد شوند بقدر صد نفری پول
گرفتند بما بقی نرسید بعد سوار شده بقدر صد قدمی
رفتیم که ما پیمان هم سوار لندو شده به بیت مبارک
آمدیم .

شب در بیت بقدر سی نفری از احباب بودند بجناب -
حاجی میرزا حیدر علی فرمودند آقا میرزا حبیب الله همه را -
معالجه میکند ولی مرا معالجه نمیکند . الحمدلله از عون
و عنایت جمال مبارک صحتم خیلی خوب است حال من خیلی
خوبست بعد از آن سفر متعب طولانی یک چنین راحتی میخوا^{ستم}
حال توفیق جبری رفیق شده والا من آرام نمیشستم استاد

(۱) اسفندیار کروسه چی در خانه بود و شعری روی سرش در -
کروسه باین مضمون نوشته بود :

بنده درگاه تو اسفندیارم

از عطا و نعمت امیدوارم

محمد علی مناجات بخوان .

هشتم فیروزی ۱۹۱۵ حیفا

دم در جلو آفتاب جلوس فرموده بودند آقا میرزا فضل الله
بنان شیرازی هم بود بیانات مبارکه بقرار ذیل بود :

" کوس ملا " اعلی و ندای امرالله عالمگیر شده هنوز
ایرانیان بیدار نمیشوند "

یک شخص مسیحی آمد با سببی در دست و قتیکه چشمش
بهیکل مبارک افتاد دسپاچه شد و بطور عجله و سراسیمه سبد
را زمین گذاشت عرض کرد " حامل نبود مجبور شدم خودم
بردام " فرمودند " انسان باید افتخار بکار خود کند از
قبایح اعمال خجل شود نه از کار و خدمت خود " گریه
براتی روی صندلی مبارک بود و خودش را لاینقطع بحسبای
مبارک میمالید فرمودند " این گریه کیف دارد جمیع سلاطین
بگردش نمیرسند نه خوفی نه خطری محفوظ و مصون و فی امان الله
است " در این بین نظر مبارک به الاغ پسر آقا نصر الله
افتاد فرمودند " عجب است در امریکا الاغ ندیدم بعضی
گورخرها دیده میشود آنهم در باغ وحشها بسیار قشنگ
و خط خط محرماتی چقدر عجیب است که در جمیع این موزه ها
اشکال و انواع حیوانات خصوصاً طیور جمع کرده اند واقعا یکماه

وقت لازم دارد که جمیع را از روی دقت دید و حوش را -
 چطور تربیت کرده اند شیرهای عجیب و خرسهای غریب را اسیر
 کرده اند ولی هنوز موفق نشده اند یک انسانی را تربیت کنند
 در پاریس در محلی بزرگ یک خرس قطب شمال را گذاشته
 بودند مردم میامدند و با این تمسخر و استهزا میکردند اینهم
 کج کج نگاه میکرد مثل اینکه چطور شده است من گیر اینها
 افتاده ام (تبسم) من کجا اینجا کجا *

در این بین چند نفر از ضباط عسگریه عثمانی مشرف -
 شده بعد مرخصی طلبیده رفتند فرمودند " باز این عثمانیها
 در پاریس چند نفر ایرانی دیدم که از آنها جوانی بود که
 چندین سال در فرانسه درس نظامی خوانده بود بعد که
 تمام کرده بود در آلمان هم چند سال بوده است حضرات
 ایرانیها میخواستند او را در ارکان حرب داخل کنند و خیلی
 تعریف میکردند که تحصیلاتش چنین و چنانست چون نزد من
 آمد او را امتحان کردم دیدم چیزی که نمیدانست علم حربه
 بود یک چیز بجهت ایران سوغات میبرد آنهم کوفت بود مرض
 کوفت نصف گلویش را خورده بود باز عثمانیها "

بعد از ظهر در حضور مبارک صرف چای شد فرمودند بالتو
 مرا بیاور پیداده بزیارت برویم این فانی در خدمت بود بعد
 هم عده ای از احبا رسیدند و کروسه مبارک هم از عقب رسید

در بین راه دو جا جلوس فرمودند محل اول را مرحله اولی
 نامیدند و محل دوم را مرحله الثانیه فرمودند و در بین راه
 از فانی سؤال فرمودند که حالا مجانی حکمت میکنی؟ عرض
 شد بفقرا - فرمودند دوا هم میدهی؟ عرض شد بکسانی که
 استطاعت ندارند . بعد بمحلی رسیدیم که راه کج میشود
 یعنی سر بیج بود تعریف از راه شوسه فرمودند که بسیار
 کوه خوبی است و راه هم خوب شده است (یعنی سنگها را
 برداشته اند) .

حاجی سید جواد عرض کرد آیا میشود یکوقتی کهربائی
 هم آورد (یعنی برق بکشند) فرمودند لاشک ولی نه باین
 زودی بالاخره این کوه قبه نور میشود . بعد بمحلی
 رسیدیم فرمودند من این محل را خریدم که راه وسیع شد
 بدبخت مطران دیوار کشید و ضبط نمود حال از دست او هم
 بیرون آمد .

درین راه کروسه مبارک آمد و سوار شدند خیلی توصیف
 از شکوفه بادام فرمودند که چقدر این کوه را جلوه داده
 است " بعد زیارتنامه تلاوت نموده مراجعت فرمودند و در -
 مسافرخانه بعیاشرین دستور فرمودند " درخت میوه غرس
 نمایند چه که درخت با ثمر خوشست "
 " من خیلی از درخت با ثمر خوشم میآید ابدای میوه "

نمیخورم مگر بعضی از اوقات نارنگیهای شیرین معذک دوست میدارم درخت با میوه باشد بهمچنین اشخاص با ثمر را دوست میدارم بی ثمر مطلوب نیست "

شب در بیت مبارک جمعی از احباء مشرف بودند ناگاه صدای دو تیر تفنگ شنیده شد فرمودند " این صفحات اظهار شرف و سرور خود را با گوله میکنند ما را در نهر مهمانی - کرده بودند از نس گوله خالی کردند خسته شدیم آخر بصدا درآمدم گفتم این علامت سرور نیست بس است تا حضرات ساکت شدند در ایران هم همینطور بود در عیدهای نوروز معرکه میکردند واقعا خوب عید میگیرند حضرات اروپائیهما نیز یک عید را خوب میگیرند آنهم عید میلاد ملاقات میکنند جشن و سرور میگیرند از برای همه هدایا میفرستند اوراق تبریک و تهنیت میفرستند مختصر آنکه خوب عید میگیرند اما عید عید رضوان است مدتش هم طویل است فصل بهار و در نهایت خوبی ما که چندین سال است عید نگرفتیم شاید انشاء الله امسال موفق شویم عید بگیریم "

" در ایران بواسطه دود غلیان و سیگار این اطاقها را - کیف میکنند لذت این جشن و سرور را میبرند از هر طرف دود بلند میشود .

حاجی سید جواد عرض کرد در مصر زیاد دغان استعمال

مینمایند فرمودند " کیف طالب کیف است باکی تاثیر کلی در روح دارد ولو خود پاکیزگی عرض است اما تاثیرش در روح است حال تاسیس امرالله نشده و قتیکه امرالله تاسیس شود خواهید دید که طهارت و نظافت از اساس امرالله خواهد شد من بعضی اوقات جاهائی میروم غذائی بسیار خوب میآورند ولی چون تمیز نیستند بکره میخورم و غیر از خوردن هم چاره نیست مردمان اینجا بالنسبه بمصر پاکترند و نصاری اگر چه بظاهر پاکترند ولی حقیقتا از مسلمین کیفیتترند در ایران یکوقت من از در دکان چلو کبابی عبور کردم جمیع لباس آشپز چرب و کیف بود بدرجه ای متادی شدم که دیگر چلو کباب نطلبیدم "

جناب حاجی سید جواد عرض کردند دکان دل جگر بزی از کفایت معرکه است فرمودند " بخلاف شرق در اروپا طبخ بواسطه لباس سفیدش شناخته میشود از تا باباید سفید تمیز وی لکه باشد والا کسی او را راه نمیدهد آشپز از کلاه سفیدش شناخته میشود بعضی اشیاء هستند ولو عرضند اما تاثیر کلیه در روح دارند مثل پاکتی مثل لحن خوش این صوت چیزی نیست جز تموجات هوائی که بصماخ گوش میخورد و عصب سامعه را متاثر میکند ولی چه تاثیر غریبی در روح دارد بهمین نحو پاکیزگی است تاثیر

در روح دارد "استاد محمدعلی مناجات بخوان".

نهم فبروری ۱۹۱۵ حیفا

صبح زود در حضور مبارک چای صرف شد فرمودند "به احباء بگوئید دعا کنند که خلاص بشوم تا زود بیایم حال که گیر افتاده ام راهها هم مسدود است و اخبار مقطوع ولی متواصلا اخبار خوش از ملاء اعلى میرسد".

عرض شد سرکار آقا خوش باشند وصحت مبارک خوب باشد همه عالم خوش است فرمودند "بعون و عنایت جمال مبارک - صحتم خوشت و مسرور هستم و اگر عوارضی برسد سطحی است عمق ندارد مانند کف دریا میآید و محو میشود سطح دریا متلاطم است ولی عمق دریا در نهایت سکون و اطمینان است فی امان الله بروید که به کروسه برسید".

نزدیک ظهر بود که بعکا آدم دیدم احباء پریشان و سرگردان و در نهایت اضطراب و نالان زیرا ناقضین عهد و پیمان اخبار کذب و اشاعات بی اساس بخش کرده اند که سید ابرار را بشام تبخید کرده اند این خبر در عکا منتشر بود ولی منکه از حیفا میآدم و از حضور مبارک مرخص شدم دوسه ساعت پیش چنین گفتگوئی در حیفا نبود الا لعنه الله علی القوم الناقضین ترسیدم این اخبار وحشت انگیز به ابوسنان

برسد و اسباب اضطراب و نگرانی عائله مبارکه بشود لذا بسرعت تمام با شدت باران و سوران و گل و وحل به ابوسنان امدم که تکذیب این اشاعه بشود ولی از سوء خط مزید برعلت گردید زیرا این خبر وحشت اثر بابوسنان رسیده بود و تصور نمودند که بعد از مرخصی این فانی اتفاق افتاده تا بعد معلوم شد که از برای ایجاد اضطراب و تخدیش اذهان این اخبار را ناقضین نشر مینمایند الکفر واحده و یدالله فوق ایدیهم و هرچاهی یکنند خدا در همان چاه آنها را میافتد از د.

یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون الله یستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یحمنون .

مستر روجلد آلمانی نقاش ماهری است شمایل مبارک را با قلم نقش در آورده و حضور مبارک آورد و استندعا نمود چند - کلمه در زیر این عکس محض تذکار مرقوم فرمائید تا به آلمانی ترجمه و نوشته شود لهذا بیانات مبارکه ذیل را مرقوم فرمودند "خلق الانسان علی صورة الرحمن ای الصفة الرحمانیه فالشمایل الجسمانیة تفنی والاخلاق الرحمانیه تبقى الروح فیض الهی و الجسد ترکیب تراپی فعلیکم بالصورة الرحمانیه عبدالبهاس عباس".

شرح بیماری جناب حاج میرزا حیدر علی

حضرت منادی پیمان حاجی میرزا حیدر علی آخرین مبلغ دوره اولی است که تا نفس اخیر خدمت بامرالله نمود فکر و زکری جز نشر تعالیم الهی و ت میثاق ربانی نداشت اگر چه اغلب احبای الهی از خلق و خوی رحمانی این مقرب درگاه کبریا خوب آگاهند و مکاتیب ایشان مانند قطرات النداء منتشر در هر دیار و سیم است و این اوراق و تراوشات قلمی ایشان شهادت بر خضوع و خشوع و علم و حلم و تقوی و - انقطاع و فداکاری و جان فشانی این سر حلقه روحانیان میدهد و ادب و انسانیت و نطق و بیان و اطلاعات عمیق از کتب آسمانی و ذکاء و فطرت و منطق صریح و جوابهای موجز و مقنع ایشان ضرب المثل بین یار و اغیار است معذک امکان تصور ندارد که از این خصائل حمیده و فضائل پسندیده بقوه تقریر و تحریر بیاید جز اینکه انسان بنفسه خدمت این پیر روشن ضمیر و این فاضل تحریر مشرف شود و اکتساب کمالات صوری و معنوی بنماید و شمه ای از صفات خدا داده این نخبه روحانیان مطلع و پر خوردار شود تصانیفشان مانند دلایل السرفان و استدلالیه کیلان که از وجهه بیانست و کتاب جواب میرزا ابوتراب بادکوبه فی تاریخ حیات خود و -

تاریخ حضرت ابی الفضائل و تاریخ شهدای یزد و رساله لیون و غیره و غیره خود برهانی است مبین از قوه تعالیم الهی و نفوذ عهد ربانی که چگونه تقلیب ماهیت نموده احیای - عظام رمیمه میفرماید و چنان تربیت میفرماید که مانند ستاره های روشن و منیر در آسمان امر الهی ابد الابد میدرخشند و ضعفا را اقویا و ائمه هدی و وراثت ملکوت بقا میفرماید و مصداق فتبارک الله احسن الخالقین ظاهر گرداند بلی این از - مواهب نشئه اولی است و از خصائص ظهور علی ابی که در هر دوری خلعت ابدی را بدوش یکسند ای ازینوایان انداخته و تاج و هاج عزت ابدیه را بر سرشان میگدارد - صیاد سمک را بطرس اکبر میکند و ابوذرا را امیر کبیر میتملیسد و عمار را یاسر تمار میفرماید ابوالفضائل جرفا دقانی را - ابو الفضائل رحمانی میکند و این نفس نفیس و شخص شخیص را باین مقام روحانیت و خلوص تخصیص میدهد ذلك من فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم .

جناب حاجی میرزا حیدر علی متجاوز از هشتاد و پنج سال دارند ولی از بشاشت وجه و طراوت زندگی و تبسمهای دلغریب و مزاحهای مودب و ملیح و بساطت حیات مانند اطفال ملکوت تر و تازه میباشند و دارای جذابیت بی اندازه هستند و چون مقصود از نگارش این سطور ذکر وقایع کسالت

ایشان است لذا باصل مطلب میپردازیم .

حضرت حاجی میرزا حیدرعلی در بانزدهم فبروری ۱۹۱۵ بواسطه برودت طقس (هوا) و هوای شرقی مبتلای به تب شدید و سرفه بی امان شدند و چون یکی از احباب خواسته بودند مراجعه بطیب کنند قبول نفرموده ضمنا اظهار میل از معاینه فانی کاتب این سطور فرموده بودند لهذا جناب افغان در هفدهم بحضور مبارک رسیده و شرح حال را بعرض میرسانند و امر مبارک شرف صدور یافت روز هجدهم توجه به حیفا نمود در اثنای ورود جمعی از دوستان در مسافرخانه کرمل بعیادت جناب حاجی آمده بودند یکی از احباب چون این فانی را دید رو بجناب حاجی نموده گفت " دکتر خودمان آمد " جناب حاجی هم چون چند روز بود از حضور مبارک خبری نداشت از شدت سرور بنای گریستن را گذارد - زار زار گریه میکرد و دست فانی را در دست تبار داغ خود گرفته فرمود " به به خوش آمدید طیب الذی شرب خمیر حبی لقاؤه شفا " چنان بشدت گریه مینمود که حالت رقت بجمیع حضار دست داد بعد از سکون هیجان این فانی - معاینه نمود " ذات الریه و ضعف قلب " تشخیص داد و بنای معالجه را گذارد و تا شش روز در مسافرخانه رحمانی کرمل در خدمت و پرستاری مشغول بود شب اول تب شدید و بحالت

یاس گذشت شب دوم قدری بهتر بودند و صحبت میفرمودند عرض شد جناب میرزا نورالدین رساله ای در رد شبهات جواد ناقص قزوینی مینویسد حضرات ناقضین از انجائی که از شرق و احبای مجرب متحن مایوس شدند حال القاء شبهات و - نشر افتريات در ممالک غرب مینمایند تا آنکه این نهالهای غرس شده را از بیخ و بن بکنند غیر از اخمد نفوس کاری - ندارند اهریمن صفت در صدد خرابی هستند اگر چه علمای امر و نفوس ثابته دوره اولیه در بدایت طلوع شمس میثاق - جمیع این شبهات را يك يك در نهایت فصاحت و بلاغت و - براهین قاطعه جواب داده اند حتی اطفال بهائی جواب بی اساسی این افتريات را داده اند و میدهند و نفوسیکه از اصل امر آگاهند و فرع منشعب از اصل قدیم را میشناسند باین ترهات وقتی نمیگذارند و گوش نمیدهند با وجود این حکمت الهی و قوانین حفظ الصحه چنین اقتضا مینماید که هر وقت مرض مسری بروز و سرایت کند باید وسایل حفظ الصحه را مجری داشت و کانون میکرب را ضد عفونی کرد و اگر رائجه کریسه بمشام رسید باید روایح طیبه ظاهر نمود لهذا فانیانهم شبهات دورهم نشسته بقدر فهم و ادراک خود مان مطالبی را مینویسیم که سبب مزید اطلاع احبای امریکا شود فرمودند از لسان من بمیرزا نورالدین بگوئید هر خلقی باید مقدم از

سلف باشد لهذا سعی نمائید که روی جناب زین رادر -
 ملکوت ابهی سفید کنید من در جزوه لندنی نوشتم که جمال
 مبارک میفرماید " اگر ممکن میبود احیاء را از ورود در مدینه
 کسب یکنفر ازلی میبود منع مینمودیم چه که نفس آن يك نفر
 سم نقیح است " حال ملاحظه فرمائید ناقض عهد حضرت
 اعلی مورد اینگونه غضب و تهدید جمال مبارک است ناقض
 عهد خود جمال مبارک با بودن کتاب عهد چگونه منضوب
 و مبغوض است دیگر آنکه جمال مبارکی که در این همه السواح
 میفرماید زبانرا بسبب ولسن میلائید بناقض عهد میفرماید " یلعنه
 الطک والملکوت " پس ملاحظه نمائید شکستن عهد الهی چقدر
 مذموم است روز ۲۱ حال ایشان خوب بود استحمام فرودند
 تماش را صحبتهای شیرین و قصه های اخلاقی میفرمودند من جمله
 میفرمودند (اول) قصه آن شاه را بیان کردند که از وزیرش
 پرسید که باید فسلان روز بگوئی خدا چه میخورد و چه
 میبوشد و چه میکند بعد وزیر بغانه مهموم و منموم آمد که
 من چه میدانم خدا چه میخورد چه میبوشد و چه میکند
 چون نوکرش او را باین حزن شدید دید گفت مسئله را بگو
 شاید من با عقل ضعیف بتوانم ترا یاری کنم گفت سلطان
 چنین ایرادی را گرفته و چنین سئوالاتی نموده گفت من دو-
 جوابش را میدهم و جواب سئوال سوم را هم روز خلعت پوشان

خواهم داد . جواب اولی اینست که خداوند غصه بندگانش
 را میخورد و جواب دوم اینکه خدا لباس ستاری بندگان دربر
 دارد .

چون وزیر دو سئوال را حاضر نموده جواب را بعرض
 شاه رساند شاه مبهور شد و از جواب ماند فرمود این -
 جواب تو نیست شرح حال راعرض کرد شاه فرمود خوست آن
 نوکر وزیر بشود تو نوکری او را عهده دارشوی روزیکه خلعت
 پوشید و وزیر شد بارباشرکه وزیر بود گفت این هم کار خدا
 است از یکی میگیرد و دیگری میدهد .

(دوم)

قصه شاهی را فرمود که با صدر اعظم زیاد ملاطفت
 مینمود که صدر اعظم بیش از اندازه خود را محرم میدانست
 و کمتر احترام میگذاشت غلامی خدمتگذار شحری خواند و بنجاه
 اشرفی انعام گرفت گفت :

شاه اگر لطف بیکران خواهد

خواجه باید که حد خود دانسد

(سوم)

میرزا بدیع الله قبضی سپرد بطابور آقاسی یحیی بیک
 شاهی بمبلغ یکهزار و دویست لیره که اقدام نماید که سرکار
 آقا را بغزان ببرند چون قدرت الهی نمایان شد و حضرات

موفق نشدند چون قبض عندالمطالبه سپرده بود یحیی بیک
 مالبه وجه نمود و میرزا بدیع الله ناقض محکم بپرداخت
 وجه شد دو قطعه زمین را بملخ ششصد لیره فروخت
 و ثلث قصر بهجی را هم بابت بقیه وجه پرداخت (۱) -
 بالنسب حضرت مولی الوری با قدرت الهی مسافرت بارو و
 امریک فرمود تا معلوم شود ان ریک لبالمصاد .

حیفا مسافرخانه کرم ۲۲

امروز بواسطه سردی هوا وضعف بنیه حال جناب حاجی
 مجددا بد است حتی حرکت از طرفی بطرف دیگر مشکل است
 آهسته و آرام ناله میکند و یا عبدالبهاء یا عبدالبهاء یا
 عبدالبهاء از لسانشان جاری است بدون اینکه شکایتی بکنند و
 یا از وجناتشان آثار حزن و الهی نمایان باشد شکر میکنند و
 راز و نیاز مینمایند و یا عبدالبهاء یا عبدالبهاء بر زبان میرانند
 گاهی هم از عظمت امرالله صحبت میدارند و از خود اظهار
 خجلت و شرمساری مینمایند که چنانچه باید و شاید موفق
 بخدمت آستان مقدس نشدند و با حالت تائر این ابیات موثر

(۱) حضرت ولی امرالله نصف يك ثلث قصر بهجت را از ورثه
 ابورآغاسی ابتیاع فرمودند و در تملك امر درآمد .

را تلاوت نمودند و تقسی درنگارنده اثر نمود که گوئی مانند
 موج الکتریک جمیع اعضاء و اعصاب را بحرکت آورد و نفوذ در
 اعماق قلب نمود احساس و کیفیت این حالت و خواندن این
 شعر در این موقع را بعهد خواننده میگذارم تا از قدوه
 ابرار و سر حلقه اختیار درس بندگی آموزند اینک اشعاری
 که حضرت حاجی از سعدی و از حفظ خواندند :

یکی خورده بر شاه غزنین گرفت
 که حسنی ندارد ایاز ای شگفت
 گلی را که نه رنگ باشد نه بسو
 غریب است سودای بلبلی براو
 به محمود گفت این حکایت کسی
 به پیچید ز اندیشه بر خود بسی
 که عشق من ای خواجه بر خوی اوست
 نه بر قد و بالای نیکوی اوست
 شنیدم که در تنگای شتر
 بیفتاد و بشکست صندوق در
 به یغما ملک آستین بر فشاند
 وز آنجا بتعجیل مرکب برانند
 سواران بی در و مرجان شدند
 ز سلطان بیخما پریشان شدند

نماند از وشاقان گردن فـراز
 کسی در قفای ملك جز ایـاز
 نگه در قفا کرد ویرا بدیدند
 ز دیدار او همچو گل بشکفیدند
 بدو گفت کای طرهات پیچ پیچ
 ز یغما چه آورده ای گفت هیچ
 من اندر قفای تو میتانستم
 ز خدمت بنعمت نبرد اخیتم
 گرت تربیتی هست در بارگاه
 بخلعت مشو غافل از پادشاه
 خلاف طریقت بود کاولیگاه
 تمنا کنند از خدا جز خدا
 گر از دوست چشمت بر احسان اوست
 تو در بند خویشی نه در بند دوست
 ترا تا دهن باشد از حرص باز
 نیاید بگوش دل از غیب راز
 حقیقت سرائیست آراستگاه
 هوی و هوس گردد برخاسته
 نه بینی که جائی که برخواست گرد
 نبیند نظر ورچه بینا است مرد

۲۳ فبروری ۱۹۱۵

امروز جناب حاجی بنده را احضار نموده فرمودند شما
 از قبل من بروید و مشرف شوید در ضمن دامن مبارک را گرفته
 عرض نمائید که بیست سال قبل از این میبایستی من بمیرم
 ولی سرکار آقا زنده نگاه داشتند حالهم ملائکه موت منتظر
 اذن مبارک است منم راضی هستم دیگر اختیار با سرکار
 آقا است امر مبارک است
 بنده هم از خدمت ایشان مرخص شده باتفاق آقامیرزا
 جلیل و آقا میرزا حسین یزدی بطرف عکا رهسپار شدم و -
 بحضور مبارک مشرف شدیم يك جوان مصری از سویس آمده
 بحضور مبارک مشرف بود در خصوص حرب عمومی صحبت میفرمودند
 که من در جمیع کنائس و مجامع بصوت بلند فریاد میزدم
 که ای قوم عالم انسانی در خطر است اروپا مانند جبه
 خانه شده که منوط بیک شراره است تا شعله اش به فلک
 اثیر رسد شما بیایید و نگذارید بیایید محافظ انسانیت بشوید
 شش هزار سال است انسان مبتلا بمرض تعصب دینی و جنسی
 و وطنی و سیاسی بوده دیدید که فایده نبخشید حال بیایید
 سیاست الهی را یعنی سیاست محبت را انتخاب کنید این
 کاریست آسان آیا خوشت ما سیاست انسانرا انتخاب کنیم

یا سیاست خدا را اگر خدا انسان را نمیخواست خلق نمیکرد خوراک
 نمیداد تربیت نمیکرد پس خدا انسان را دوست میدارد همچنین
 میگفتم دین باید مروج علم و تمدن باشد اگر نباشد عدمش بهتر
 است تعصب جنسی چرا همه اولاد يك پسرید و يك مادر
 دیگر آنکه در عالم وهم هرکس يك محلی را برای خود
 گذارده و مختص خود میداند و خط و هوی برایش کشیده که
 این وطن من است آن وطن توست اینطرف خط ناجی آنطرف
 خط هالك تماما مثل سگهایی که یکطرف کوجه را ملک خود
 میدانند و اگر سگ دیگری بیاید فوراً هجوم میکنند وطن
 انسان زیر هزار من خاک است حیف نیست این خونها از
 برای خاک ریخته شود از من میپرسیدند که تعالیم بهاء الله
 چیست؟ من میگفتم در حالتیکه شرق منهک در تعصبات
 گوناگون بود و خونها ریخته میشد و عالم انسانی را غبار
 تیره احاطه نموده بود در چنین وقتی حضرت بهاء الله
 مانند ستاره صبحگاهی از افق ایران طلوع نمود و این
 تعصبات را محو و زائل نمود بدرجه ای که الان یکی از شرق یکی
 از غرب یکی از شمال یکی از جنوب یکی یهودی یکی نصاری
 یکی مسلم یکی گبر بتهایت روحانیت و مانند برادر و اعضای
 يك فامیل و بکمال خلوص معامله میکنند و اگر کسی در مجامع
 آنان وارد شود ابداً فرق و دوئیتی نمییند از جمله

تعالیم وحدت عالم انسانی از جمله اعلان صلح عمومی . .
 الی آخر بیانہ الاعلی .

۲۸ فبروری ۱۹۱۵

حضرت مولی الابرار ارض ابوسنان را مفتخر فرمودند و در
 رکاب مبارک جمعی از ضباط عسگریه بود مانند قوماندان و نظمی
 بيك وجودت بيك و در کروسه دیگر دکتر فینگل اشتین المانی
 رئیس دار الفنون پلی تکنیک آلمان در حیفا و عمشیره اش و
 سه نفر دیگر آلمانی تا کروسه مبارک از دور پیدا شد
 چهار راس اسب بردند که مهمانها سوار شوند ولی قوماندان
 جسارت نمود سوار شود اذن گرفت پیاده برود و استدعا
 نمود که حضرت مولی الوری سواره تشریف بیاورند زیرا سر
 بالائی است و اسباب زحمت بوجود مبارک لذا حضرت مولی الوری
 سوار الاغ شده از عقب آهسته آهسته تشریف آوردند امر
 فرمودند جمیع با قوماندان بروند .

شب در مجلس بیاناتی فرمودند که مختصر آنرا ذیلا
 محض سرور آتیه خود مینگارم چونکه خود این فانی ترجمه مینمود.
 حضرت عبدالبهاء - چطور است احوال شما انشاء الله
 از سفر حیفا خسته نشده اید؟
 دکتر فینگل اشتین - بسیار خوش و مسروریم که خود را در -

مجلس (ماستر) سرکار آقا میبینیم که مفتهای آرزوی نفوس کثیره است همیشه آرزوی چنین روزی و بودن در چنین مجلس را مینمودم .

حضرت عبدالبهاء - اینگونه مجالس بصرف فضل و اراده - الهیه تشکیل میشود والا ما کجا وشما کجا چه نسبتی در میان است در چنین وقتی که نفسی راحت نیست و در پهنیدن دهنی تاسیس چنین مجالسی نیست مگر از فضل خدا .

دکتر - در تمام اروپا اینگونه مجالس باید اور محبت و روحانیت دیده نمیشود ولو از يك فامیل باشند باز محبت ندارند ما باید بسیار چیزها از شرق کسب نمائیم خصوصا از آداب و انسانیت و روحانیت در عوض علم و صنایع وفا بر بقیه جات بیاوریم .

حضرت عبدالبهاء - بلی باید ارتباط ما بین شرق و غرب باشد والا این نتیجه است .

دکتر - قبل از این جنگ المانیها مشغول بخود بودند باین واسطه سواح و مسافرین باقطار شرق نفرستادند تا اطلاعات جدیده بجهت ملك و ملت بیاورند ولی بعد از این حرب امیدوارم بسیاری بیایند و از تعالیم شما هم اقتباس کنند .

عبدالبهاء - بعد از این حرب عقول و ادراکات اتساع خواهد یافت و صلح جوانان و صلح طلبان در اقطار عالم زیاد خواهند

شد .

دکتر - همه مضرات جنگ را میدانند معذک صلح جوانان کمند .

حضرت عبدالبهاء - هر چیزی وقت معینی دارد میقاتی دارد یعنی منوط و مربوط باجل موعود است تا اجل موعود نرسد هیچ امری میسر نشود دیروز مکتوبی از فیلادلفیا رسیده بر انتباه نفوس افزوده و گفتگوهای مرا طبع نموده و انتشار داده این اوقات نبوات انبیا ظاهر شده و موعود حضرت اشعیاء تحقق پذیرد .

دکتر - این حرب مویذ صلح عمومی است .

حضرت عبدالبهاء - از اعظم وسائل صلح عمومی است از اعظم وسائل است من در سفرم در ممالک غرب در جمیع کنائس و مجامع فریاد زدم که اروپا در خطر عظیم است چسبه که مانند يك جبهه خانه شده و منوط بیک شراره است که شعله اش به عنان آسمان برسد ای مردم بکوشید که شاید نوع انسان از این خطر محفوظ بماند همه رنگ سیاسی را امتحان کردید حالا بیایید سیاست خدا را بیازمائید اگر نتیجه نبخشید زود میشود بر گشت و بحالت اولیه رجوع نمود ای انسان از محبت ضرری دیده است ؟ چه ضرر دارد جمیع دنیا مانند اعضای این مجلس باین نوع محبت و روح و روحان

معامله کنند ؟

دکتر - این مجلس يك نمونه است از تشکیلات اعظم ونهضت جلیل عباس افندی که در مستقبل عالم را متحد خواهد کرد امیدوارم همه از این افکار عالیه اقتباس کنند .

حضرت عبدالبهاء - " براوو " " براوو " این نمونه ایست از آن نهضت غریب و انشاء الله بزودی تحقق خواهد یافت .
چند دقیقه هم با قوماندان بزبان ترکی صحبت فرمودند .

حضرت عبدالبهاء - امروز کجاها گشتید چه دیدید ؟
دکتر - بعضی از آثار قدیمه و کنائس و مقابر اگر بطور علمی کاوش کنند از این قبرها چیزهای نفیس بدست میآید و منافع کلیه حاصل میشود .

حضرت عبدالبهاء - بعضی اراضی است که در غرور و سیاه است در دست ما است بسیار آثار قدیمه دارد انشاء الله هر وقت بطبریا رفتیم شما را همراه میبرم .

دکتر - بسیار خوب -
حضرت عبدالبهاء - آلمانیها خیلی بما محبت کردند من از آلمانیها بسیار مسرورم مستقبل روحانی آلمان خیلی روشن است کلمه آلمان بفارسی یعنی آلمان (۱) من در آلمان بیش از

(۱) آلمان - فامیل ما

هر جا مسرور بودم .

دکتر - حال رابطه مابین عثمانی و آلمان بسیار محکم است .
حضرت عبدالبهاء - حضرات اسلام المانیها را این اوقات دوست میدارند .

دکتر - امیدوارم رابطه ما بین ایران و آلمانهم محکم شود در وقتیکه اجداد ما در اروپا متوحش بودند و برهنه میگشتند و با پوست گوسفند خود را میپوشانیدند ایران در منتهای تمدن بود اروپا هم در این چند قرن اخیر این ترقی سریع را نمود امیدوارم آلمان از برای ایران ترقی مادی بیاورد و ایران هم ادب و انسانیت و تمدن روحانی بالمان بدهد .

حضرت عبدالبهاء - شما و ایرانیها از يك شاخه آریائی المانیها و بعضی از ملل اروپا قبائلسی بودند که در سواحل رودخانه جنکس بودند چون زیاد شدند بایران آمدند بازهم زیاد شدند قسمتی به قفقاز رفت و از آنجا بارویا ولی شما و ایرانیها از يك شاخه اید و بسیاری از کلمات شما و ایرانیها متشابه است سرکو - زرکوت - موثر - مادر - فاطر - پدر دختر - دختر و غیره .

دکتر - بلی از همان شاخه اند و بسیاری از لغات آنها نی را چون بخواهند خوب بدانند از لغات سنسکریت پیدا میکنند .
حضرات مهمانها شب در ابوسنان ماندند و فردایش هم در -

حضور مبارك ناهار ميل کرده اجازه مرخصی گرفته توجه بحيفا نمودند و در موقع مرخصی دكتر فينگل اشتين عرض كرد اين دو روز در خدمت مبارك شيرين ترين ايام حياتم بود و حضرت عبدالبهاء فرمودند اميدوارم فراموشی حاصل نشود باز هم صحبتهای مفصل داشته باشيم . في امان الله -

اول مارچ ۱۹۱۵ ابوسنجان

امر مبارك شرف صدور یافت كه اين فانی در كروسه مبارك سوار شده باحوالپرسی جناب حاجی میرزا حیدرعلی بحيفا رفته يكشب بمانم و فردایش مراجعت كم وقت غروب این فانی را احضار فرموده بقدر ربع ساعتی مشرف بودم در خصوص دكتر فينگل اشتين وسایر مهمانها میفرمودند " خدا چه تعلقی ما بین ما وآنها انداخته كه از جان و دل آنها را دوست میدارم هیچ تعصبی نداشتند همه چیز میخوردند بخلاف يهودیهای اینجا در امریکا هم يهودیهای خوب منوره دارد كه گوش بحرف میدهند ."

بعد هم فرمودند همه زحمات ما با آقا میرزا حبیب - است میشود زحمت همه را بكشد و زحمت ما رانكشد خداخواست زحمات چندین ساله شما بهدر نرود اینست كه شمارا موفق باین خدمات نمود قدری سولفاتو (گه گه) بجهت من

بیاور اعصاب خسته شده تب من تب عصبی است مرض عضوی نیست در اروپا هم فحص کردند چیزی نیست چون امواج بلیات و صدماتی در پی میرسد اعصاب خسته شده ولی بعون و عنایت جمال مبارك روح در نهایت طراوت وشاشست است .

شب در دیوان شیخ صالح میفرمودند تقوی ام الفضائل و عدم تقوی ام الرذائل است در عكا شخصی بود موسوم به توفیق اینقدر پول از مردم گرفته بود كه چون میخواست سفر كند بسرش نتوانست چنانته را حمل كند این شخص به اسلامبول رفت بعد از چندی كاغذی نوشت كه من زمینی در حيفا دارم كه به هزار فروش خریده ام شما را وكیل میکنم كه هرچه میخواهید بكنید حال احتیاج به صد لیره دارم - كه اگر این پول بمن برسد امین روضه مكه خواهم شده هر طور شده شما این پول را بمن برسانید من صد لیره برای او فرستادم بعد از چندی هم زمین را بمزایده گذارده - سیصد و بیست لیره بفروش رفت صد لیره خود را برداشته بمیرزا محسن گفتم توسط یکی از احباء دوست وسی لیره برایش بفرست ده لیره هم امانه طولی نكشید ماموریت - گرفت عازم مكه شد و درین راه آمد و اظهار ممنونیت نمود مدتی از او خبری نرسید از نصوحی بيك استفسار حالش را

نمودم ششماه طول کشید تا کاغذ تصویبی بیک رسید که چنین شخصی در اسلامبول نیست مدتی بعد مجددا کاغذ تصویبی بیک رسید نوشته بود " روزی در کشتی نشسته بودم بمنابیتی ذکر شخص مذکور شد پیرمردی که مرشد محله بود اظهار داشت که چنین شخصی در محله ما موجود است هر دو چشم او کور شده دختری دارد که هر روز او را بقهوه خانه میبرد تکدی نموده بخانه عودت میدهد رفتم و محض امر شما او را دیدم " من چهل لیره پول و قدری زیت (از تو خریدم شیخ صالح) از برایش فرستادم طولی نکشید در انقسمت - اسلامبول حریق واقع شد نتوانست فرار کند سوخت .

در تاریخ آمده است که در ایام عبدالطک ابن مروان شخصی بود تابع همی وهوس پسرش همیشه او را نصیحت مینمود ولی بی فایده تا آنکه بحالتی رسید لا یرثی بالاخره وفات نمود پسری داشت که معروف ومشهور به تقوی بود روزی چون نائره حربمشتعل شد قائدی بود بس دلیر مامور بخط جنگ شد مکتب زیادی داشت از روی بصیرت و مال اندیشی دانست که روزی آید که اولاد او محتاج شوند لهذا نزد این متقی رفت وگفت من بجنگ میروم وشاید بر نگردم لهذا پیش تو امانتی میگذارم که امانتالله است اگر برگشتم بخودم تسلیم کن و عشر آن از آن تو است اگر بر

نگشتم و اولاد مرا احتیاج فراگرفت آنها را دریاب وعشر آنها بردار وان امانت این ده هزار دینار است قائد شهیر بجنگ رفت و مقتول شد وانذکی نگذشت که اولاد او دچار سختی و بدبختی شدند ومحتاج بقوت یومیه گشتند روزی فرزند ارشد قائد نزد متقی رفت وگفت اینقدر احتیاج بما رو آورده که پول نوشتن یک عریضه بخلیفه نداریم ورجا دارم مراد را این باب کمکی بنمائی او هم مختصر مساعدتی نمود عریضه را بحضور خلیفه برد نتیجه نبخشید خلیفه گفت اگر بناشود اینگونه پولها بدهیم بیت المال خالی میماند این هم موجب یاس و مزید بر علت بیچاره شد متقی مستحضر شد وگفت - پدر شما نزد من فلان امانت را گذارده اگر میخواهید عشریه بدهید نمیخواهید ندهید جوان گفت دو عشرش بر دارم ولی متقی فقط یک عشر گرفت روزی چون روزنامه حوادث ایام را نزد خلیفه میخواندند این حکایت بسمعش رسید و ذکر رشادت وشجاعت و فتوحات قائد شد گفت خوست پسر او که از ما خواهشی کرد مساعدتی بنمائیم بیاید تا باو چیزی بدهیم احضار عرض کردند که او غنی است واحتیاجی ندارد و حال واقعه را عرض داشتند خلیفه هر دو را یعنی متقی و پسر قائد را طلبید و حال واقعه را استفسار کرد بلا درنگ فرمود کلید خمزانه را بدهید بدست متقی هر قدر

گفت من لایق نیستم قبول نشد و فرمود که از تو بهتر کرا
 پیدا کنیم بالاخره خیزانه دار بیت المال شد"
 یکوقت در عکا پنجاه نفر نصیری را حبس کردند دستاقبان
 اینها را میزد و زجر میکرد و این عمل را مستحسن و
 خدمت بحق میدانست بانواع اذیت و آزار آنها را صدمه
 میزد و پول میگرفت و اگر نمیدادند میزد و میگفت این جهاد
 است تا آنکه یکی از آنها نزد من آمد و من بحکومت گفتم
 و لو حضرات نصیری هستند ولی مستحق اینگونه معامله نیستند
 اگر کسی میخواهد جهاد کند برود میدان حرب و با روس-
 جهاد کند والا مظلوم آزاری چرا؟ حاکم او را آورده پنجاه
 چوب زد ولی طولی نکشید که کار دستاقبان بجائی رسید
 که نزد میامد و میگفت اطفال و عیال محتاج بنان هستند آخر
 هم بکدیه مشغول شد"

دوم مارچ ۱۹۱۵

امروز پنج زود احضار شدم چای در محضر مبارک
 صرف شد فرمودند " حیف که میروید تحت مرا بان جوان
 مصری برسانید بگوئید مکتوب شما رسید ولی نظر بحفظ
 شما جواب نمیدهم چونکه این اوقات مکتوبات بسیار سخت
 شده است ولی بعون و عنایت الهیه همیشه رابطه معنویه

بر قرار است وی قلم و کاغذ مکاتبه میکنیم"
 فرمودند " من زوفا میخورم در طب جدید هم استعمال
 میکنید؟ عرض شد ترکیب شیمیائیش را نمیدانم .
 فرمودند " مدراست و باین واسطه مفید است از برای تنگ
 نفس خیلی مفید است تاثیرش غیر مستقیم است .
 ریشه ذرة و ساقه گیلاس هم مدرند ولی کلیه شفا با خدا
 است و اینها همه اسبابند از برای شفا دو سبب مقدار است
 صوری و معنوی سبب صوریش دوا و لوازم طبیه است و سبب
 معنویش تائید و شفای الهی بهمین نحو از برای تجارت هم
 دو سبب مقدر است سبب صوریش سرمایه و علم تجارت و سبب
 معنویش تائید الهی اگر این نباشد زحمت بینایده است اگر
 این باشد مایه رح و منفعت کلیه است و اگر هر دو باشد نور
 علی نور است و الا کوشش بی فایده است در هر چیز باید
 توفیق رفیق شود و تائید الهی شامل شود حتی در جنگ مثل
 محاربه روس و ژاپون دولت باین مقتدری مانند روس اقلا در یک
 جنگ کوچک میبایستی مظفر شود و در دریا ترید گذاشته بودند
 که کشتیهای ژاپونیه را غرق کند بالعکس بزرگترین کشتی روس
 و اعظم قاپیطان و روسای عسکری خود روس بان ترید خوردند
 و هلاک شدند حال ملاحظه کنید تدبیر با تقدیر موافقت
 نکرد هر قدر تدبیر خوش باشد حکم تقدیر دیگر است در-

امریکا در یکی از جراید عکس مضحکی کشیده بودند یکفتر روس تنومند بلند قدی در مقابل یکفتر ژاپنی صغیرالجنه و ضعیف البنیه ای و این ژاپنی هرچه خواسته بود که روسی را بزند نتوانسته بود لابد رفته بود روی شانه اش و توی سرش میزد

شما بروید حیفا از جانب من احوال جناب میرزا حیدر علی را بپرسید یک شب هم بمانید فردا مراجعت کنید فردا خبر خوش بیاورید فی امان الله محفوظ و مصون باشید احوال آقا عبدالرحیم هم بپرسید

بعد بحیفا آدم حمد خدا را احوال جناب حاجی میرزا حیدر علی بسیار خوب است قصه ها میگویند و برای یادگار در دفتر چه یکی از آنها را ذیلا مینگارم .

قصه

ایاز عاشق خلق و خوی محمود بود همیشه متذکر بود و میترسید مبادا غفلت او را احاطه کند و بخود بنازد و نعمت و جاه او را غره کند و خویشتن را فراموش نماید لذا لباس نمدی و چاروق خود را در صندوقی گذاشته صبح و عصر بدیدنش میرفت و حسب و نسب خود را در نظر میگرفت و از لباس خود درس آگاهی میاموخت ناگاه درباریان حسود که همواره غبطه او را میخورند و فرصت میطلبیدند نسبت

اختلاس دادند و شاه رساندند که باوجود این نعمتهای بیگران شاهانه و الطاف بی پایان سلطان محمود هنوز خیانت میکند و ازخزیننه دولت ذخیره میکند که دورانیشی احیان بیکاری را کرده باشد سلطان امر فرمود بروند و تفتیش کنند چون گردیدند و بازرسی دقیق کردند نمد و چاروق مدرس را یافتند چون از ایاز سئوال کردند که این چیست و از برای چه گفت من اینرا نگه داشتم که اصل خود را فراموش نکنم .

گرت قرنتی هست در بارگاه

بخلمت مشو غافل از پادشاه

۱
سوم مارچ ۱۹۱۵

گروه حاضر بود لذا از حیفا توجه بعکا نمودیم بدیع افسندی و شهریار همراه بودند اول بعکا بعد بروضه مبارکه مشرف شده و از آنجا بابوسنان آمدیم و جناب حاجی میرزا حیدر علی عریضه دادند که تقدیم حضور شود . .
سواد عریضه حاجی میرزا حیدر علی بعد از نگاهت .

۲۵۱

فدای خاکبای مبارک بندگان آستان اقدس شوم
گوسفند بپیر لایق قربانی نیست و نشکر فضلک که بصرف

فضل قربانش فرمودی و بصره فضل هم شهادت بر قبول -
 قربانیش فرمودی (۱) و بصره فضل حفظش فرمودی تا حال
 که لایق هیچ نیست و قابل هیچ نه از احساس مواهب و
 حکم بالهنه ات کل عاجز بوده و هستیم تا چه رسد
 اخصایش پس چگونه ممکن است شکرش انه تبارک و تقدس حمید
 شکرور .

آقا محمد حسن میگوید باید میهمانی بدهی که عافیت عنایت
 فرموده كذلك آقا رحمت الله و سایر بندگان اقدس عرض
 شد تو که چون مادر بیداری و بیخوابی کشیدی و او که چون
 برادر و آقا عباسقلی که بکمال شفقت خدمت نمود باید تدارک
 دو مهمانی بنمایند یکی از زحمت حالیه فارغ شده اند یکی هم
 برای رفتن بحسن خاتمه و گذشتن از صد هزار عقبات و زحمات
 و خطرات .

بنده بندگان آستان حیدرعلی

شب چون بحضور مبارک مشرف شدیم از حال حاجی
 سؤال فرمودند عرض شد از عنایات مبارک امروز از رختخواب
 برخاستند فرمودند " بشرك الله خیرا " جناب حاجی میرزا

(۱) اشاره بلوچی است از جمال مبارک که میفرمایند جمیع
 ذرات شهادت بر شهادت تو میدهند .

حیدر علی از نفوسی هستند که جمیع هستی خود را فدای
 امرالله نمودند یکساعت جانشان مغتنم است بیست سال پیش
 که جناب حاجی آمدند مریض بودند ولی خدا نگهداری -
 فرمود / عرض شد خبر رسید پسر حاجی میرزا یحیی دولت
 آبادی مرده است فرمودند لیس فی الموت الملامه پدرش خیلی
 فساد میکرد من هر جا میرفتم و نفوس را محب میکردم او
 میرفت و القاء شبها میکرد حتی نزد این میس سندر سن
 رفته که شاید فتنه می بکند سبحان الله اینگونه نفوس میخواهند
 عداوت بکنند آنها بکه؟ بجمال مبارک میرزا یحیی در هزار
 سوراخ پنهان شده بود امرالله بکلی از میان رفته بود حتی
 دو نفر جوان میلانی در بغداد آمدند و از جمال مبارک سؤال
 نمودند من طفل بودم رفتم در را باز کردم گفتم جمال
 مبارک تشریف ندارند این دو جوان بقدری گریه کردند که
 وصف ندارد ر بعد رفتند معلم نشد چه بانها شد مقصود اینست
 امری دیگر باقی نمانده بود میرزا یحیی در بغداد در سوق
 الشیوخ یعنی می فروخت عمامه داشت بقدر کوه ابوقبیس بعد
 اسمش را عوض کرد معروف شد بحاجی علی لاس فروش باقا
 حسین اینطور نیست؟ (تعظیم) گفته بودند چرا هر روز
 اسمت را عوض میکنی و هر روز يك لباس داری گفته بود تا
 مردم نفهمند باین بزدلی و باین بی شعوری میخواهند مقابله گی

با جمال مبارك بکنند. وقتیکه جمال مبارك از سلیمانیه تشریف آوردند یکروز توی کوچه تشریف میبردند با مرحوم آقامیرزا محمد قلی یک شخص کباب فروش آهسته گفت باز بابیها آفتابی شدند جمال مبارك بمیرزا محمد قلی فرمودند بزن توی دهنش میرزا محمد قلی ریش او را گرفته توی سرش میزد رفت نزد ایلچی شکایت کرد ایلچی ^{خود} او را حبس کرد گفت یقین جسارت بزرگی کرده ای که بابیها ترا زده اند (۱). باری مقصود اینست جمال مبارك که تشریف آوردند روح جدیدی در امرالله دمیده شد با علما و مشایخ و اکابر بنای ملاقات و وضع بکلی تغییر کرد حال این نفوس میخواهند عداوت با جمال مبارك کنند هادی دولت آبادی در اصفهان چندین مرتبه از امر تبری جست باز که میآمد اظهار وصایت میکرد حاجی میرزا یحیی در سویس علنا

(۱) شیخ سلمان خواسته بود ازل را ملاقات کند گفته بود بیا سرتبه چون آمده بود ازل بر سیده بود مسافت بین چوتپای تلگرافی چند ذرع است؟ شیخ سلمان گمان کرده بود ازل میخواهد او را امتحان کند چند روز ملاقات کرده بود دیده بود تمام صحبت های بچه گانه است حتی عادی هم نمیتواند صحبت کند ترکش کرد و رفت.

دست بزن صاحبخانه رسانده بود او را از خانه بیرون کردند مستر دریفوس پرسیده بود دیگر این چه کاری بود که کردی گفته بود این از مقتضیات طبیعت است.

شیخ یوسف و میرزا طرازالله فرزند میرزا محمود کاشی عرض کردند حکومت تهیه دفاع میبندد و یحتمل واپورات جنگی بزنند و بمباران نمایند فرمودند این ایام وقت سکون و وقار است وقت اطمینان و اعتماد است باید توکل بخدا نمود - خیلی باید مواظب باشید که ابدا مضطرب نشوید و دست و پا را گم نکنید میگویند بنا بارت وقتی مشغول تحریر بود ناگاه گلوله دشمن آمد و نزدیک چادرش منفجر شد و - خاکهای زمین را روی مکتوبش ریخت ابدا مضطرب نشد که گلوله آمده قدری تامل نمود بعد گفت شکر میکنم دشمن را که مرا در کارم کمک نمود من میبایستی خاک روی این کاغذ بریزم و خشک کنم دشمن مرا کمک کرد زودتر فراغت یابم و حمله کنم امر محضه داد شیپور حمله زدند اتفاقا در آن جنگ فاتح شد.

ضمنا فرمودند قوله عز شانه :

" امیدوارم خداوند گشایش بکند حال که وضع بسیار سخت است بعضی امورات تحمل شدنی است بعضی امور را

نمیشود تحمل نمود مثلا وقتیکه ما بعکا آمدیم خیلی سخت بود در قشله محبوس بودیم دو نفر وفات نمودند پول کفن و دفن اینها موجود نبود يك سجاده بود بمزایده گذاشتیم چند قروشی شد آنرا دادیم بامام جامع این دونفررا در يك چاله گذاشت و قدری خاک رویشان ریخت صد و پنجاه نفر را میبایستی خوراک بدهیم (تصور بلیات سختتر از خود بلیات است چقدر خوست انسان مانند طیور شکور باشد که نه از طعام روز برای شب نگهدارد نه شب از برای صبح باری امیدواریم خداوند بزودی باب رحمتش را بروی خلق بگشاید خیلی بر مردم سخت شده است من قبل از سفرم بامریکا بقدر دوست سیصد نفر از فقرا را میشناختم حال به سوای چند نفر از بین رفته اند"

چهارم مارچ ۱۹۱۵

شب در دیوان شیخ صالح تشریف آورده قصه عبدالله پاشا را فرمودند. " نصف شب هبر دادند که یکنفر بدوی آمده است و میخواهد من را ببیند بیخای آورده چون او را طلبیدم شناختم که نوکر عبدالله پاشا متقاعد است گفت پاشا خیلی بد حال است و میخواهد شما را ببیند من شبانه رفتم دیدم واقعا خیلی بد حال است نوکرش را ببهانه عقب کاری فرستاد گفت " من پسر برادری دارم و يك دخترى

پسر برادرم با من دشمن است و دخترم در قمران است در یمن میانه عشایر در بادیه العرب بقدر هزار و هشتصد مجیدی نقد دارم میخواهم بدخترم برسد " من عذر آوردم که دسترسی به بادیه العرب نیست گفت " رجا میکنم قبل از اینکه آدمم بیاید این پول را بگیرد غیر از شما میدی ندارم " من این پول را گرفتم و همان شب عبدالله پاشا وفات نمود فردایش بقاضی گفتم که ترکه عبدالله پاشا باید فروخته شود و خرج کفن و دفنش بشود همان روز اسبابها را قره غول (۱) آورده و فروختیم بقدر هزار و چند قروش شد .

ابراهیم افندی نای بود میخواست پالتو خزش را بیسرد من نگذاشتم بعد پولش را من خودم دادم تا پالتورا برده هر چه گفت یا افندی مامنتظریم این روزها برسد من گوشه ندادم بعدا هم بمحاسبه چی (۲) گفتم که مواجب چندین ماه عبدالله پاشا گرفته نشده است آیا ممکن است اخذ شود و خرج تکین و تجهیز و سایر مخارج بشود گفت خیر گفتم بشما يك چیز میگویم شما از دفتر دارسؤال کنید آیا جائز است مواجب گرفته نشده را خرج تکین و تجهیز کرد دفتر دار گفت بله با مواجب این چند ماه کفن و دفن شد من

(۱) کلانتری (۲) رئیس محاسبات

بعدش این هزارو هشتصد مجیدی را بادرویش محمدعلی
 بیمن فرستادم وان شخص نوکرش هم همراه درویش محمدعلی
 روانه کردم و گفتم این شخص خرج سفر شمارا میدهد و
 ندانست مسئله کجاست مکتوبی در یمن بمحمد بیک نوشتم
 که درویش محمد علی را در ماموریتش کمک کن بعد هم او دو
 حامل گرفته بود و همراه درویش محمد علی فرستاده بالاخره
 در قمران پول بدختر رسید بعدش اعضای حکومت عکاکبیر را
 شدند و از من خیلی مکر شدند که چرا در این قضیه مداخله
 نکردند.

بنجم مارچ ۱۱۱۵

امروز خبر وفات آقا عبدالرحیم را آوردند لهذا هیکل مقصود
 توجه بعکا فرمودند باین فانی خطاب فرمودند " امروز حال
 خوب نبود و اهل خانه جمعا خواهش کردند که من نرم هوا
 هم بارانی است و خیلی سرد حال هم میخواهم بعکابرم
 و از آنجا بترت آقا عبدالرحیم واز آنجا بحیفاتو چه میگوئی؟
 عرض شد اراده مبارک کرده شود فرمودند " بعون و عنایت جمال
 مبارک میرویم و سلامت هم خواهیم رسید نمیدانی آقا میرزا
 حبیب چقدر از تو راضیم من از زحمات تو بسیار راضیم دیگر
 فی امان الله " و تشریف بردند " من خود بچشم خویشتن دیدم

که جانم میرود

بنجم جمادی الاولی ۱۳۳۳ مطابق

بستم مارچ ۱۱۱۵

حمد خدا را امسال موفق بصوم گشتیم خصوصا آنکه
 سحری و افطار بدست مبارک حضرت ورقه علیا روحی لعنایاتنها
 الفداه عنایت میشد این نیست مگر از فضل تو ای عبدالبهام
 ما قابل ذکر نبوده و نیستیم . الهما پروردگارا صوم وصلوه
 و جمیع حسنات برات منوط برد و قبول توست اگر عمل یک عاصی
 نادانی مقبول درگاهت واقع شود در ملک و ملکوت از هزاران
 هزار عابد و زاهد بل شهید محبوبتر و مقبولتر است و اگر صائم
 و قائل را موفق برضای مبارک نفرمائی قابل ذکر نیست کالانعام
 بل هم اضل " محسوب پس این عمل ناچیز را بنظر قبول
 نظر فرما انک انت الفضال البذال الکریم .

امروز روز عید مبعث و یم تولد مبارکست که در سنه
 ۱۲۶۰ هجری و سنه ۱۸۴۴ میلادی واقع شده این سنه
 مبارکه در تاریخ عالم و تهذیب امم در مستقبل اموالله چه
 اثراتی خواهد داشت چقدر کشفیات و اختراعات جدید در این
 سنه بظهور رسید چه وقایع تاریخی که در این سنه ظاهر
 گشت چه بسیار انبیا بشارت بفرود این یم عظیم دادند و

چقدر نفوس در این سته هستی خویش را بیاد فنا داده یا انفاق بفقرا نمودند لباس سفید در بر کرده در قلعه های کوهها یا درغارها رفته و صوم وصلوه مشغول شدند و انتظار "مجنی رب الجنود" را داشتند چه که ندای "توموا فقد اقترب الطلوت" از هر سته سی بلند شد و بگوشها برسید .

قبل از ظهر بحکات توجه نمودیم که در چنین روز مبارکی روز زیارتی بساحت اقدس مشرف شویم الحمد لله بکمال سرور و حبور مشرف شدیم و با یک دنیا روحانیت و سرور بابوسنجان مراجعت کردیم جای در حضور مبارک صرف شد از این فانی و مرضایم احوالبرسی فرمودند از خندقها ساحلی فرمودند .

"این خندقها را میبینید دولت عثمانی میخواهد با این خندقها از کشتیهای زره پوش جلوگیری نماید در ایام عبدالحمید که فرقه عسکر مطوع (داوطلب) شدند که با روس جنگند بهر يك از عساکر يك تفنگ و دو دست تیر فشنگ دادند شاکر پاشائی بود او تعریف میکرد که حضرات علماء در فرقه ما بودند از اسلامبول که خارج شدیم هر کلاغ و لاشخور و پرواهی میدیدند یک دفعه تفنگها خالی میشد ."

میگفتند آتش آتش هر چه ما گفتیم بابا این اسلحه از برای دشمن است بیخود صرف نکنید قبول نکردند تا آنکه بسر حد رسیدیم فشنگها را تمام کردند از قضا هم نه یک پرواهی

نه يك شمالی نه يك كـ لاغی کشتند چون بسر حد رسیدیم از دامنه يك کوهی میبایستی بالا برویم و سنگر بگیریم حضرات علماء گفتند ما اینجا میمانیم تا آنکه روسها رفتند و کوه را سنگر کردند متصل بر ما شلیک میکردند گفتیم بیایید از طرف دیگر بروید و بالا دست را بگیرید گفتند اینجا مناسب است " بزورایه طورپورز" (۱) باری فوج نظامی رفت از طرف دیگر و آن عده را اسیر کرد بعد که آمدیم حکم شد که این بزه و نکمها را بزنند و با قنداق تفنگ بیرون کنند هر چه حضرات الحاح کردند گفتیم ایتیل بزه ونگ (۲) باری این خندقها میخواهند با کوههای آهنی بجنگند "

حمد خدا را ابواب سرور و نعمت همه جور باز بود مخصوصا به واسطه نزول این مناجات که بهترین هدیه و عیدی است روح تازه شد که هر وقت مریض سختی داشته باشم بخوانم و طلب شفا کنم .

ابوسنان جناب آقا میرزا حبیب دکنر

علیه بها الله الابهی

هو الله

الهی الهی انی اتوجه الیک و استغیث من بحور شفائك رب ایدنی

(۱) یعنی ما همینجا میایستیم (۲) گشو دور شو

علی خدمت عبادك ومعالجه ارقائك ان ایدتنی فدوائی شفاء لکسل
 علت وروا لکل غلت وبرد لکل لوعه وان لم تويدنی فدوائی عیسن
 الداء و لا اکادا عالج نفسا للشفاء رب رب ایدنی و امددنی
 بشفائك للمرضاء انک انت الشافی الکافی الجبر من کل سقم
 و داء وانک انت لعلی کل شیئی قدیر عبدالبهاء عباس

نوروز - روز ششم جمادی الاولی ۱۳۳۳

مطابق ۲۱ مارچ ۱۹۱۵

امروز روز عجیب و تاریخی بود جمیع احبای ابوسنان و عکا
 و حیفا و باغها (۱) و بهجت (۲) حضور داشتند قریب هفتاد
 نفر مردانه لاشک همینقدر هم زنانه بودند عجب روز خوش
 و صبح روشن دلکشی بود جمیع نعمای الصهی موجود بود
 نعمت لقا و زیارت تربت مقدسه نورا و ملاقات احباء گلهای
 رنگارنگ میوه های گوناگون انواع ماکولات چای و شیرینی دو سر
 بز حساب الامر مبارک خریداری شده بود هیکل مبارک صبح
 زود از عکا ببهجت تشریف آورده در مطبخ مشغول طبخ بودند و تهیه
 غذا بجهت بندگان خود میفرمودند آخ تا یکی درس انقطاع
 و خدمت و از خود گذشتگی باین بندگان عاصی بدهند و هنوز
 راتحه انقطاعی استشمام نفرمایند و تا یکی این ابر رحمت بیارد
 ولی از این اراضی جز خار و خاشاک نروید .

(۱) باغ رضوان و باغ فردوس (۲) بهجتی

پس از ترتیب دادن و تهیه و تدارک جمیع کارها در مجلس
 تشریف آورده فرمودند الواح عید و مناجات و اشعار بخوانند
 بعد هم بمناسبت حلول عید این بیانات از لسان عظمت
 جاری گشت .

" درسال دو نقطه اعتدال است که آفتاب از افق آن -
 طلوع مینماید یکی نقطه اعتدال ربیعی است که آفتاب در برج
 حمل داخل میشود آنروز را نوروز میگویند یکی نقطه اعتدال
 خریفی است که آفتاب در برج میزان داخل میشود که او را
 مهرگان (۱) میگویند در این دو وقت آفتاب از افق اعتدال -
 طلوع میکند و زمین را بدو قوس منقسم میسازد جمیع کائنات
 از باغ و راغ و دشت و صحرا که مرده بود در این فصل زنده
 میشود افسرده و پژمرده بود ترو تازه میگردد چه طراوتی -
 چه حلاوتی چه نورانیتی چه روحانیتی حاصل میشود فی الحقیقه
 در ایران خوب عید میگیرند معلم است که عید میگیرند با سم
 تنها و بصورت تنها نیست اوقاتی که من در ایران بودم چه
 قیامتی میکردند خصوصا در دهات جمیع اسباب سرور را فراهم
 میآوردند اگر چه حال تخفیف داده اند باز هم خوب عید
 میگیرند این عید از قدیم الایام محترم بوده بعد از سلطنت

(۱) یا مهرگان

ضحاک جمشید بتخت نشست از قضا جلوس جمشید هم در این وقت تصادف کرد اسباب سرور فراهم آمد آتشکده بزرگی هم درست کرده بودند آتش کردند و این عید را ملوک ایران بتواتر محترم گرفتند تا آنکه عید ملی و سیاسی شد از قضا هر اسباب مسرت و شهرتی هم در این عید فراهم میآمد مثلاً حرب داشتند در این عید مظفر میشدند و هر اساس متینی که میخواستند بگذارند در این عید نوروز می گذاشتند حضرت اعلی روحی لسه الفداء هم تجدید و جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء هم در کتاب اقدس تاکید و تصریح فرمودند "

جمعه ۲۶ — مارچ ۱۹۱۵

ارض ابوسنان بقدم مبارک مه پیمان مفتخر و مزین گشت و یکی از بیانات مبارکه را ذیلا مینگارم قوله جل کبریا: "مظاهر مقدسه الهی بقوه ملکوتی نفوس بشری را از اسارت طبیعت نجات میدهند و بنور انیت الهیه منور میکنند و بعبارت اخری از عالم حیوانی خلاص میکنند و بعلو منقبت عالم انسانی میرسانند چه که از خصائص طبیعت ظلم است جفا است درندگی است فسق است فجور است خیانت است تحری منافع شخصیه است غفلت از خداست وانهماک در شهوات است مظاهر مقدسه الهیه نفوس را از این چاه ظلمانی نجات

میدهند و باوج کمالات رحمانی میرسانند ایمان و انجذاب به نفحات رحمان کشف حقایق اشیا و عرفان الهی و اطلاع بحقایق و معانی و امانت و دیانت و وفا و عفو و سماجت و صفا میبخشند ولی مدتی نمیگذرد دوباره عالم انسانی رجوع بعالم طبیعت میکند و گرفتار ضلالت و ظلمت میشود حالت اولیه عود میکند روز روشن مبدل بشب تاریک میشود عالم انسانی دوباره عالم حیوانی میشود نورانیت دیانت زایل میگردد و انجذاب وجدانی مبدل بشهوات نفسانی میشود چنانکه الان ملاحظه میکنیم ملل قدیمه بکلی از عالم دیانت بی خبرند و در قید اسارت طبیعتند اثری از فیوضات الهی نیست نفعه از گشمن سبحانی نمیوزد عوائد و رسوم در دست دارند و تقلید و پیروی آباء و اجداد خویش مینمایند لهذا هر روزی را شبی و هر شبی را روزی شمس حقیقت را طلوعی و بعد از مدت مدیده افولی بعد طلوع تازه میشود انوار الهی از افق حقیقت میدرخشد موسم بهار که منتهی به موسم صیف و خریف و شتا میگردد و بعد از زمستان دوباره موسم بهار روحانی میاید اینست ترتیب فیوضات الهی الی الابد بعضی بی خردان چنان گمان میکنند که موسم بهار منتهی شد من بعد الی الابد خمزان اندر خزان است فبئس ما هم یظنون "

۲۷ — مارچ ۱۹۱۵

امروز مع التاسف بساحت قدس جانان مشرف نشدیم فقط در موقع تشریف بردن جلو اطاق این فانیان تشریف آورده فرمودند " من باید بروم زحمت نکشید خدا حافظ شما اودعناکم لله " و تشریف بردند .

۲۸ و ۲۹ و ۳۰ — مارچ ۱۹۱۵

حمده ملخ عجیبی شده وقتیکه میایند مانند ابرغلیظی . جلو آفتاب را میگیرند و وقتیکه روی زمین مینشینند چند طبقه روی هم هستند هرزراعتی که بهتر از او نباشد در مدت کسی مبدل به بیابان خشک میشود نه کسی دیده و نه کسی تا بحال شنیده است که این قشون خدا باین گهرت و باین شدت و حدت باشد .

۳۱ — مارچ ۱۹۱۵

ارض ابوسنان بقدم مبارك مفتخر گردید تا روز پنجم آپریل همه روزه بساحت اقدس مشرف میشدیم اغلب بیانات مبارك راجع بملخ بود که هر ذیروح و کائناتی رزقی دارد "اهم یقسمون رحمہ ربک نحن قسمنا بئسئهم معیشتهم فی الحیوة"

الدنیا " اینها مهمانهای جدیدند لقمه الصباح میل کرد مانند شام و ناهار میخواهند در نجد و یمن اعراب از ورود طخ کیف میکنند اینها را ذخیره نموده از برای مستقبل نگه میدارند میگویند مائده سماویست رزقی است که از آسمان نازل شده — میخورند ولذت میبرند .

شب ششم — آپریل ۱۹۱۵

جمعی از احباب و اغیار در دیوان (سالون — تالار) شیخ صالح بودند هیکل مبارك نزول اجلال فرمودند شیخ سلمان عرض کرد ایتالیا هم وارد جنگ میشود فرمودند " اینها فعلا اشاعه است ایتالیا منتظر است که طرف غالب را بگیرد هر کدام که که زیادند آنطرف را میگیرد چقدر مردم بیفکرند خدا که غالب بر جمیع اشیاء است میگرداند و خلق مغلوب را میگیرند حال که میگویند امریکا میخواهد مسئله صلح را در میان بگذارد فی الحقیقه وزیر خارجه امریکا مستر برایسن نمیخواهد حتی اسم حرب را بشنود . خلق خدا را تـسـرک کرده بجان همدیگر افتاده اند . خودشان ضعیف و بهاضعف از خود تشبث میجویند و حال آنکه باید طرف خدا را بگیرند طرف خدا باشند یدالله الخالب را بگیرند . حالا در اروپا امطار و احوال زیاد است ولی در اواخر نیاں و اوایل ایـسـار

مذبحه کبری، شروع میشود جمیع این مصائب بعثت اینست که از
 ذسل ارده غالبه الهیه دورند اینطالیا هم منتظر است ببینند
 کدام طرف غالب میشود او را بگیرد / انتظار از لوازم ذاتی نوع
 انسان است انسان همیشه منتظر آینده است که شاید بهتر
 بشود همه ادیان عالم هم منتظرند که یک شخص مصلحی بیاید
 و امور را فیصل دهد شیخ صالح عرض کرد غیر از مادیون
 فرمودند "دابیعیون هم منتظرند ولی انتظارشان نه بمثل
 الهیونست که از شهر غیر معلوم بیایند و با خیل و حشم
 بیاید بلکه میگویند طبیعت بعضی از اوقات خرق عادت میکند
 شخص مقتدر مصلح غیوری پیدا میشود این شخص نابغه است
 شخص ذو درایت مصلحی است دارای قوای فوق العاده یعنی
 فوق قوای عاده هیئت جا معه بشریه را مصلح مقتدر میشود .
 حضرات شیعه که محقق با مامت علی ابن ابی طالبند
 عقایدی دارند علی را معصوم و امام هدی میدانند و بعد از
 حضرت رسول مقام آن بزرگوار است بتواتر احفاد و اولاد و امام
 دوازدهم را میگویند غائب شد در شهر جابلقا و جابلسا
 ساکن است این شهر ها یکی در شرق ارض است یکی در
 غرب آن و هر کدام از این شهرها دوازده هزار در دارد
 حضرت موعود ششماه در جا بلقا و ششماه در جابلسا میماند در
 ایام انیسر بعد از آنکه زمین پر از جور و عدوان شد و ظلم

و طغیان عالم را فرا گرفت آنوقت میاید و عالم را بنور عدل و
 احسان منور میسازد و با جنود لا تحصی ظاهر میگردد و غالب
 بر ملل شده جمیع را بشریعه خود میکشاند و کار را بنفحه
 دهان خود هلاک میکند طائفه دیگر هستند موسوم به کیسانیه
 موعودشان محمد حنفی است در جبل رضوا ساکن است که
 مانند جبل رضوانست در روزهای اخیر با خیل و حشم میاید و
 اصلاح دنیا میکند همچنین ائمه اهل تسنن عقایدی دارند
 که مهدی از مکان غیر معلوم در آخر زمان ظاهر خواهد شد
 و در مکه با خیل و حشم زیاد شمشیر خود را کشیده جنود
 خود را مظفر و سه اقطار عالم منتشر میسازد حضرات مجوس هم
 بعینه همین عقاید را دارند که باید موعود از مکان غیر
 معلوم ظاهر شود منتها این اسم را تغییر میدهند میگویند
 کیدسرو ولی در حقیقت همان قصه است بعینه ولی مکان
 غیر معلوم را جبل غیر معلوم میدانند (۱) و حضرات
 مسیحی هم همین عقاید را دارند که حضرت مسیح باید با
 خیل و حشم زیاد ظاهر شود ولی مکان غیر معلومشان آسمان
 است این فضای لایتناهی و یهود غم همین حرف رامیزند
 که ما شیعه موعود باید از نسل موسی و از سلاله کوشون باشد که

(۱) کوه سازند

در شهر "سبت" (۱) است و دور آن شهر رمل سیال است که نه از خارج داخل بشوند و نه از داخل خارج گردند و روزهای شنبه این رود رمل از سیلان میایستد ولی جمیع درها بسته میشوند و آن موعود در آخر ایام ظاهر میشود باخیل و حشم زیاد میآید و عالم را پراز عدل و احسان میکند باوریکه گرگ با بره و لنگ با بزغاله و مار با طفل شیرخواره خلطه و آمیزش میکند چون انسان بحقیقت بنگرد جمیع اینها یکی است اساسی و مواضع تغییر اسم داده و فرق میکند ولی اصل مطالب یکی است.

شیخ سلمان عرض کرد این اختلاف از موسسین دین است یا از روسا فرمودند "موسسین ادیان چیزیکه سبب اختلاف باشد نفرموده اند ولی خلق تصوراتی میکنند و بخیال اوهام تشبثاتی مینمایند و بیروی از اوهام مینمایند و آنرا حقیقت می شمارند مثلا حضرت موسی میفرماید شخصی بعد از من مثل من ظاهر خواهد شد و حضرت مسیح میفرماید قلیط میآید ولی بیروان دین این شهرها و این اوهام را مینافند و بآن تمسک مینمایند. جمیع کائنات در تغییر و تبدیل است و این تغییر از لوازم ذاتیه کائنات است همینطور حالت

(۱) یا شهر بن موشه

انسانی در تغییر و تبدیل است قرون و اعصار را نمیشود قیاس بهم دیگر نمود مثلا مطابق آن عصر من عندالله دینی ظاهر شد و فلان بینمبر از برای تعلیم و تربیت مبعوث شد و اساس متین که سبب سعادت و وصول باعلی درجه ترقی است - گذاشت ولی بعد تغییری در آن ظاهر شد لابد از آمدن معلم و مربی ثانی است چنانچه امروز شمس طالع میشود و نور میبخشد بعد شب تاریک و ظلام حالك میشود ولی اگر فردا دوباره شمس طالع نشود جمیع کائنات محو و نابود میشوند لهذا لابد از طلوع شمس است اگر فیلسوف، عاقل و کاملی - اساس متینی گذاشت بعد هم این اساس خراب شد و شطش مشتت گشت لابد براین است که دیگری بیاید و این اساس را از سر بنا کند آیا ممکنست اساسی خراب نشود و بنائی بر باد نگردهد؟ چون این عمارت خراب شد مهندس دیگری میآید یا مثل او را میسازد یا باقتضای زمان بهتر از او میسازد. انسان عاقل چون در این کون نامتناهی ملاحظه کند و دفتر تکوین را ورق زند میبیند که این دنیا شش هزار ساله نیست حقیقت الوهیت امری است ابدی مادام الوهیت امریست ابدی آیا ممکنست ازلیت او انتها رسد؟ سلطنت رعیت لازم دارد خدم و حشم لازم دارد سپاه و لشکر لازم دارد آیا میشود گفت فلانی شهریار است پادشاه است ولی قشون ندارد نور و -

حرارت از لوازم ذاتی آفتاب است آیا میتوانیم بگوئیم این آفتاب هست یکوقت نور و حرارت نداشت یا حالا نور و حرارت ندارد؟ این محال است آفتاب نیست جرم مظلم است مثل اینکه بگوئیم خدا بود ولی یکوقت چشم نداشت گوش نداشت اگر چنین باشد پس خدا نبوده شخص کور و کوری بوده پس تا خدا بوده بنده هم بوده لهذا نمیشود این عالم را محدود بشش هزار سال نمود اگر انسان خوب ملاحظه کند میبیند این دنیای شش هزار سال نیست آیا ممکن است اسما^۱ و صفات الهی معطل بماند؟ استغفرالله خالق موقوف بمخلوق است در فیض الهی تعطیل نیست باید فکر انسان واسع باشد جامد نباشد آیا ممکن است این کون لایتنهای را بایام معدودی تحدید نمود؟ اگر انسان باوهام خود الوهیت را محدود نماید که ابتدا و انتهای آن ^{آیا} غیر آن الوهیت نمیشود کل متناه صنعه متناه وکل متناه صنعه غیرمتناه میتوانیم خدا را در زیر سلاسل و اغلال زنجیر کنیم و او را تحت قیود و شروط و حدود بیاوریم؟ استغفرالله او منزله از هر وصفی و هر حدیست اگر باین کون نظر افکنیم میبینیم کتاب محفوظ ورق منشور است آنرا باید خواند و تحصیل کرد انسان باید چشم خود بین را ببندد و چشم خدایین را باز کند جمیع مطالب این کتاب مضمهر و مستور است این مطالب را خوب میشود در اروپا بیان کرد چه که تعصبی نیست مثلا اگر از فلان

شخص بررسی آسمان چیست فوراً میگوید فضای لایتنهای است و جمیع این ستاره ها هر کدام در خط سیر خود سیر میکنند و بواسطه قوای جاذبه یکدیگر را وسط هموا معلق نگه میدارند اما این حرف را حتی بیطریک اینجا هم نمسئشود زد .
حضرت مسیح میفرماید کسی از آسمان نیامد مگر ابن انسان که در آسمانست ملاحظه نمائید حضرت مسیح از رحم مریم آمد و در حالتیکه در زمین بود خود را آسمانی میدانست پس مقصود از آسمان "این هوای لایتنهای نیست بلکه علو مقام و روحانیت حضرت است ."

ششم آپریل ۱۹۱۵

در دیوان عمومی شیخ صالح تشریف آورده جمعی از اغیار مشرف بودند تمام صحبتها عادی و موافق با حال و ذوق اغیار و مطالب مطابق ذوق آنان بود و مناسبت اضطراب خلق از آمدن ملخ چنین فرمودند :
" چقدر ناس از آفات جسمانی اضطراب دارند و از آفت روح باك ندارند میخواهند صد هزار آفات روحانی بگیرند و قیدی ندارند اما نمیخواهند جسد ادنی صدمه ببینند و جسد در مهالك نیفتد اما هر چه بروح میشود جسد راحت باشد اما روح هر چه میخواهد بکشد بکشد ."

هفتم آپریل ۱۹۱۵

امروز هوار بارانی بود و این فانی از بهجت حرکت کرده
 دو مرتبه در ابوسنان مشرف شدم بیانات مبارکه :
 * چقدر انسان بیوفا است بهزار زحمت و مشقت و با اشک
 چشم یک طفلی را بزرگ میکنند و حارل هزاران هزار را دم -
 شمشیر میدهند قدرت قدیمه جوانی را در بیست سال بعد بلوغ
 و رشد میرساند اینها ده هزار ده هزار را بیک آن بهدمیدهند
 چقدر شهرها که بکلی محو میشود چقدر قریه ها که تپه خاک -
 میگردد چقدر خونها ریخته میشود چقدر اموال که بتالان و
 تاراج میرود و هیچ نتیجه ئی ندارد اگر مقصود غلبه است یکوقت
 فرانسه بر آلمان غلبه کرد بعد آلمان بر فرانسه غلبه کرد
 این غلبه ها نمی ماند و نتیجه هم نمیدهد چنانچه در قدیم هم
 نتیجه نداد حالا اینها اگر این خونریزی و این درندگی
 را ترک کنند و با هم بموجب رضای الهی معامله کنند و نهایت -
 محبت و الفت را بهم روادارند آقا میرزا حبیب بهترینست ؟
 انسان چقدر زحمت میکشد تا یک نفر را علاج کند از آنطرف
 این دول ملیون ملیون تکه پاره میکنند شما چقدر زحمت میکنید
 تا یک مریض را معالجه کنید؟ بله انسان دانه دانه جمع
 میکند آنها خرمن خرمن بباد میدهند ؟

هشتم آپریل ۱۹۱۵ ابوسنان

امروز هوا سرد و بارانی بود تا وقت غروب مشرف نشدیم
 بعد از غروب این فانی را احضار و از احوال جناب آقا محمد
 ابراهیم (۱) سؤال فرمودند بعد جناب عبدالغفار اخوی
 ایشان را احضار و بیانات ذیل را فرمودند :
 * این را بدانید جمال مبارک امر اکید بر رجوع بحکیم
 فرموده انسان باید جزئیات را هم از حکیم سؤال نماید حال مناز
 برای شما برهان می آورم اگر بخواهیم پنجره درست کنیم باید
 به نجار رجوع کنیم چه که نجار در صنعت خود از سایرین
 ماهر تر است بهمین نحو اگر عمارتی بخواهیم بنائیم باید
 رجوع به بنا کنیم چه که در صنعت خود از سایرین ماهر تر
 است بهمین نحو در جمیع صنایع و فنون و ارباب فن در شغل
 خود از سایرین ماهر ترند لهذا شما از کلیات و جزئیات از آقا
 میرزا حبیب سؤال نمائید و بگذارید مریض بمیل حکیم مداوا -
 شود و اگر هم خود مریض مایل بیک چیزی است مثلا پرتقال
 (۱) آقا محمد ابراهیم عبدالفتاح از سبائیان عکابود مبتلا بمرض
 ذات الریه گردید و کسانش خیلی مداخلات طبی کردند و کمتر
 بدستور العمل نویسنده رفتار مینمودند و جمعیت زیادی بعیاد
 می آمدند و مزاحمت فراهم میکردند .

بناوهد باید بمشورت حکیم باشد دیگر آنکه نگذارید سرد زیاد بشود انجا اخطار کنید کسی زیاد آمد و رفت نکند فقط یک نفر توی اطاق باشد انهم از برای خدمت مریض را بگذارید راحت باشد خود تنهایی مریض را شفا میدهد يك حالت روحانیت و سکون و سکوتی دست میدهد که مفید بحال مریض است ولی اگر بخلاف آن هرکس بیاید يك رای بدهد و قدری بنشیند و صحبت بدارد سنگینتر میشود چه که مریض خسته میشود هیچ حالتی بهتر از سکوت نیست علاوه براین برای خو د آنها هم خوب نیست مجالس عربها تماشا دارد دسته دسته میانند مینشینند و قصه میگویند و سیگار و قلیان میکشند بدرجه ئیکه -

هوای اطاق مریض سنگین و کثیف میشود در اروپا خو مست تا شخص مریض شد فوراً به مریضخانه میبرند و آنجا ملاقات با مریض ممنوع است هر چند یکمرتبه میرود از خادم یا از مستحفظ جوای احوال او میشوند درلندن یکی از احبباء مریض بود و بحالت نزع بعضی از احبباء آمدند نزد من که فلانی میخواهد با تو ملاقات کند منهم رفتم ولی در مریضخانه مانع شدند تا بهزار واسطه حضرات فهماندند که ملاقات این شخص سبب حیات اوست تا ما را گذاشتند داخل بشویم و خدا هم شفا داد مقصود اینجا است ملاقات زیاد با مریض فایده ندارد شما حضرات بسیارید *

از حال مبارك سؤال گردید فرمودند " من حالم خو بست مریض در کار نیست فقط اعصاب است که متلاشی شده چه که بعد از صعود مبارك نه چنان تائر و تحسری رخ داد که بوصف آید حال هم بعضی اوقات که کار زیاد میکم و صحبت زیاد میدارم حال بهم میخورد زحمت این سفر جسم را کاهید و استخوان مرا آب کرد جسم ضعیف تحمل این مشقات ننمود "

عرض شد چند روز پیش که بیر که رفتیم جای بسیار خوش آب و هوایی است چقدر از برای صحت مبارك خوب بود اگر چند روزی زیر صنوبرها تشریف میبردند فرمودند من صحت بچه دردم میخورد من میخواهم فانی محض در سبیل جمال باشم نه فکر تجارت نه زراعت و هستی باشم وفای بمحبت جمال مبارك فداکاری و انقطاع صفاست که هیچ فکر و ذکری جز خدمت بآستان مقدس نباشد من امیدوارم تو موفق باین شوی

امرالله بسیار بسیار بزرگ است *

آقا میرزا طراز الله کاشی عرض کرد حضرات ناقضین -

متصرف عکارا مهمانی کردند روز یکشنبه اینجا بود فرمودند امیدوارم خاتمه حیاتم چون مشک معطر شود یعنی در سبیل جمال مبارك کاس شهادت بنوشم هیچ آرزویی غیر از این ندارم از برای من هیچ تفاوت نمیکند نه راحتی دارم که بفکر آن باشم نه خوشی دارم که از فقدانش محزون گردم لذتی ندارم که از

عدمش افسرده شوم سروری ندارم که از نبودنش آزاده گسردم
هر نوع واقع شود تفاوتی از برای من ندارد ولی اینها (ناقضین)
شب و روز میکوشند که عکا را بهم بزنند اگر عکا بهم بخسورد
و منتهی ببردن و حبس و قتل من بشود اهمیتی ندارد ...
انشاء الله مرا به صلابه بزنند یا سینه ام را با هزاران گلوله مشبك
کنند ولی اگر عکا بد احوال شود هم با حجاب صدمه میرسد
هم بخود آنها اینست که در سرسریز آبی مشغول بفسادند
حال چادر جمال مبارك را باین مرد که (جمال پاشا) داده اند
من راضی نشدم در او احدی بنشیند فرشهای جمال مبارك را
بحسن افندی دادند شبها رقاصات رویش میرقصیدند اینهم
چادر جمال مبارك مقصد اینست حضرات میرزا مجدالدین را
نزد جمال پاشا فرستادند که فلانی ضد اتحاد و ترقی است و
مفتریاتی بسته اند من جمله اینکه هر وقت مسئله می شده و پیش
آمده کرده ما هم درگیر و در برده ایم لهذا این دفعه محض
حفظ جان و مال خود لایحه میدهم که فلانی چنین و چنان
است بدانید که اگر مسئله می رخ داد مادر ضمن نباشیم .

یحیی بیك هم در شام زیاد کوشید القاتی بجمال پاشا
بشود (مسائل پیش را میرزا بدیع الله بعینه در رساله خود
نوشته) گمان حضرات اینست که اگر من را بردارند برای آنها
خوب میشود من امیدوارم سینه ام در سبیل جمال مبارك هدف

صد هزار گلوله بشود . در حالتیکه پاشاوات اینجا بودند من
بوکیل گفتم مرشد مرادر آذربایجان سردار هزار گلوله زدند
چه موهبتی اعظم از آن تاسی بمرشد خود بنمایم شهادت
اعظم آمال من است مسئله اینجا است که اگر انسان یادگیری
از پدرش داشته باشد سخت است او را از دست بدهد این
چادر مال جمال مبارك بود هر جا تشریف میبردند این چادر
زده میشد و احباً مشرف میشدند این چادر است که ذکرش در
کتب مقدسه شده میفرماید چادر خدادار کوه کرمل بلند میشود
چرا اینها این چادر را میدهند بجهت اینکه لایحه شان
تاثیر کند و وصیت من بشما اینست عون و عنایت جمال مبارك
را فراموش ننمائید نصایح و وصایای او را فراموش نکنید وفای
با او را فراموش نکنید من و شما در فکر امر او باشیم از هر فکر و
خیالی بیزار باشیم هر فکری را حصر در وفای بمحبت او کنیم
بدانید فوالله الذی لا اله الا هو آنچه موجود است بقدر يك
بوست فندقی ارزش ندارد نه ثمری میدهد نه نتیجه دارد آنچه
که باقی میماند خدمت با مر اوست اعلاء امر اوست و نشر نفعات
اوست فی امان الله

نهم آپریل ۱۹۱۵ (۱)

بمناسبت طبریا چنین فرمودند " حضرت مسیح بیشتر اوقات در سواحل بحیره طبریا بودند لکن هیچ از نجات قدس حضرت مسیح باقی نمانده سبحان الله آنجا بالای شفاطبریا نزدیک لوبیا سنگهای دیده شده که این زوار ارواثی که میآمدند روی آنها ریخته میبوسیدند بعضی هاهم گریه میکردند سؤال شد سبب این مصیبت و این گریه چه چیز است گفتند یگوتسی حضرت مسیح از اینجا عبور فرمودند و حضرت با تلامذه روی این سنگها نشستند بیادگار اوست که این سنگها را میبوسیم و میبوسیم و طواف میکنیم سنگهایی که بشرف جلوس - آنحضرت و حواریون مشرف شد سجده میکنند و از من اتسی فی ظلل من الغمام بیخبرند عجیب عجیب عجیب "

دهم آپریل ۱۹۱۵

امروز بعیادت جناب آقا محمد ابراهیم تشریف آوردند آقا محمد ابراهیم در بستر بود و عرض کرده :

(۱) امروز در محضر مبارک به بیاد رفتیم و پیاده مراجعت نمودیم .

" چه خوش است من میمیرم توییائی بر مزارم

سری از کهن برآرم که خوش آمدی نگارم"
حسب الامر مشغول فحص و معاینه بیمار شدم بعد شرح حال را بعرض رسانیدم پس از آن در حضور مبارک بمدرسه رفتیم فوراً تلامذه قیام نموده جمیع تعظیم کردند فرمودند من هر وقت یادم میآید که در چنین دهکده مدرسه تاسیس شده مسرور میشوم بفرمائید بنشینید اجر شما با خدا بعد از ظهر بیهجت رفته شب در دیوان عموی شیخ صالح مشرف شدیم بیانات مبارک تمام عادی و جواب های سئوالات مشایخ بود .

یازدهم آپریل ۱۹۱۵ ابوسنان

امروز تا وقت غروب از فیض حضور محرم بودیم شب در - دیوان عموی شیخ صالح تشریف آوردند چون احمد سهراب شرفیاب شد فرمودند " آقا میرزا احمد چند وقت است از امریکا بیرون آمده ایم " عرض کرد دو سال ونیم فرمودند " فی الحقیقه این مدت بیفایده گذشت باز در امریکا که بودیم مشغول بودیم با خلق ملاقات میکردیم و با احباء مکاتبه مینمودیم حال اوقات اینجا بهدر میروند نه ملاقاتی و نه مکاتبه ای نه مسافرتی نه خدمتی بهتر این بود از همان راه بهند میرفتیم ولی چه کنیم تقدیر اینطور بود خدا ما را از برای راحتی خلق فرموده این

ضیاف جسم و امراض من بواسطه اینست که بیکارم چه ایام خوشی بود در امریکا تمام مشغول خدمت و همیشه بروج و ریحان اوقات میگذشت چقدر خوب بود که اصلاً نیامده بودیم همانجا مشغول بخدمت امرالله میشدیم و شب و روز نعره بملکوت ابهی میزدیم اینجا عمرمان تلف میشود از اینسکه اسباب خدمت با سرور موجود نیست بسیار محزونم سرور من در خدمت با حجابی مسنوی است در ارتفاع کلمه الله است و جمیع اینها در این اوقات مفقود است لهذا از هر نعمتی محرومیم [عرض کرد انشاء الله بعد از محاربه فرمودند "آن ایام از هر جهت اسباب سرور و فرح فراهم بود فرح و سرور سبب شفاست هیچ فرح و سروری اعظم از خدمت در امرالله نمیشود و قتیکه انسان فی الحقیقه جانفشان است و بکلی خود را فراموش میکند همه چیز را فدای جمال مبارک مینماید و محبوبه یقین می کند هیچ فرح و سروری اعظم از آن نمیشود انسان خادم امر مانند سراج است هیچ فرح و سروری از برای سراج مثل زمانیکه روشن است تصور نمیتوان کرد نهایت سعادت سراج اینست که روشن باشد نور بیفشاند و اطراف و جوانب را منور نماید و همچنین نهایت فرح و سرور مادر این است که به عبودیت آستان مقدس قیام نمائیم و عبودیت آستان اینست که با وجهی لامع و با قلبی فارغ و روحی مستبشر و نفسی مقدس و منزّه قیام بر تبلیغ امرش نمائیم جمال

مبارک ما را بجهت راحت و نعمت و خوشی و شئون این عالم خلق نکرد و تربیت نفرمود اینهمه صدمات و بلیات را تحمل فرمود و ما را به جهت روشنی عالم تربیت فرمود ."

در این موقع جمعی از اغیار وارد شدند و بیانات مبارک از وجهه روحانی جنبه عادی گرفت مثلاً سؤال نمودند باروت چه وقت پیدا شد؟ فرمودند " قرن هفتم " .
منجمه بیانات مبارک از طرز محاربه فسلیه بود از شجاعت عربها مدح میفرمودند :

" که این حرب کنونی حرب نیست خداع است این خونریزی با حيله و تزوير است زیرا جمیع حصریالات و ادوات شده اگر محاربه با شمشیر میبود اسلام غالب بر عالمیان میشد شجاعت اسلام مشهور است ولی حالا انسان حرب نمیکند این همه خونریزیها با آلات و ادوات میشود در محاربه امریکا با اسپانیا يك نفر امریکائی کشته نشد حرب کردند غالب هم شدند ولی یک نفر زخمی نشد " بعد قصه زنویسا ملکه پالمایرا را فرمودند که شجاعت اینست (۱) .

(۱) این زن حرم والی آانه اودناتوت ODANATUS

بود در ایامیکه رومانیا در این اراضی سلطنت داشتند چهل سال قبل از مسیح اغسطوسی گرفت - اودناتوت حاکم آانه بود در سنه

(بقیه باورقی صفحه قبل) - ۲۶۶ میلادی وفات نمود چون
 زنوبیها زنی بود بحسن سیاست و درایت و کفایت مشهور بود
 مجلس روم امپراتور را حاکم اندود نمود و چون زنوبیها
 در نهایت اتقان و با عقل و درایت حکومت نمود قصد استقلال
 کرد و اراده انضمام مصر و سوریه و بعضی نقاط دیگر آسیا را نمود
 و در پالمیرا قلعه ساخت که آثارش الی الان نمایانست و شصت
 و نه عمود از داخل قلعه داشت دو سال در این قلعه بود
 و مدافعه میکرد گیسوان خود را بر شانه ریخته تاج ملوکی بر سر
 نهاد و لباس ارغوانی پوشید چندین مرتبه با قوای رومانی نبرد و خورد
 کسرت و مهزوم ساخت اورلیان بنفسه بمیدان حرب آمد و قیادت
 عسکر را عهده دار شد بالاخره دو سال زنوبیا در قلعه محصور
 گشت و متحصن شد تا آنکه کار بقلت آذوقه کشید امر داد در خود
 قلعه زراعت نمایند اینهم کفاف نداده شروع بخورد گاو و
 گوسفند و اسب کردند و سرانجام از بی آذوقه بی تسلیم شد
 اورلیان قصد ازدواج نمود چون زنوبیا دید رقیب است امتناع
 ورزید اورلیان سخت دلگیر و آزرده شد و قصد تحقیر نمود امر
 داد که شیر و فیل و خرس و میمون از جلو او وارد نم کنند بعد زنوبیا
 را بازنجیر طلا وارد نمود کردند و این قضیه در ۲۷۳ میلادی
 واقع شد اورلیان او را نکشت و در یکی از قصرهای تیبر بقیه
 عمر را با اولادش بسربرد .

شب ۱۲ آپریل ۱۹۱۵ ابوسنان

یکی از احباب^۱ عرض کرد از برکت تعالیم حضرت مولی السوری
 ایرانیان بیروت خاضعند فرمودند " مردم از قول حق خاضع
 نمیشوند ولی اگر عمل حق ببینند خاضع میشوند اگر احبای الهی
 مطابق وصایا و نصایح جمال مبارک رفتار کنند فوالله السدی
 لاله الا هو اعناق ملوک خاضع میشود چقدر فرق است ما بین
 یکسبیکه از کرم صحبت بدارد باکسبیکه کرم است از عدل و مروت
 صحبت بدارد با آنکه عدالت بکند و با مروت باشد یا از روشنائی
 صحبت بدارد یا آنکه خودش روشن باشد و نور دهد خیلی فرق
 میکند اگر بموجب نصایح و وصایای جمال مبارک رفتار میکنیم حجر
 و شجر متاثر میشود جمیع این بلا یا و رزایا را جمال مبارک
 تحمل نمود که موفق بعمل شویم نه موفق بقول آفتاب بجهت این
 طلوع میکند که نفوس موفق بعمل گردند نه موفق بقول فائت بعمل
 ان کنت من الصادقین^۲ فرموده نه فات بقول ان کنت من الصادقین
 چقدر نفوس هستند که اظهار جانفشانی میکنند چند هزار مرتبه
 میگویند جاتم بفدای تو بذل مال و جاه و ترک نام و تنگ در
 طریق عشق اول منزل است آرزوی جانفشانی میکنند و شاید هم
 فی الحقیقه از وجهه صدق باشد ولی چقدر فرق است با آن -
 نفسیکه در مشهد فدا جانفشانی میکند اینست که عمل اثر دارد "

شیخ سلمان عرض کرد در تلغراف آژانس امروز میگوید در قلعه برز مسیل که روسها از نساویها گرفته اند فقط يك توپ پیدا کرده اند فرمودند .

" چه لزوم کرده اخبار دروغ انتشار بدهند اگر خبری ندارند اصلا ننویسند حالا که دروغ میگویند اگر هم یکوقتی حرف راستی بزنند کسی باور نمیکند میگویند نادر شاه ایران بغداد را از والی بغداد طلب نمود والی هم چون قوه کافی نداشت عهد کرد در فلان روز تسلیم کند چون نادر بطرف بغداد رهسپار شد در این بین هشت هزار سوار تحت قیادت عثمان پاشا از اسلامبول بحد والی رسید نادر شکست فاحشی خورد و پناه بکوهستان برد منشی را طلبیده گفت بنویس شکست خوردیم فلانقدر مجروح فلانقدر کشته دادیم وعده اسرا هم اینقدر است منتظر مهمات و نفقاتیم منشی نوشت بعون و عنایت الهی عربها را تار و مار کردیم فلان روز چندین هزار از دشمن کشتیم و چندر زخمی گرفتیم و چقدر اسیر بدست آوردیم و با خاک سیاه یکسان نمودیم حال در خیال گرفتن جاهای دیگر هستیم لهذا منتظر مهمات و ادوات عسکری هستیم والسلام . نادر که این حکم را دید متغیر شد گفت همینطور که من میگویم بنویس عده عساکره کم بود و آنها زیاد بعلاوه هشت هزار سوار مددشان آمد لهذا از تسلیم مدینه خودداری

نمودند و حرب کردند و غالب هم شدند و فلانقدر هم عدد قتیل و جریح و اسیر ما است حال مادر فلان کوه بناهند شده ایم و منتظریم ایام زمستان را اینجا بسر ببریم و در اول بهار هجوم ثانی کنیم ولی باید مهمات و نفقات و تدارکات عسکرانه پیش از پیش باشد تا انشاء الله تعالی مظفر شویم والسلام . از قضا همینجا آورهم شد در بهار آینده هجوم کردند مظفر هم شدند بسد بمنشی گفت اگر من آنوقت حقیقت حال را پنهان میکردم و راست نمیگفتم اگر همچو ظفری میکردم و اخبار میکردم باور نمیکردند "

شیخ سلمان عرض کرد النجات فی الصدق فرمودند :
 ۱) بلی حضرت (حضرت علی ابن ابی طالب) محصورا عندا شده بود و میخواست فرار اختیار کند بیکی از اصحاب (سلمان پارسی) فرمود مرا بگذار توی سبد و بگذار روی سرت واز - وسط این خندق برو اگر بر رسیدند فلانی کجا است بگوتوی این سبد سلمان همین کار را کرد هرکس میبرسید علی کجاست میگفت توی این زمبیل و عاقبت حضرت را سلامت در برد .
 میگویند در ایام امین و مامون پسران هارون الرشید از - خلفای بنی عباس شخص راستگوئی بود که ترقی فائقی نمود مامون با لشکر جباری توجه بسمت بغداد نمود امین جاسوسی بلشکر مامون فرستاد علی نام و چون عساکر طرفین

بيك فرسخی رسیدند طاهر قائدمامون از چادر خود بیرون آمد نظاره بمناورات عسکریه مینمود ناگاه دیدشترسواری در نهایت سرعت بمعسکر او میاید تا نزدیک شد طاهر پرسید اسم تو چیست عرض کرد علی گفت از برای چه کاری امدی عرض کرد از برای تجسس گفت از طرف که امده؟ علی گفت از طرف عیسی قائد جیش امین گفت از برای چه کاری امده؟ علی گفت تجسس تمام نموده بمعسکر امین برگردم و او را از وضعیت مطلع سازم طاهر او را بمعسکر عام برده امینی بهمراهی اوفرستاد و آن دخول داد که هر جا برود و هر چه بپرسد و بخواهد کسی مانع نشود. چون از حضور تفتیش برگشت طاهر پرسید چه کردی؟ عرض کرد تحقیقات کامل کردم عساکر را دانستم حالت روسارا سنجیده - قیادت قواد معسکر عام نفقات عسکریه بازجویی کردم مهمان را تخمین زدم قوای منزیه عساکر را فهمیدم و جمیع لوازم تجسس را بکار بردم حالا مسرورا بمحل خود بر میگردد طاهر فرمانده تعجب از راستگویی او نمود و از صداقتش در شگفت افتاد او را پذیرائی نمود و شب او را مهمانی کرد بعد از صرف شام تهیه خواب دیدند طاهر دید متصل علی سر خود را از زیر لحاف بیرون میآورد و خوابش نمیبرد طاهر گفت علت ناراحتی چیست گفت میخواهم تاتو بخوابی که من فرار کنم اما من میخواهم تو برو فی امان الله سر خود را

زیر لحاف کرده و چشمهای خود را بست علی هم فرار کرد از قضا در محاربه غلبه تام بامامون شد و امین شکست خورد طاهر بعد از فتح بغداد از احوال علی جويا شد علی خود را پنهان کرد بالاخره پیدا شد و عاقبت او را وزیر مالیه کرد و گفت تسو اگر راستگو نبودی در اول وهله ترا کشته بودم چون صادق - بردی و در رای خود ثابت لهذا مستحق آنی که وزیر مالیه بشوی "

۱۳ آپریل ۱۹۱۵ ابوسنمان

امروز لوحی بجهت دکتر برکات نازل شد .

هو اللله

ايتها المبتله الى الحضرت الرحمانيه الخاضعة للعزة
الالهيه اني ابتهل الى رب الطكوت ذى العزت والجبروت ان
يجعلك وقرينك العزيز ايتين من آيات الالفه والاتحاد و يبارك
عليكما هذا الاقتران الى ابد الابد و يحفظكما في كهف حمايته
يرعا كما بعين عنايته منشرحين الصدر بالالطاف الخفيه تسري
العين بالمواهب الالهيه و يديم عليكما النعم الجليله والبركات
السماويه و عليكما التحيه والثناء

عبد البهاء عباس

شب را بحضور مبارك مشرف شديد وبياناتی فرمودند از جمله اینکه "احرص وطمع مخمر در طبیعت انسانی است ولکن تربیت الهی این صفات را تغییر میدهد انبیا و اولیا نیامده اند که نفوس آنها را بپرستند و تعریف و تمجید کنند بلکه از برای دلالت و هدایت نفوس حمل این بلیات فرمودند"

۱۴ آپریل ۱۹۱۵ ابوسنان

امروز حضرت مولی الوری بیالین جناب آقا محمد ابراهیم بمیادات تشریف بردند بیچاره مریض قادر بتکلم نبود چشمش را باز کرده ورویش بطلعت محبوب افتاد عرض کرد "چه خوش باشد بجنانان جان سپردن" داولی نکشید جناب آقا محمد مهدی را بحضور مبارك فرستاد و اجازه مرخصی طلبید خیلی اظهار عنایت و رضایت فرمودند بعد از آنکه رافع از ساحت قدس مراجعت وصالق مریض رسید گفته بود قربان آقا و سه مرتبه گفته بود آقا آقا آقا و جانرا بجانان تسلیم کرد.

جناب آقا محمد ابراهیم مشهدی فتاح بعد از بیست و یکروز ناخوشی و بستری از این عالم خاک بجوار ملکوت ابهی پرواز کرد این شخص جلیل همواره در بستر بیماری زبانش بذکر حق گویا بود ولا ینقطع میگفت یا مولی العالم یا سرالله الاعظم یا عبدالبها عباس

۱۵ آپریل ۱۹۱۵ ابوسنان

امروز تماشای غریبی بود از دور دو کشتی جنگی دیده شد که از زره پوشهای فرانسوی بودند یکی بطرف حیفا رفت و یکی هم به سمت عکا آمد و در این بین ملخ مانند ابر سیاهی هجوم کرد (۱) حضرت مولای میفرمودند "نه شنیده شد و نه دیده شده و نه در تواریخ ذکر اینقدر ملخ آمده اینها جند الله هستند" حتی دور بین را از دست بنده گرفته جهات اربعه راملا حظه فرمودند ماها که در بحر تفکر غرق بودیم و تماشای "جند الله" میکردیم ناگاه صدای توپ کشتیها بلند شد بل آهنی بین حیفا و عکارا خراب کردند (۲) ۲۶ توپ خالی شد و یکی از ایمن گوله هادر باغ فردوس افتاده بود و تترکیده بود اهالی عکا همه مضطرب و نگران بودند زنها و بچه ها را اذن خروج دادند ولی مردها از خارج شدن ممنوع بودند بعد از یکساعت کشتیهای جنگی رهسپار و در دود سیاه پنهان شدند و رفتند کروسه هم

(۱) امروز تماما هیجده روز است که هجوم ملخ شده زمین و آسمان را پر کرده بطوری زیاد است که کسی ندیده و کسی نشنیده .
(۲) معروف بیل نعمین میز انورالدین زین میگفت یکروز حضرت عبدالبها مزاح میفرمودند وقتیکه در روز ازل خدا فرمود الست بریکم این رودخانه عرض کرد نعم نعم .

از عکا مراجعت کرده حامل تابوت جناب آقا محمد ابراهیم بود تا جنازه را حمل کند و بارامگاه ابدی بسپارند اهالی قریه از نصاری و مسلم و درزی و بهائی دسته دسته جمع شدند و منتظر مقدم مبارک بودند ناگاه هیکل پیمان چون سه تابان تشریف آوردند خم شده یکطرف تابوت را خواستند بلند کنند که جمع ریخته و از دست مبارک گرفتند بعد از آنکه جنازه را بردند و حضرات اهالی بعد از مراجعت از تشییع جنازه بدیوان شیخ صالح جمع شده روسای مسیحی و درزی نطقهای غرائی داده بقای وجود مبارک من طاف حوله الاسما و سعادت احبا را خواستند .

۱۶ آپریل ۱۹۱۵ ابوسنان

امروز قبل از ظهر مدتی مشرف بودیم بعد دور دهکده ابوسنان گردش تشریف بردند و چون ذکر ملخ و ورود ملخ بود مزاحاً به شیخ صالح فرمودند " مگر تو مهمان دوست تنیداری اینها مهمانند حضرت امیر سه چیز دوست میداشتند الصوم فی الصیف و الضرب بالسیف و الاکرام بالضعیف "

ظهر قوماندان با جمعی دیگر بحضور انور مشرف شدند شب جمعی از اغیار و یار در دیوان عموی حضور داشتند طلعت عهد و میثاق بقدر دو ساعت صحبت میفرمودند در خصوص

اهرام مصر اول بیاناتی فرمودند . " که هارون الرشید خواست حفر کند نتوانست بعد مامون بیاضن خیال افتاد بعد از زحمت زیاد و کاوش فراوان لوحی پیدا شد بر بروی آن بخط هیروگلی مرقوم بود .

شخصی در اروپا بود که میتواند بخواند بر آن نوشته بود من فلان ابن فلان هستم و اینجارا محکم ساخته ام و هیچکس نخواهد توانست باز کند مگر در آخر زمان این بود که مامونهم از صرافت افتاد این اهرام را فراعنه ساخته اند رسیس یکی ساخت که ده سال طول کشید و هر روز هم ده هزار کارگر کار میکرد شهری بود ششپنجاه قسم بدو قسم جهت شرق قصور ملوکی و ارکان دولت و بزرگان تجار و فقرا بود و طرف غرب قبور بهمان ترتیب برای روسای دین و معابد هم بطرف غربی بودند و هر پادشاهی و هر کسی که یک قصر یا یک خانه بجهت خود میساخت یک قبر هم میساخت و معتقد بودند که بقای روح منوط است ببقای جسد این بود و ائی پیدا کردند که جسم راباقی نگاهدارد (۱) هنوز بعکس این اعتقاد دارند و میگویند هر چه

(۱) یک هومیائی بوده که حالا از ترکیب و اجزای آن بیخبرند در واقع از صنعت کم شده بشمار میرود و قتیکه بجسد ها میمالیدند قرنهای حال خود باقی بود و جسد متلاشی نمیشد نمونه آن فعلاً در موزه هایافت میشود .

جسد زودتر متلاشی شود بهتر است روح جلوه و جلالش بیشتر
میشود اینست که جسدا را میسوزانند .

شیخ یوسف عرض کرد آثار بعلبک چطور فرمودند در آن
ایام آلات جرائع خوب داشتند و این لحاظ این سنگها را روی
هم می گذاشتند اما حالا در نیویورک بلی است معلق در هوا و
شرح آنرا مفصلا بیان فرمودند که چگونه راههای روی آن -
ساخته اند و وسایل نقلیه در عبور و مرور است بعد ذکر شخصی را
فرمودند که گفته بود ما نمیدانیم با این شرقیها چه بکنیم و ایا
درست کرده ایم که روی آب حرکت میکند و حمل و نقل مینماید ترن
درست کرده ایم که مسافت بعیده را طی میکند طیاره ساخته
که هوا پیماید و چه وجه درست کرده ایم باز هم ماراتیوس (۱) می
دانند . بعد فرمودند یک مسئله است که سبب ترقی اروپائیان
شده و آن قبول حقیقت است بعد از تحقیق و احقاق حق و لو
مخالف رایشان باشد ادا اعتراض نمیکند و حقیقت را مدعنا
در جامعه آکسفورد که خیلی مشهور است ورتبه اولی را در دنیا
دارد از برای پیوسورها نطق کردم نطق مراد جمله جامعه و
جریده کرسٹین کامن ولث (۲) طبع کردند خیلی مطالب

(۱) جمع تیس است یعنی ویش بزی .

گفته شده منجمله اینکه جمیع اشیاء اسیر طبیعت است آفتاب
باین عظمت در تحت نظام کلی است که بقدر سرموی نمیتواند از آن
تجاوز کند ولی شمشیر را انسان از دست طبیعت گرفته و بر فرقش میزنند
قانون طبیعت اینست که انسان ارضی باشد ولی مانند ماهی در -
دریا شنا میکند و مانند مرغ برنده در هوا پرواز مینماید قوه طبیعت
اینست که برق آزاد باشد ولی انسان آن قوه را اسیر و حبس
در شیشه مینماید قوه طبیعت اینست که انسان چند ذری ببیند و
بمسافت معینی صوت بشنود ولی انسان بواسطه کشف آلات ستاره
و سیاره ها را تماشا میکند و با شرق و غرب مخابره مینماید طبیعت
ظالم است نه از مستقبل میداند و نه از گذشته ولی انسان چنین
نیست حال آیا سزاوار است انسان خود را اسیر طبیعت بداند؟
بعد قصه شرفیابی شیخ محمد عبده را فرمودند که چطور در -
بیروت مشرف شد و خواست در رکاب مبارک بنکا بیاید جمیع -
تدارکاتش را هم دید ولی اجازه نفرمودند و فرمودند اگر بامن بیائی
موافق حکمت نیست بسلاوه صلاح تو نیست بامن بیائی بعد مسئله
تکفیرش پیش آمده بود و از بیروت بمصر رفت سئوال کرده بودند آیا
ازدواج با نصاری جائز است گفته بود بلی پرسیده بودند بر سر
گذارن کلاه فرنگی جایز است؟ گفته بود بلی در جاهای گرم .

۱۷ آوریل ۱۹۱۵

امروز جناب میرزا حسین یزدی از حیفا آمد و مشرف شد و عرایضی کرده که حضرت مولائی بحیفا تشریف خواهند بردند موقوف مشایعت با احباب و داع و ضمنا بمناسبت حرب و هجوم طخ و — تحطی و امراض گوناگون میفرمودند " این بلیات اهتبی ندارد و در گذراست بلای حقیقی دوری و محروبی از نفعات قدس الهی است "

پنجم می ۱۹۱۵ ابوسنان

دیگر ایام توقف ابوسنان بسرآمده و این برده غریبی بود که مانند خواب و خیال گذشت احباب هم بمرکز خود رجوع میفرمایند حمد خدا را که بندگان حق درین ایام انقلاب و طوفان و شداید و گیرودار و حرب عمومی و بلیات وابسته بآن جمعا در ظل عنایات الهی — محفوظ ماندند از خون نسمت ظاهر و باطنش مرزوق شدند و از نصایح و وصایایش در سلام و امان ماندند حال که نسبتا قدری آسایش فراهم است احبابی عکا و حیفا بمحل های خود مراجعت مینمایند منجمه این فانی و مدیح افندی هم مریضخانه و مدرسه را بسته توجه بحیفا نمودیم امروز صندوقی که شمایل جمال اقدس ابهی و طلعت نقطه اولی روح ما سواهما فدا را حاوی بود این دو بنده

حامل و مامور آوردن بحیفا بودیم سالم رساندیم و در بیت مبارک در حیفا تسلیم حضرت ورقه علیا نمودیم (براین فخر گرجان فشانم رواست)

بعد از ظهر از عکا حرکت کرده عانم حیفا شدیم بفاصله چند — دقیقه احضار شدیم و لسان عظمت بیانات ذیل ناطق قوله عزیزیانه " من شمارا بجهت خدمت امرالله میخواهم مینوا^{هم} شما در جمیع عوالم صفات نورانی پیدا کنید در اعلاء کلمة الله بکوشید جمیع آنچه میبینید و تجربه کرده اید جمیع آنچه که در عالم بشر است مثل نقش بر آبست شما ملاحظه نمائید در این حرب بقدردان میکشوند بقدردان فشاننی میکنند جان و مالشانرا فدا میکنند بقدردان آن — نفوس ضابطانند در بین آنها امرای عسکریه هستند که تمام عمرشان را در تحصیل گذرانیده اند همیشه در تحصیل بوده اند در یکدقیقه خودشانرا فدا میکنند و حال آنکه نتیجه ندارد مثل نقش بر آبست نهایتش نیست که اسم اعظم اینها در تار و پود داخل میشود که این شخص وطن پرور بوده است جاننش و مالشرا در حب وطن فدا کرده است لکن نفوسی که در سبیل الهی جانفشانی کرده اند در اعلاء کلمة الله کوشیده اند فیوضات آنان ابدی است تنبیر و تبدیلی از برایش حاصل نمیشود فیوضات آنان مستمر است الی الابد ^{ولی} خواست انسان در هر راهی که قدم میگذارد بتمام قوی عمل کند بانچه از لوازم آن طریق است عمل نماید

والا نتیجه حاصل نمیشود. مثلا شخصی که در سبیل جمال مبارک بنشر نجات میرد از د باید فی الحقیقه منقطع باشد منجذب باشد منزله باشد مقدس باشد باید همیشه متحرک باشد مهتزر باشد والا چنانچه باید و شاید نتیجه حاصل نمیشود چه بسا که زحمات بسیار عظیمی باندک قصوری از میان میرود من از برای شما دعا میکنم و بملکوت ابهی تضرع و زاری مینمایم که از جمیع جهات شما را کامل بدارد." ۶۰

ششم می ۱۹۱۵ ابوسننان

امروز کشتی جنگی انگلیس مانند یک کشتی تجار ت در اسکله حیفآ آمد قدر یکدو میلی از بندر دور ایستاد پس از آن طیاره با آسمان فرستاد کشف نقاط عسکریه نمود بعد از چند دقیقه رجوع کرد چون بدرخانه رسیدیم جلو باغچه بحضور مبارک مشرف شدیم از حاج محمد شوشتری (۱) سؤال فرمودند که حضرات (۲) رامهانی (۱) حاجی محمد شوشتری شخص یاره دوزی بود ولی بینهایت ساده و مخلص و منجذب بود در هر وقت که مشرف میشد تماشای متوجه هیکل مبارک بود و یک لحظه نظارش را قطع نمیکرد و لا ینقطع آهسته یک چیزی میخواند یک روز فرمودند جناب حاجی چه میگوئی؟ عرض کرد قربان مناجات میکنم و لك الحمد و لك الشکر میگویم فرمودند وقتیکه میخواهی مناجات بکنی در منزلت بکن عرض کرد قربان وقتیکه شمارا مبینم نمیدانم چرا لبهایم بیاختیار

کرده بی عرض کرد بله فرمودند بچه چیز؟ عرض کرد به پرتقال فرمودند مهمانی بمحبه الله خوست جمیع این مهمانیهای لائق بی نتیجه است موقتا خوست ولی بالنتیجه نمرند آمد پرتقال هم خوب چیزی است وهم ارزان . بعد از ظهر سوارلند و ششده در رکاب مبارک از راه کلونی آلمانینها بد طرف خضر رفتیم چون هوا شمالی بود فرمودند " چند روز بود میخواستم گردش بکنم بواسطه هوا حرکت نکردم هنوز باد شمالی میوزد و کسالت میآورد هوای بیروت چطور است؟ عرض شد هر وقت هوا شمالی میشود قدری سرد میشود ولی هوای شرقی کسالت میآورد فرمودند "نوا اگر از محللهای لطیف بیاید مثلا از دریا بیاید یا از روی باغات بوزد لطیف میشود ولی اگر از روی شهرها و جا های مسکون بوزد کیف می شود و کسالت میآورد حیفآ هوای غربیش خوست چه که از دریا میوزد هوای شمالی اسلامبول هم خوست " بعد بغانی نگاه فرموده فرمودند .

" در ابوسننان مشغول بودی حال چه میکنی؟ حال بیکیارم و منتظر امر و اراده مبارک فرمودند " اینجا هم بطبابت مشغول شو جمیع حکما را برده اند کسی نمانده عرض شد آنهائیکه مانده اند بقیه باورقی صفحه قبل -- و بحرکت میآیند دست خود نیست چه کم بی اختیار میشم (۲) میرزا بدیع بشروئیه بی و میرزا حبیبمؤید .

مستخر جین مدرسه شام هستند و جراح نیستند فرمودند حال مدرسه کلیه بترتیب سابق است یا تغییری نموده (۱) عرض شد بهمان پروگرام سابق است و تغییری نکرده فرمودند یسوعیه را که بستند عرض شد بله مدارس انگلیسی و فرانسوی زیاد بودند همه را بستند فقط مدارس امریکائی و متعلقات کلیه باز است فرمودند اگر بهائیان همی میکردند و یک الهیه^{کلیه} ائی در جوار روضه مبارکه یا در جبل کرمل تاسیس میکردند که هم فنون تحصیل بشود و هم مسائل الهیه خیلی خوب میشد عرض شد مگر احبای امریکا همی بکنند فرمودند همت احبای شرق بیشتر است درختیکه بیخ و بن کرده و ریشه دوآند و مقاومت اریاح مختلفه بیشتر میکند تا آنهایکسه تازه نشاند شده امریکائیهها هم بسیار خوب خواهند شد ولی وقت لازم دارد عرض شد ما ندانیم فرمودند اگر معلم از اغیار هم باشد ضرری ندارد تا بعد از خود تلامذه برسند و جای آنها را بگیرند عرض شد الهیون مسائلی در میان میاورند که مخالف عقل و علم است فرمودند "مسائل الهیه مطابقت تام با عقل و علم دارد ولی مسئله در بیان شیئی است مبین لازم دارد همان مسئله را میشود بچندین شکل در آورد مثلاً ما در اروپا و امریکا ابدانگتیم ای مردم موعود کل ظاهر شده بیایید ستایش کنید اگر چندین کرده بودیم از اول

(۱) کالج امریکائی که بعداً بنام اونیورسیتیه امریکائی نامیده شد.

کلام دوری میجستند و گوش نمیدادند در جمیع مجالس فریاد زدیم در حالتیکه شرق در نهایت ظلمت بود و آتش تعصب شعله و رو خونهای پاک بیگناه ریخته میشد و جهل در - منتهای درجه بود در چنین وقتی حضرت بهاء الله مانند ستاره صبحگاهی از افق ایران طلوع فرمود و تعالیمی انتشار داد مثلاً اول تعلیم اینست که خدا شبان مهربان کل است اگر راعی مهربان نبود خلق نمیکرد رزق نمیداد تربیت نمیکرد پس در صورتیکه خدا این سیاست را مجبری میدارد آیا خوشت ما پیروی این سیاست بکنیم یا پیروی سیاست بشری؟ تعلیم دیگر حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است تعلیم دیگر بهمین نحو سایر مسائل بمیان میآید مثلاً میگفتیم سلطنت الهی منحصر بشه هزار سال نیست این دنیا دنیای شش هزار سال نیست سلطنت لشکر لازم دارد کشور لازم دارد نمیشود بگوئیم خدا خدائی میکند ولی مخلوق نداشت این حد و حصرشان انسان است نه خدا همچنین میگفتیم حضرات دست از دین خود کشیده اند و بهائی شده اند بلکه میگفتیم در یک مجلس کلیمی مسیحی مسلم و زردتشی در نهایت روح و ریحان مانند اعضای یک خانواده معاشر و مجالسند . اصل مطلب سر بیان شیئی است میگویند

هارون الرشید خوابی دید که جمیع دندانهایش ریخته
 معبر طلبید چنان تعبیر شد که جمیع اولاد و احفاد و اقربایش
 خواهند مرد خودش بعد از آنها میمیرد هارون الرشید محزون
 و متغیر شده امر به حبس معبر نمود بعد پرسید آیا معبر
 دیگری یافت میشود گفتند بله و حاضر نمودند امر بتعبیر
 رویا فرمود معبر گفت دلیل و نشانی اینست که حضرت
 خلیفه پیش از سائرین یعنی پیش از همه عمر طولانی خواهند
 داشت این همان مسئله است ولی بیانش طرز دیگر است
 خلیفه سرور شد انعام و اکرام فوق العاده نمود حال
 اگر مسائل الهیه را بطور خوشی ادا کنند ابدًا مورد دوری
 و استیحا ش نمیشود بلکه سبب هدایت نفوس کبیره خواهد شد
 چند متری که بالاتر رفتیم قریب دوست سیصد نفر فقیر
 لختی منتظر قدم مبارک بودند فرمودند اگر تعالیم الهیه
 منتشر بشود بحسب ظاهر هم فقری نخواهد ماند حال
 جمعیهائی در امریکا و اروپا تشکیل شده بنام سوسیالیست
 که میگویند " چرا اینقدر از نفوس محتاج نان شب باشند و
 در عوض چندین نفوس دارای مبالغی باشند که ابدًا
 قادر بضبط و ربط و احصاء آنها نباشند این نتیجه عرق
 جبین فقرا است این ما حاصل زندگی عمال بینواست که فلان
 شخص یک حیلہ تجارتی بکار برده که احتکار این ثروت شده باید

همه مساوی باشند " این محال است که همه یکسان بشوند
 اگر عمل نباشد ارباب صنایع نباشد و همه صاحب ثروت
 باشند امور و نظم عالم معوق میماند دیگر کسی بنائی یا
 نجاری یا قصایی نخواهد کرد مثل است مسلمانها میگویند .
 نقل میکنند که یکوقت حضرت موسی مناجات کرد الهی چرا
 همه مردم غنی نیستند و رجا نمود همه مستغنی بشوند همه
 مستغنی شدند شب خانه موسی خراب شد سراغ بنا فرستاد
 از آمدن امتناع نمود که من احتیاجی ندارم نجار همچنین
 عمل همچنین حضرت موسی مستاصل شد خطاب عزت رسید که
 یا موسی حکمت الهی چنین اقتضا نموده که مراتبی باشد
 و الا نظم عالم بهم میخورد .
 مسئله هیئت جامعه مانند سپاه است سرکرده لایم دارد
 سواره لایم دارد پیاده لایم دارد خدم و حشم لایم دارد
 همه چیز لایم دارد نمیشود همه یکسان باشند منتهاش آنکه
 باید یکسوی ترتیب بدهند که فقیر کمتر باشد و جمیع در رتبه
 خود براحتی زندگی کنند و احتکار ثروت در یکجا نشود مثلاً در
 فلان ده یک انبار عمومی درست میکنند و یکعه از معتمدین
 محل را از برای سرپرستی و اداره آن انتخاب میکنند هفت قسم
 هم واردات است همچنین هفت قسم مصارف .

واردات

- ۱- اعشار از زراعت
- ۲- زکوة از مواشی
- ۳- معادن
- ۴- دفاین
- ۵- ارث
- ۶- تبرعات
- ۷- واردات غیر منتظره مانند اشیای یافت شده

مصارف یا مخارج

- ۱- اعشار بحکومت مرکزی
 - ۲- زکوة
 - ۳- خرج عجزه
 - ۴- ایتام
 - ۵- خرج نفوسیکه واردیشان کمتر از مصارف است یا نفوسسی که آفتی باموالشان رسیده .
 - ۶- مدارس
 - ۷- حفظ الصحة و مخارج عمومیه زیاد بهم بمخزن عمومی میرود .
- بعد از چند قدی لن دو مبارك بیک زراعت بر برکت سبز

بر باری رسید که خیلی خرم و شاداب بود و خوشه های گندم موج میزد و واقعا تماشائی بود وجه مبارك بشاش و خندان در کیف و حظ بودند فرمودند .

" چقدر زارع مسرور میشود وقتی که ببیند زحمتش بهدر نرفته و دانه خرمن شده سبز است خرم است بر برکت است بی آفت است بهمین نحو تعالیم الهیه است وقتی که در اراضی قلوب طیبه افشانده شود و مثمر گردد و گل و سنبل بیاورد يك حلاوت زاید الوصفی در مذاق میدهد "

هفتم می ۱۹۱۵

امروز در بیت مبارك جلوباغچه مشرف شدیم فرمودند حال که مامعطل و معوق مانده ایم نه شکوفه و نه برگی نه نمر نه میوه داریم عجب که پیردهقان بچه کارکشت ما را اگر اسبابی فراهم میامد که مشغول میشدیم خیلی خوب بود مشغول تبلیغ میشدیم میرفتیم از این ده بآن ده و از این قصبه به آن قصبه آنجائیکه نرفته بودیم میرفتیم خیلی خوب بود انسان وقتیکه بذکر حق مشغول میشود و تبلیغ میکند خودش يك روحانیت و انجذابی پیدا میکند وقتی که حرف این دنیا را میزند يك کسالت و رخاوتی مییابد این حرفهای دنیوی جان انسان را

میگیرد مثل چه میماند مثل اینکه نسیم بهار که بدرخت
میخورد جان میدهد ولی بادخزان کسل و پژمرده میکند و
خشک میکند هیچ نشئه و سروری که در سفر داشتیم ندایم و
حال آنکه تعجب بود هر روزی در جایی در این کوه و صحرا
سرگشته و سودائی ولی فرح و نشاط بود روحانیت و نورانیت
بود.

شب در بیت مبارک نجم باختر را خواندند و وضع پرگرام
مجلس سانسفرانسيسكو بحضور مبارك عرض شد فرمودند .

" هر امری که قوه دارد خودش کار میکند حال ما
اینجا هستیم جمیع ابواب مسدود و طرق مقطوع است ولی
امر خودش در شرق و غرب عالم کار میکند کلمة الله نفوذ
میکند علم الهی بلند میشود ملای روی میگوید .

دست پنهان و قلم بین خط گذار

گرد پیدا بین و ناپیدا سوار
دست پیدا نیست ولی قلم کار میکند حالا هم همین طور
در جمیع اطراف عالم علم الهی بلند است بدون علمدار
ندای حق بلند است بدون منادی سراج الهی روشن
است بدون مشکوة این از قوه امر است این بود که
جمال مبارك برای میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر اسلابول
بواسطه میرزا صفای معروف پیام فرستادند که شما مقصدتان

چه چیز است اگر مقصودتان منم که من در دست شما
هستم میتوانید هر مصیبت و بلائی بر ما وارد بیاورید ولی
اگر مقصدتان اینست که امرالله را از میان بردارید نمیتوانید
اگر بخواهید سراج امر را خاموش کنید نمیتوانید رغما لکل مهاجر
این آتش شعله خود را بر آفاق میزند از این جهت مایوس
نیستم .

ژمژه مراجعت بایران

دوران توقف در ابوسنان بپایان رسید تقریباً ششماه در
جوار رحمت کبری بودیم هیچ نوع دغدغه فکری و اندیشه زندگی
و غم و غصه نداشتیم هر دوسه روز یکمرتبه بدرک فیض
حضور مبارك نائل و از بحر بیانات و کلمات تامات هیگال
اطهر استفاده میکردیم و از خمر سرور مست و مخمور بودیم
و چون وضع مردم تقریباً عادی شده بود و جوش و خروش
اوایل جنگ باقی نمانده بود لهذا احبا را امر فرمودند بمرکز
خود عودت نمایند طبعاً ما هم دیگر در ابوسنان کاری نداشتیم
مدرسه و مریضخانه هم تعطیل نمودیم و بحیفا برگشتیم .
چند روزی که در حیفا گذشت هر روز بیک طرز خاصی مسو رد
عنایت مبارك واقع شده تصور میکردم که در حضور مبارك مدتها

خواهم ماند زیرا میفرمودند " در ابوسنان حکمت میگردی
باید در اینجا هم مشغول باشی " گاهی میفرمودند " از سائل
پولس رسول مطالبی که مربوط بمنع معاشرت با منافقین
است استخراج و یاد داشت نما " گاهی میفرمودند " دست
فرموده اند آقا احمد یزدی بلیط کشتی بخرد و شاید بنده
مامور سفر بامریکا بشوم خلاصه حدس زیاد زده میشد ولی
نقشه الهی و تقدیر و مشیت سبحانی کار خود را کرد . ماکمل
ما یتمنی المرء بدرکه تجری الریاح بمالاتشتهی السفن .
خدا کشتی آنجا که خواهد برسد

اگر ناخدا جامه بر تن درد .

خلاصه بنده را بحضور مبارک احضار فرمودند عنایات
بیشماری ارزانی فرمودند که بوی مرخصی میداد " من میخواهم
شما در حیفا تمرین کرده باشید من میخواهم مقام محض ترقی
شما تمرین بشود از طرفی میبینم مدتی است کار شما تمام
شده و ایوبی پیر و شکسته شده خصوصا بعد از شهادت
اخوی که خیلی صدمه دیده ولی از رفتن شما یک روحانیت
و نورانیت جدیدی پیدا میکند " همچنین وعده موفقیت مرا
در ایران میفرمودند حتی برای اقامت در کرمانشاه دستور
میدادند که خیلی بحکمت رفتار کنم همچنین دستور برای
طهران میدادند که در طهران هر طور مقتضی بود عمل کنید "

باز هم روز بعدش بیاناتی فرمودند که مجددا بوی فراق
استشمام میشد مثلا میفرمودند " بهترین وسائط اینست که
بروید زیرا والد انتظار شما را دارد شما مطمئن بعنایات الهیه
باشید تأییدات مبارکه میرسد فقط باید بدستور من رفتار
کنید نگذارید مشهور شوید . "

هشتم می ۱۹۱۵ حیفا

بنده را احضار فرموده در التزام خدمت و در کوجه و خیابان
باین بیان اعلی ناطق قوله تعالی :

" فی الحقیقه شما امسال در ابوسنان خیلی زحمت
کشیدید هیچ مقصودی جز رضای الهی نداشتید این بذل
افشانی لابد از نتیجه است که این دانه خرمن بشود
امیدوارم زحمات شما در بیروت و اراضی مقدسه بهدر نرود
اگر امروز نتیجه ندهد فردا میدهد فردا ندهد بعد خواهد
داد ممکن نیست انسان دانه پاک بکار و زوان حصاد کند (۱)
اعظم نتیجه زحمات شما در بیروت انشاء الله ظاهر خواهد
شد شما همیشه توکل بخدا کنید تأییدات الهی در پی میرسد
(۱) بکوع دانه است معروف بگندم خوره که آفت گندم
است .

این خدمات شما در بیروت و در اینجا نتیجه کلیه خواهد بخشید وضع تلامذه بیروت و ترتیب مجالسشان خیلی لازم بود انشاء الله نتایج عظیمه حاصل خواهد شد من میخواستم شما در حیفاً تمرین کرده باشید چه که جمیع حکما را برده اند و میدان وسیعی از برای تمرین باز بود از حکیم انگلیسی پرسیدم شما چرا در بلاد خود حکمت نمیکنید؟ گفت اینقدر میدان تمرین ندارم اگر بخواهیم یک عمل بشود باید اطباء چند باشند جمعیت حکما کنند بعد ببینند حکیم اشتباه کرده یا نکرده و... ولی من در اینجا روزی بیست عمل میکنم حال من میخواستم محضر ترقی شما تمرین بشود ولی از طرف دیگر میبینم شما مدتی است کارتان تمام شده و ابوی پیرو شکسته شده خصوصاً بعد از شهادت اخوی که خیلی صدمه دیده ولی از رفتن شما یک روحانیت و نورانیت تازه بی پیدا میکند دیگر آنکه ایرانهم خیلی خوب است کار زیاد است نفوس بدیعه بی پیدا خواهند شد خیلی محتاج بطیب هستند خصوصاً شما که طیب الهی هستید و منجذب بنفحات رحمانی نفس شما شفا است امیدوارم علم هدایت کبری بلند کنید بانفوس مهمه ملاقات نمائید چون شما طیب هستید در همه جا راه دارید فقط نقطه نظر تان نفوس مهمه باشد اگر مشهور بشوید کار نمیتوانید بکنید بعضی نفوس مهمه را که معالجه میکنند

و استعداد در آنها ببینید القاه کلمه الله بکنید ولی کلیه تبلیغ شما بعمل باشد یک شخص مهم مقابل هزار نفس است اگر دوسه نفر از نفوس مهمه در کرمانشاه تبلیغ بشوند خیلی کار میشود از پیش برد اینها که تبلیغ میشوند مخفی بدارید باحباب معرفی نشوند که سبب ضوضا جهال میشود مقصود اینست نگذارید مشهور بشوید فقط بعمل تبلیغ کنید حمد بخدارانیت شما صرف نله است و آرزوی جز خدمت بامرالله نداری و این جاذب تائید است.

عرض شد مولای مظلوم نه بدرجه ایست که بتوان تحمل نمود فرمودند:

" چون در سبیل الهی واقع است یک حلاوت دیگری دارد فی الحقیقه اخوی خوب از کار بیرون آمده بود ولی بیوفایان حسد بردند و شهید کردند حال بهترین وسائط اینست که بروید چه که پدر منتظر است."

بعد از ظهر هم در حضور مبارک گردش رفتیم فرمودند " این سفر شما بسیار سفر مبارکی است چرا که سالهای سال در این صفحات در اراضی مقدسه بوده اید بزیارت روضه مبارکه و مقام اعلی مشرف میشدید و بخدمت مشغول بودید فی الحقیقه هر چند در مدرسه بودید ولیکن شما و تلامذه شما به خدمت امرالله اوقات را میگذرانیدید نوعی تحصیل میکردید که خدمت بامرالله

بود و سبب عزت امرالله شدید حالا میروید امیدوارم انشاء الله سبب هدایت نفوس مبارکه گردید تا نار محبت الله در آن صفحات شعله زند ولی این ملاحظه را داشته باشید که نفوس مهمه که تبلیغ میشوند شهرت نکنند چه که نفوس مهمه را زیاد با پی میشوند .

میرزا علی اصغر خان صدر اعظم اظهار تصدیق میکرد ولی چون شهرت یافت خود را بکنار کشید بجهت اینکه احباب وقتیکه يك نفس مهی تصدیق میکند شهرت میدهند او را در مشکلات میاندازند حکومت و علما و مردم برضد او قیام میکنند شما بآنها بفهمانید که اساسی این نوع نفوس را شهرت ندهند این مسئله مانع از تبلیغ امرالله شده باری وضعی باشد که احباب الهی بمشی و عمل تبلیغ کنند تا جمیع نفوس شهادت دهند که اعمال و رفتار آنها الهی است نهایت بگویند حیف که بهائی هستید اما در جمیع اطوار و رفتار بخلوص نیت شما شهادت دهند که اینها در نهایت تنزیه و تقدیس و طیب و طاهر هستند این کلمات مکتونه فارسی و عربی را تلاوت کنند و بموجب آن عمل کنند اگر انسان یکروز بموجب آن وصایای الهی عمل کند تاثیر در غیب امکان نماید چراغ بمجرد اینکه روشن شد اطراف را روشن مینماید ملاحظه کنید این دخترهای راهبه (اشاره بچند نفر از دخترهای

راهبه ترك دنیا که از اطراف عبور میکردند) بفکر و همی نه از تعالیم مسیح خبر دارند نه بفرمان مسیح فائزند از هر چیزی بیخبرند بمجرد وهمی خودشانرا فدا میکنند دست از هر کاری میکشند میایند در این دیرها مسکن و ماوی میگیرند بعضی ها بد نیست بخدمت مشغول میشوند پرستاری مرضی میکنند اطفال را تربیت میکنند حالا مآکه مومن بجمال مبارک هستیم و بحقیقت مومن باو شده ایم و در ایام مبارک او بوده ایم چگونه باید عمل نمائیم . ؟

بعد تشریف آورده جلو باغچه مشی میفرمودند جمعیت فقرا خواهران راهبه در بیت آمده طلب مساعدت نمودند لسان مبارک باین بیانات عالیات ناطق . " فقرا از هر جهت بر ناس غلبه نموده ما هم امورمان وضعی است که نمیتوانیم کمک حسابی بکنیم لایکلف الله نفسا الاوسعها اعانه به فقرا وضعفا بهترین امور است همچنین نگهداری از عجزه و رایتسام بهترین خدمات بنوع انسانی است مثل این میماند که آبرو بزمین تشنه بدهند و روح و حیات بمرده بدمند یا در یاق اعظم بدرد مندی ببخشند فقرا امانت الهی هستند هرچند در پیش خلق ذلیلند ولی در نزد حق عزیزند اینست که جمال مبارک تخلصشان درویش است یعنی فقیر میفرمایند .

درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی
وقت آنست کنی زنده از این نغمه راز

یا آنکه

درویش میازار زین گفته بسیار

کز حرفی شده موجود این گنبد مینائی
حضرت مسیح بفرزندگانی میفرمود اینست که میفرماید طوسی
للفقرا اما غنی که غنایش مانع نشود و انفاق بفرقرا کند و
در سبیل الهی صرف نماید اعظم از فقیر صابر است زیرا این
غنی مظهر خیر است و مصدر الطاف بجمیع عالم انسانی
بعد فرمودند "خیلی توی باغچه بودیم بیایید راه برویم
در حضور مبارک به بیت قدیم جمال قدم و از آنجا بخانه بعد
از صعود و از آنجا بسرچاه در کونی آلمانها رسیدیم
فرمودند این چاه را بسته اند که مبادا سایرین از آبش
استعمال کنند سبحان الله از مضرت بدیگران چه نتیجه و ثمر
ظاهراست بعضی نفوس حقیقت حال و مافی الضمیر خود را
نمیتوانند مخفی بدارند و از صدمه بدیگران بی اختیارند
باز امانی ایران، یک حاجی محمد علی نای بود در طهران
همسایه ما بود این شخص بسیار خسیسی بود روزی یگان
بایک پول بعیال و اطفالش میداد بعد که مرد صد هزار تومان
پول گذاشت اما وصیت کرده بود که قناتی باشمش بکنند

فی الحقیقه بموجب وصیتش ربع این پول را صرف قنات
نمودند حال باسم او معروف است.

نهم و ۱۹۱۵ حیفا

امروز بعد از ظهر مجدداً بساحت اقدس احضار شدم از
بیانات مبارکه بوی فراق میآید باید سوخت و ساخت و در نیران
اشتیاق در احتراق بود و در اراده مقدسه اش تسلیم شد
فرمودند قوله عزکبریائه :

"بهترین وسائط اینست بروید والد انتظار شمارا میکشد
شما مطمئن بعنایات الهیه باشید تائیدات مبارک میرسد فقط
باید بموجب دستور العمل من رفتار کنید تائید احبا منحصر
بتبلیغ است باید هر نفسی بقدر وسع خویش در مسئله تبلیغ
همت بگمارد و کوشش کند البته مباشرت در امور مهمه شامل
مشکلات و زحمات خواهد بود ولی توکل ال میار ملال میار خسته
شو فتور میاور من مطمئنم که توفیحات عظیمه فی خواهی
نمود مطمئن باش."

دهم می ۱۹۱۵ حیفا

امروز صبح جلو باغچه در بیت مبارک مشرف شدم فرمودند
آقا میرزا حبیب حاضری بروی ؟ ما که معطل و معوق مانده ایم شما
حرکت کنید هجذباً بنفحات الله مستبشراً ببشارات الله وناشراً
لنفحاته شاید تخم پاکی بیفشانید
بعد بمقام اعلی تشریف برده این فانی هم حضور طلبیدند
مدتی جلو مسافرخانه جلوس فرموده پس از آن بزیارت مقام
اعلی تشریف بردند و تلاوت زیارتنامه فرمودند این مره غیر سایر
مرات بود و بطوری متضرعانه زیارتنامه میخواندند و با یک
لحن مخصوص که سنگ سیاه را آب میکرد و قلوب قاصیه
را بسوی خدا میکشاند و در هر شئونده اثر میکرد .

یازدهم می ۱۹۱۵ حیفا

امروز دوسه مرتبه جمعاً و منفرداً بساحت قدس مشرف
شدم ولی بیاناتی نفرمودند اوقات مبارک بسکوت و سکون
گذشت متفکر و افسرده بودند " ای بی نصیب گوشم و ای
بینوا دلم "

XXXX

دوازدهم می ۱۹۱۵ حیفا

امروز صبح در حضور مبارک در خیابان واقعه در دامنه
کوه کرمل بگردش رفتیم صبحی بود بسیار روشن و منیر نسیم
رخیم صبحگاهی میوزید و دریا کبود و لاجوردی موجهای
بی در پی بساحل میرسید طیور شکور بترانه مشغول و ازیمن
شاخه به آن شاخه میبردند و باستان قدس نعت محبوب
انس میسرودند ولی دیگر از انسان و حیوان نه صدائی نه
ندائی بحدیکه سکوت افق و فضا را احاطه نموده و جزمین
و یار کسی پدیدار نبود فقط از نقاط دور دهقانها بودند که
مشغول تخم و شیار بودند آه چه صبح تاریخی بود
ای عاشق گیسوان عبدالبهاء خود را در این موقع و در این
حال بگذار منفرداً در حضور یاری قیل و قال و خالوا از
اضطراب و دغدغه اغیار در چنین صبح روشنی و در چنین
صحرای سبزی و در چنین حالت پر سوز و گدازی تا احساس
این کیفیت را بکنی فرمودند :

" شما خود کتاب ناطق هستید بفرموده حضرت امیرالمؤمنین
انت الكتاب المبین الذی باحرفه تظهر المضر شما اگر یک
سفری بطهران میکردید و یک شور دیگری در سرها میانداختید
بسیار خوب بود با احبای همدان و کرمانشاه سر ملاقات کنید
هممه نشود ولی در طهران هرنوع حکمت اقتضا کند ."

عرض شد (هولای آیا ممکن است در این عالم یکمرتبه دیگر به حضور مبارک مشرف شویم؟ فرمودند " انشاء الله ولی جسد تری لابد از افتراق است اگر در این عالم میسر نشد در ملکوت ابی و در جوار رحمت کبری در خوان قسرب و لقا * مادام قلوب بروابط محبت الله مرتبط است همیشه لقا است همیشه در حضور است آن وصلت ابدیست... *"

بجناب والد تحیت مرا برسان و بگو از شهادت پسر محزون مباش، (۱) دلخون مباش پسر تو از دست نرفت جمیع عوالم مال تو است او در ملکوت ابی مانند آفتاب میدرخشد این دنیا با که وفا کرد که با تو کند الحمد لله خدا مثل

(۱) میرزا مراد شهید شد و پدر کاتب واسطه استخلاص قاتل شد و زیارتنامه مفصلی هم در این باب از قلم حضرت عبدالبهاء نازل گشته :

الهی الهی تری عبادک المخلصین متعطشون بکاس الشهادة الكبرى فی سبیلک و یسرعون الی مشهد الفدا احب الیهم ورجاء للقائك و منهم هذان الفادیان سی مرادوسی باباجان قدا استشهدا فی سبیلک تجرعا کاس الفدا فی محبتک و سرعا الیک و قد ما روحهما فدیته للتقرب بین یدیک رب اقبل منهما هذه الهدیة الكبرى واجعلها فدیة للنجات من بادیة الفراق والوصول الی محفل الاشراق والدخول فی جنة اللقا والحضور بین یدیک فی عالم الانوار والخلود فی ملکوت الابرار رب انهما کانا آیتین باهرتین فی محبتک و کلمتین تامتین فی صحیفه توحیدک و نفسین مبارکتین بین احبائک و نجمین بازخمتین فی افق الایمان والایقان فی سما عبودیتک (بقیه در صفحه بعد)

میرزا حبیب پسر بتو عنایت کرده که اول شخص است در خدمت امر اول شخص است در خدمت بتعالیم انسانی الحمد لله خانواده مبارکی داری محزون مباش * بعد بغانی فرمودند خدا با تو است در ظل عنایت جمال مبارکی غصه مخور این نفوس بیچاره باید غصه بخورند که از همه چیز بیخیزند (اشاره بیک زن عربی که یک بار کوله سنگینی داشت و از جلوش الاغش را با بار همین میراند و میرفت)

حیفا ۱۳ ق ۱۹۱۵

امروز صبح هم بنده را در حضور تنها طلبیده بگوچه آلماتیها تشریف بردند و بیانات ذیل را فرمودند قوله عز بیانه :
* دیگر فردا بعون و عنایت جمال مبارک حرکت نمائید که انشاء الله با نفس روح القدسی مستبشراً ببشارات الله و مهتراً بنفحاته احباً ربه استقامت و ثبوت و خدمت و انقطاع

بقیه باورقی صفحه قبل
قدر لهما بفضلک و جودک کل خیر قدرته فی ملکوت الابرار ثم افرغ الصبر علی کل من انتسب الیهما انک انت الکریم العزیز الوهاب وانک انت الرؤف الرحیم الرحمن مع مرحوم باباجان گوهر یکی از احبای کلیبی نژاد کرمانشاهی الاصل بود که کرد ها او را کشتند و اموالش را هم بردند .

بخوانید من میخواستم يك سرى بشما بگویم در خانه مکن
 نشد لهذا اینجا میگویم و آن اینست که من اینروزها در خطر
 عظیم هستم شاید مسئله شهادت بمیان آید باحبا^ء بگوئید
 محزون و مضطرب نشوند امیدوارم در سبیل جمال مبارک این
 کاس مزاجها کافور را بنوشم و بمنتها آمال خود برسم و خاتمه
 احوالم چون مشک معطر شود چه نعمتی اعظم از این که
 در سر صلابه برفیق اعلی بشتابم و از این کاس پر حلاوت
 بنوشم از اعظم مواهب الهیه است که در سردار خاتمه
 حیات من منتهی شود. چه نسبتی دارد انسان در سردار
 در سبیل حضرت پروردگار از این عالم برود تا در فراش بعلل
 و امراض وفات کند انشاء الله امیدوارم موفق باین فیض عظیم
 بشوم حال که متصل میرزا محمد علی در عکا با اعدای
 ما محصور است و میکوشد که اراضی مقدسه را بهم بزند چند
 نفر را تحریک نموده که با علمای قدس (۱) هم دست
 شوند و لواحقی به جمال باشد اندک فلانی دین و آئین را
 بهم زده و تا^ء سپس دین جدید نموده حتی قبل از حمله اش
 بمصر (در سفر ببولک (۲) لواحق دادند و هفتیاتی نسبت

(۱) بیت المقدس اورشلیم .

(۲) مقصود حمله عثمانیها بود بجهت گرفتن کانسال
 سوئز

دادند در مجلس علما در حضور جمعی وعده کرده بود که
 بعد از فتح مصر فلانی را تارو مار میکنم ولی خدا در آن سفر
 حفظ نمود و این شخص موفق نگردید (۱) اما اینروزها نقشه
 جدیدی کشیده اند و با علمای قدس همدست شده اند و -
 میرزا محمد علی هم چادر بزرگ جمال مبارک که خیمه صلح
 عمومی است و در کتب مقدسه بکرات ذکرش شده که خیمه
 خدا در کوه کرمل بلند میشود و میبایستی نمایندگان صلح اکبر
 در او جمع شوند باین مرد که داده که خونریزی نماید
 مقصود اینست این شخص سفاک بیباک سریع الرای خونخوار^{یست}
 که وصف ندارد و متصل القا آتی باو میکنند و راحتش
 نمیگذارند تخدیش فکر میکنند مقصود اینست اگر واقعه رخ داد
 احبا^ء ناراحت نشوند بکمال قوت و استقامت بخدمت امر
 قیام کنند عاقبت من آنها را وداع خواهم نمود ولی امیدوارم
 منتهی بشهادت کبری شود و از این جام سرشار بهره و
 نصیبی گیرم و خاتمه حیاتم چون مشک معطر شود این منتهی

(۱) عثمانیها بتشویق و تحریک آلمانیها ششماه تمام تجهیزات
 نمودند که حمله بمصر بکنند و قتال سویز یعنی شریان حیاتی
 انگلیس را قطع نمایند آنچه ملت در دست داشت بجهت نظامیان -

بزور گرفتند قرب شصت هزار شتر بجهت حمل اسلحه مخصوصا
 آب اختصاص داده بودند از راه بئر السبع حمله کردند و قتیکه نزدیک
 شده بودند مواجه با حمله متقابل شدند شکست خورده بعد از ۲۴
 ساعت جمال پاشا خود را بشام رسانید که در صد تهیه حمله دم باشد

آرزوی منست من بمصرف عکا گفتم پیام بخلیل پاشا والسی بیروت نماید که خدا از برای من ذلت خلق ننموده گمان میکند از توی گل کشیدن و توی سر زدن و زجر و حبس و قتل برای من ذلت است استغفرالله این عین عزت است خدا آنروز را مقدر فرماید مرشد من در تبریز سینه مبارکش را هدف هزار گلوله فرمود حال که من بر اثر اقدام او میرم از زجر و حبس و قتل آزده شوم ؟ باری مقصود اینست احبای از اوضاع ارض مقصود مضطرب نشوند بکار خود و تبلیغ امرالله مشغول باشند شجره امرالله باید با خون سیراب شود من امیدوارم در سبیل جمال مبارک عاقبت موفق باین فیض شوم ائمه اسلام دوازده نفس بودند ولی حضرت سیدالشهدا^۱ مانند آفتاب در ملکوت الهی میدرخشد چه که جام شهادت کبری نوشید من از فضل و عنایت جمال مبارک امیدوارم که این کاس پر حلاوت را نصیب فرماید شما چون متوجه هستید و متا^۲ تر هستید صحبت شما اثر دارد مبلغ باید خود با حالت تاثر باشد و متوجه باشد تا در مستمع تاثیر کند اگر خود متاثر نباشد ممکن نیست نتیجه حاصل شود .

(۱) بعد این فانی را مرخص فرموده بتفقد حال زکی بیک

(۱) سه روز قبل هم بقدرش شریف تلخراقی بمضون ذیل مخابره فرمودند (قدس شریف فرقه قوماندان سابق زکی بیک حضرت ترینه مایسک بشنجی گونی حیفاده یم تشریفگزی بکرم عباس

تشریف بردند وقت ناهار قائم مقام حیفاه و قوماندان عسکریه و زکی بیک قوماندان اسبق و حکیم بلدیه بحضور بو دند و صرف ناهار شد و بعد از ظهر جلو باغچه تشریف آورده وجه مبارک بشاش بود چندین قصه از حالات و حرکات بکناشیها فرمودند شب هم در مجلس عمومی لوح مفصلی بجهت عسکریه ناصره نازل شد و علی پیر مرد بیچاره که بهیکل مبارک متصل شده بود وسیله استخلاص او را فراهم آوردند این بیچاره گرفتاری داشت و متصل بهیکل مبارک شد چنان لطف خاصیش باهر تن است

که هر کس بگوید خدای من است

سیزدهم بی ۱۹۱۵ حیفاه

امروز روز مرخصی بود ولی چون یکی از احبای مهمانی بمناسبت مرخصی بنده داده بودند موکول بفردا شد در حضور مبارک بکننی آلمانیها رفتیم . اول بیانات مبارک تفقد حال و عنایتی درباره بنده شرمنده بود که تو هر چه تحصیل کردی بما دادی و ما هم بقفرا دادیم حال حضرات گمان میکنند که بقیه دارد این سفر شما بسیار عظیم است مانند سفر اشعیبا است حضرت اشعیبا در جمیع این اراضی مقدسه سیرو حرکت نمود و با اسرائیل روح جدیدی دید امیدوارم شما هم احبای را

بنفحات قدس زنده کنید انسان که خود متذکر و متاثر بود در حجر
و در تاه نیر میکند شق القمر مینماید اهدد که بسیار نوست
چه قیامتی کرد مقصود از همدد سبا انسان نورانی الهیت من
هر وقت بمقام خضر میرم يك حالت دیگری پیدا میکنم چه
که نفحات قدس حضرت ایلیا از آنقام وزیده با وجودیکه
خرابه نیست بالنسبه باینجا (خیابان آلمانی - کلنی) صفائی
ندارد نه خیابانی نه درختی نه عمارتی معذلك يك حالتی
در آنجا است که در اینجا نیست انسانهم که تائید الهی
با او بود کارهایی میکند که حیرالعقول است

وقت ناهار بمنزل میزبان رفتیم خوان نعمت الهی
گسترده بود حضرت مولی الابرار صدر مجلس را مزین فرموده
بودند و در خدمت مبارک قوماندان اسبق و عبدالفتاح افندی سعاد
مبعوث (۱) و محسن بیک کردی و نجل مبعوث بودند بعد از -
ظهر هم بمحل مذکور دعوت بجای بودیم پس از آن در حضور
مبارک در لند و با جناب حاجی میرزا حیدر علی و میرزا عنایت الله
اصفهانى بسخضر الیاس رفتیم از درب بیت که لند و حرکت کرد
لسان مبارک گویا شد .

من امروز ماست خوردم چون آقا میرزا حبیب راد دوست
میدام هر چه میگوید میشنم من ماست نمیخوردم بجهت اینست

(۱) یعنی نماینده پارلمان

که دوست نمیدام بسیار از چیزها است که انسان دوست
نمیدارد همین عدم میل علامت این است که مضر است در -
ادرنه در ایامیکه میرزا آقا جان بنای انانیت و عناد گذاشت و
در حضور مبارک بنای جسارت را گذاشت من یکروز باو تغییر کردم
نمیخواستم که تغییر کنم ولی جسارتش زیاد شده بود اینطور هم
تصادف کرد که من باو تغییر کردم بعد از تغییر يك گلابی
خوردم فوراً بدنم بنای خورد شدن و درد کردن گذاشت جمیع
اعصاب بدرآمد بدحال شدم آشوب و هیجان در وجودم پیدا
شد من دیدم میلم به نمك است يك تکه نمك خوردم حالم
بتر شد يك تکه دیگر خوردم بعد هم يك تکه حالم بکلی
خوب شد مقصود اینست هر چیزیکه انسان از او تنفر دارد بحالش
مضر است . . . خدا نکند انسانرا کبر بگیرد در این اواخر جمال مبارک
را بسیار آزاده خاطر کرد که من میخواستم او را بزخم انسانرا
که کبر میگیرد اول خود پسند میشود یعنی آنچه که خود میکند
عین صوابست درجه دوم نفاق است ظاهر سازی میکند باطش
نوع دیگر است چون ظاهر سازی کرد دیگر بسرعت تلم بقهقری
میرود میرزا آقا جان آخرش را نیارود مثلی است میگویند که شخصی
در دارالمجانین رفت دید يك شخصی در نهایت ادب نشسته
برسید تو اینجا چه میکنی برای چه ترا اینجا آورده اند گفت
من دشمن زیاد داشتم چون دلاک ماهری بودم و محل و شوق

خلیفه شدم اعدا حسد بردند و بمن نسبت جنون دادند و همه کردند تا بگوش خلیفه رسید همه دست بهم دادند و ما را باینجا آوردند . آن شخص خواست امتحانش کند گفت سررا چطور میتراشی گفت اول دستمال میندم بعد تیغ را - تیز میکنم بعد سررا تر کرده میالم و نم میکنم بعد هم میتراشم گفت بسیار خوب فصد چطور میکنی گفت اول شریط میندم بعد رگهارا مالیده درشت میکنم بعد تیغ را تیز کرده (میزنم توی شکمت) دست خود را بلند کرد که بزند ناگاه آن شخص گفت فهمیدم دست نگهدار تا اینجا خوب آمدی ولی حیف آخوش را نیاوردی میگویند مشاقها خیلی که در صنعت خود ماهر میشوند ب فکر بول قلب میافتند چه که این را کمال صنعت خود میدانند "

دیروز چنان بدی که کس چون تو نبود

امروز چنان شدی که کس چون تو مباد

بعد بغانی اشاره فرمودند .

حال آقا میرزا حبیب شما حرکت میکنید و نفعه سروری با حجاب میدید با نفعه رحمانی و انجذاب ملکوتی و همت ربانی و توکل الهی و تائید سبحانی حرکت کنید آبرا بزمین خشک میدهید یقین بدانید تائید ملکوت ابهی میرسد مطمئن باش انسان تاجمیع قوایش را حصر در امری نکند نتیجه حاصل نمیشود " حتی اجمل

اورادی و ازکاری وردا و ذکرا واحدا " جناب حاجی میرزا حیدر علی عرض کردند يك تبلیغ بعمل موثر تر از هزار قول است فرمودند قول و عمل هر دو باشد بهتر است نوراً علی نور است جناب حاجی میرزا حیدر علی عرض کرد آقا سید اسد الله باقراف مکوی نوشته بود و التماس و رجا کرده بود جواب دادم تا انسان موفق بعمل نشود دعا تا " تیری ندارد حتی دعای حق بجهت اینکه جمال مبارك در حق ناقص اکبر دعا فرمودند که مو یسد بمایحسبو یرضی بشود دیدیم نشد نوشتم آنچه عمل تو میکند و جذب تائید میکند دعای ملك و ملکوت نمیکند / جواب داد دنیا باید خوب باشد تا عقبی هم خوب بشود نوشتم این دنیا محل تحصیل است محل تحصیل کمالات است موقع بذرافشانی است تخم خوب بکارتابد روی والسلام فرمودند جلت عظمته " نفوس بمنزله نبات و اشجارند آنهایی که طالب دنیا هستند مثل نباتند سبز میشوند طراوتی هم دارند ولی بیش از چند روزی نیست اما نفوس قدسیه مانند این اشجارند ظلشان ممدود است همیشه در نهایت طراوت و صفا و با شکوفه و ثمر هستند همین درخت (اشاره بیک درخت کهن سال قطوری فرمودند) زیتون اقلا دو هزار سال است مقاومت اریاح مختلفه نموده باز هم پراز شکوفه و برگ است عجب است نفوسیکه لله هستند بالطبیعه امرد نیاشانهم خوب میشود ولی نفوسیکه از بی دنیا میروند

هر دورا از دست میدهند .

شب در بیت مبارک مختصرا بیان فرمودند که " جمال مبارک به مشیرالدوله پیغام دادند که مقصود تو از عداوت چیست اگر مقصود تو منم ؟ منکه در دست تو هستم میتوانی زجر کنی جس گئی در قعر دریا بیندازی یا بصلابه بزنی ولی اگر مقصود تو امرالله است این محال است که بتوانی با و صدمه ای بزنی بخودی خود و ببمده خلق شعله بر آفاق خواهد زد رغما لکل المعاندین " مجلس بتلاوت مناجات ختم شد .

حیفا ۱۴ هی ۱۹۱۵

امروز بنا بود مرخص شوم ولی امر فرمودند امروز هم بمانم زیرا قصد فرموده اند لوحی بجهت بدر بپریم و این توقیع ضعیف بعد از ظهر نازل شد بدون اینکه بنده استدعائی بکنم روی صرف فضل بود .

کرمانشاهان جناب ابوی آقای میرزا حبیب الله علیه بها الله

الابهی

هو الله

ای بنده ابهی مدتی است که از اینجانب نامه می ست:
تحریر نیافت این از موانع کثیر واقع والا قلم از صبر و حیا نه از مدبر

باز نماند حال چون بخشش خدا جناب آقا میرزا حبیب الله عازم بود بر عبدالبها لایم گشت که به تحریر بردازد و بشما نامه نگارد الحمد لله آقا میرزا حبیب الله در نهایت روح و ریحان و ایمان و ایقان و ثبوت بر ایمان تحصیل فنون و علم نمودند و بر جمیع تلامذه آن مدرسه تفوق جستند و همواره بخدمت آستان مقدس در نفس مدرسه موفق بودند و تلامذه و دوستانرا از هر جهت در روح و ریحان داشتند و در امتحان شهادت نامه کافی وافی گرفته و بعد از خروج از مدرسه نیز مدتی بخدمت این آوارگان پرداختند حال راجع بآن صفحات هستند البته از دیدار روی او و شمیم خوی او بینهایت مسرور و خوشنود خواهید گردید شکر کن خدا را که چنین سلیل جلیلی داری که در محبت الله شمع نورانی است و در خدمت عالم انسانی سعی جمیع یاران الهی راتحیت ابدع ابهی برسان از شهادت نجل سعید نوجوان شهید محزون و دلخون باش آنشمع هر چند از مشکوة ناسوت برون رفت ولی در زجاجه ملکوت برافروخت و آن مرغ سحر هر چند از چمن خاکدان پرواز کرد ولی بگلشن رحمن صعود نمود و جناب آقا میرزا حبیب الله بمشابه صد اولاد - است و عليك البها الابهی عبدالبها عباس .

روز پانزدهم می ۱۹۱۵ از حیفا با چشوی گریان ودلسی
بریان با یاران وداع نموده توجه بعکاشد روز شانزدهم
در صورت توقف کردم و روز هفدهم می به صیدار رسیدم چون
با اسب کرایه طی منزل میکردم بیش از این طی مسافت ممکن
نمیشد و شب هجدهم وارد بیروت شدم یکدو روز با دوستان
قدیمی وتلامذه ملاقات و وداع نموده روز بیستم می از بیروت
حرکت کرده از راه بغداد عاظم ایران شدم .
شرح مسافرت و وقایع زندگی در مجلدات بعد است .

بسمه تعالی

چند فقره از بیانات مبارکه عمومی و خصوصی که در
اوراق مشتمت و کارت بستانال وغیره بود ترسیدم مفقود شو شد
اینک در این دفتر ضبط میشود که محفوظ تر است .

تبصره (۱) - الواح خصوصی از حضرت عبدالبهاء راجممع
آوری کرده در یک جلد علیحده تذهیب نموده موجود است
امید وارم اولادم آنها را مانند جان شیرین حفظ کنند و مایه برکت
و افتخار دودمان وعائله مؤید دانند .

تبصره (۲) قسمت اعظم این بیانات مبارکه استخراج از
دفاتر خود فانی است که اغلب حضور داشتم و یادداشت بر میداشتم
چند فقره هم از دفترچه های دکتر ضیاء بغدادی و دیگران
استنساخ و اقتباس مینمودم که اکنون در این گنجینه گنجائیده شد

(۱)

فی الحقیقه جناب آقا میرزا حبیب الله شمع روشن امرالله
است من او را از صمیم قلب دوست دارم و همیشه خواسته ام
خدمتی باو بنمایم او ابدا اسباب رحمت نبود بلکه سبب راحتی
و سرور دل و جان من بوده نهایت آرزوی من آنست که اجبای

صادق خالص جمال مبارك را خدمتی بسزا بنمایم برای آنها
غذا با دست خود حاضر کنم و مانند پروانه دور آنها گردم من
میخواهم که در سبیل یاران معنوی جانفشان باشم الحمد لله
آقا میرزا حبیب الله تا بحال موفق بخدمت امر و احبای الهی
بوده و مطمئنم که در آینده بهتر و خوشتر خواهد بود و مصدر
تائیدات ربانی و سنوحات رحمانی خواهد گردید . همچنین امروز
صبح مرا بحضور طلبیده فرمودند . " به آقا میرزا حبیب الله بنویس
بسیار خوب مهیای سفر باشند تا با پدر ملاقات نموده (۱) سبب
تسلی قلب ایشان و سایر متعلقان گردند ولی جناب شیخ رئیس
(۲) مستقیماً بیخداد نمیروند میخواهند از اینجا بروند بشام و -
بیروت و حلب و اسلامبول و دوباره رجعت بحلب کنند و بیخداد
بروند لهذا بهتر است آقا میرزا حبیب یکسره از راه بغداد بروند ما هم

(۱) بعد از مراجعت از سفر امری از اروپا بنا بود که بنده را به
امریکا مأمور فرمایند و تمام دستورات سفر هم فرمودند نمیدانم چه
شده بختی مرخص شدم و بایران فرستاده شدم تصدیر
میکنم پس از شهادت اخوی مراد و دلتنگی والدین و گریه و زاری
والدین مرا از فیض این خدمت بازداشت و نقشه زندگی را
تغییر داد الله اعلم .

(۲) جناب شاهزاده شیخ رئیس موقعیکه در بهجت مشرف
بود با هم همسفر بودیم مراتب خلوص و محویت صرفه و ایمان و
علاقه شان نسبت با ما مایه مسرت خاطر است و هیچوقت فراموش
نمیشود طوی له و حسن مآب .

همین دوسه روزه به ایوسنان میرویم لهذا منهم خود ایشانرا
در آنجا میبینم .

(۲)

نقل از کارت پستال میرزا بدیع بشرویه فی مورخ ۱۶ محرم ۱۳۳۴
هفته قبل این بیانات مبارکه نازل و اصل آن را لدی الفرصه و
آسودگی خاطر میفرستم اصل لوح بخط آقا میرزا احمد است .
کومانشاهان جناب دکتر میرزا حبیب الله المحترم .

هو الله

ای یار با وفا دو طغرا نامه شما رسید و هردو بیمانه سرشار
از باده وفا بود لهذا سبب سرور و صفا شد امیدوارم که عسور و
عنایت الهیه شامل حال عموم یاران گردد و تونیز از هر جهت
مظفر و منصور باشی ولی در امور احتیاط شرط است زیرا بیخردان
در کمینند یاران حقیقی را نهایت محبت و اشتیاق از قبل من
ابلاغ دار در چنین اوقات محبت و وفا و ثبات تام سبب فوز
و فلاح و نجاح است والسلام ۹ محرم ۱۳۳۴ ع ع

(۳)

نقل از دفترچه جناب آقا میرزا حبیب الله احمدی
بیانات مبارکه در مقام اعلی در مهمانی جناب حاجی خدا بخش پدر

میرزا حبیب الله (۱) گفتم امروز محفل احبائه است باید بسر
 علی الخصوص مهمانی جناب ابوالحبیب است حقیقتا جناب میرزا
 حبیب الله مرا راضی کرده است این طلاب بیروت را خوب
 باروحانیت نگاهداری کرده بجهت اینکه خودش متذکر است در
 پاریس بعضی تلامذه را دیدم جز هوی و هوس چیز دیگری
 نیست فی الحقیقه در پاریس از هر جهت اسباب هوی و هوس
 فراهم است دیگر تا چه نفس مقدسی باشد که خود داری -
 نماید شخصی در عکا آمد بعد هم رفت پاریس گاهی از او
 مکاتیبی میرسید دیگر مکتوبی هم نفرستاد رفت و خراب شد.

(۴)

۴ شعبان ۱۳۳۲

یا حبیبی یا طیبی ذکر تلامذه بیروت در محضر انور شد
 نهایت عنایت در باره کل فرمودند و از جمله عنایات این بود که
 " فی الحقیقه میرزا حبیب الله در جمیع احوال تلامذه بیروت
 رامانند گل تروتازه و بحسبیت الله بمشابه غنچه شگفته سبز و خرم
 میسازد در کمال تنزیه و تقدیس بالفات قلوب مشغول مشام من از
 نفحاتیکه از بیروت میرسد معطر است.

(۱) بعد از شهادت اخوی میرزا مراد دیگر اسم پدر را خدا
 بخش نفرمودند و ابوالحبیب خطاب میکردند.

(۵)

سواد نطق مبارک غره صفر ۱۳۳۲

بسیار خوشت که در مقام لطفی در ظل عنایت جمال مبارک
 همه جمعیم ادا بتصور نیامد که چنین محافلی و چنین
 مجامعی در چنین جاها منعقد شود الحمد لله از فضل و عنایت
 جمال مبارک میسر شد اگر مادام الحیات شکر از این فضل و
 این موهبت کبری و این رحمت عظمی بنمائیم کم است و از عهده
 بر نخواهیم آمد زیرا که این مجالس را بحضرت فضل و عنایت
 فراهم نموده است اگر بخواهیم شکر جمیع الطاف جمال مبارک
 را بنمائیم از عهده بر نیائیم ولی باید بقدر قوه شکر نمائیم
 ما لایدرک که لایترک که و در جمیع اوقات بشکرانه و بعبودیت
 آستان مقدس بردازیم و این را بدانیم که هیچ هوبتی و هیچ
 عزتی و هیچ سلطنتی اعظم از عبودیت آستان مقدس نیست
 عبودیت حقیقی بدون تاء و بیل و عبودیت آستان مقدس اینست
 که ما باعلاء کلمة الله مشغول شویم و نشر نجات الله نمائیم
 و بتبلیغ امر الله بردازیم شب و روز آرام نگیریم و راحت و
 سکون نطلبیم به بیان و اخلاق و اعمال در انتشار و تبلیغ امرش
 بکوشیم اینست موهبت کبری اینست غایت قصوی امید واریم که کل
 بآن موفق شویم ملاحظه میفرمائید که هیکل امر را اعدا از هر
 طرف احاطه نموده اند فرقانیها از یکطرف مسیحیها از یکطرف

یحیائی ما از یکطرف بیوفایان از هر طرف امرالله را احاطه نموده اند و بکمال قوت میکوشند که ریشه این شجره مبارکه را از بیخ و بن بکنند دیگر معلم است که باید چقدر ماجانفشان باشیم چقدر منقطع باشیم چقدر نیت خالص داشته باشیم بکوشیم سعی و جهد نمائیم تا این حصن حصین امرالله از حمله جمیع این اعداء محفوظ و مصون ماند ملاحظه نمائید که چه میکنند حالا مسیحیان متصل درجراید بفتریات مشغول اسنادهائی میدهند با وجود آنکه در عهد یهود اثبات نمودم که مسیح کلمة الله و حضرت رسول نبی الله است با وجود این کشیشهای بیوفا در امریکا انتشار داده اند که بهائیان دشمن مسیحند و حال آنکه الی الان کسی نتوانسته است در معبد یهود اثبات کند که مسیح کلمة الله است و روح الله است چقدر بی انصافی است جان ما قلب ما روح ما فانی در مقام حضرت مسیح است فانی در مقام حضرت رسول است روحمانرا میخواهیم در راه آنان فدا کنیم ولی این نفوس بجهت ذره صدمه دست از همه چیز میکشند و اگر اندک ناراحتی بیابند بکلی بیقرار میشوند با وجود این اعلان میکنند که بهائیان دشمن مسیح و هادم بنیان او و مخرب شریعة الله هستند .

باری امیدوارم که انشاء الله جمیع در نهایت محویت و فنا در نهایت تضرع و ابتهاال در نهایت تذلل و انکسار

بعبودیت آستان مقدس پردازیم و با این قوه روحانی تا نفس آخر در امرش ثابت و مستقیم مانیم اینست نهایت آمال ما .

(۶)

خطابه در بیت مبارک مهمانی جناب آقا میرزا علی اکبر

نخجوانی پنجم شعبان ۱۳۳۲

در تمام ایام مبارک همیشه آرزوم این بود که روزی بیایم بلکه انشاء الله بجهتی سفر کنم و بقدر عجز خود در سبیل امرالله یک حرکت مذبوحی بنمایم لکن از جهت اینکه اسباب سجن در میان بود جمیع آن اوقات بحسرت گذشت زیرا تیره وجود اینست که از انسان یک روحانیتی حاصل شود جامد - نباشد جاری باشد ساکن نباشد طائر باشد در جمیع کائنات سکون سبب ممات و حرکت سبب حیات است منتهاش اینست که حرکت مختلف است یک حرکت حرکت جوهری است یک حرکت حرکت وجودی است یک حرکت حرکت کیفی است یک حرکت حرکت کمی است یک حرکت حرکت عینی است یک حرکت حرکت روحانی است یک حرکت حرکت الهی است خلاصه حرکت سبب حیات است و سکون سبب ممات درین مدت بسیار افسرده و پژمرده بودم از اینکه میدیدم مؤید و موفق بخدمت آستان نیستم و لکن چون ملاحظه میکردم که مانع هست و مانع

هم سجن است که آنها در سبیل الهی است لهذا تسلسی
 خاطر حاصل میشد تا آنکه صعود واقع شد شدت تا^۱ نرس
 و تحسر بدرجه فی بود که وصف نمیتوان کرد آن تا^۲ نرو تحسر
 غالب بر جمیع احساسات بود دیگر در من جان و اراده و فکری
 نگذاشت مدتی در این حالت تحسر بودم بعد نائره اختلاف
 هم شعله زد همه شماها میدانید و اینهم مانع شد بعد
 ملاحظه گردید که امرالله در خطر عظیم افتاده است باوجود
 این خیال حرکت کردم ولی حکومت مانع شد جمیع اعدای
 جمال مبارک از اطراف هجوم کردند صعود جمال مبارک را برای
 خودشان فرصت و غنیمت شمردند و بکمال قوت و شدت هجوم
 کردند در هر گوشه که یکنفر از اعدا^۳ بود مسلح شد و حمله کرد
 بنای دشمنی و جنگ گذاشت علی الخصوص این یحیائیهها که
 همیشه در سوراخها پنهان بودند نه نای نه نشانی نه صدائی
 نه ندائی داشتند از صعود جمال مبارک امیدوار شدند شاید
 رخنه فی در امر مبارک بکنند و خللی ایجاد کنند بکمال قدرت
 قیام نمودند علی الخصوص وقتیکه خبر اختلاف رسید از طرفی هم
 حضرات علما و مجتهدین هم فرصت را غنیمت دانسته بنای
 هجوم گذاشتند از طرف دیگر حکومت هم بتعرض پرداخت سا^۴
 مشکل بجان آمد مثل قضیه یزد که فی الحقیقه استخوان من از
 آن واقعه بگذاخت هر چند چیزی نمیگفتم ولی از شدت حزن

والم شب و روز آرام نداشتم دیگر معلوم است که چه میگذشت
 همه این موانع سبب شده که خیال حرکت نکردم تا اینک
 حریت اعلان شد و بند و بست برخاست بمحض اینکه حریت
 اعلان شد در فکر آن افتادم که حالا وقت است هر چه باد اباد
 بگفته در حالیکه مریض بودم بدون اطلاع نفسی سوار واپور
 گشتم بسم الله مجربها و مرسبها گفتم و رفتم حضرات آشنایان
 بیگانه در عکا شهرت دادند که من فرار کردم و از جمعیت
 اتحاد و ترقی خوف کردم و معاذ الله خیانت نموده ترسیدم و
 فرار اختیار کردم (۱) در زمان عبد الحمید اعدای عبد البهیا^۵
 متصل لوایح مینوشتند که من با حریت پروران همدم هستم و
 با آنها مخابره دارم و ضد حکومت کار میکنم چون اعلان
 حریت شد موضوع و محمول بکی تغییر یافت با اقدام دیگری
 پرداختند و لواحق نوشتند که فلانی در مکاتیبش مینویسد
 عبد الحمید مظلوم و شاه ایران را مظلوم خطاب میکند و احبب^۶
 را تشویق و تحریص میکند که پناه بروس ببرند سبحان الله
 عبد الحمید جمال مبارک را بیست و پنج سال حبس نمود و من را در
 مدت سلطنتش و جمال مبارک در حق او در کتاب تصریح فرموده اند

(۱) ناقض اکبر شهرت میدهد که العیاذ بالله فرار کرده اند مطران
 عکارا و اداری میکند که اشخاصی در یافا و اسکندریه توی کشتی بروند
 و تحقیق کنند پس از تحقیقات لازمه تلگراف میزنند. "الرجل
 المعهود بالوابور"

که پادشاه ظالم است * یا ايتها النقطة الواقعة فی شاطی
البحرین قد استقر عليك كرسی الظلم * .
در جای دیگر فرمودند شهرهاییکه در کنار دریا واقعند متعدد
است مانند جبل الطارق و باب المندب و غیره و از آنجائیکه
باید اعلاء امر بدست دشمنان امر بغشود میرزا مهدی حکمت
معروف بزعم در روزنامه خود برای تحریک عبدالحمید و دیگران
نوشته ايتها النقطة الواقعة فی شاطی البحرین قد استقر عليك
كرسی الظلم را توضیح داده و بین القوسین نوشته (ای -
القسطنطنیه) یعنی اسلامبول فرموده اند و هیئت اتحاد و
ترقی اسباب آزادی من شده اند با وجود این چگونه اورا مظلوم
گویم باری از این قبیل مسائل زیاد بمیان آمد و چون نیتم این
بود که بلکه انشاء الله در آستان مقدس بخد متی موفق شم --
باین لواج اعتنائی ننمودم رفتم بارویا و امریکا در جمیع بلاد
سفر کردم و بعوز و عنایت جمال مبارک در هر شهری بملکوت
ابهی نداشدم علنا تبلیغ گردید اعلاء امر مبارک شد در معابد
و کنائس صوامع و جوامع دیگر جائی باقی گذاشته نشد و حال
آنکه در نهایت ضعف بودم لکن تأییدات الهی میرسید
با حالت ضعف در خانه بودم ولی چون در جماع و کنائس
حاضر میشدم توجه بملکوت ابهی مینمودم فوراً تأییدات جمال
مبارک میرسید یکساعت دو ساعت تمهات با صحبت میکردم هر چند

ما کلا ذره هستیم لکن پرتو عنایت جمال مبارک مثل شعاع
آفتاب میماند هر ذره که در پرتو آفتاب افتد جلوه میکند و
نمودار میشود این نموداری ما مثل نموداری ذرات است در پرتو
آفتاب مقصود اینست که به درجه عنایت مبارک بود که وصف
ندارد فنعم ما قال .

ای باده فروش من	سرمایه جوش من
ای از تو خروش من	من نایم و تو نائیسی
گرتندگیم خواهی	در من نفسی دردم
من مرده صد ساله	تو جان مسیحائیسی

خلاصه انفاس قدسیه ما تأیید مبارک بود که تأثیر مینمود
قلوب را آرام میکرد نفوس را مستبشر بشارات الهی مینمود از ما
یک حرکت مذبوحی بود الحمد لله در مزرعه قلوب تخی -
افشانده شد بذری گشته گشت که الی الابد میرود نفوس
مبارکی مشتعل شدند منجذب گشتند و به خدمت قیام نمودند
تا آنکه در نهایت سرور و فرح مراجعت بآستان مقدس گشت
الحمد لله احبای الهی از جمیع جهات بزیارت عتبات مقدسه
آمدند و با آنها ملاقات و معاشرت گردید از وجوه نورانی آنها ن
قلب باهتزاز آمد اطمینان حاصل شد که این نفوس در سبیل
جمال مبارک جان فشاندند مقصدی جز رضای او ندارند فکری جز
نشر نفعات او نکنند باری در نهایت اشتعال طواف مطاف -

ملاّ اعلی نمودند در بقعه مقدسه در مقام اعلی سربآستان نهادند و مراجعت بدیار خود نمودند امیدواریم که از مراجعت آنها نتایج عظیمه و آثار جلیله ظاهر گردد حال که شما میروید باید بهمین قسم بقوت الهی و بشارت روحانی و انجذاب وجدانی مراجعت کنید چون من در اینجا نبودم حضرات آشنایان بیگانه کوشیدند و با بعضی ارتباط پیدا کردند با بعضی روابط خلیه با بعضی روابط ظاهره بعد از ورود من باز مجتمع شدند و مثل زمان عبدالحمید لوائحی نوشتند و مفتیاتی زدند و حال فرستاده اند باسلامبول بگمان اینکه این سبب میشود حکومت قیام بر من بینماید یا حبس میکند یا نفی یا قتل مقصود اینست که احبای الهی نباید نظرشان بمن باشد این امر امر عظیم است امر جمال مبارک است هزار نفس مثل من بیایند و بروند باشد یا نباشد موجود باشد یا مفقود یکسان است و اهمیتی ندارد اهمیت در امر مبارک است احبای الهی باید ثابت و ثابت و راسخ باشند معلوم است که من همیشه در خطر بوده و هستم و گذشته از خطر من که همیشه در این عالم نیستم یکروز میباید که آرزوی جوار رحمت کبری بنمایم احبای الهی باید در نهایت استقامت باشند ابدًا در نظر آنها فرقی ننماید تزلزلی حاصل نشود بلکه روز بروز ثباتشان مقاومشان و استقامتشان بیشتر شود شما ملاحظه کنید که

بندگان حضرت مسیح هر کدام که از این عالم رفتند چون شهید شدند دیگران اعظم از آنها قیام بر خدمت نمودند قوتی عظیمتر ظاهر کردند تا اینکه نور هدایت آفاق را روشن کرد شما هم باید همینطور باشید و یقین بدانید که تائیدات جمال مبارک میرسد فوالله الذی لا اله الا هو اگر امروز شخصی از ضعف مخلوقات بخدمت حق بپردازد تائیدات و توفیقات ربانی از هر جهت او را احاطه نماید باری دریناه جمال مبارک باشید محفوظ باشید مویذ و موفق باشید هر یک در سبیل او یک علم آسمانی باشید مشتعل و منجذب باشید بنفثات قدسیه او زنده باشید مقصد اینست که نگاه نکنید من هستم یا نیستم موجودم یا مفقودم بخدمت امر بپردازید توجه بجمال مبارک داشته باشید او شما را از هر نفسی مستغنی میکند از او مدد بطلبید در امر او ثابت باشید خادم او باشید پاسبان آستان او باشید بنده درگاه او باشید مستمد از فیوضات او باشید مستشرق از انوار او باشید در صون و حمایت او محفوظ و مصون باشید مطمئن باشید و نصرت من قام علی نصره امری بجنود من الملاّ الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین اینست آسایش حقیقی ملاّ همین آقا میرزا ابوالفضل (۱) را ملاحظه کنید چقدر

(۱) در این احتفال که در بیت مبارک در حیفای جمعی از احبای بودند شعری هم از طرف مرحوم حاج فصیح الملک شوریده شیرازی (بقیه در صفحه بعد)

نصرتش کرد در هر موقعی و در هر موردی موبد گردید
 فوالله الذی لاله الا هو اگر سلطنت شرق و غرب باشد
 از برای انسان ذره فایده ندارد عاقبت جز خسران مبین
 نیست گو ناصرالدینشاه گو محمد شاه ؟ گو عبدالحمید ؟ گو
 عبدالعزیز ؟ گو عبدالحمید ؟ گو بناپارت ؟ گو گیم ؟ نه انری
 نه نمری با وجودیکه اینها ملوک بودند در نهایت اقتدار
 بودند عاقبتشان خسران مبین بود این را مشهود مبینم پس
 بکشید که در عبودیت آستان مقدس استقامت نمائید اینست
 آن عزت ابدیه اینست نعمت سرمدیه اینست سبب نورانیت
 وجود در ملکوت ابهی اینست سبب ترقی در این اوج نامتناهی
 و علیک البهاه الابهی .

توضیح آنکه مطران عکا که یکی از اعدای امر و رفیق
 ناقض اکبر بود تلغرافی در یافا بشخصی از کسان خود میزند و
 میگوید بروید تحقیق کنید العیاذ بالله حضرت عبدالبهاه با کشتی
 فرار کرده اند شخصی مسیحی توی کشتی میرود عرض میکند شماستید
 (بقیه یاورقی صفحه قبل) در مرثیه حضرت ابی الفضائل انشاء و
 بوسیله مرحوم میرزا محمد باقرخان دهقان تقدیم نموده بود که
 خوانده شد بیت الغزل این شعر این بود .

گر شد سبانهفته بماناد آفتاب
 ورشد کیافسرده مصون باد بوستان

ای شمس عهد حضرت عبدالبهاه تو باش
 ای کنز فیض و معنی کهف الامان تومان

عباس افندی میفرمایند بله چه میخواهی عرض میکند شهرت شما
 را شنیده ام آدم مشرف شوم فرمودند من شما را می شناسم
 وقتیکه یکتفر عقب سرش رفته بود در تلگرافخانه تلگراف کرده بود
 " الرجل المعهود بالواپور "

(۷)

لوح مبارکی است نزولی بخط حضرت ولی امرالله که بامضای
 حضرت عبدالبهاه رسیده و لوح مذکور راجع بحركات دکتور فرید
 است چون اصلش نزد اینجانب است و دارای مطالب مهمه
 میباشد لذا سوادش را ذیلا در این دفتر مینگارم :

پاریس حضرت مستر و مسیس د ریفس علیهما بهاه الله *

تلغراف وصول نیویورک رسید بسیار مسرور شدیم که الحمد لله
 سالما رسیدید و امیدواریم تابحال محفوظا و مصونا بیاریس رسیده اید
 و در آنجا نیز محفوظا و مصونا بمانید علی الخصوص که این ایام در

* مس یارنی که بالاخره مسیس د ریفس بارنی شد مدت هادریست
 مبارک ماند سئوالاتی کرد و جوابها شنید و آنها را جمع کرد و -
 کتاب مستطاب مفاوضات را طبع و نشر نمود .

پاریس وجود شما لازم زیرا ناقضین در لندن سبب تزلزل بعضی
از احباب گشتند بنهایت بغض و عداوت برخاسته اند و میسرس
شوالیه را دکتر فرید سفیر نموده و بجمع امریکا فرستاده تا
هرکس را دید در میثاق الهی متزلزل نماید وقتیکه در پاریس
بودم مجلی از احوال دکتر فرید بشما ذکر کردم چونکه محرم
راز بودید حال تفصیلش در جوف است ملاحظه خواهید نمود
که من چقدر صبورم و چقدر از این بی انصاف تحمل کردم او را
بنهایت الطاف و مهربانی بیست سال تربیت نمودم و در حق او و
پدر و مادر او رعایت و عنایت مجری داشتم تا بزرگ شود و
خدمتی بامرالله نماید حال اول مخرب شده است ولی از این
قبیل وقوعات بسیار جمیع نفوسیکه بر نقض عهد قیام نمودند
محو و نابود شدند قوه میثاق را هیچ قوه نمی مقاومت نتوانند
نهایت باید مخدول و منکوب گردد چنانچه تجربه شد آقا جمال
بروجردی اول شخص بهائیان بود نظیر یهودای اسخریوطی
رئیس حواریون بود بجهت نقض میثاق محو و نابود شد و همچنین
دیگران نفوس بسیاری کل بخسران مبین افتادند اینها نیز مثل
آنان طقبت خواهند شد هر یک از دکتر فرید و متعلقانش خیلی
معروفتر مشهورتر محرمتر بودند و لکن کل بجاه وبال و حفره یاس
و ناامیدی افتادند قوه میثاق مثل آفتاب است و نفوس ناقضه
مثل ابرتاریک عاقبت شعاع آفتاب این ابرهای سیاه را تلاشی

نماید و در نهایت درخشندگی جلوه نماید از جهت پاریس من
مطمئنم که در آنجا فساد نمی تواند بکند زیرا شما در آنجا
هستید البته ثبوت و استقامت شما مانع از فساد ناقضین است
امروز قوه محرکه در قلب آفاق قوه میثاق است هر نفس ثابت تر
روشنتر است و موید تر و موفق تر این به تجربه رسیده است ملاحظه
نمائید که مثل میسنویلاک (۱) چون در عهد و میثاق نهایت ثبوت
داشت در المانیا چگونه موفق شد و ابراهیم خیرالله بکمال
شهرت چگونه بجاه ذلت افتاد فرید و متعلقانش نیز نظیر آنان
این میزانی است تعلم البته شما در پاریس بکوشید که این همسات
شیطانی تاثیر ننمایند جمیع احباب الله بتبلیغ امرالله پردازند
زیرا پاریس بعد از این حرب خیلی استعداد پیدا خواهد نمود
این فرصت را غنیمت بدانید و علیکم البها، الابهی عبد البها، عباس

(۱) میسنویلاک دخترکی بود آلمانی الاصل ساکن کانادا وقتیکه
در امریکانندای امر را میشوند مو من میشود و بالمان میرود و سهدایت
ابنای وطنش میرد از این دخترک ۶-۷ ساله خیلی کوتاه قد
بود که اغلب وقتیکه بمجالس می آمد او را مانند عروسکی در بغل میگرفته
و بجای آنکه پشت میز خطاب برود بالای میز میرفت و بقدر یکد و
ساعت مثل دریای موج از نطق موج میزد که جمیع مستمعین اثر عمیق
میخشید حضرت عبد البها، مکرر مزاحا میفرمودند .
" آلمان دنیا را بر تزلزل انداخت و فتوحات عظیمه کرد
ولی ما آلمان را بوسیله یک دختر دو وجبی فتح نمودیم ."

امروز حضرات با کشتی نسه حرکت نمودند همچنین
 امة الله المتجدبه مسیح اموجین هوبک که از اجبای مشتعلیه
 آمریک است و قریب نه ماه در بیت مبارک توقف نموده بود
 با حضرات عالم لندن گردید و جناب آقا میرزا محمود زرقانسی
 هم با همین کشتی عالم هندوستان شدند هر یک از این
 دوستان را تنها خواسته و بیانات تشجیع آمیری فرمودند که شما
 ملائکه ملکوت ابهی هستید باید نفوس را بطریقه سمحه بیضا
 هدایت نمائید مشمول انوار شمس حقیقت هستید انمار لذیذ
 ببار آورید و مورث حلاوت ذائقه ها شوید فراتهای عذب بهشت
 سردی هستید تشنگانرا سیراب کنید موائد آسمانی هستید
 گرسنگانرا نصیب بخشید هادیان شاهراه ملکوتید گمگشتگان
 بیچاره را بمرکز حقیقت رسانید و همچنین جناب آمیرزا حبیب الله
 فرمودند باید در این سفر بعون و عنایت الهی معجزه نمائید
 و صحبتهای شما باید در نهایت روحانیت باشد بگوئید جمال
 مبارک این میثاق را برای این گرفته که توجه کامل بنقطه
 واحده باشد اگر چنین نبود تا بحال هزار فرقه در میان
 بهائیان تشکیل شده بود ماکاری بکسی نداریم ما میخواهیم
 حصن حصین امرالله را محفوظ بداریم شما ببینید که بعد از
 حضرت مسیح چقدر فرق و مذاهب ظاهر شد حال جمال مبارک
 یک نقطه را معین نموده اند که دیگر اختلافی در میان نمائند.

..... در مجالس عمومی صحبت کنید از محبت الله و نفوذ
 امریها الله و رسوخ کلمة الله سخن رانید و نفوس را بجوش
 و خروش آرید و آتش بدلها زنید و شور و ولهی در سرها
 بیندازید من شب و روز در حق شما دعا میکنم که از هر جهت
 موید و موفق باشید.

و در جای دیگر میفرمایند " این مسائل (نقض عهد) مثل کف دریا
 است میآید و میرود و شما ملثمن بتائیدات الهیه باشید اجبای
 الهی چون پای ثبات و استقامت بنمایند توفیقات صمدانیه شامل
 حال گردد روزی خواهد آمد که ذکری از اینها باقی نخواهد
 ماند محزون باشید مخموم نگردید بکمال قوت قیام نمائید
 زیرا این نفوس مانند شغالند و بندگان جمال مبارک اسد غالب
 عنقریب این ظاهر و آشکار گردد شخص بر من اعتراض نمود که
 تمدن الملك چرا طرد شد و حال آنکه باید جمیع طوایف عالم
 را دوست داشت و لکن اینقدر ملاحظه نموده که نفس مبارک
 حضرت بها الله نفوسی را طرد نمودند و در کلمات مبارک نهایت
 تحذیر از معاشرت منافقین میفرمایند بلی با جمیع طوایف عالم
 باید نهایت دوستی داشت ولی با منافقین معاشرت و الفت ممکن
 نیست زیرا مضرت آن بر امر واقع میشود منافقین در امر رخنه
 نمایند و یکی امر الهی را از ریشه براندازند الفت با منافقین
 مانند آنست که انسان ماری را در قمیص خود پیرواند یا عنقریبی

را در آستین خود منزل دهد جمیع حواریون مسیح از یهودای
اسخریوطی اجتناب نمودند و همچنین در مکاتیب بولس مطالعه
نمائید که چقدر منع معاشرت با منافقین کرده است اگر کسی
نفس زهر آگین داشته باشد آیا باید با چنین شخصی آمیزش نمود
یا آنکه نفوس از معاشرت با چنین شخصی محفوظ داشت؟ ما
باید با جمیع ملل در نهایت محبت و مهربانی باشیم یعنی
نفوسیکه نمیدانند نه منافقین را زیرا منافق سبب شود و فساد
عظیمی در میان آید و رشته امور امری گسیخته گردد ما با کسی
نزاعی نداریم نهایتش اینستکه تمدن الملك بین اصحاب فتنه
انداخت بدرجه فی اخلال کرد که نزدیک بود بنیان الهی
را براندازد بکرات توبه کرد بعد از توبه باز فساد کرد بالاخره
تلغرافی در حق او نمودم که تمدن توحش است معاشرت با او
جایز نیست اگر چنین نمیشد بنیان الهی در طهران بکسی
منهدم میگشت این عهد را مقصدی جز خیر عموم عالم انسانی
نه اما اگر ماری مثل تمدن الملك همچو کند مجبور بر آنم که اجبا
را بیدار کنم و اگر نکم عند الله وعند الخلق مسئولم اما اگر
نفسی ضری بنفس من وارد آورد نه امر الله ولو عضوی از اعضای
مراقطع نماید فوراً عقوبت نماید و بنهایت مهربانی با او بردانم دشمن
را دوست شمرم اما اگر نفسی ضری با امر الله رساند او را دوست
نمیدانم و دوست نمیشمارم و اگر وهنی با امر الله رساند البته

تمکین ننمایم ."

(۹)

فرمودند " جناب آقا میرزا حبیب موید است خیلی شهرت
خواهد کرد واقعا بنده صادق جمال مبارک است جان فشانست
منو من است فی الحقیقه موید من است بهر یک از احباب برسد
آنچه از دستش برآید خدمت میکند .

بجمیع این احباب که از بیروت میگذشتند محبت مینمود ولی من
الله و فی سبیل الله نه از برای رفاقت اینهارا دوست میداشت
چونکه محبت بجمال مبارک دارد محبت دونوع است یکی محبتی
است عن علیه است و یک محبتی بلا علیه مثلا این مردم بسیار
بهم الفت و محبت دارند این از جهت عن علیه است یا جهت
دنیا است یا مقصدی دارند اینگونه محبتها عاقبت منقلب میشود
ولی یک محبتی است لله مثلا این شخص را دوست میداری جهت
اینکه مؤمن است مؤمن بالله است نمیخواهی از او استفاده
بکنی یا آنکه مقصد خود را مجری داری این باقی است این
لله و فی الله است آنهایکه محبت اولیه را دارند تعلق است
نه محبت شهدای سبعه را وقتی بردند گردن بزنند هر یک
التماس میکرد مرا اول شهید کنید تا دیگری را نبینم و من اول
شهید شوم این محبت است این محبت نور است این محبت

(۱۰)

خطاب بتلامذه بیروت در مقام اعلیٰ ۱۱ جولای ۱۹۱۴
 در ایامیکه در آمریکا بودم امة الله مسیس پارسنز مرا بمحل
 بیلاتی خود برد در دلبین نیو همپشر دعوت نموده بود یکی از
 پرفسورها آمد و مرا دید و بمدرسه بیلاتی خود وعده گرفت چون
 بآنجا رفتم دیدم این مدرسه در توی جنگلی تا سه سیس شده
 هوایش در نهایت طراوت و لطافت در آنجا در بالای تپه سبز
 و خرم که پر از اشجار با صفا بود در جلو دریاچه چادر زده بودند
 و هر چند نفر از این تلامذه چادری داشتند معلم ساعات
 معینی تعیین کرده بود که هم مشغول تحصیل وهم مشغول
 ریاضات بدنیه باشند اینها لباسهای بسیار خفیف پوشیده
 بودند و در هوای آزاد میخوابیدند روزها میدویدند و بدریا
 میرفتند و شناوری میاموختند باینها غذای سنگین میدادند محل
 محقری ساخته بودند از برای اجتماع عمومی برای درس -
 خواندن و غذا خوردن علیحده علومیکه خوانده بودند تکرار
 میکردند اما مزاجهای اینها بسیار قوی بود بدلیوریکه تحمل هر
 مشقتی را مینمودند و طوری اوقات را ترتیب داده بودند که
 نمیگذاشتند این سه ماهه تعطیل بهدر برود و در این مدت

تحصیل میکردند و بطوری در ریاضات بدنیه تمرین مینمودند که
 همه قوی الهیکل بودند پا برهنه سر برهنه لباسهای نازک
 در آن جنگلها میدویدند تا بوضعی عادت نمایند که اگر در -
 صحرائی که هیچ آبادی نباشد بیفتند بهیچوجه من الوجوه
 برای آنها تفاوتی نکند مثل این باشد که در شهرند مثل سایر
 ذیروح که در این صحرا زندگی میکنند مثل آموها نخجیرها
 و طیور معیشت کنند عجیب بود شاخه های درخت را بریده
 برای خود تختخواب طبیعی ساخته بودند و روی آنها میخوابیدند
 من مفصلا از برای آنها از تربیت مادی و تربیت الهی صحبت کردم
 پرفسور خوب آدبی بود خیلی بامحبت و مهربانی نمود حالا -
 حضرات معلمین در مدرسه بیروت از شما راضی هستند؟ عرض شد
 بله فرمودند "الفضل ما شهد به الناس بلی بهائیان علی الخصوص^ص
 جوانها باید نوعی سلوک نمایند که جمیع ناس شهادت بصفات
 حمیده آنها بدهند این لذت دارد من هر وقت شماها را مبینم
 سرور میشم الحمد لله اینطور هم هست انسان باید نوعی زندگی
 کند که در نزد خدا و در نزد اولیای الهی و در نزد خلق
 مدوح باشد اگر اینطور باشد نهایت سرور از برای او رح میدهد
 اینست سبب سرور قلب انسان که در درگاه حضرت احدیت
 مقبول باشد آنوقت قلب او همیشه در نهایت فرح است و اگر
 انواع بلایا و صدمات از هر طرف بر او وارد آید قلبش سرور است

مانند دریائی میماند که بر روی آن موج و طوفان دیده میشود ولی عقش ساکن و راحت است و الا انسان بهیچ چیز سرور نمیگردد يك یاد روز است بعد منقلب میشود مثلا انسان اگر بکنزی برسد سرورش موقت است و رحمت و مشقتش بیحد اما اگر برضای الهی موفق شود و در درگاه احدیت مقبول افتد در پیشگاه حق مقرب و در نزد اولیای الهی مدوح و در نظر جمیع محبوب باشد این کنزی است که سرور اندر سرور است هیچوقت خسارتی بر آن وارد نیاید انسان همیشه تر و تازه و خوشدل و سرور و ممنون است در عالم وجود نعمتی بالاتراز سرور الهی نیست این سرور اول نعمت عالم انسانی است مثلا چون انسان يك مسئله از مسائل علمیه را حل نماید يك فرح غریبی از برای او رخ میدهد و یا چون عمل خیری یا امر عظیمی را پیش برد سرور و انشراح قلب رخ میدهد نوشته اند که خواجه نصیرالدین طوسی که در فن ریاضیات ماهر بود بعضی شبها بر بام میرفت و نظر در حرکات نجوم میکرد و اکتشافات مسائل فلکیه مینمود و هر وقت بعضی مسائل فلکیه مشکل را حل میکرد بر میخواست و از شدت سرور میرقصید و میگفت کوناموك که بیایند و ببینند سرور در چه چیز است - سلاطین ارض بیایند و ببینند فرح حقیقی در چه چیز است اینست که در الواح الهیه جمال مبارک اینقدر اعظم و فنون ستایش نموده اند کل را تشجیع و ترغیب بر اکتساب آن فرموده اند

زیرا سعادت ابدیه در آن است باری الحمد لله صحیحا و سالما آمدید با شما ملاقات کردیم و حالا هم در مقام اعلی هستیم آنجا هوا بسیار لطیف است گلستان است منظر مبارکی است مقعد صدق است جواری رحمت کبری است.

(۱۱)

۱۳ جولای ۱۹۱۴ پس از آنکه میرزا علی اکبر رفسنجانی در بیت مبارک حیفای مناجاتی خواند حضرت عبدالبهاء بیانات - ذیل را فرمودند :

" حضرت اعلی روحی له الفدا میفرمایند که يك كلمه یا بيك آیه من يظهره الله حجت است از برای جمیع من علی الارض حالا اینهمه آیات و تفاسیر و خطب و شئون علمیه و مناجات از فم مبارک نازل شده آیا دیگر جای انکار مانده است؟ با وجود این جمعی از بیغرضان میخواهند ازل را در جلوی جمال مبارک بگذارند همه میدانند این شخص از هر فضلی عاری بود - نوشتجاتش که الان در لندن موجود است بنوعی سخیف و بی معنی است که حتی اطفال مدرسه قبول نمیکند که بآنها نسبت داده شود یعنی از اول یم آدم الی یومنا هذا عباراتی باین رکیکی دیده نشده بعد از شهادت حضرت اعلی مکتوبی میرزا سعیدخان نوشته است " که اینهم تمام شد دیگر

کسی نیست جز جمال مبارك " و حال آنکه میرزا یحیی موجود بود جمال مبارك امرادر بغداد بلند نمودند و اضا مشهود در مقابل جمیع ملل و نحل ایستادند و بعد از آن تفصیل مد هسه و سه و فرمان بآن عظمت و جلال از بغداد حرکت نمودند ولی نفس ازل بعد از صعود حضرت اعلی چه کرد يك نفسی را تبلیغ نکرد و يك خدمت جزئی هم نکرد کاری که کرد هی پشت سر هم عیال گرفت و اوقات خود را با آنها گذرانید حتی جسارت بر این نمود که حرم حضرت اعلی را گرفت که بنص بیان حرام است چهل سال در قبرس بود يك نفسی را تبلیغ نکرد حال نفسی بایسن بیعرضگی می خواهد ادعای وجود نماید مثل آن میماند که ذره در مقابل آفتاب ادعائی نماید واقعا چقدر جسارت است آن - شهادت حضرت اعلی و این نوع به لهو و لعب مشغول شدن چقدر غفلت است پس از حضرت اعلی جمال مبارك در زیر زنجیر تبلیغ میکردند در زیر شمشیر آیات هدی میخواندند و او در هزار - سوراخ تنگ و تاریک پنهان بود در جای دیگر میفرمایند (راجع به ازل)

الحمد لله بحقیقت مسئله ازل اطلاع یافتید البته در اظهار حقیقت آن بکوش تا این ابرهای تاریک از پیش چشمها تلاشی شود و آفتاب حقیقت بتابد مسئله ازل چون اهمیتی نداشت و از مسائل عادی بود لهذا ما نخواستیم که با شما در این خصوص صحبتی

بداریم و اوقات را بحوادث عادیه بگذرانیم در امور مهمه باشما صحبت داشتیم که اس اساس تعالیم بها الله بود ازل نه نای داشت و نه نشانی همیشه از شدت ترس مخفی بود ابتدا کسی از او خبر نداشت در مدت حیات نفسی را با تبلیغ ننمود مدت چهل سال در قبرس با وجود حریت دولت انگلیس يك نفس از اهل قبرس را بایی ننمود شب و روز مشغولیتش بزنانی بود که این اولادهای بی تربیت که در قبرس دیدی از آنان پیدا کرد حتی حرم حضرت اعلی را برد و پروائی نکرد با وجود آنکه بنص بیان حرام است و اینکا ررادر زمان غیبت جمال مبارك کرد و بعد از چند روز این زن را بدیگری بخشید خدمتی که بحضرت باب نمود این بود که بعد از اینکه سینه حضرت اعلی هدف هزار گوله شد بعوض آنکه با چشمی گریان و دلسی سوزان و ناله و فغان ایلم بگذراند بتکثیر زوجات پرداخت آنچه معلوم و مشهود و مسلم است یازده زن بود یکی اسمش حاجیه دیگری خواهر حاجی رقیه دختر ملا عبدالفتاح رقیه اعرج دختر حیدرقلی مادر احمد - بدری جان نسا جان در طهران قانته يك دختر عرب زن معلم - حرم نقطه اولی ملاحظه نمائید این شخص حیات خویش را در معاشرت زنان گذرانید و این اولادهای بیعقل و بی تربیت را پیدا کرد که دیدی جز این چه خدمتی بحضرت باب نمود آیا نفسی را تبلیغ کرد و یاد در محلی نطق و بیانی نمود بالعکس جمال مبارك در جمیع

اوقات در مقابل جمیع اعدا بکمال قوت و اقتدار ظاهر و باهر بود و جمیع حتی اعدا بیزرگواریش قائل و قانع بودند در زیر زنجیر و زندان اعلا کلمة الله نمود در قلعه عکا بسلاطین آن خطاب ها بنگاشت.

(۱۲)

۱۱ نوامبر ۱۹۱۴

جلوی آفتاب جلوس نموده فرمودند. " آفتاب مطلوب است" سؤال شد مقصود از عباد و نمود چیست فرمودند " اینها قبل از موسی بودند از عرب بائده هستند یعنی که خبرشان منقطع شده است در تاریخ اسلام نوشته شده است ولی در توراة نیست شهرشان احقاف است در زمان حضرت رسول آثارشان مانند چاه و مغاره و غیره مانده بود مغاره های توی کوه در راه خج خیلی قدیم است کوه را میگویند خالی میکردند و مثل اطاق منزل میکردند خود فرنگیها نوشته اند آثارشان و خطوطشان موجود است در اثر سیل و طوفان و زلزله محو شدند مقصد از ناقه خود حضرت صالح است اذیت کردند و بر قتلش قیام نمودند آن اقوامی که میخواستند دین الله را خراب کنند خدا خود آنها را هلاک کرد مدم علیهم ربهم بذنبهم و لا یخاف عقباها ."

جلوبیت مبارک عکاد در حضور مبارک بودیم یک عرب فقیری با لباسهای بسیار کیف و موهای چرکین ژولیده بحضور آمد در نهایت لطف و مهربانی دست بسروریش او مالیده اظهار عنایت و مزاج فرمودند " بسطک الله " " فرحک الله " " مرحبا بذقنک " " ادش ذقنک طیب " بعد که شخص عرب فقیر رفت فرمودند " اینکه میفرمایند " عاشروا مع الادیان " مقصد مثل این نفوس است بدون اینکه هیچ ارتباطی در بین باشد بیست سال باو خدمت میکنم نه مثل ناقص عهد یا کسیکه جمال مبارک را سب میکند یا آنکه حاجی محمد کریم خان که رد بر حضرت اعلی نوشته برو با او معاشرت کن مقصود اینگونه نفوس است که بیغرضند مذذب و مودی و منافق نیستند اینها مؤمن نیستند مانعی ندارد بحقید و خودش باشد میفرماید اگر کره از کسی داری از دینش نباشد مثلا از فلان نصاری نباید از برای دینش از او کره کنی ولی بواسطه اخلاق کیف مثل دزد و حیز و قاتل را نباید معاشرت " عاشرو مع الادیان " این نیست اگر میدانی القاء بغض و عداوت جمال مبارک میکند پس با او نمیشود نشست و برخاست مکاری باین نفوس نداریم ما او را به خودش وامیگذاریم ."

یک خروس در شت قشنگی جلو آفتاب دانه برمیچید فرمودند :
" اگر خروس نادربود از شهر بشهر برای تماشایش میرفتند ولی کترش مانع از قیمت شده ."

در حضور مبارك قدم زنان بگردش در کنار دریا رفتیم اول که نزدیک دریا رسیدیم بعضی دیوارهای خراب شده بنظر رسید فرمودند :

" این دنیا عالم کون و فساد است عالم خسته نمیشود از یکطرف مردم میسازند از یکطرف کون خراب میکند و خسته نمیشود این عالم چه ایامی دیده است اینجاها عمارت درست کرده و جلو اش حطم بوده است و از این سنگها حوض طبیعی ساخته اند و لباسها را میشتند " بطرف دورا راه می رسیدیم سوال فرمودند " از چه راهی بروم ؟ " استاد محمد علی بنا که گاهی در حضور مبارك مناجات میخواند عرض کرد طرف یمن بهتر است فرمودند بله یمن مدوح است و یسار غیر مدوح بجهت اینکه دست راست قویتر است از دست چپ و جمیع کارها را دست راست میکند دست راست مینویسد میدهد میگیرد کار میکند مگر اینکه دست راست خسته شود یا مشغول باشد یا آنکه معطل و فالج باشد آنوقت دست چپ کار میکند یمن در عربی مدوح است یمن دو معنی دارد یکی راست و یکی قسم .

نزدیک پسر کوچکی رسیدیم که برتقال میفروخت فرمودند .
" برتقال میل دارید ؟ " عرض شد بله ده دانه بابتیاع فرمودند در این بین دو دختر عرب هم آمدند و نگاه میکردند فرمودند شما هم هرنفیری پنج دانه بردارید یکی عرض کرد ماغدیش مصاری -

(پول نداریم) فرمودند " عیب ندارد من میدهم " چون ایمن دخترها برتقال هار انزومادرهایشان بردند زنها دیدند پسر برتقال فروش بیش از قیمت برتقال پول گرفته و یکمتر به هجم آوردند که برتقال بیشتری بگیرند ناگاه پسر برتقال فروش فرار کرد و زنهای عرب دنبالش میدویدند عجب تماشائی بود حضرات که رفتند باین فانی امر فرمودند که از آلمان بحضور مبارك عرض شود - فرمودند " آلمان یعنی آلمان " عرض شد آیا مکمست سرکار آقا یکدفعه دیگر مغرب زمین را بقدم مبارك مشرف فرمایند ؟ فرمودند " اروپا دور است میخواهم بقدمس و مدینه بروم چونکه این شهرها نزدیکند " عرض شد هر کلتسینر گریه میکرد و میگفت بحضور حضرت عبدالبها عرض کن جان خود را وقف تو میکنم بعد هم بسرحد آلمان رفت فرمودند مسیو برنارد هم رفته است بیدان جنگ و حال آنکه اگر در عالم شخصی باشد که برضد جنگ باشد اوست اینقدر از جنگ تنفر دارد و برضد جنگ است که وصف ندارد ولی او را مجبور کردند و بردند [نفوسی که جال و دل را فدای حق کرده اند برای آن نفوس گرانست در سبیل خاک - جان بدهند که حقیرترین چیزها است .

عرض شد در آلمان از یکطرف صدای نشید وطنی و سرودهای مهیج عسکری بود و در مجالس احبا نطقهای بهائیان و تلاوت آیات و مناجات و ذکر حق مثل اینکه خبری نیست و احبا از این

اضطرابات فکری جز فکر حق و عوالم روحانی فکر دیگری ندانند فرمودند
 " در چنین ضوضا و غوغائی ندای الهی بلند شود ایمن
 عجیب است فی الحقیقه در هفت هشت روز اقامت در اشتوتگارت
 چنان نار محبت الله شعله ور شد که حضرات خیلی مسرور و
 پر شور شدند تخم خوبی کشته شد ."

عرض شد حضرات طبعا متدین هستند و مبلغهایشان هم
 فی الحقیقه مؤمن و ثابت بر عهد و پیمان بوده اند و متمسک
 هستند اینست که امرالله رو بترقی است فرمودند " بلی از اساس
 تخم خوب افشانده شده "

عرض شد فرد لاین شوارز (میس شوارز) دو جلد کتاب آورد
 بود نزد والده اش یکی کتاب تولستوی یکی کتاب ویکتور هوگو که
 اینهارا یکی از معلمین بمن داده آیا صلاح هست بخوانم ؟
 مادرش گفت عزیزم مادام که فایده امری بتونده شاید سبب
 سستی ایمان تو بشود و هر چیزی که حب شما را نسبت با سرکم
 کند مضر بحال شما است برویس بده " فوراً برد و بصاحبش رد
 کرد فرمودند " مرحبا راست گفته بله همینست من در اروپا
 همیشه میگفتم که امر حضرت بها^ه الله جامع جمیع ادیان قبل
 است و دارای جمیع فواید راجعه بهیئت اجتماعیه مثل شجره
 میانسند که شامل شاخه های متعددی است امر بها^ه الله هم
 جامع جمیع تعالیی که منافع بشری را در بردارد و برای هر

طبقه و طایفهئی مفید است مثلا در انجیل رحم و مروت است
 و عفو و غفران است و در امر بها^ه الله هم هست در قرآن
 عدل و قصاص است در امرالله هم موجود است در هر طایفهئی
 از طوایف عالم هر مسئله خیری که دارند در امرالله هست
 ما عدای آنها مبادی هست که در سایرین نیست آن وحدت
 عالم انسانی است دین باید سبب الفت و محبت باشد دین باید
 مطابق عقل و علم باشد اعلان صلح عمومی است مساوات بین
 رجال و نسا " است ترویج علم و عرفان است و غیره .

ضمنا چند قضیه کوچک جسته و گریخته از احبای اشتوتگارت
 بعرض رسید ذکر خیر هر گرونیسویک شد که شعرهای زیسادی
 درباره امر سروده ضمنا قصه یکنفر سرناز بهائی شد که با
 اسرای فرانسوی معامله و رفتارش مثل برادر بوده و همچنین
 عرض شد پرفسور یگر تازه تصدیق کرده و عیال دخترهای هم
 مؤمن شده اند و هر وقت ماها صحبت امری میکردیم و ذکر
 شهدای ایران و تضییقات ایران پیش میآمد این پیر مرد روحانی
 زار زار میگریست و اشکهایش مانند قطرات باران روی ریشش
 سرازیر میشد فرمودند :

بازگواز نجد و از باران نجد تاد رود یوار را آری بوجود
 واقعا خوب میگوئی از احبای صحبت میداری .

عرض شد ما بندگان همه روزه این مطلب را بین خودمان بمیان

میاوردیم و صحبت میکردیم و میگفتیم وقتی که دشمنان امر جمال مبارک را از نیاوران بطهران سروبای برهنه میاوردند با آنکه مفتشین میخواستند سرکار آقا را بفیزان ببرند که گمان میکرد که در این مدت کوتاه تا سیس چنین سلطنت و عظمت ظاهره می بفرمایند؟ که در فکرش چنین روزی را پیش بینی میکرد؟ همچنین در التزام خدمت قدم زنان میرفتیم تا بقبرستان رسیدیم بزیارت تربت احباب شتافتیم روی قبرها ایستاده دستهای مبارک را بسوی آسمان بلند نموده بصوت غیر مسموعی تلاوت مناجات فرمودند و طلب مغفرت نمودند که همه طاروخی مردن کرده بلسان جان میگفتیم:

بعد صد سال اگر بر سر خاک گذری

کفن خود بدرم زندگی از سر گیرم
از گورستان خارج شده قدم زنان باطاق ایستگاه راه آهن تشریف برده جلوس فرمودند و خطاب باین قانی نموده فرمودند " حالاکه حکیم باشی شده ای نبض مرا بگیر" این قانی بمجردی که دستم را روی نبض مبارک گذاشتم بیکه ای خورده عرض کردند نبض بطبیعی است خیلی آهسته میزند ولی منظم و پراست و - شریانها تپ فرمودند " من از سن سی سالگی نبض بطبیعی است هر کس دیگر باشد ۷۵-۸۰ خواهد بود بسیاری از نبض من تعجب میکنند چند میزند؟ "

عرض شد نشمر دم ولی گمان میکنم چهل قرعه بزند فرمودند " خیر ۴۵-۴۶ میزند بیا بشمار" بنده از روی ساعت شمردم ۴۵ زد عرض شد ۴۵ فرمودند اگر من تبیکم پنجاه میزند "

آگاهی

بر ارباب بصیرت پوشیده نیست که برای هر کس این فکر میآید و حس کنجکاو بشری هر کس را وادار باین خیال میکند که بداند سلختمان بدنی حق چه فرقی با سایرین دارد مخصوصا برای کسیکه طبیب باشد و مدتها شب و روز بحضور مبارک حضرت عبدالبها بوده و در رفتار و گفتار و کردارش و فضائل و مناقب و عظمت او خوارق عاداتی حس کرده امتیازی آن حضرت داشت که دیگران نداشتند و هر چه از آن حضرت تراوش میکرد فرق محسوس با دیگران داشت و منحصر بفرد و منحصر بخود آن حضرت بود که دیگران فاقد آن بودند و این حالت وادار بتجسس مینمود و اگر حس کنجکاو تحریک وادار باستنباط مینمود این استنباط شخصی و بحسب ظرفیت و استعداد خود آن شخص است ولی کما هو حقه و کما ینبغی و یلیق کسی نتوانسته است شناسائی کامل داشته باشد زیرا مادون هیچوقت راهی بمافوق نداشته است و محاط عاجز از ادراک محیط است و عبد ذلیل قاصر از فهم مولای جلیل اینست اگر در اینجا این عبد قاصر عاجز مطالبی مینگارد

از روی دماغ ضعیف و عینک چشم کوتاه بین خود منست والا
 ما للتراب ورب الارباب .

باری يك مطلب كه همیشه در مخيله این فانی خطور میگرد
 ولی قادر بجسارت و اظهار نبود این بود كه همواره آرزو میکریم -
 یکوقتی اسباب فراهم شود كه این فانی حضرت عبدالبها را معاینه
 طبی کنیم و از وضع مزاجی آن حضرت اطلاع کامل داشته باشیم
 و حالت درونی و اعضا و جوارح آن حضرت را خوب معاینه کنیم
 و بدانیم در این سن اعضا رئیس بدن در چه حال است و
 کدام عضو خوب کار نمیکند آیا کسالتی در وجود مبارك هست یا
 نیست؟ خلاصه این آرزوی دیرینه این فانی بود و همیشه
 این فکر در دماغ بود و خارج نمیشد بلکه روز بروز تقویت
 یافته و مطالبی در مخيله خود میبرورانیدم كه بجه وسیله
 آرزوم برآورده شود و قتیكه فکراین جسارت را میگردم موهایم
 راست میشد و قلبم طیبیدن آغاز مینمود سینه ام تنگ و گلویم خشك
 و بدنم مرتعش میشد لابد اسكوت میگردم و منصرف میشدم و -
 مدتی میگذشت باز این خیالات پیش میآمد و مرا راحت نمیکد داشت
 تا آنكه بدون مقدمه بگروز فرمودند . «جناب میرزا حبیب خدا
 خواست زحمات تو بهدر نرود و ترا موفق بخدمت احبای الهی
 نمود حال كه همه را معالجه میکنی مرا هم معالجه كن میخواهم
 تو را بدقت فحص (معاینه) طبی بگنی نمیشود تو همه را

معالجه بگنی و مرا معالجه نکنی " بنده دیدم دعایم مورد قبول
 واقع شده و آرزوی دیرینم برآورده شده از شدت شوق
 میلرزیدم قلبم طیبیدن گرفت و زبانم لکنت پیدا کرد و شروع
 بمعاینه کردم آن حضرت لباس و پیراهن را بیرون آورده تملم
 اعضا و جوارح از فرق سرتا کف با را بدقت هرچه تمامتر معاینه
 کردم موهای سر پر پشت و بلند ابروها پر پشت ناخنها سفید
 شفاف و براق دندانها تماما سالم و بدون زره نی زدگی و کرم
 خوردگی چشم و ملحقات آن کاملا طبیعی ولی در قرنیه چشم
 قوس شیخوخت (۱) نمایان بود در حلق و گوش و بینی چیزی كه
 دلالت بر مرضینماید دیده نشد در دماغ و لوزه هاتوری دیده
 نشد و آثار بلیب ندیدم با وجوديكه اغلب بزرگام مبتلا بودند
 میفرمودند " نوازل کردم " در بینی چیز غیر طبیعی ندیدم فقط
 شكایت هیكل مبارك از بیخوابی بود و گاهی تب عصبی كه آنها در
 نتیجه تائروهم و غم بود محاسن مبارك پر پشت و موها نرم و
 قرص بودند (مقداری از این شعرات مبارك را هنوز ذخیره نموده ام و
 بیادگار نگهداشته ام مانند موهای ابریشم سفید موجود است) قلب
 مرتب و منظم ولی بسیار آهسته بود شریانها نرم و نباض ویر بود

(۱) آنحضرت برای قرائت یا کتابت گاهی عینك استعمال میفرمودند
 و این مسئله برای همیشه نبود چون اغلب بدون عینك هم
 میخواندند و هم مینوشتند .

بدون کوچکترین علامت تصلب الشرائین فشار خون طبیعی بود و شریانها اعوجاجی نداشتند سایر اعضای شکم همه سالم دردی یا ناراحتی در ناحیه کبد و سبزرز و کلیه ها و آپاندیس و روده و مثانه دیده نشد رفلكسها همه طبیعی بودند خلاصه هرچه گشتم و تحقیق و معاینه کردم چیزی غیر طبیعی ندیدم پس از ختم معاینه فرمودند چه دیدی عرض کردم چیزی که حکایت از عارضه و کسالت بنماید ندیدم فرمودند " در اروپا هم دکترها فحص کردند چیزی ندیدند (۱) تب من تب عصبی است مرض عضوی نیست چون امواج بلیات و صدمات بی در پی میرسید اعصاب خسته شده ولی بعون و عنایت جمال مبارک روح در نهایت طراوت و بشاشت است قدری سولفاتو (گنه گنه) برایم بیاور اعصاب خسته شده حال که همه زحمات با جناب میرزا حبیب است میشود زحمت همه را بکشند و زحمت طراوت کند؟ خدا خواست زحمات چندین ساله شما بهدر نرود اینست که شما را موفق باین خدمات نمود."

موضوع "تب عصبی" که حضرت عبدالبها بان اشاره فرمودند بنده چنین اصطلاحی را در کتب طبیعه ندیدم ولی هر (۱) در آنوقت که جنگ اول جهانی بود چون بغیر از معاینه کلینیکی دسترسی بوسائل آزمایشی دیگری نداشتم لهذا باین اکتفا کردم غیر از اینهم لاف نبود چون در پاریس و لندن هم نظر تقاضای بعضی از احباء امتحانات لایحه براتواری هم شده بود چیزی غیر طبیعی نبود.

وقت تائری بوجود مبارک عارض میشد یا خبر اختلافی از احبای میرسید و کدورت و نفاقی در بین یاران دیده میشد یا آنکه عریضه شکوائی از بعضی از نقطه عالم میرسید که حکایت از اختلاف معاملات و شقاق بود یا آنکه ناقضین و منافقین موجب تخریب امر الله میشدند و نفوسی را متزلزل میکردند فی الفور درجه حرارت بالا میرفت و چند عشری تب میآمد و بمجرد اینکه یک خبر خوشی میرسید که یک قدمی امر الله پیشرفت کرده یا آنکه یکی از احبای خدمت نوپروانه تی کرده یا در جائی تا سیسات عام المنفعه تی شده است آنجا علامت سرور و بهجت در وجود مبارک ظاهر میشد و تب قطع میگردد روی این اصل حضرت ورقه مبارکه علیا و جناب حاجی میرزا حیدر علی غالباً سعی میکردند اخبار خوش بعرض برسانند که سبب سرور و سلامتی هیکل مبارک بشود.

در کوچه های عکا

قدم زنان در التزام خدمت بودیم و از کوچه ها عکا عبور میکردند جلو دروازه نزدیک قره غول (کلانتری) رسیدیم فرمودند "اول ما را میخواستند اینجا بگذارند قبول نکردیم ما رابقشله بردند" در بین راه دسته دسته نشسته و سرسای ایستاده بمجرد اینکه چشمشان بهیک مبارک میافتاد راست

درد
 میاستادند و احترام میکردند سرراز، صاحب منصب آخوند، حاجی، کاسب فقیر همه نوع آدمی دیده میشد خمید دست بزمین میبردند و بالای سر میگذاشتند و اظهار عبودیت و احترام و تواضع و تمنا میکردند بچه ها که مشغول بازی بودند بازی را رهنا کرده جلو میدویدند دست بلك را بوسیده مجددا سرراغ بازی میرفتند سبحان الله این چه محبوسى است که قدرت و سلطنتش همه را خاضع کرده و متواضع نموده؟ و ایمن چه نفوذی است که در دل دوست و دشمن رسوخ کرده؟

مسجون و اسیر زندان است یا مولی و سلطان زمان؟
 درین راه يك شخصی آمد و رجا کرد که اطاقهای قصر را وقتا اجازه فرمایند که خود و عائله اش در وقت اضطراب عکا در آنجا مسکن نمایند فرمودند "من محض خاطر جدت میدهم ابداجدت را فراموش نمیکنم اجازه میدهم ولی بخاطر جدت بعد از آنکه آن شخص مرخص شد فرمودند "این شخص نوه

محمود افندی صفدی است مرحوم محمود افندی مو من بود بسیار خوب آدمی بود ولی بعد از وفات او ناقضین از بس القاء شبهه نمودند و از ما بد گفتند که بکلی از ما بریدند و اینهمه تعلق برای این بود که فریق (۱) با او دوست بود واقعا دوستش میداشت و

(۱) فریق از لفضای هیئت تفتیشیه بود که با عارف بیک و میرآلای ادهم بیک شاهی برای تفتیش کارها و اذیت حضرت عبدالبها (بقیه در صفحه بعد)

ناقضین زیاد باو تعلق میکردند و تحریکش مینمودند که در وقتش برای ما بزند و عداوت بکند.

میرزا نورالدین زین حکایت میکرد که مرحوم محمود افندی مفتی هم یکفرد دیگر از اهل عراقی یکی از دهات عکا بود شخص شجاعی بود اهالی عکا از او حساب میبردند وقتیکه مو من شد شبها میرفت بیرون شهر عکا ببیند آیا مسافری زائری آمده است؟ ضمنا يك فنربادی همراه میبرد وقتیکه مسافر را میدید و مطمئن میشد بهائی است باو دستور میداد فنر را روشن کند و از جلو برود شیخ محمود هم از عقب میآمد مردم بخيال اینکه نوکر شیخ محمود است پای نمیشدند بعد که مسافر را میآورد به حضور و مشرف میشد از همان راه بر میگردد و میرد بیرون عکا و میگفت "یا الله امشی" بهمین وسیله واسطه تشریف احبا میشد رحمت الله علیه.

بمناسبت آمدن کشتیهای جنگی فرانسه و انگلیس

اهالی عکا کوچک و بزرگ فرار کردند

مدتها بود که شب و روز اهالی ساحل نشین خواب و آرام نداشتند

(بقیه باورقی صفحه قبل) آمده بودند فریق بعرض تیفوئید مرد عارف بیک را با سه گلوله روی کرمی اسلامبول گشتند و میرآلای ادهم بیک فراری بمصر رفت و نزد حاجی سید یحیی اظهار عجز کرد و بیول گرفت و بعد هم مفقود الاثر شد.

ولایت قطع دولت بر قلع و اضطراب آنان میافزود و همه را آماده فداکاری میکرد و همه انتظار داشتند و ساعت شماری میکردند که عنقریب کشتیهای جنگی شهرهای ساحلی را بمباران خواهند کرد حتی یکروز یک کشتی جنگی آمد و پلهای راه آهن بین حیفاء و عکارا خراب کرد یک گلوله هم در باغ رضوان افتاد اما نترکید و آسیبی نرساند عساکر دولت عثمانی خندقهایی کنده و در آنجا آماده دفاع بودند. چند روز بود هوا طوفانی بود بعد هوا صاف شد روز سی ام نوامبر ۱۹۱۴ چون هوا صاف و آفتابی بود و دریا آرام نه موجی داشت و نه جذر و مدی از دور -
 صخره های زیب (۱) توی دریا که غالباً در موقع طوفانی دیده نمیشدند در آنروز از دور دیده شدند و اهالی عکا تصور کرده بودند که کشتیهای ذره پوش آمدند لذا هر کس برای نجات خود پا بفرار گذاشته تمام اهالی عکا از زن و مرد و کوچک و بزرگ خانه هلا گذاشته و پابفرار نهادند که کسی در عکا نمانده بود جز چند نفر کور و شل و ناتوان و عاجز مابقی همه فرار کرده بودند و دم دروازه عکا هر کس رسیده بود قاطر و اسب و الاغ و شتر هر کس را دیده بود سوار و با زن و بچه فرار اختیار کرده بود و شهر بکلی خالی السکنه شده بود و تمام درو پنجره عمارات باز و بیصاحب بود چنانچه اگر کسی میامد و

و هر چه دلش میخواست میبرد کسی که بگوید چرا موجود نبود در این موقع حضرت عبدالبهاء تنهادر عکا مانده بودند و یکنفر خادم بنام آقا اسدالله کاشی (۱) در خدمتشان مانده بود متصرف عکا هم تلگرافا بیروت خبر داده بود که چهار کشتی دشمن بطرف عکا میآید انتشار این خبر بیشتر بر اضطراب اهالی افزوده بود این فانی در این موقع که چنین اتفاقی در عکا رخ داد در ابوسنان بودم و امة الله مسیسیس سندر سن با کروسه اسفند یار آمد و اظهار نمود که حضرت عبدالبهاء شمارا احضار فرمودند بنده هم بلافاصله عازم شدم اگرچه بنده در موقع مراجعت اهالی عکار رسیدم ولی هنوز معلوم بود که هنگامه بوده است مانند روز محشر همه به بیابانها و صحراها فرار میکردند و بطوری وحشت زده و مضطرب بودند که بوصف نمیآید هیچکس خود را صاحب جان و مال نمیدانست و دیوانه وار با بقرار گذاشته بودند شب که بحضور مبارک حضرت عبدالبهاء در بیت مبارک عکا شرفیاب شدم عده ای هم از احبای

(۱) پوشیده نماند که در بیت مبارک دواسد الله بودند که یکی را احباب بطور شوخی و مزاح شیرین خطاب میکردند او اقا سید اسد الله قهی بود و دیگری آقا اسد الله کاشی که او را شیرماده میخواندند خیلی کوتاه قد و خد متگذار بود تا آخر عمرش در بیت مبارک خدمت کرد حضرت عبدالبهاء میفرمودند این آقا اسد الله را میبینی با این قدش در بغداد یک قمه بلندی میبست و در خدمت جمال مبارک میرفت و دشمنان امر از او حساب میبردند.

مشرف بودند بمناسبت وقایع امروز بیانات ذیل را ایراد فرمودند :

عکاش اول دسامبر ۱۹۱۴ در بیت مبارک فاخوره خانه عبود

قوله عزیمانه :

امروز جمعی آمده بودند و میگفتند چرا از شهر بیرون نمیروید
 بمن اعتراض میکنند که با اینهمه اضطراب و اغتشاش هنوز در عکا
 مانده آید من در جواب گفتم که ماها روزهایی دیده ایم که اینها
 هیچ است بلکه مثل تر حلوا است من طوفانی مثل تیر زدن بشاه
 را دیدم فی الحقیقه طوفانی بود که شرح نمیتوان داد هر چه گفته
 شود فوق آنست من مثل آن ایام را دیده ام یک عباس نامی
 بود آدم (نوکر) میرزا سلیمانخان همه احباء را میشناخت او با
 تویچی ها و فراشها میگردد بخانه احباب وارد میشد و احباب را
 نشان میداد از هفت سوراخ احباب را بیرون میکشیدند هفتصد
 سوار در جستجوی احباء بودند در جمیع راهگذرها اخوندها
 میایستادند فریاد میزدند ای مردم اگر خدا را میخواهید بایی ها
 را بکشید اگر بیغمبر را دوست میدارید بایی ها را بکشید اگر شاه
 را میخواهید بایی ها را بکشید اگر دین و آئین را میخواهید بایی ها
 را بکشید اگر حفظ جان و مال و اهل و عیال را میخواهید بایی ها
 را بکشید اگر حفظ عرض و ناموس میخواهید بایی ها را بکشید
 همینطور نمره کتان فریاد میزدند شاه هم زخمی تیر خورده بمجرد

اینکه بو میبرد کسی بایی است فوراً میگرفت یکدفعه میدیدی
 صدای شیپور بلند میشد چه حکایتی است؟ یکی از احببها را
 گرفته اند سلیمانخان و میرزا فتح الله را شمع آجین کردند
 با سنگی (سرنیزه) تن آنها را سوراخ کردند و شمع گذاردند در جلوه
 اینها کوچه از سر باز درست کردند خرس میرقصاندند میمون
 میرقصاندند دایره و نقاره میزدند شیپور مینواختند بایسن
 تفصیل در کوچه و بازار میگردد اندند تا شام شد (شب شد) و بانها
 میخ و جوالدوز میزدند که برقصید اما (یک امائی فرمودند و بطوری
 صدای مبارک را بلند کردند که لرزه باندام حضار انداخت) اما
 سلیمانخان روح العالمین له الفدا در نهایت سرور و فرح بود
 شب بمیر غضب گفت "میر غضب یکنجان جای برای من بیاور همین
 امشب مهمان شما هستم و فردا شب مهمان خدا" وقتی که صبح
 از زندان بیرون آوردند نگاه کرد دید این دم و دستگاه این
 کوچه سر باز این ساز و آواز این خرس و میمون و جمیع اهالی شهر
 جمع شده اند گفت "کشتن ما چنین تفصیلی را نمیخواست" بعد
 گفت "خوست عروسی است عروسی است" و براه افتاد باری او را
 در جمیع کوچه ها و بازار شهر گردانند بعد هم هرد و نفر
 را شقه کردند و چهار شقه را بچهار دروازه آویزان کردند
 و بهر طبقه و صنفی یکنفر از احباب را میدادند که شهید کنند مثلاً
 به تویچی ها یکی را دادند که بکشند بزن بورکچیها یکی را دادند

که بکشند بعلمای یکی رادادند که بکشند به مستوفیها یکی رادادند که بکشند به نجاری یکی رادادند که بکشند به بقالها یکی را دادند که بکشند بقصابها یکی رادادند که بکشند به هزارسوار نظام یکی رادادند که بکشند این هزارسوارباشمشیربرهنه بر سراو ریختند بعد میرغضب گفت "حضرات جسد او قیمة شده - است من باید اینرا ببرم دفن کنم چطور ببرم ؟" باوجود این دست برنمیداشتند در این بین یک دیزی بزی آمد گفت "من میبرم" آن تکه های قیمة شده را جمع کرده برد در تون دیزی بزی و آنها را سوزاند دیگر وصف ندارد که چه خبرها شد اما احبای الهی در نهایت سرور و ثبوت بودند منجذب و مشتعل بودند - جمع در حالت مناجات بودند و اما آنهایی که ثابت و مستقیم نبودند فریفرارا چنان فرار کردند که هنوز هم فرار میکنند اما آنهایی که در امرالله ثابت بودند مانند جبل راسخ ماندند یک میرزا سلیمانی بود برادر شاطرباشی این شاطرباشی چون زیر طیانچه حضرات زد که تیر بشاه نخورد بسیار مورد احترام شاه و وزرا شد و فی الحقیقه اگر شاطرباشی نبود شاه کشته شده بود چون چنین خدمتی کرده بود شاه گفت بیاس خدمت شاطرباشی من از میرزا سلیمان گذشتم چونکه برادر اوست شاطرباشی رفت و گفت ای قبله عالم اذن بدهید من بدست خودم میرزا سلیمان را بکشم ایستاد تا او را بکشند گفت من میگذاهم دشمن شاه زنده

بماند وقتی که او را گرفتند بریک قاطری سوار کردند و شصت هفتاد سوار در یمین و یسار او بود و فریاد میزد و این شعر را میخواند :

گرتیخ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله

باری بردند او را شهید کردند جمال مبارک در زندان در زیر زنجیر بودند و ابدا امید نجات نبود دیگر این یک معجزهئی بود که خلاص شدند در توی انبار (۱) قرارداد بودند که احبای الهی دو دسته بشوند و ذکر بکنند دو صف بسته در مقابل همدیگر بودند یکدسته فریاد میزد "هو حسبی و حسب کل الشی" دسته دیگر میگفت "و کما بالله شهیدا" چه روزهای مبارکی بود چه ایام روشنی بود چه روزهای وجد و طبری بود این احبای الهی روی زمین راه میرفتند ولی در ملاء اعلی سیر میکردند جمیع شهید شدند بغیر از چند نفری که اینها ملتجی بودند و در حوزة احبا وارد نمیشدند ولی سراو در او را اظهار اقبال میکردند مثل سید محمد اصفهانی که او معاشر و مجالس احبا نبود در هیچ حوزةئی داخل نمیشد در خانه امام جمعه بود و در تحت حفظ و حمایت او بود همچنین یک میرزا حسین کرمانی بود حکمی او هم در مدرسه صدر بود او هم محفوظ ماند باری یکدو نفر دیگر هم جان در بردند و مابقی همه شهید شدند مقصود اینکه من بحضرات گفتم ماها چنین روزها دیده ایم این خطر کشتیها مثل حلوی مزغراست تر حلواست بالنسبه بانها اینها

(۱) سیاه چال

خطر گفته نمیشود . "

مربوطینطق فوق چند مدرک تاریخی بقلم مخالفین امر در

قضیه ری بشاه نقل از مجله طهران مصور شماره ۳۹ ۳

مورخه ۱۴ بهمن ۱۳۲۸

در زمان ناصرالدینشاه که تازه بتخت نشسته بود امیر کبیر
 زمامدار بود سید باب را از چهریق و ماکوبه تبریز آورده تیسر
 باران کردند ملا شیخ علی ترشیزی (حضرت عظیم) نقشه طرح
 نموده بود که یکروز جمعه اول میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهر^ن
 را بکشند بعد با پیروان خود بهیئت اجتماع شمشیر کشیده یا
 صاحب الزمان گویان حمله بارک سلطنتی نمایند خفیه
 نویسان امیر کبیر را برت میدهند که چنین نقشه ای در کار است
 فوراً اعتضاد السلطنه سرفتحعلیشاه را که وزیر علوم بود -
 بدیوانخانه احضار میکند اعتضاد السلطنه در کتاب
 موسم برجال فخری که بخط نسخ بسیار خوب در کتابخانه ملی
 ملك استغوشته داستان احضار خود و مذاکرات امیر کبیر که
 باید حضرات را پیدا کنی و از تو میخواهم . . . اینهم خائف
 شده بتمام اشخاص و بتمام داروغه ها مینویسد و محل و مکان
 و مرکز بابیان را در صد کشف برمیاید چند نفر قاصد و اشخاص
 دیگر را بامر شاه و بدستور امیر کبیر در میدان ارک بقتل میرسانند
 بعد هم امیر کبیر بکاشان نفی میشود و در حمام فین کاشان

کشته میشود روز هیجده شوال ۱۲۶۸ شاه بشکار میرفت
 در نیاوران بدست سه نفر بابی با طیآنچه ساچمه مورد
 اصابت واقع شد و در این وقت میرزا آقاخان صدراعظم نوری
 زمامدار بود چون همیشه در ایران در مواقع مهمه غرضهای
 شخصی بکار میافتد این دفعه هم بعضی نسبت دادند تا این
 اشخاص پشت گری برجال مملکت نداشته باشند جرات این
 کارهاراندارند صدراعظم مدتی مورد بیمهری شاه بود و -
 محمودخان کلانتر و محتسبان شهر در شهر و حومه مشغول
 تفحص و جستجو شدند و از ده روز بعد از واقعه یعنی سلخ
 شوال حاجی علی خان حاجب الدوله اطلاع یافت که محل
 اجتماع بابیان منزل حاجی سلیمانخان است میرزا آقاخان نوری
 دستور داد شبانه آنجا را محاصره کرده بابیان را دستگیر و
 بازنجیر بنیاوران نزد صدراعظم آوردند چون او را دید بنمای
 فحاشی گذاشت که گوشت و پوست تو پر از نمک شاه است
 تو بجای آنکه انتقام برادرت فرخ خان را از بابیها بگیری
 منزلت را مرکز اجتماع آنها قرار میدهی ؟ بعد دستور داد بزند
 بزند و تحت شکنجه و استنطاق قرار دهند حاجی علی خان -
 حاجب الدوله عظیم را در اوین دستگیر نمود قلمتراش خود
 را از جیب در آورده در حضور صدراعظم گوش ملا شیخعلی
 (عظیم) را برید و گفت تو مردم احمق را بقتلگاه میفرستی و

وعده زنده شدن میدهی پس من گوش ترا میبیم اگر راست میگوئی
و معجزه میکنی گوش خود را سالم کن بعد زنجیر بگسردن او
انداخته در یکی از اطاقهای کاخ زندانی نمود.

باری چون ظاهرا میرزا حسینعلی در توطئه قتل شاه دخالت
نداشت یا دخالت او مسلم نشد میرزا حسینعلی را زندانی و بقیه
را بشدیدترین قسمی هلاک نمودند ملا شیخعلی که خود را
نایب خاص باب میدانست علماء قتل او را واجب دانسته بسزای
خود رسانیدند سید حسین خراسانی را شاهزادگان بضر بشمیر
و گلوله و کارد و خنجر مقتول نمودند زین العابدین یزدی را
مقرب الخاقان مستوفی الممالک در اول محضر تعصب دین و حمیت
دولت با طیانچه زد بعد از آن مستوفیان عظام و لشکر نویسان
گرام کلهم با طیانچه و کارد و خنجر و قمه ریزه ریزه کردند
حاجی سلیمانخان با حاجی قاسم نیریزی را آقا حسن نایب
فراشخانه برده بدن آنها را شمع آجین کرده و بانقاره و دهل
و اهل طرب در کوچه و بازار گردانیده در بیرون دوازه حضرت
عبدالعظیم فراشان غضب نعرش آنها را چهار باره کرده در

بعضی از نویسندگان در تاریخ مرحوم میرزا سلیمان خان
نوشته اند وقتی که این جمعیت و این ساز و آواز طرب را دیدند
بنای رقصیدن گذاشت و این شعر را خواند .

یک دست جام باده و یک دست زلف یار
تا همه خلق ببینند نگارستان را

دروازه ها آویختند اعتضاد السلطنه در کتاب رجال فخری
مینویسد سلیمان خان رقص کنان این شعر را میخواند :

کاشکی پرده برافتادی از آن منظر حسن

تا همه خلق ببینند نگارستان را

حاجی میرزا جانی آقای مهدی ملك التجار و سایر تجار را بجهنم
فرستادند میرزا نبی دماوندی را بمعلمین و متعلمین دارالفنون
دادند که با شمشیر و نیزه و کارد کار او را ساختند خلاصه بهر
صنف و دسته و هر یک از رجال دولت یکی از بایبهارا بـ
کشتن دادند .

(۱۴)

مقام اعلی ۳۰ اگوست ۱۹۱۴ بیانات مبارک خطاب

بتلامذه بیروت

" خوب مجلسی است بسیار محفلی روحانی است مرتب و منظم

درین عالم مجمعهای بسیار تشکیل میشود ولی ترتیب و تنظیم ندارد
و در میلی اعضا اختلاف آراء موجود الحمد لله قلوب جمیع
اعضا این انجمن بهمدیگر متحد است و کل را نیت و مقصود یکی
است هیچ اثری از افکار مختلفه در میان آنها نیست امیدوارم که
روز بروز برای این انجمن ترقیات کلیه و فوق العاده حاصل شود

و صعود در جمیع مراتب وجود نمایند چه در توجه الی الله چه در فضائل معنویه چه در علم و فنون اکسابیه در جمیع درجات ترقی نمایند و ابدا افکار مختلفه و آراء متنوعه در میان نیاید زیرا جمیع مشکلاتی که حاصل میشود از افکار مختلف است - انانیت و خود پسندی است این انانیت و خود پسندی سبب جمیع اختلافات است هیچ آفتی در عالم وجود مثل خود پسندی نیست و آن اینست که انسان دیگری را پسندد و خود را پسندد خود پسندی عجب میآورد تکبر میآورد غفلت میآورد و هر بلایی که در عالم وجود حاصل میشود چون درست تحریر بکنید از خود پسندی است ما نباید خود را پسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم حتی نفوسیکه مو من نیستند زیرا حسن خاتمه مجهول است چه بسیار نفوسیکه حال مو من نیستند روزی بیاید که ایمان بیاورند و مصدر خدمات عظیمه بشوند و چه بسیار نفوس که حال ایمان دارند ولی در آخر حیات غافل از حق گردند ماها باید هر نفسی را خود ترجیح دهیم و اعظم و اشرف و اکمل ببینیم ولی بمجرد اینکه خود را از دیگران ممتاز ببینیم از طریق نجاج و فلاح دور شده ایم بر این از نفس اماره است که هر چیز را بانسان مینمایاند بغیر از نفس خود و انسانرا باین واسطه بجاه عمیق ظلما که ته ندارد میاندازد در ساعتی يك ظلمی را بنظر انسان عدل مینمایاند يك ذلت محض را شرف کبری ابراز میکند يك مصیبت عظمائی را آسایشی منتهی جلوه -

میدهد و چون خوب تحقیق میکنیم آن بشر ظلما خود پسندی است زیرا انسان اطوار و رفتار و اقوال دیگران را نمیپسندد بل آداب و شئون خود را میپسندد خدا نکند که در خاطر یکی از ماها خود پسندی بیاید خدا نکند خدا نکند ماها وقتیکه بخود مان نگاه میکنیم ببینیم از خود مان ذلیل تر خاضع تر بست تر کسی دیگر نیست و چون بدیگران نظر اندازیم ببینیم از آنها کاملتر عزیزتر و داناتر کسی نیست زیرا باید بنظر حق جمیع نظر کنیم باید آنها را بزرگوار ببینیم و خود را خوار و هر قصوری که در نفسی میبینیم آنرا از تصور خود دانیم زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن تصور را نمیدیدیم انسان باید همیشه خود را قاصر و دیگران را کامل ببیند من باب تنبیه میگویم این مثل است نه واقع میگویند حضرت مسیح روحی له الفداء روزی با حواریون بر حیوان مرده گذشت یکی گفت این حیوان چقدر متعفن است دیگری گفت چگونه صورت قبیح یافته است دیگری گفت چقدر مرده است حضرت مسیح فرمود " ملاحظه بدندانهای او نمائید چقدر سفید است " ملاحظه کنید حضرت مسیح هیچیک از عیوب این حیوان را ندید بلکه تفتیش فرمود تا ملاحظه کرد دندانش سفید است همان سفیدی دندان را دید از پوسیدگی و تعفن و قبح منظر او چشم پوشید .

اینرا بدانید در قلبی که ذره نورانیت جمال مبارک است کلمه

"من" از لسانش جاری نمیشود یعنی کلمه "من" که دلالت بر خود پسندی کند که من چنین و چنان کردم من خوب کردم فلانی بد کرد این کلمه انانیت ظلمتی است که نورانیت ایمان را میبرد و این کلمه خود پسندی بکلی انسان را از خدا دور میکند.

"از حرفهای بی ثمر و نتیجه انسان خسته میشود این مرد میگوید میآیند و میروند اغلب صحبتهایشان بی نتیجه و بیهوده است سبب ملال خاطر میشود چاره هم جز هوانست نیست امروز یک شخص آمد و یک ساعت صحبت کرد ولی هیچ نتیجه نداشت گلام انسان ترجمان قلب است قلب در هر عالمی از عوالم باشد از آن عالم صحبت میکند لهذا از بیان انسان معلم میشود که در چه عالمیست توجهش بجهان پست است یا بجهان بالا آگاه است یا غافل بیدار است یا خواب اینست که حضرت امیر میفرماید: / "الانسان مخفی فی طی لسانه" بآن چیزی که تعلق دارد اگر صحبت از او میکند نفوسی هستند که اگر انسان با آنها بنشیند صحبتهای مینمایند که روح را زنده میکند اگر بزم کرده بود تسر و تازه میشود اگر مرده بود نفس حیات در او دمیده میشود اگر محزون بود مسرور میشود اگر مخمود بود مشتعل میگردد اگر مستغرق در شبهات بود بنور یقین میرسد اگر مقید باین عالم ناسوت بود

منقطع میشود اگر غرق در زائل بود غرق در فضائل میشود و همچنین نفوسی هستند برعکس اینها نفسشان انسان مشتعل را مخمود میکند ثابت و مستقیم را در شبهات میاندازد و اگر متوجه بطکوت ابهی بود غافل میشود اینست که میفرماید "لا تکنونوا مع الذین قاسیة القلب" باری اکثر مردم بر این منوالند در بازار چون انسان بدکان عطر فروش برسد روایح طویه استشلم مینماید همینطور نفوسی هستند که آیت هدی هستند و سبب انشراح قلوب میگردد بشارت کبری از جوه آنها لامع است اینست که میفرماید "وفی وجوههم نضرة النعیم سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و وجوههم ناضرة الی ربها ناظرة" لابد انسان چون در گلستان میرود بوی خوش بشامش میرسد و چون از مرداری بگذرد رائحه کریمه استشلم مینماید هر انسانی را که دیدید مستبشر بشارت الهیه است منجذب بنفحات قدس است منقطع از ماسوی الله است ذاکر بذكر الله است از عالم ظلماتی هیچ خبر ندارد فکرش روحانی است ذکرش روحانی است پیامش نصایح و وصایای الهی است این نفوس مظاهر رحمتند مریبی امند اینست شاهان انسان اینست سبب عزت عالم انسانی.

از احوال جناب حاجی میرزا حیدر علی سئوال و بعد فرمودند :

" پیرمردیست در نهایت روحانیت فی الحقیقه جمیع قوایش را در سبیل الهی صرف نموده چقدر خوست که انسان جانش را فدای امر مبارک کند عوض اینکه ایام را در طریق هوی و هموس که هیچ نتیجه فی ندارد و عاقبتش عدم محض فنای صرفست صرف کند اگر آنرا در سبیل الهی صرف کند آنوقت تماشای نتیجه است حالا ملاحظه کنید اشخاصی که فانی در امر الله و فانی در آستان مقدس میشوند و بهیچ وجه مقصدی و اراده فی جز نبود است جمال مبارک ندارند چقدر روحانی نورانی مشتعل فارغ و مستذکر هستند اما فرض کنید انسان پادشاه بشود در پیوم اخیر هیچ نتیجه فی ندارد مثل آن میماند که هیچ در این دنیا نیامده باشد زیرا از حیات هیچ نتیجه فی نگرفته است مثل سایر حیوانات خورده و خوابیده و راه رفته و هیچ ثمری از شجر حیات نبرده و چون ملاحظه در نفوس مقدسه گردد این مسئله خوب روشن میشود مثلا حضرت مسیح روحی له الفداء حضرت سیدالشهدا^۱ روحی له الفداء ایامشان جمیع در سبیل الهی بود آخر هم کاه^۲ س شهادت نوشیدند حالا آیا این نتیجه داشت؟ یا سلطنت یزید و معاویه که جز لعنت ابدی و عقاب سرمدی و محرومی

از فیض پروردگار ثمری نجیدند؟ حال آنکه بظاهر آنها در بلایا و مصائب عظیمه و اینها در سلطنت و عظمت و رفاه و خوشی و — آسودگی بودند اما حقیقت حال بر ضد این بود این نفوس نورانیه ام را روشن کردند این مظاهر مقدسه روحانیت بعالم انسانی دادند قلوب را زنده نمودند نفوس را مستبش — بشارات الهیه کردند کمالات عالم انسانی را مجسم کردند فیوضات آسمانی را ظاهر و آشکار نمودند چه اثر عظیمی از اینها ظاهر شد چه نتایج گوارائی باقی گذاشتند؟ این در نقطه تراب است دیگر ملاحظه کنید که در نقطه ملکوت چه خیر است مثلا اگر حضرت اعلی روحی له الفداء ایامشان را در شئون این عالم فانی گذرانده بودند آن بهتر بود یا آنکه در سبیل الهی در بلایا و مصائب و رزایا گذرانند و عاقبت کاه^۳ س شهادت هم نوشیدند مظاهر مقدسه انبیای سلف خیلی صدمه کشیدند اما ایام معدودی بود مثلا حضرت یحیی بن زکریا چند روزی بود حضرت مسیح سه سال بود و ایام بلایا و محن چند روزی و آن مقام اعظم شهادت بود از همه رنگین تر خوان حضرت سیدالشهدا^۴ بود فی الحقیقه یک سفره فی بود که از هر نعمتی در آن موجود بود از یک جهت غربت از یک جهت نهب و غارت از جهت اسیری اهل و عیال و پس از شهادت اسارت جمیع و شهادت جمعی یعنی سفره فی بود که از هرگونه

طعانی در آن حاضر بعد حرم مبارک را اسیر و سرهای مقدس را بالای نیزه از شهر بشهر بردن با وجود همه اینها از صبح تا ظهر بود دیگر مافوق آن نمیشود جانفشانی و جلوه در مشهد فدا اعظم از آن ممکن نمیشود لکن حضرت اعلی از بدایت ظهور همیشه در حبس بودند تا زمان شهادت هفت سال در حبس و سرگون هر روز يك بلائی و صدمه ئی بود همچنین بلایای جمال مبارک بنجاه سال بود و از هر قبیل مصائب و بلاهای و شماتت اعداء از جهتی ملامت اهل بغضاء از جهتی نهب و غارت از جهتی حبس و زندان از جهتی ضرب و شتم بعد از همه اینها سرگون بممالک خارجه از ایران سرگون بعراق و اسلامبول و رمیلی و اخر بقلعه حبس مجرمین و قاتلان بنجاه سال هر روز يك بلائی تازه وارد شد . . . حال اگر بعد از اینکه مظاهر مقدسه الهیه اینطور جانفشانی مینمودند دیگر ما فی الحقیقه اگر ذره ئی وفاداریم چگونه باید درین آستان مقدس جانفشانی بکنیم ؟ چگونه از خود بگذریم ؟ چگونه از راحت و آسایش بگذریم ؟ چگونه جان خود را فدا بکنیم ؟ و بعبودیت این نفوس مبارکه قیام نمائیم ؟ لهذا باید بکوشیم آرام نگیریم بلکه يك قطره از دریای عبودیت این نفوس مقدسه نصیب بریم اقلا اگر از بحر محرومیم از يك قطره محروم نباشیم زیرا عبودیت این مظاهر

مقدسه مثل آفتاب است که مثل ذره ایم ذره در روشنائی آفتاب نمودار است همینطور مادر عبودیت آستان مقدس نموداریم اگر شعاع آفتاب نباشد ذره نموداری ندارد کان لم یکن شیئا مذکوراً

عید مارالیاس

رفتیم با آقا میرزا حیدر علی بگردیم دیدیم جمعیت زیادی رویه کوه میروند فردا شب عید مارالیاس است دسته دسته نفوس بالای کوه میروند و همه آن شب رازن و مرد و اطفال بیداری کشیده شراب میخورند تا صبح میرقصند عجب است که مردم اینقدر مایل بله و لعب هستند حتی میکوشند عبادت را بدرجه آن برسانند چنانچه اهل طریقت هستند دف میزنند و میرقصند و اسم اینرا عبادت گذاشته اند که ذکر خدا را میکنیم و وقتی که در ادرنه بودیم رفتیم بتکیه قادری مشایخی آنجا دیدیم باعامه های بزرگ بر سر نشسته و صحبت مینمایند من گوش میدادم یکی از آنها سؤال کرد مسافر یعنی چیه ؟ دیگری جواب داد که مسافر در لسان ترکی بمعنی مهمان است دیگری گفت این واضح است لازم به سؤال نبود مسافر از اسراف آمده است زیرا چون مسافر منزل انسان میآید خرج زیاد میشود

بعد آمدیم در اطاق دیگر دیدیم میرقصند و موسیقی میزنند یکی نی در دست داشت پرسیدم چیست؟ گفتی شریف دیگری دف میزد آنهم دف شریف بود سویی آلت دیگری در دست داشت گفتم چه چیز است؟ گفت دنگ شریف حال مقصود آنکه طبایع باین نوع مایل بله و لعب است حتی عادات الهی را را به لباس لهو لعب در میاورند حضرت الیاس بنهایت انقطاع ملت اسرائیل را ازنت پرستی نجات داد و آنها را در بحر انوار الهی مستغرق نمود دوباره شریعت الله تشریح کرد و اساس دین الله را محکم نمود و چون امور را نظم و ترتیب داد خودش کناره گرفت اینست که در قرآن میفرماید:

" ورفعناه قاما علیا "

(۱۷)

بمناسبت ملاقات شخصی با ناقصین فرمودند:

" خداوند بلسان مظهر وحی خود فرموده " یا ابن الروح احب الاشیا عندی الانصاف لا ترغب عنه ان تكن الى راغباً ولا تغفل منه لتكون لی امینا وانت توفى بذلك تشاهد الاشیا بعینک لابعین العباد وتعرفها بمعرفتك لا بمعرفه احد فی البلاد " لهذا باید انسان هر چیزی را بعین خود نظر کند نه بدیده دیگران باید خودش تحری حقیقت کند تا درست

بفهمد که حقیقت واقع چگونه است والا اقوال است هر قوهی در عالم یک قولی دارد هر ملتی یک غرضی دارد اگرچنانچه ناس انصاف میدادند و تحری حقیقت میکردند اختلافی نمیماند و جمیع متحد و متفق میشدند مثلاً چطور شد نفوسی که از اصحاب و از مهاجرین و از سلاله انصار بودند با آن شدت و قوت بر قتل حضرت سیدالشهدا " روحی له الفدا " قیام نمودند جمیعش از روایات و حکایات پرغرض بود زیرا در میان مردم انداختند که این شخص حلال محرم الله و حرم ماحلل الله و ترک الصیام و ترک الصلوة و ترک الجهاد و ارتد عن دین جده و و باین جهت است که در زیارتنامه ان حضرت میفرمایند:

" اشهد بانک اقم الصلوة و آتیت الزکوة " باری هفتصد نفر از بزرگان مهر کردند که این شخص از دین جدش برگشته لهذا بر هر مسلمی قتل او واجب است ببینید که چقدر او مرا مشتبّه کردند حالا العباد بالله آیا ان حضرت از دین جدش ان برگشته بودند؟ برعکس ترویج دین جد خود را مینمود جانش را در سبیل دین الله فدا میکرد همیشه اینطور روایات است که کار را خراب میکند علی الخصوص وقتیکه من دون بینه و برهان باشد مردم هم از کثرت شنیدن باور میکنند مثلاً عمر بن سعد ابن وقاص این بسر سعد وقاص است کسیکه جمیع ایرانیان با شمشیر فتح کرد سنان ابن انس ابن مالک که از اعظم اصحاب

حضرت رسول بودند چگونه امر بر اینها مشتبه شد اما آنکه تحری حقیقت میکند بر اصل مطلب آگاه میشود ما در یک سبیلی مشی میکنیم کاری بکسی نداریم ."

در خصوص جنگ فرمودند :

جمع اینها زواج است از جانب خداست تا سبب تذکر و تنبه ناس شود ولی این مردم مانند اطفال ایمانند که در گهواره باشند هر چند تکان میدهی بیشتر خوابشان میبرد در شرق و غرب امور جمع ناس پریشان شده تا بیفیم خدا چه مقدر فرموده دعا کنید در حق خلق که یک اسباب آسایشی فراهم آید خیلی در سختی هستند از جمع جهات در پریشانی و سختی هستند بلکه انشاء الله اینها متنبه شوند متذکر گردند از غفلت رهائی یابند از ظلم و بیدادگری بگذرند با همدیگر بعدل و انصاف رفتار کنند امید ما بر اینست از شر نفس و هوی نجات یابند نفس و هوی حاکم بر اینها نشود توجهی بخدا پیدا کنند قلوب یک قدری نورانی شود افکار بیک اندازه اتساع یابند از عالم الهی خبر گیرند حرص و طمع نماند توکل بخدا کنند و بحقوق خودشان راضی باشند تعدی نکنند آنچه سبب این بلا یا ورزایا شده انشاء الله بلکه زایل شود زیرا این بلا یا که

امروز وارد و این مشکلات که امروز حاصل مردم سزاوار آن هستند باید راحت و امان نماند باید پریشانی و بی سروسامانی حاصل شود مردم مضطرب گردند استحقاقی ناس اینست خداوند وقتیکه از هر جهت الطاف و عنایات بی پایان مینماید و در اینها انگری پیدا نمیشود بلکه غفلتشان بیشتر میشود آنوقت بلا یا را بر اینها مسلط میکند که شاید متنبه شوند این دیگر آخر دوا است میگویند علاج آخر داغ کردن است بعد از این دوائی نیمیمانند زیرا هر چه رحمت الهی بیشتر غفلت آنها بیشتر هر چه در کشف حمایت الهی محفوظ تر انکار و استکبارشان بیشتر باری شماها در حق این خلق دعا کنید بلکه متنبه شوند متذکر شوند و توجه بخدا نمایند و از شر نفس و طبیعت رهائی یابند .

جمع بشر فرع واحدند (۳ آگست ۱۹۱۴)

" معرکه شده است دنیا بهم خورده است در کارند که همه بجان یکدیگر بریزند در آمریکا و اروپا در مجامع و کنائس و محافل ذکر شد که عاقبت حال حاضر بسیار بد است اروپا مانند یک جبهه خانه میماند موقوف بیک شراره است بیائید تا ممکن است این آتش را خاموش کنید شاید که این جنگ نشود گوش ندادند حالا این نتیجه است و حال آنکه میبینید که جنگ هادم بنیان

انسانی است سبب خرابی عالم است و ابدا نتیجه ندارد غالب و مغلوب هردو متضرر میشوند مانند آنست که دو کشتی بهم بخورد اگر یکی دیگری را غرق کند کشتی دیگر که غرق نشده باز صدمه میخورد و معیوب میگردد نهایت اینست که يك دولتی موقتا بر دولت دیگر غلبه میکند این غلبه موقت است ایامی نمیگذرد که دو مرتبه مغلوب غالب میشود چقدر واقع شده که فرانسه بر آلمان غلبه یافته بعد آلمان بر فرانسه غلبه نموده که عجیب است که اوهم چقدر در قلوب تاثیر دارد و حقیقت تا نیر ندارد خیلی غریب است مثلا اختلاف جنسی امر و عی است چقدر تا نیر در آنست با وجودیکه جمیع بشرند جمعی نام اینها شده سقلاب جمعی آلمان جمعی چینی جمعی فرانسه جمعی جنس انگلیس حالا این اختلاف جنسی امر موهوم است ولی چقدر تاثیر و نفوذ دارد و حال آنکه جمیع یکی هستند و بشرند این حقیقت است که جمیع بشر فرع واحد دولتی این حقیقت تاثیر ندارد اما این اختلاف جنسی که امر موهوم است و مجاز است تاثیر دارد اینهمه خانمانها خراب شده اینهمه شهرها ویران شده هنوز از جنگ سیر نشده اند هنوز دلها سخت است هنوز تنبه از برای ناس حاصل نشده هنوز بیدار نشده اند که این بغض و عداوت هادم بنیان انسانی است و حب و الفت سبب آسایش نوع بشر

چقدر امروز مردم مضطربند چقدر پدرها امشب ناله و فغان میکنند آرام ندارند چقدر مادرها گریه سینمایند و بدرجه ئی بریشانند که وصف ندارد چه چیزی اینهارا مجبور باینکار کرده است محرکین جنگ در نهایت آسایش در خانه خود جالس و این بیچاره فقرا را بجان هم اندازند که در میدان جنگ یکدیگر را باره باره کنند چقدر بی انصافی است درحالتی که راضی نمیشوند که يك موئی از سر خود کم شود اینهمه هزاران هزار نفوس را در میدان حرب و قتال میکشند آنچه لازم دارد حال مشکلاتی میان نمسه و صرب حاصل شده است این مشکلات را اگر حواله بیک محکمه عمومی نمایند آن محکمه کبری تحقیق نماید اگر چنانچه قصور از نمسه است حکم کند اگر قصور از دیگریست حکم نماید جنگ چه لازم کرده محکمه کبری حل این مسئله را میگرد میان افراد اگر مشکلاتی حاصل شود این مشکلات را محکمه قضاوت و حل میکرد همینطور يك محکمه کبری تشکیل داده شود که مشکلات بین الطلی و بین دولی را فیصل دهد چه بهتر از اینست چه ضرری دارد خود دولتها و ملوک راحت میشوند و نهایت آسایش مییابند و واقعا از بدایت که تاریخ نوشته شده الی الان از حسن رفتار و الفت و محبت و صلح ابدا هیچ ضرری از برای نفسی حاصل نشده است سبب سرور کل و راحت کل بوده و از جنگ از برای کل مضرت حاصل شده با وجود این

بشر مصر در جنگ و ستیز است و همیشه در جنگجویی میکوشد
عجب انجاست که این ملل اساس دین الهی را بر جنگ —
بنداشته اند چقدر غفلت است چقدر بی عقلی است مثل اینکه
در قلوب ذره بی محبت نیست در ندگی انسان دارد و تهمت
حیوان میزند حیوان اگر در دیک دانه حیوان آنها نه از نوع
خود بجهت طعمه مجبور است مثلا گرگ را درنده میگویند
بیچاره گرگ یک گوسفند میدرد آنها بجهت خوراک خود زیرا
اگر ندرد از گرسنگی میمیرد چه که گوشتخوار است ولی یک
انسان سبب میشود که یک ملیون نفوس یاره یاره میشوند آنوقت
بیچاره حیوان را تهمت میزنند ای مرد تو یک ملیون نفوس را —
بکشتن داده بی آنوقت میگوئی من فاتح من مظفر من دلیر
من شجاعم باین کشتن افتخار میکنی ؟ خیلی عجیب است که
گرگ و خرس را درنده میگوئی ."

(۱۹) مکرر

من تاریکی میخواهم تا سرقت نمایم
امروز در احوال بعضی از نفوس سیر میکردم که دهقان
آسمانی آمد و اراضی را از خس و خاشاک پاک کرد آن دهقان آسمانی
بکمال زحمت و مشقت تحمل بلایا و رزایا کرد و این زمین را پاک و
مقدس نمود شخم زد بعد تخم باکی در این زمین افشانند

کم کم سبز و خرم شد لکن مقصد این بود که توده توده خرمنها
تشکیل دهد و فیض و برکت آسمانی نازل شود نهالهای بیهمال
غرس نمود نسیم بهاری را بر آنها بوزاند و از فیض غلام عنایت
آب داد و حرارت آفتاب بر آنها بتاباند و نفوسی را انتخاب
نمود و گفت شما از جان و دل خدمت باین نهالها کنید خدمت
باین کشت و زرع نمائید تا نشو و نما نماید و خوشه ها دهد
و برکت آسمانی حاصل شود و گفت اینطور این نهالها را آب —
دهید و باغبانی کنید تا به نمر برسد حالا بعضی نفوس
آمده اند این کشت را درو میکنند میگوئی چرا درو میکنی آن —
دهقان الهی این خرمن را باین درجه رسانیده که خوشه
دهد و خرمنها جمع شود میگوید خیر من تعجیل دارم چرا کار
دارم باین کارها حالا همین میخواهم بسوزانم هر چه گفته
میشود ای رفیق درختهای جنگلی بسیار است برو آنها را بیا
چه کار داری باین نهالهای بر طراوت و لطافت جواب
میدهد من این چیزها را نمیفهم . . .

آن معلم الهی چراغهای نورانی روشن کرده است میآید
یکی یکی را خاموش میکند میگوئی چرا چنین میکنی میگوید من
تاریکی میخواهم تا سرقت نمایم برای دزدی تاریکی لازم است
این چقدر بی انصافی است چقدر ظلم است چقدر بی باکی
است چقدر ستم است که انسان این نهالهای بر طراوت را که

باغبان الهی کشته از بیخ و بن برکند .

باری مقصود اینجا است که حضرت اعلیٰ روحی له الفداء^۱ و جمال مبارك روحی لاجبائه الفداء^۲ چقدر صدقات و بلیات و حبس و نفی و شتم و لم دیدند تا این زمین را مستعد نمودند شخم زدند و تخم افشانند و با هزار بلا یا و محن آب - دادند تا عا باید بکوشیم تا این کشت را از سارقین محافظت نمائیم و آبیاری کنیم و بخدمت این نهالها بپردازیم تا ثمر نمر شوند و تا این زرع خوشه کند و خرمنها بیار آرد نفوسی که منقطع از ماسوی الله هستند و مؤ من بآیات الله و مؤ من بالله هستند آن نفوس شب و روز میکوشند تا اینکه این کشت الهی نشو و نما نماید و این نهالها بر طراوت و لطافت بیافزایند از روی جان و دل خدمت باین کشت مینمایند و وقتی که خودشان مشاهده میکنند بثمر و نتیجه رسیده نهایت سرور و خرمی برای آنها حاصل میشود مستبشر و مسرور میگرددند .

(۲۰)

در ابوسنان بمناسبت شهادت جناب شیخ علی اکبر

قوچانی فرمودند - نهم آوریل ۱۹۱۵

" این مردم بیچاره کشته میشوند و نمیدانند برای چه جانهای خود را فدای خاک میکنند خاک که انزل موجودات است

چقدر انسان عزیز است و چقدر انسان ذلیل است در عالم انسانی بر هیكل انسانی مظاهر مقدسه فی هستند که مسجود کل وجودند و مسجود همه کائنات و در عالم انسانی و هیكل انسانی نفوسی هستند که تراب را پرستش میکنند جانشان را در راه تراب فدا میکنند بجهت سنگ و کلوخ قربان میشوند اینقدر ذلیلند و نفوسی در هیكل انسانی هستند که جان و مال و راحت و عزت خود را در سبیل جمال مبارك فدا میکنند چقدر فرق است میان آنها و اینها نفوسی که در راه خاک جانفشانی و نفوسی که در سبیل جمال مبارك جانفشانی میکنند این نفوس از خاک پست ترند آن نفوس تاج عزت ابدیه بر سر دارند این نفوس جسز خسران مبین بهره و نصیبی ندارند و آن نفوس اگرچه جان میدهند لکن بجهان و جهانیان جان میبخشند نظیر جناب شیخ علی اکبر در این ایام شریعت شهادت نوشید در حالیکه ندا بملکوت ابهی مینمود و نفوس را بشریعت الله دعوت میکرد جان میبخشید کوران را بینا میکرد کران را شنوا مینمود گنگانرا ناطق میکرد مرده ها را زنده مینمود در چنین حالتی در نهایت انقطاع جام شهادت نوشید هزاران هزار نفوس الان در میدان حرب قطعه قطعه میشوند لکن نه ثمری و نه اثری دارد يك نفس مبارك در سبیل الهی شهید میشود هزاران نفوس زنده میگرددند شجره مبارکه را بخون خود سیراب مینمایند هرچند از این حیات عنصری جدا

میشوند لکن بحیات الهی زنده میگردند در جمیع عوالم الهی مثل ستاره صبحگاهی روشن و منور حتی پهن نقطه تراب علمش بلند است کویکبش لامع است ایوانش رفیع است نفحات روحانیـش مشامها را معطر میکند چقدر فرق است اینست که میفرماید

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون این شخص مبارک جناب آقا شیخ علی اکبر مدتی است که موء من و موقن شده سبب هدایت سایر نفوس گشت و عبور و مرور بدیار ایران و قفقاز و هندوستان نمود و در اکبراز مواقع يك اثر باهری گذاشت و نفوس را بشریعه الهیه وارد کرد و نهایت خاتمه حیات مانند مسك معطر شد در نهایت تنزیه و تقدیس منجذباً الی الله مستبشراً ببشارات الله مشتعلاً بنسار محبت الله جام شهادت کبری را در سبیل الهی نوشید چقدر نفس مبارکی بود طوبی له و حسن مآب حضرت اعلی میفرماید .

" ان الذین اشتهدوا فی سبیل الله ذلك من فضل الله یوئیه من یشاء " والله ذو فضل عظیم " از الطاف و عنایات الهیه امیدواریم که این جام سرشار این کاس مزاجها کافور را نصیب ما فرماید که در نهایت روح و ریحان و اهتزاز بنفحات رحمن به قربانگاه عشق بشتابیم و این جان بیقرار را در سبیل حضرت پروردگار انفاق کنیم چقدر این ایرانیها شروند هنوز آرام نگرفته اند اینقدر بلایا و رزایا که بر آنها وارد آمده هنوز بر آن شرارت اولیه هستند

و بالاخره حسابی در کار است میگویند الله یمهل و لایمهل "

تلغراف ذیل را هم مخابره فرمودند :

" مشهد میرزا احمد قاضی جانم فدای علی اکبر باد صحت و سلامتم عباس "

در نظر دارم روزی که مرحوم شیخ علی اکبر از هندوستان بعکا آمده بود یکنفر هندی هم مسافر همراه داشت در بهجی روزی حضرت عبدالبها بدست مبارک ناهار " قوزی پلو " تهیه فرموده بودند و بفرد فرد احبها غذا عنایت میکردند من جمله باین مسافر هندی او هم تند تند از گوشتها خورد طولی نکشید طاقت نیاورد و رفت بیرون و غذا را برگرداند از قرار معلوم این شخص دو خرق عادت بس از ایمانش کرده بود یکی آنکه سوار کشتی شده بود و یکی آنکه گوشت خورده بود ولی چون معده اش عادت بخوردن گوشت نداشت تحمل نکرد و برگرداند حضرت عبدالبها میفرمودند " اگر کسی گوشت نخورده باشد و عادت نداشته باشد اگر از جلوی دکان قصابی عبور کند بوی گوشت بقدری بد و زننده است که متاذی میشود ولی کسانی که عادت کرده اند چندان تمیز نمیدهند . " و جمال مبارک از لحاظ اینکه بشر عادت بخوردن گوشت کرده است و خیلی معمول شده است منع نفرمودند ولی انسان گوشتخوار خلق نشده است . " بهمین مناسبت در جای دیگر فرمودند :

"الانسان ما خلق لاكل اللحم الحيوانات المخلوقة لاكل اللحم ليس لها اضراس طواحن لطحن الحبوب ولا الاسنان المخصوصه لقطع الحشيش بل بها اسنان عوجا لقطع اللحم فقط ولها - مخالب للقبض على الفريسته وقتلها ولها قوة الوثوب والطيرور اللتى تاكل اللحم (كاهنير والعقاب والباسق) فمنقارهما - الاعلى طويل والاسفل قصير لا يمكن به اكل الحبوب والنبات ولها حوصلة صغيرة ومخالب ولاجل ذلك مجبور على اكل اللحم

(۲۱)

روز دوشنبه ششم محرم ۱۳۳۳ آقا میرزا نورالدین زین از عکا بابوسنان آمد سئوال نمودم در حضور مبارک بودید چه خبرها دارید؟ و بیانات مبارکه از چه قبیل بود؟ اظهار کرد امروز که حضور باهرالنور بودیم حکایت عجیبی بمناسبت حرب عمومی و اعلان جهاد مسلمین فرمودند ضمنا میفرمودند اگر ناقضین گذاشته بودند من بعضی از روسای اسلام و مسیحی را جمع میکردم و نصیحت مینمودم که شما در داخله نگذارید اغتشاش بشود ولى ناقضین نگذاشتند و بهمزند و همچنین فرمودند .

"یکوقت در عکا عروسی بود چون عروس را از عکا میبردند وقتیکه در خانه رسیدند عربها بنای شمشیر بازی گذاردند و اشعاری در مدح جمال مبارک میخواندند که ای بها* الله سلطان بروحر تویی

سلطان عرب و عجم تویی سلطان بریه الشام تویی تویی کسیکه سلطنت باو میزید در اینحال جمعی از ضباط عسکریه نزد من نشسته قوه يك كلمه تكلم نداشتند همه هم تصدیق قول آنها را میکردند ملاحظه نفوذ کنید در ایام عبدالحمید چه بود ولی گذشت ترا آنکه زلف عنبر افشان بود باری آتش خوب بود اینش هم خوست افسوس که ناقضین نگذاشتند و خراب کردند .

اینک اصل حکایت .

"مصطفی افندی نای بود مدیر تحریرات لاینقطع اذیت میکرد و مردم را بر علیه ما میسوراند بطوری متصرف " کرده "

رابعداوت و ادا کرد که بتنام قوا برای قلع و قمع ما کمر بسته بود و هرچه ما با متصرف بیشتر محبت میکردیم بیشتر برطفیانش میافزود یکروز جمیع اعیان عکا و قاضی و مفتی و هرکس دیگر که با ما مخالف بود و عداوت میکرد در سرایه جمع کرده و نقشه ئی کشیده بود که در آنروز غوغا و وضوئای راه انداخته بریزند و قتل و غارت کنند از وسط جلسه حضرات یکی از رفقای متصرف بنام سعدالدین رمضان که رئیس تجار بود نزد من آمد اول در را بشدت میزد دستور دادم باز نکنند مجددا بنای کوبیدن گذارد ولی اصرار داشت که داخل شود که حامل يك پیام خیری است و زیاد وقت لازم ندارد فقط دوسه کلمه میگوید و میرود بالاخره وارد بیت شد و شروع کرد بدگویی و فحاشی نسبت بمتصرف -

منہم حرفی نزد و سکوت اختیار کردم بعد از آنکه حرفهایش رازدگت یا افندی خو بست دیگر شامہ کوتاه بیائید و از در صلح با متصرف وارد شوید گفتم صلح ؟ به به بسیار خوب چه بہتر از این ولی چطور ؟ گفتم متصرف قصدش بول است بول میخواہد خو بست شما ہم مضایقہ نکنید و از در بول وارد شوید گفتم بسیار خوب اینکہ چیزی نیست بنشین تا برم و بول بیاورم سعد الدین رمضان خوشحال شد و گمان کرد الان من میرم و یک کیسہ لیرہ میآورم رفتم وضو گرفتم مشغول صلوة شدم بکمال توجہ و بتبتل دو رکعت نماز خواندم و بعد ہم یک مناجات مفصلی درین بین سعد الدین رمضان اظہار بیقراری و عجلہ مینمود و میگفت (عجل یا افندی عجل یا افندی) بسیار عجلہ داشت کم طاقت شدہ بود چون بحضرات وعدہ دادہ بود زود برگردد و آنها را منتظر گذاردہ بود و میل داشت من زود تر بول را بیاورم ولی من بکمال تائی مشغول مناجات بودم و او در عجلہ اصرار مینمود و اضطراب داشت کہ زود باش " عجل یا افندی " خوب نیست در این مسئلہ تاخیر شود گفتم چہ مسئلہ تی ؟ گفتم بول گفتم مدتی است من بول فرستادہ ام تو ہنوز اینجا هستی ؟ گفتم چطور فرستادید و توسط کہ فرستادید ؟ گفتم الان بمتصرف ہم رسیدہ است بدو و برو بلند شد کہ کفشش را بپا کند تا عقب کرد یک سیلی محکمہ با وزدم خواستم یکی دیگر بزنم کہ فرار کرد

از نزد ما رفتہ بود و متصرف را دیدہ بود متصرف پرسیدہ بود چہ شد چرا طول دادید بول کو ؟ گفتمہ بود واللہ من رفتم و یک دست کتک سیر ہم خوردم ملاحظہ کنید جای سیلی چقدر قرمز شدہ شمش بستہ اینہا چنین و چنانند . باری این مسئلہ ہم بیشتر سبب غیظ و غضب و بغض و عداوت متصرف شدہ بکمال عجلہ بلند شدہ بود کہ اقدامات شدیدی بکند تلغرافچی تلغرافی باو دادہ بود کہ متصرف و جمیع اعضای شرعی و عرفی معزولند تا کون دیدہ و شنیدہ نشدہ بود کہ جمیع اعضا بدون استثناء معزول شوند متصرف فہمیدہ بود کہ این مسئلہ از کجانشی شدہ یک ہزار لیرہ دادہ بود بفتی کہ برود بیروت و تقدیم والی کند و ماہوریت جدیدہ تحصیل نماید مفتی ہم رفت بیروت والی شنیدہ بود کہ این شخص ہزار لیرہ بول ہمراہ آوردہ اخمو و عبوس شدہ بود و اذن جلوس نداد ہ بود تا آنکہ ہزار لیرہ را گرفت بعد ہم توفیفش نمود از بیروت بمن کاغذی نوشت جمال مبارک را واسطہ قرار دادہ بود نوشتہ بود (دخیل الحضرة) من چون دیدم کہ بسیار مفلوک و ملتجی شدہ لہذا اورا خلاص کردم در کمال یاس و ناامیدی — بعکا مراجعت نمود و کسی دیگر باو اعتنا نمیکرد بالاخرہ نزد من آمد و روی اقدام من افتاد و اظہار خجلت و ندامت میکرد من اورا بلند کردم و اورا عفو کردم و بوالی وقت نصر حی پیک

مکتوبی نگاشتم و توصیه او را کردم و گفتم او بما اذیت و آزاری نرسانده خلاصه این مفتی که اسمش (الشیخ علی المیری) بود از جمله مؤمنین شد طولی نکشید متصرف نزد من آمد و بزمن افتاده طلب عفو نمود و میگفت "هذا الخبيث مدير التحريات مصطفى افندی كان السبب في ربي القتنه بيننا" پس از آن مدير التحريات آمد و عذرخواهی و اظهار شرمساری نمود و تمام فسادها را از ناحیه متصرف میخواند و میگفت "هو كان السبب لانه رجل طماع وانا مستخدم هناك عنده طولی نکشید امریه صادر شد که متصرف را بشام تبعید نمودند تمام مخارجش را در شام پرداختم و مخارج عائله اش را در عک تا ديه نمودم و پس از سه ماه عائله او را بشام روانه نمودم و خرجی دادم خلاصه این مدير التحريات متصرف را وادار بعداوت میکرد بطوری مخالفت میکرد که بیت مسکونی جمال مبارك را میخواست بعنوان اینکه هوایش خوشت و منظره نیکویی دارد بزور تصاحب کند شروع کرد باذیت ما و بیاب عالی لایحه داده بود که جمال مبارك و اتباعش جزو احرار هستند و در امور سیاسی مداخله میکنند و نفوذ غربی پیدا کرده اند من میخواهم مرکز فساد حضرات را (یعنی بیت مبارك را) - تصاحب کنم مفتشینی ما مور عکا شدند من جمله مکتوبی ولایت بیروت تصادفاً قبل از شروع بتفتیش در یک مهمانی ملاقاتی

حاصل شد در ضمن صحبت سئوالی کرد که فرق ما بین "بسم الله الرحمن الرحيم" و "بسم الاب والابن والروح القدس" چیست؟ من شرح مقام الوهیت و نبوت را مفصلاً بیان نمودم مکتوبی ازین بیانات و معانی آن محب و منجذب شد بعد مختصری بوالی بیروت نصوحی بیک نوشتم بترکی نوشتیم که احوال عکا سزاوار دقت حضرت والی است و والسی هم دستور فوری داد که تحقیقات شروع شود و چندین فقره خیانت در دایره حکومت عکا کشف شد این بود داستان متصرف کرده و مصطفی افندی مدير التحريات و همدستهایشان.

(۲۲)

در سنه ۱۹۲۷ میلادی که بحضور حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه مشرف شدم و ذکر ایران بمیان آمد فرمودند شرحی است بخط مبارك حضرت عبدالبها* معلم نیست که مخاطب کیست نسخه فتغرافی آنرا بشما میدهم که بایران ببرید تا احببا* زیارت کنند و از استقبال ایران مطلع باشند اینک سواد آنرا ذیلا مینگارم :

ایران بقوای مادیه هزارسال میخواهد که مانند دول و ملل اروپا گردد ولی بها* الله ایران را روشن نموده و در انظار عمومی عالم محترم نماید و ایران چنان ترقی نماید که محسود و -

مغبوط شرق و غرب گردد خطه حجا زوادی غیر ذیزرع بود و قبائل در نهایت جهالت و توحش و نادانی ولی قوه امرالله چنین قطعاً ای را کعبه آفاق کرد و قبله عالم نمود اهل شرق حال ندانند که نظیر آن شخص جلیل را پنجاه سال در حبس و زندان مقید داشتند اگر این سجن و زنجیر نبود حال حضرت بهاء الله بر افکار عمومی اروپا مستولی شده بود و ایران را جنت رضوان نموده بود و ایران را محترم در نزد جمیع ملل و دول و بلکه کار بجائی رسیده بود که مرجع جمیع ملل و دول گشته بود از آمدن من چند روز ملاحظه نمائید که در لندن و اطراف آن چه قیامت است دیگر ملاحظه فرمائید اگر حضرت بهاء الله آمده بود چه میشد اگر امر بهاء الله در اروپا ظاهر شده بود ملل اروپا غنیمت میشمردند و تا بحال بسبب آزادی جهان را احاطه نموده بود و لی افسوس که با وجود اینکه این امر در ایران ظاهر شد عاقبت انجالی اروپا از دست ایران و ایرانیان خواهند گرفت اینرا در گوشه دفتر خود ضبط فرمائید و عاقبت خواهید دید افسوس که هنوز ایرانیان بهائیان را میکشند :

(۲۳)

لندن جناب میرزا لطف الله علیه بهاء الله
هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه مفصل شما قرائت گردید صحبتهای بعضی حشو و زواید است قابل جواب نیست جناب آقا سید یحیی بمصر رسیدند شما در امر قدم ثابت راسخ بردارید این ابرهای سیاه بی باغقریب بکلی متلاشی شود و شمس حقیقت در نهایت قوت اشراق کند به امة الله الثابتة جنرال جاك بنگار که مراجعت با رویا مکن به ترانتو در کانا دا برو و بسه سنت جانزو در آنجا به ترویج دین الله برداز جناب مستر ری و مستر لایتمز از آلمان با آقا میرزا حبیب به ارض مقدس وارد و ایاهی چند در نهایت روح و ریحان اقامت نموده با امریکا مراجعت کردند جمیع احبای ثابتین را از قبل عبدالبهاء تحیت ابدع ابهی برسان و علیک البهاء الابهی
عبدالبهاء عباس

(۲۴) عکا

روز پنجشنبه چهارم دسامبر ۱۹۱۴ بنده راتنها احضار و بیانات ذیل را فرمودند و این مقدمه اقامت در قریه ابوسنان بود -
ضمناً ما موریتسی داده از راه شام به بیروت رفتیم فرمودند :

" جناب آقا میرزا حبیب ما خیلی بشما زحمت میدهم حال هم يك زحمت دیگر پیدا شده چه باید کرد ؟ میروی بیروت از راه شام و این حواله را میگیری (حواله را جناب باقر آقا سید نصرالله فرستاده بود گویا برای فرزندانش بود) اما مسئله خود شما حضرات احباء شمارا لایم دارند و من آنها را با بوسنان فرستاده ام میتوانی در نهایت روح و ریحان باشی یا میل داری بروی ؟ چند ماهی است ولی نهایت لطف است به احباء که بمانی من خیلی بشما زحمت میدهم امیدوارم نتیجه این زحمات عزت ابدی گردد و همچنین این جهان من بهر کس که تعلق دارم کار با و رجوع میکنم بهر کس خدمت رجوع نمیکنم "

(۲۵)

در جواب عریضه یکی از احبای امریکا که شکایت از تنهایی نموده بود این بیانات نازل :

" ای مؤمن بالله نامه ات رسید از تنهایی شکایت نموده بودی محزون باش تنها نیستی زیرا خدا همدم و مونس تو است تنها نفسی است که از خدا غافل است و اما اگر از خدا باخبر باشی ولو در صحرائی وسیع بی آب و علف باشد تنها نیست خدا با او است این جهان خاک همیشه آسمانش پر غبار است و پوشیده با بر سیاه گهی رعد است گهی برق است گهی

تگرگ است گهی برف است گهی طوفان است گهی سیل شدید از کوهسار تو گمان مکن که این بلایا و مصائب محصور در تو است فی الحقیقه جمیع خلق در عذابند تا باین جهان دل نبندند آسایش و راحت در جهان الهی طلبند و موهبت ملکوتی جویند پس تو دل خوش دار و مستبشر بشارات الهی باش و علیک البهاه الابهی . عبدالبهاه عباس

(۲۶)

در لوحی بیکی از احبای بادکوبه چنین میفرمایند :

" ای گل گلشن حضرت مسیح وقتیکه حضرت مسیح روحی له الفداء با وجهی صبیح و جمالی ملیح کشف حجاب نمود و در میان یهود جلوه آسمانی فرمود اسرائیل گمان مینمودند که از فیض سحاب رحمانی آن زمین گزار است ولی ظاهر و واضح گشت که خارزار است الا نفوسی چند که از فیض روح القدس مانند گل در نهایت طراوت و لطافت جلوه نمودند آنان گلو ریحان حضرت موسی بودند حال تو نیز در گلشن مسیح گل صد برگ خندان و از فیض بهار در نهایت لطافت و مشکبار حمد کن خدا را که مشاهده انوار از ملکوت اسرار نمودی امیدم چنان است که بر عالم نافه مشک اسرار نثار نمائی الحمد لله بدرقه عنایت از ملکوت انواری در پی رسید و جان و دل را از جمیع حجابات و اوهم

رهائی بخشید دیده منور داری و مشای معطر خواهی و قلبی
از فیض روح القدس روشن فرمائی این نعمت عظمی و این موهبت
کبری را غنیمت شمار و بقوتی آسمانی و موهبتی رحمانی و تائیدی
ملکوتی بهدایت دیگران پرداز.

(۲۷)

در یک لوحی درباره زنان مومنه و غیر مومنه میفرمایند:
"خانمهای عالم چون از حق محتجب کنیزان شدند و کنیزان
جمال مبارك بالطف جمال قدم خانمهای عالم گشتند و برهان
براین ملکه ایران شیرین و ملکه دیگر سودابه به آئین و همچنین
ویکتوریای عظیم و ایزابلا ملکه اسپانیا که با مساعی او کشف
و فتوح امریکا شد حتی امپراطوره فران اوچینی اینها با خاک
یکسان گشتند عزیز بودند کنیز شدند شهیر بسودند اسپر خاک
سیاه شدند لکن آسیه - سارا - مریم - فاطمه - طاهره
هرچند بظاهر فقیر بودند لکن بر سر پر عزت ابدی استقرار
نمودند پس ثابت شد که خانمهای عزیز عالم کنیز شدند و کنیزان
جمال مبارك فخر عزیزان گردند پس شکر نمائید که الحمد لله
به آستان مقدس منسوب و در زمره کنیزان الهی محسوبید"

xx

(۲۸)

در لوح تفلیس با حبابی آن دیار میفرمایند .

"از عودت عبدالبها به حیفا و عکا اظهار سرور نموده
بودید مدتی بود که از مشقت سفر در باختر و تحمل مشقات
پرکرد جسم در خطر بود ولی حال الحمد لله بفضل و -
عنایت جمال مبارك روحی لاجبائه الفدا فوراً راحت و شفا
حاصل گشت شب در نهایت ناتوانی و لکن صبح در غایت راحت
و صحت و توانائی و این از موهبت و شفای فوری الهی بامداد
چون از بالین برخاستم فوراً بتحریر و تقریر پرداختم و هیچ
نفسی را گمان نمیرفت که چنین شفای عاجل حاصل گردد نه
دوائی نه علاجی نه موافقت هوائی شبی در حیفات توجه بملکوت
ابهی نمودم و سربالین نهادم سحر چون بیدار شدم ملاحظه
نمودم که قوتی دیگر و حالتی دیگر حاصل گشته و قوه اراده -
چنان تاثیر نموده که اعضا و اعصاب در نهایت راحت و
آسایش است."

(۲۹)

۲۸ جولای ۱۹۱۴ لوح مبارك بافتخاررورند دان کرک کشیش
امریکائی که دو مرتبه اطراف جهان را سیر و علی هفت رنگ که

اشاره از صلح اعظم بود بحضور مبارك تقدیم کرده بود .
 " ای حقیقت جوی محترم نامه تو رسید حکایت از وحدت
 عالم انسانی مینمود علمی که فرستاده بودی فی الحقیقه رمزی
 از صلح عمومی بود امروز جمیع ملل عالم جنگجو هستند و جمیع
 دول عالم در تهیه و تدارک آلات و مهمات جهنمیه علی الخصوص
 قطعه اروپا مخزن مواد التهایی شده است موقوف بیک شراره -
 است که آن جهنم شعله با فاقی زند لهذا هنوز آهنگ صلح
 عمومی بگوش آنان تاثیر ندارد و همچو گمان میکنند که سبب نجات
 و فلاح هر دولتی قوه حربیه است هر چه عظیمتر سعادت آن
 دولت و ملت بیشتر عالم اذعان این نینماید که صلح عمومی
 سبب حیات عالم انسانی است و همچنین اعظام و اسباب
 نفوذ آنان نیز سعادت خود را در تهیه اسباب جنگ میدانند
 لهذا ممکن نیست که از برای اهل عالم قناعت حاصل شود مگر
 قوه ایمان زیرا ایمان حلال هر مشکلی است پس باید کوشید که
 دین الله نفوذ یابد بقوه دین الله هر امر مشکلی آسان گردد
 قوه دین ملوک را خاضع کند و اصحاب نفوذ را مغلوب نماید
 پس بکوشید که دین حقیقی که روح حیات بعالم انسانی
 میدهد انتشار یابد اینست علاج جسم مریض عالم اینست دریا
 سم نقیص بشر پس تا توانی نفحات روح القدس منتشر نما
 نصایح و وصایای الهی مجری دار و بشمالیم آسمانی برد از من

نهایت محبت را بتو دارم و از ملاقات تو مسروم و امید
 چنانست که باز ملاقات حاصل گردد ."

(۳۰)

پس از مسافرت بیروت و انجام م^ه مورت و ملاقات تلامذ ه
 و دوستان بیروت بعکا مراجعت نمودم فوراً احضار فرموده -
 شرفیاب شدم فرمودند :

مرحبا خوش آمدید مرحبا واقعا خیلی زحمت کشیدید
 خدا ما را برای زحمت خلق کرده ولی اگر انسان متذکر و متوجه
 باشد راحت جانست و زحمت عین رحمت از تلامذ ه سؤال
 فرمودند عرض شد از عنایات مبارك خوش و مسرورند در یکی از
 جلساتشان ذکر شده بود که عریضه فی عرض و بحمد و ستایش
 الطاف مبارك برد ازند اغلب آرا^ه براین قرار گرفته بود که نفس این
 عمل حکایت از اظهار هستی و وجود مینماید باینهم راضی نیستیم
 تبسم فرمودند عرض شد یکی از احبا^ه در کاغذش سؤال نموده
 بود که سرکار آقا فعلا کجا تشریف دارند متبسمانه فرمودند " جلوی
 توپ جلوی توپ "

در خصوص محصلین ایرانی بیروت و ذکر پرفسور چرداغ شد
 فرمودند " آیا خیلی ایرانی در بیروت هستند؟ " عرض شد اغلب
 رفته اند و فقط چند نفری باقی مانده فرمودند " خوبست که میروند مایه "

فضاحی هستند " عرض شد مسترزیم یکی از احبای اشتوتگارت در میدان حرب کشته شده فرمودند " بله صدمات این حرب عمومی بما هم خورد یکی از احبای فرانسه مسیوبرنادر هم کشته شده اگر یک شخص در دنیا بود و از اسم جنگ متنفر بود این شخص بود " در این اثنا یک عربی بحضور آمد و عرض کرد گاو آقا مهدی مرده است استدعا میکنم شفاعت فرمائید آقا مهدی پولش را نگیرد " فرمودند " منم مثل شما فقیرم اگر تو دونفر را نان میدهی من باید اقلام خارج پنجاه نفر را بدهم من نه صاحب ملک نه تجارتم دارم نه صرافتی نه مداخلی دارم جمیع راهها هم مسدود شده و راهی نمانده من یک شخص غریبی هستم هر سال دوست سیصد دست لباس به فقرا میدادم امسال از بس امور مختل شده تا بحال بدادن - یک دست هم موفق نشده ام معذک این پول را بگیر خوراکی و شیرینی و لوازم ضروری از برای اهل خانه ات ببر منم سعی خودم را میکنم ."

(۳۱)

روز ۳۱ دسامبر ۱۹۱۴

امروز قبل از ظهر در حضور مبارک جلوی فاخوره مشغول میفرمودند و این فانی هم در محضر مبارک بود عرض شد اوقات

در ابوسنان چطور صرف کنم ؟ فرمودند " میخواهم شمارا بایران بفرستم حال شما در ابوسنان لله مرضی را معالجه نمائید و از کتب اسناد لایه هم بخوانید از اشراقات کلمات و طرازات بخوانید و ملکه کنید " عرض کردم از اغیار هم پذیرائی و تدایوی بکنم ؟ فرمودند " بلی ما خودمان هم وقف فقرائیم البته بجمیع رسیدگی کنید علی الخصوص فقرا " عرض شد آقا شیخ بدرالدین عرض کردند شیخ الاسلام میخواهد اعلان جهاد کند فرمودند " شیخ الاسلام مرد بسیط عاقلی است و بی دین ابداً اعتنائی بدین الله ندارد آنوقت که جهاد تاثیر میکرد مردم متمسک بدین الله بودند حال ابداً آن روح نمانده خودشان هم باین حرفهائی که میگویند اعتقاد ندارند میگویند این مسئله حرب عمومی و جهاد مسئله ملیت است اگر حضرات متدین بدینی بودند حالا این عالم جنت ابهی میشد اگر رشوه بدهی هر چه گفته اند ضد آنها میگویند ابداً آن روحانیت و صفا و ایمان و ایقان و - استقامت اسلام باقی نمانده فقط یک مشت الناظ باقی مانده .
درس سفره در بیت مبارک فرمودند :

" من همیشه برای خودکار ایجاد میکردم این سفر طولانی متعب هم خیلی اعصاب را خسته کرده بود ولی حال توفیق جبری شده که مدتی استراحت نمایم اگرچه این اوقات هم بیکار نیستم و مشغولم ولی نه مانند سابق خدا این اسبابها

رافراهم آورده که من قدری استراحت نمایم و راحت باشم حال
صحتم خوبست خوشم میخوابم."

(۳۲)

سواد لوحی است که بافتخاریکی از امام^۱ الرحمن

نازل شده

آی کنیز الهی نامه شما رسید سؤال نموده بودید از بییش
دیگران نموده بودند مفصلا جواب داده شده است حال نیز
مختصر جواب مرقوم میگردد و آن اینست که تعدد زوجات مبارک
پیش از نزول کتاب اقدس بود در دوره ابراهیم و دوره موسی و
نزد داود و سلیمان تعدد زوجات جایز بود لهذا بحسب شریعت
سابق و نظر بحکمتهای متعدده بهاء^۲ الله پیش از نزول کتاب
اقدس جمع بین دو زوجه فرمودند یعقوب جمع بین چهار کرد
ابراهیم زوجات متعدده داشت داود نود و نه زوجه داشت
اما حضرت بهاء^۳ الله جمع بین دو زوجه در شریعت سابقه
فرمودند چون یکی وفات نمود دیگری بعقد نکاح درآمد ولی
بعد از نزول کتاب اقدس ختم شد و تجدید نگشت و این
تعدد پیش نظر حکمتی بود اما کتاب اقدس مرجع احکام است
بموجب آن باید عمل نمود جمیع یاران را تحیت ابدع ابهی

برسان و علیک البهائ^۴ الابهی • عبد البهائ^۵ عباس

(۳۳)

نیویورک شخص جلیل حضرت مستر اندرو کارنگی اید الله

ملاحظه نماید

هو الله

ای شخص جلیل و ای رکن عظیم صلح عمومی مدتی بسود که
اراده مکاتبه با شما نموده بودم ولی واسطه در میان نبود
حال چون حضرت تو پاکیان واسطه حاصل شد لهذا بشما این
نامه را مینگارم زیرا فی الحقیقه محب عالم انسانی هستی و از
موسسین صلح عمومی امروز اعظم خدمت بملکوت الهی ترویج
وحدت انسانی و خدمت بصلح عمومی است نفوسی چند بقول
ساعی در این امر خیرند مگر آن شخص محترم که بقول وعمیل
جانفشانی و بذل اموال ترویج صلح عمومی مینمایند یقین بدانکه
بتائیدات روح القدس موفق و موید بر این خدمت میگردی و در این
عالم فانی تا سیس یک بنیان باقی مینمائی تا در ملکوت الهی
بر سریر عزت ابدی استقرار یابی جمیع اعظم و اکابر اروپا در فکر
جنگ و هدم بنیان انسانی هستند و تو در فکر صلح و محبت و تقویت
بنیان انسانی هستی آنان سبب ممانند و تو سبب حیات بنیان
آنان هست و بی بنیاد و بنیان تو ثابت و استوار در ایامیکه در
امریکا و اروپا بودم در جمیع محافل و مجالس و در جمیع کائس

فریاد میزد که ای مردم ای حاضران عالم انسانی در استقبال
 خطر عظیم است و خوف شدید اقلیم اروپا مانند جبهه خانسه
 و قورخانه است و در زیر تمام اقلیم مواد التهابیه در نهایت
 قوت لهذا موقوف بیک شراره است که بختنا شعله زند و منفجر
 گردد پس ای خیر خواهان عالم انسانی شب و روز بگویشید
 که شاید این مواد التهابیه انفجار نیابد امروز حیات انسانی و
 عزت ابدی جهد و کوشش بموجب تعالیم حضرت بهاء الله است
 زیرا اول تعالیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است
 زیرا ما جمیع اغنام الهی و شبان حقیقی حضرت پروردگار و
 جمیع اغنام مهربان پس ما چرا با یکدیگر نامهربان باشیم و
 از اعظم تعالیم حضرت بهاء الله صلح عمومی است که سبب
 راحت و آسایش عالم انسانی است و از جمله تعالیم بهاء الله
 وحدت اساس ادیان الهی و وحدت ام و وحدت لسان و وحدت
 وطن در عالم انسانی است لهذا در استقبال تعالیم حضرت
 بهاء الله مانع و دافع از خطر عظیم یعنی حرب عمومی است
 الیوم اساس اعظم ملکوت الله ترویج صلح عمومی است و وحدت
 عالم انسانی هر نفسی بر این خدمت قیام نماید تائیدات روح القد
 میرسد حال جمیع آنچه ذکر شده بود واقع شد و این آتش
 حرب شعله بر شرق و غرب زد و زلزله بر ارکان انداخت و کسی
 بعد از این حرب هوا خواهان صلح عمومی روز بروز از یاد یابند

یابند و حزب صلح فوران نماید و بر جمیع احزاب غلبه نماید این
 قضیه حتی است لهذا از برای آن جناب میدان و سیعی حاصل
 خواهد شد و باید این مقصد جلیل را بقوه ملکوتی و تائید
 روح القدس ترویج نمود من در حق تو دعا مینمایم که در جهان م
 صلح و محبت و حیات ابدیه خیمه زنی و علم افزای و خواهشدار
 این احترامات فائقه مراقبول نمائید . عبدالبهاء عباس

(۳۴)

بیروت جناب دکتر بلیس رئیس مدرسه امریکائی

ای دوست عزیز محترم نامه شمارسید مضمون چون دلیل محبت
 و وفا و ثبوت در روابط قلبیه بود مانند صهبای معنوی نشئه
 سرور بخشید امیدم چنانست که این محبت الی الابد مستدام گردد
 شوقی افندی و سایر تلامذه ایرانی جمیع از شماراضی و کمال
 خوشنودی دارند حتی ستایش شماراد در نزد جمیع ایرانیان
 که از ایران بحیفا آمده اند نمودند و این خبر جمیع ایران
 رسید که حضرت رئیس بی نهایت مهربان است و در ترقی
 شاگردان بجان و دل میکوشند از خدا خواهم که در خدمت بعالم
 انسانی سرفراز بردیگران گردی و در تربیت و تعلیم شاگردان
 فرید جهان شوی و عليك التحیه و الثناء

عبدالبهاء عباس

حال قدر این انجمنها معلوم نیست

چون حضرت عبدالبها^۱ با جمیع مسافرین و جمعی از مجاورین برای زیارت مقام اعلی تشریف بردند بعد از زیارت از سختیهای اوایل ظهور و مصائب جمسال مبارک بخاطر آمده فوراً از چشمهای مبارک اشک مانند قطرات باران سرازیر شد و از شدت تائر و حزن قلوب حاضرین بینهایت متائر گردید و بیانات ذیل را فرمودند :

" حضرت اعلی روحی له الفدادین تیکه در ماه کو محبوس بودند ابداً چراغی نداشتند و شبها بتاریکی میگذرانند^۲ " بعد که همگی جلوس نمودند حضرت مولی الوری فرمودند :

" الحمد لله در ظل عنایت جمال قدم چنین مجالس روحانی فراهم میشود حالا قدر این انجمنها معلوم نیست اگر کسی ذره انصاف یا ادراک داشته باشد میبیند که آثار قدرت جمال مبارک چطور ظاهر است بظاهر ظاهر میبیند در بدایت در عکا اجتماعات میشد ولی بسیار مخفیانه نفی از مسافرین جرئت دخول در عکارنداشت در دروازه اگر میدیدند اذیت میکردند و بعد هم سرگون میکردند جناب نبیل آمد دم دروازه - گرفتار شد باری حبس میکردند و بعد از حبس هم سرگون میکردند جناب ملا علی قائینی بیچاره بچه زحمتی آمد و او را گرفتند و

و بناصره سرگون کردند جناب محمد علی دهجی آمد هر چه خواست بیک وسیله مشرف شود نشد رفت توی صحرا از دور غرفه مبارک را زیارت میکرد هی بسرش میزد و گریه میکرد تا وقتیکه رفت همچنین خیلی از احبای دیگر بعضی ها را بتدبیر و اکرام بضابطها (۱) بحضور میآوردم و وسیله تشریف فرام میکردم بیک بیک باشی (۲) (بین باشی خوانده شود) بود خدا رحمتش کند بسیار محبت باو کردم بعضی از ضابطهای دیگر را هم رام کردم شبها میرفتند و خفیا اینها را میآوردند از جمله استاد اسماعیل معمار این پیر مرد از موصل پیاده تا عکا آمده هشتاد سال عمرش بود بهر نوعی بود او را آوردم چند روزی نگاه - داشتیم بعد دیدیم منافقین شروع بکار کرده به آقا جان کج کلاه وسیله محمد اصفهانی خفیا خبر میدهند مجبور شدیم او را بیرون فرستادیم رفت حیفا در کوه کرمل در یک مغازه منزل کرد در چنین ایامی الواح الهی نازل شد که صراحت میفرمایند " گذر نباشید باب لقا مفتوح میشود من از این قلعه رغما عن انفس الملوك بیرون میام " خلاصه این مصائبی است که باید در سبیل او وارد شود مقصود اینست که حق عاجز نیست و قوت و قدرت دارد و تمام موانع را قادر است مرتفع نماید قادر بر همه کاری است و مهیم من بر همه چیز ولی حکمتها را این هائب مستتر است که جز افنده^۳

(۱) ضابط - افسر (۲) بیک باشی - یاور - سرگرد

باک ادراك نکند حالا طوری شده است که الحمدلله در ظل جمال مبارك در کوه کرمل در مقام اعلی در جای باین روحانیت و صفا در نهایت روح و ریحان جمع می شویم و بذکر الهی مشغولیم نه خوفی نه خطری و نه زحمتی نه مشقتی نه اعتراضی نه احترازی اینست قدرت الهیه جمیع ملوک و ملل عالم دشمن بودند حال ما در ظل رحمت و عنایت مبارك در اینجا بکمال روح و ریحان مجتمعیم ."

(۳۶)

مقام اعلی

" مکه در صحرائی گرم غیر ذریزغ کوهستانی واقع شده با وجود این طالبین بجه شوق و سروری آنجا میروند ولی الحمدلله اینجا از جمیع جهات مکمل است کوه کرمل بحر سهل صحرا و درختهای سبز و خرم همه جمعند دیگر از این بهتر و شکیلترو زیباتر نقطه پیدا نمیشود مقام اعلی را این قسم ساختیم که مرتبه مرتبه باشد و یکسره از دریا بیایند و بمقام اعلی برسند اطراف آن خیابان بندی و کلکاری میشود درختهای سبز کاشته میشود و کتی آلمان مانند گلستان مقام اعلی میشود این مقام اعلی رغما عن انفس عبدالحمید و وزرا و وکلای او ساخته شد کوناصرالدین شاه سرازقبر در آرد و ببیند میخواست امرا با شمیرش محو کند

بکریم خان گفت " کتاب شما بیخود است شمیر من ریش با بیهارا قطع میکند نه کتاب " حاجی امین (۱) قصه ای نقل میکرد که اهالی یزد نوبه آب دارند که هر کس بجهت مالکیت يك يا دو يا سه ساعت آب شهر را برده بمصرف آبیاری باغ و بوستان میرساند يك شب یکی از یارسیها تمام آب شهر را منحصرا برد و باغش را خوب سیراب کرد چون صبح شد مردم شکایت کردند حاکم شهر حکم کرد فسکش کنند و بزنند و قتیکه میزند زیر فلک این مرد فریاد میزد " آقای حاکم زرم سیراب شد و السلام کستم سیراب شد و السلام باغم سیراب شد و السلام " حالا هم مقام اعلی را ساختیم و تربت مبارکه استقرار یافت دیگر از حالا بعد هر چه میشود بشود الحمدلله زنده ماندیم و این مقام مبارك را ساختیم حالا هم در کمال روح و ریحان در ظل عنایت جمال مبارك موفق بزیارت می شویم و السلام ."

(۳۷)

مشکلات مقام اعلی

حضرت ولی الوری میفرمودند :

" قائم مقام حیفاد رنهایت عداوت طمع ساختمان مقام اعلی شد بمامور طاپو (۲) دستور داده بودند که این بنیانی که در کوه کرمل (۱) حاج ابوالحسن اردکانی یا حاجی امین (۲) طاپو یعنی ثبت اسناد

و جنوب حیفا است " مجهول است " مخالف نظام است " و چون
 دوازده شهر است باید با مرسلطان ساخته شود او هم تقریری نوشت
 که محذور سیاسی در بین است متصرف عکا و صالح افندی
 مهندس که با ما ارتباط داشت و یکی از اعضای مجلس در حکومت
 حیفا را تعیین کرد که بروند تفتیش بکنند بعد هم اظهار نظر
 نمایند رفتند تحقیقات کردند و اطلاعات لازمه دست آوردند و
 نوشتند محذوراتی ندارد این شرعاً عقد عمارت است و جبل کرمس
 محصور و منحصر باین عمارت نیست و بالای کوه کرمس کلیسای
 بسیار عظیمی است و آلمانیها هم نباطائی دارند و هیچ محذور
 سیاسی در بین نیست این را برت را بمتصرف دادند و متصرف برای
 قائم مقام فرستاد قائم مقام رد کرد و گفت راساً از ما بین سؤال
 کنند آنوقت جواب شافی خواهم داد حضرات مابین (مابین یک
 کلمه عربی است که معنی آنرا میدانیم آنزمان عبارت از عمارتی بود
 که میان حرمسرا و سلام لیک یعنی دربار سلطنت قرار داشت
 واسطه میان حرمسرا و مابین آغاوات یعنی خواجه های سیاه و
 سفید و واسطه میان مابین و سلام لیک دسته جات جان نثاری
 بودند) (۱) نوشتند که عبدالبها می خواهد از برای باب مقامی
 درست کند از مابین سئوالاتی شد و مسئله اهمیت پیدا کرد دیگر
 معلوم است که عبد الحمید چه دشمنی بود و منتظر مستمسک بود
 (۱) مابین - اسلامبول

من گفتم بهر وسیله که شده باید قائم مقام را ساکت و قانع
 کنم خیلی کوشیدم گفت من عداوتی ندارم میترسم بعد ها
 مسئول و مواخذ شوم گفتم " چه محذوری دارد؟ " گفت " من
 میدانم " گفتم " چه ضرری دارد؟ " گفت " من میدانم " از
 سرایه (۲) با هم بیرون آمدیم گفتم همراه او بخانه اش بروم
 شاید ملاحظه بکند و نتیجه بگیرم در خانه اش رسیدم دیدم
 هنوز درست نشد داخل عمارت شدیم بای اول و بای دوم و سوم
 را که برداشت در پله سوم افتاد و مرد گفتم " ای قائم مقام
 ای قائم مقام ای قائم مقام " خیر مرد و تمام شد لیکن
 فی الموت شماته الحمد لله الذی امانه بعد شروع بساختن
 کردیم از برای مقام لعلی راه نداشتیم راه بسیار بدی بود
 خواستیم راه دیگری باز کنیم صاحب زمین راضی نمیشد و
 بهیچوجه قبول نمیکرد و دشمنان امر لاینقطع تحریکش
 میکردند بعد از دو ماه دوندگی قبول کرد آنهم قرداجی که
 نزد آلمانیها بود رفت و فکرش را عوض کرد گفت قول و قرار را بهم
 بزن اینها باید برای این بنا خیلی پول بدهند آنهم بطمع
 افتاد دوسه ماه کار عقب افتاد خیلی مشکل بود بالاخره قبول
 کرد این دفعه هم باز عقلش را زدیدند و تغییر را داد و
 ایراد تازه نمی گرفت و قولش را شکست درختها را خواست گفتم
 (۱) سرایه - دارالحکومه

بسیار خوب درختها هم مال تو گفتم باید سیم بکشید که از زمینهای دیگر تخطی نشود گفتم تراضی شو من بجای سیم دیوار میکشم باز هم دبه زد گفتم قبول نمیکنم مگر اینکه واسطه معتبری داشته باشم راضی میشوم گفتم اگر صادق باشا ضمانت کند دیگر هیچ حرفی ندانم و اقول نمیزنم قرار گذاشتیم من و صادق باشا ملاقات شود آنجا رفتیم سر ساعت هر چه منتظر شدیم از وقت مقرر مدتی گذشت او نیامد هوا ابر و بارانی بود صادق باشا خودش عقب اورفت تمام لباسش از باران خیس شده بود و گلی شده بود در منزلش گفته بودند " در منزل نیست بیرون رفته " صادق باشا با اوقات تلخ برگشت من بینهایت محزون شدم نخواهیدم جای نخوردم غذا نخوردم با کسی ملاقات نکردم در تاریکی نشسته دعای حضرت اعلی را آهسته آهسته میخواندم تا نزدیک صبح خوابم نبرد دمدم صبح خواب رفتم قبل از ظهر که بیدار شدم استاد محمد علی (۱) آمد که ترجمان (۲) قنصل آلمان بابرادرزاده قنصل آلمان از صبح زود تا بحال منتظر شما هستند برادرزاده قنصل گفتم یک زمینی است متعلق بیک زن آلمانی حاضر بفروش است هر قدر از این زمین

(۱) استاد محمد علی بنا از احبای یزد بود که سالها مجاور بود و اغلب در حضور مبارک بالحن ملیح مناجات و منوی جمالی مبارک را میخواند (۲) مترجم

می خواهید و مورد احتیاج شما است بردارید همانقدر که قبلا محزون بودم مسرور شدم با هم رفتیم به سخن (۱) دیدم ورقه بخط و امضای قنصل و اوراق بیخ بدون شرط حاضر است بسبقی گفتم از شما هم باید بخرم و یک معامله با شما بکنم گفتم ما برای خدمتگذاری شما آمده ایم نه از برای استفاده یا طمع ما آمده ایم که رفع مشکلات شما را بکنیم نیامده ایم نفعی ببریم یا اجرت کاری بگیریم چون شنیدیم برای شما اشکالاتی پیش آمده آمدیم خدمتی بکنیم خلاصه معامله کردیم بعد گفتم بروید یک دیوار بکشید و راهی باز کنید هر قدر مخارجش بشود میدهم راه هم باز شد و رغما عن انفس عبدالحمید مقام هم ساختیم از بمبئی صندوق مرمی که اسم اعظم را با آب طلا نوشته بودند آنهم رسید چون وارد شدنخواستم در گمرک باز شود باز هم نشد بعد مفتشین آمدند گفتند کعبه و مکه تازه ساخته اند . . . کجا است ناصرالدینشاه بیاید و ببیند از شرش جسد مبارک آسایشی نداشت بنجاه سال قبری یا زمینی برای عرش مبارک نبود .

همچنین در جای دیگر بمناسبت مقام اعلی فرمودند :

" الان مادر جوار مقام اعلی هستیم سزاوار است قدر این موهبت را بدانیم و برای نعمت زبان بشکرانه باز کنیم در ایام

جمال مبارك و حضرت اعلى روحى لهما الفدا مانند امروز قدرشان معلوم نبود و در آتیه معلوم خواهد شد در آینده پادشاهان پیاده و قدم زنان و بر سرهایشان گلدانهای گل و دسته های گل بدست گرفته بزیارت عتبه مقدسه خواهند آمد و يرتفع الضجيج الى الملاء الاعلى و يصعد صوت المناجات الى الملكوت الابهى هم تحملوا النفي والسجن والشهادة لراحتنا الاحباياتون من اقصى الارض بغاية التعب والعناء ليطفوا حول المقام ونحن هنا بخطوة منه لذلك ينبغي ان نشكر دائما حضرت موسى لكانت زبان داشت گهت و احل عقده من لسانی و ضعيف بود عرض کرد هبنی هرون اخى ليعينه وفرعون استهزا و سخریه قال انت القاتل وتدعى بانك نبى انظروا الان لما كنت فى اميركا رايث اليهود يعمرن مجامع جديدة باسم موسى بثلاثه الاف سنه بعده المسيح من فوق الصليب راي سلطنه الالهيه فاين فرعون الان يسرى عظمه موسى فصاحه جمال مبارك و وبلاغته و قدرته قد شهدت بها حتى الاعداء لذلك اقول ان الطوك ستاتى مشيا على الاقدام و بكل احترام يحملون الزهور و الاوراد على رؤسهم اقول ذلك لاننى اعرف بان سيكون ذلك .

جمال پاشا

جمال پاشا یکی از سرداران خونخوار و بیبک ترک بود قریب یکسال برای تجهیزات و حمله بکانال سوئز و تصرف وادی نیل تلاش کرد و تقریباً نصف اهالی امپراطوری عثمانی را بروز سیاه نشاند و از هستی ساقط نمود و تمام دارائی مردم بیچاره را - بعنوان مصارف جنگی غنبا گرفت و شاهکارش این بود که بهر شهری وارد میشد چوبه های دار بلند میکرد و سرجنبانها و نفس کش ها را بدار میاویخت و منظور بلید خود را عملی میکرد و کارش را پیش میبرد ناقضین لاینقطع او را تحریک نموده ذهنش را مشوب میکردند بطوری که در مجالس عمومی وعده محو و - اضمحلال امر و دوشقه نمودن حضرت عبدالبهاء را داده بود ولی خداهیکل امرش را حفظ کرد و این شخص سفاک را موفق ننمود و در کانال سوئز شکست خورد و بالاخره در قفقازیا بدست داشناکسیونهای ارمنی کشته شد اینک دو فقره مطالب تاریخی که در اوراق و دفترچه خاطرات این عبد بود ذیلا نگاشته میشود

لیکون عبرة لاولی الابصار

(جمال پاشا) فقره اولی

جمال پاشا آن سردار سفاک بیبک هر جا میرفت داری بر پا

میکرد و هرکه را میخواست بدار میاویخت و هرچه دلش میخواست میکرد از غارت و خراب کردن و بتوب بستن و کشتن بیبی نداشت چون مکرر اسم مبارک حضرت عبدالبها را شنیده بود و رابرتهای متعددی باورسیده بود وقتیکه وارد عکا شد بود حضرت عبدالبها را حضورا میطلبید آنحضرت سوار الاغ شده بخیمه او تشریف میبردند او تواضع میکند جلو میآید و آنحضرت را نزدیک خود مینشاند و بدون مقدمه میگوید "تو مفسد دین هستی بهمین دلیل حکومت ترا تبعید نمود" حضرت عبدالبها میفرمودند " - دیدم در حالت مستی و غرور است اگر زنجیر و آهنی باوند هند تکه و پاره میکند فکر کردم چون ترک است جوابی باید باوند هم که هم بخندد و هم جواب ساکت کنند الزامی باشد گفتم مفسد و نوع است مفسد سیاسی و مفسد دینی (و بادست مبارک جلو حضار اشاره به پاشا نموده فرمودند) الحمد لله تا امروز از مفسد سیاسی ضرری وارد نشده (چون جمال پاشا در ایام عبدالحمید معروف بمفسد سیاسی بود) انشاء الله از این مفسد دینی هم ضرری متوجه نخواهد شد جمال پاشا گره های ابرویش باز شده قاه قاه میخندد و میگوید "والله طوغری" یعنی بخدا راست میگویند بعد سؤال میکند "کنی آلمانی را که بنامود؟" حضرت عبدالبها میفرمایند "جد قنسول فعلی آلمان ساکن حیفنا بنا نمود او تا سیس مذهبی کرد که بشارت بقرب ظهور مسیح میداد این

مستعمره را ساخت که هر وقت مسیح ظاهر شد بزبارتش نائل شود " جمال پاشا بکمال شدت و غضب میگوید (مذهب ترازه؟ عجب اگر الان زنده بود خدای باو میکردم پاسی بسکوت میگردد مجدد جمال پاشا از حضرت عبدالبها سؤال میکند "سبب ضعف دولت عثمانی از چیست؟" میفرمایند "وجود مذاهب مختلفه" عرض میکند "علاجش چیست؟" میفرمایند "باید جمیع روسای ادیان و مذاهب از طوائف عثمانیه و اسلامیه در اسلامبول جمع شوند و در باره یک دین بحث و مذاکره کنند و متحد و متفق شوند" باز میگوید "والله طوغری" و حالت غضب پاشا فروکش میکند و تغییر حال میدهد و میل بملاقات بعدی مینماید و عرض میکند "حالا که میخواهم بطرف قطر مصر بروم و فتح آن دیار کنم و دشمن را بدریا و کانال سوئز برینتر پس از مراجعت شما را باسلامبول میبرم و روسای ادیان را جمع میکنم و واد ارشان باتفاق و اتحاد میکنم اینجا قدر شما مجهولست. . ."

از شدت غرور و از جمله جنون جمال پاشا آنکه قبل از ورودش بسه حیفنا تلگراف بمتصرف میکند "من امشب بحیفنا میآیم" بدون اینکه تعیین نماید عده ملازمین چند نفرند متصرف دستور میدهد شامی بجهت چهل پنجاه نفر تهیه نمایند وقتیکه وارد میشود چهارصد نفر همراهان بودند بمتصرف پرخاش میکند و میگوید "که آیا عساکر میشود که سری شام بخوابند"

متصرف و سایرین با یک زحمت زیادی بعجله دست و پا میکنند و شاهی حاضر مینمایند که نزدیک بنصف شب آماده میشود .

جمال پاشا وقتیکه بقفس میرود (اورشلیم) از لواج بی دربی ناقضین و عداوت یاسین نام مستنطق بغض و کین جمال پاشا تحریک میشود قول میدهد که اگر بزودی فتح مصر نمودم در مراجعت عبدالبهاء راضیانه میزنم بعد بطور مسخره و استهزا میگوید " هر طور میل عباس افندی باشد بین دار زدن و کشتن مختار است هر کدام را خواست او را مجری میکنم " قفسول آلمان بحضور مبارک شرفیاب شده عرض میکند " خیلی محزونم خیلی وحشت دارم خیلی نگرانم چونکه جمال پاشا سوگند یاد نموده که شمارا صلابه بزند و من بچشم داده تا مراجعتش من مواظب شما باشم ."

حضرت عبدالبهاء میفرمایند " این مسئله حزن و اندوهی ندارد بسیار خوب ما حرفی نداریم ولی مشروط به "اگر" کرده است و "اگر" حرف شرط است اگر مظفر برگردد اگر فتح مصر نماید اگر انگلیس را در کانال سوئز غرق کند مانعی ندارد ما هم حاضریم خون خود را بدیم " بعد از دو روز مجدداً قفسول آلمان سراسیمه بحضور میآید و اظهار اضطراب و نگرانی میکند حضرت عبدالبهاء میفرمایند " چه خبر است؟ " عرض میکند " دیروز جمال پاشا در میدان جنگ معصته القتال با انگلیسها در اطراف کانال سوئز میجنگیدند ولی امروز تلگراف پاشا از (بئراسبع) رسیده این

مسئله مرا خیلی مشوش کرد میدان جنگ کجا و بئراسبع کجا؟ " فرمودند " این مسئله خیلی ساده است اضطرابی ندارد من برای شما توضیح میدهم وقتی که پاشا دید آتش قشون انگلیس سوزان است ترسید و فرار کرد فریفر فرارا و با سریعترین وسیله خود رابه بئراسبع رسانیده " قفسول قدری توی فکر گرفته گفت " تصدیق میکنم همینطور که میگوئید بنظر میرسد غیر از اینهم نیست " بعد هم جمال پاشا نابود شد آن حضرت فرمودند " نَعَمْ العاقل ينظر الى النتائج والجاهل الى المبادئ انى ما اعتينت بجمال پاشا لانى كنت اعلم بسوءه عاقبه "

(۳۹)

شهادت مرشد

مرشد که یکی از اصحاب قلعه بود در طهران با بزرگان و رجال مراوده داشت تصدیق امر کرد روزی که اصحاب قلعه بنا بر اعتماد بقسم دشمنان بقرآن مهور تسلیم عوانان شدند مرشد هم میان آنها بود اورانزد مهدی قلی میرزا آوردند سلیمان خان که یکی از سرداران قشون بود اورا میشناخت همینکه چشمش باو افتاد بحالت تعجب صدا را بلند کرده فریاد زد " مرشد توئی؟ " ای مرشد تو اینجاست میکی؟ " مرشد جواب داد " بلی اتفاقات روزگار است " سلیمان خان گفت " برو خدا را شکر کن که مرا اینجا فرستاد

تا ترانجات دهم والا ترا الان شربت مرگ میچشانند " مرشد
 با صدای موثر الحاح آمیزی جواب داد " ای رفیق من ای
 سلیمان خان اگر تو میخواهی حق دوستی قدیم را بجا آری رجا
 مینمایم شفاعت مرا نمازیرا بآن واسطه از فیض شهادت محرم
 خواهم شد و از رفقا عقب خواهم افتاد و دوباره گرفتار این دنیای
 فانی میشوم ما زرد و سرخ و گرم و سرد و پستی و بلندی روزگار
 را بسیار دیده ایم بعد از این دیگر تعلقی بآن نداریم بلکه یک
 مشت اهل محبت چندیست با هم انس گرفته ایم میخواهیم
 من بعد تماشای سرای آخرت بنمائیم ". بعد شهید شد .

(۴۰)

اراضی مقدسه و مقام اعلی

حضرت عبدالبهاء بیاناتی بعربی میفرمودند که مضمون آن

اینست :

" ملاحظه جنون دولت ایران و دولت عثمانی را بفرمائید که بچه
 طرزی حضرت بهاء الله را از ایران به بغداد سرگون کردند بعد
 باسلامبول و رومیلی و عکافی نمودند بقصد اینکه اساس بهاء الله
 را منهدم نمایند غافل از اینکه بهترین خدمت را با مر حضرت
 بهاء الله نمودند اراضی مقدسه را تسلیم و تقدیم بآن حضرت
 کردند تا و تلمیح دهند قوم یهود لایب است که مو من با مر مبارک گردد

چونکه مفری ندارد اما آتیه کرم بسیار درخشان است الان من
 میبینم تمام کوه کرم یک پارچه نوراست و هزارگشتی در بنسدر
 چیفا لنگر انداخته و میبینم پادشاهان کره زمین باتاجهای گسل
 قدم زنان و تضرع کنان باحالت توجه و مناجات روبروضه مبارکه
 و مقام اعلی میروند حضرت مسیح وقتیکه تاج خاری بر سر مبارکش
 گذاردند خضوع سلاطین ارض را بچشم بصیرت میدید ولی غیر
 از آن حضرت کسی نمیدید حالا من علاوه بر چراغهای پر نور که
 این کوه را غرق انوار میکند مشاهده مینمایم که مشارق اذکار
 و بیمارستانها و مدارس و دارالعجزه و دارالایتام و کلیه موسسات
 خیریه در کوه کرم ساخته شده ."

(۴۱)

الارض المقدسه

الارض المقدسه حرارتها لاتزید عن (سی^{۳۳} و سه) درجه
 و ابرد فصلها تقریبا ۴ فوق الصفر فی اسطنبول رایت (بیست)
 درجه تحت الصفر و فی الصیف (سی^{۳۸} و هشت) الذی یسوح السوریه
 و الارض المقدسه کمن ساح الدنیا کلهما مثلا فی الدنیا یوجد
 سهول و هذمان حوران الی بغداد کله سهل فی الدنیا یوجد
 جبال و فوق الطرابلس جبل فم المیزاب علوه ۲۸۰۰ مظر فی الدنیا
 یوجد البحور و فلسطین الارض المقدسه و سوریه بحرین البحرا

لابيض المتوسط شمالا وجنوبا البحر الاحمر في الدنيا يوجد بحيرات
 حلوة ومالحة و هنا بحيرة طبرية حلوة و بحيرة لوط البحر الميت
 مالحه الاشجار التي تنمو في الارض الباردة مثل الجوز موجودة
 هنا وكذلك التي تنمو في المناطق الحارة كالنخل والرمان -
 والموز تنمو هنا هوائها معتدل جدا و من الغرب ان المسافة بين
 نقطتها الحارة باطراف طبرية التي هوائها كهواء الحجاز
 والسودان تبعة عن نقطتها الباردة جبل الشيخ ١٨ ساعة
 فقط فالانسان يمكنه بليلة واحدة ام يوم واحد يسافر من
 احرا الدرجات الى ابردها خط الثلج وهذه الارض كانت تحكم
 على جميع العالم لمركزها الجغرافي لانها واقعة في آخر آسيا و
 اول افريقه و قرينه من ارويا فكل من ملكها ملك على كل العالم
 وفي القديم لما ملكها الفرس فتحوا العالم وكذلك الرومان واليونان
 والعرب هذه الارض ليس لها شبيهه و لانظير لما نفوا ابراهيم من
 وطنه خاطبه الحق قائلا لا تحزن اني اعطيتك احسن اراضى
 الدنيا ولو كان يوجد ارض احسن منها لاعطاها الى ابراهيم
 الارض المقدسة هي مركز الانوار و مهبط الوحي و موطن المسيح
 فيها ظهر موسى و محمد و بعاء الله ولكن ما الفائدة مع كل
 البركات عليها و سهولها و تلالها المغلطة بانواع الازهار
 كانتها قطع كبيرة من الازهار قسم منها ينبت الورد و قطعة
 فيها الزنبق وفي غير الريحان وفي الاخرى النرجس فالمسيح فرر شه

كان الارض وفي الدنيا يوجد انهار و هنا الاردن و العاصى
 اسكند حاضر الارض القدسه ثمانية السنوات.

(٤٢)

جرجس الجمال

جرجس الجمال كان من اهل العقل والوداد ولكنه كان
 يرتساقى متعصب عنيد مرة طلبت منه ارض الصنوبر هنا فابى ثم
 طلب عشرة الاف ليره زرع هذا الحرش من الزيتون بيده و اوصى
 اخاه بان لا يبيع لاذراعا ولا شبرا من هذا الارض وقال
 الى اخيه ان مستقبل البهجة عظيم لانها تشرف باقدام
 البها لانه كان دائما يتمشى تحت شبرا الصنوبر وكان يعاشرنى
 ولاجل ذلك انتقد عليه الناس وصعب عليه انتقادهم فقال
 عن قريب ساعده و لما سمعت ما قال قلت لولكننى سآختنه ثم
 حدث انه بعد مدت تمرر فحكم الجراح بختنه رغما عن تضرعه
 وتوسله بان لا يعمل له تلك العطيه وبقى مدت شهرين بالفراس
 و لما خرج الى السوق لاقيته تصادفاً فصار خجلا وخاف من الملامه
 والشماتة لكننى لاطفته جدا بلاسؤال ولا جواب مرة رايت
 يقرأ الكتاب فسئلته ما هذا الكتاب يا جرجس قال معراج النبى
 (محمد) قلت وماذا يعينك به ؟ فاجابنى بسخر واستهزا
 احب ان اطلع كيف محمد عرج الى السماء قلت له هذا لا يلزمه -

درس ومثاله ابدأ مسألة بسيطة جدا تصور بفكرك السلم الذي صعد به المسيح الى السماء فهو السلم ذاته فاشتد به الفيظ بدرجة التي اراد ان يمزق قميصه وذلك كان بحضور خمسة عشرة من الرفاق والمعارف ولما مات جرجس دفنوه في ارضه حسب وصيته ولكن اخوه باع الارض على شرط ان ينقل منها جنازة اخيه بناء على ذلك حفروا القبر واخرجوها واخذوها ودفنوها في الناصره سبحان الله بعدم بيعه تلك الارض لنا حرمة الله من قبر فيها ."

(٤٣)

در خصوص تحريكات ناقضين و عبد الغنى بيضون

" و من اعمال الناقضين قال المولى انهم اخذوا من القصر ولسم يعطوفا منه عرقه واحده لا غير ثوبى من العرق في ايام الصيف ولذلك اشترينا ارضا وعمرنا فيها مسافر خانه للمسافرين وغيرهم من الاحبا فحركوا علينا عبد الغنى البيضون فواقفهم وادعى بان له حق الشفعة قلت له انت نفتكراني ضعيف واخاف من الجماعة بسكوتى عنهم اذهب وافعل ماشئت (بيضون تشكى عند الحكومة بانه احق من المولى باشترا الارض لانها مجاورة بيته وارضه ولما طردته الحكومة تجاسر واخرى حائط المسافر خانه ولما سمع المولى بذلك قال لا بد سئس لتعمير فهدمه بيضون مرة

ثانية و امر المولى بتعميره و ارسل اليه من يقول له انت خرب ونحن نعمر و بعد تخرب الحائط في المرة الثالثة حصل بيضون مرض سكرى و غل اخرى عجزت عنها اطباء عكا فارسلوه الى بيروت لاجل مناخها ولما نزل في بيت بقرينا في برج ابو حيدر قاموا عليه الجيران و طلبوا منه ان يعمر لهم جامعا و ظن بذلك العمل يحصل له الشفا ففتح الكيس قبل ان كمل بنا الجامع) حضرت مولى الورى مي فرمودند " ناقضين باغچه روضه مباركه را از ما گرفتند در صورتك من ويك عده از احبا خاك به دوش كشيدند گلكارى ميكرديم و آبيارى مينموديم گفتم عيب ندارد مقصود نگاهدارى باغچه ها است حضرات چونديدند خرج دارد ترك کردند ."

(٤٤)

فرمان سلطان

قال المولى من عادة الحكومة العثمانية هوانها تقر حكم الفرمان بحضور المذنب حتى يعلم تكليفه ويتبع القوانين ولذلك في اليوم الثالث بعد وصولنا الى عكا دعاني المتصرف ولما ذهبت اليه قرا على نص الفرمان السلطاني الذي ورد بالتلغراف مضمونه بان حبسنا حبسا ابديا قلت له هذا الفرمان كذب وليس له المعنى والاساس فغضب المتصرف جدا وقال اما تصدق بان هذا فرمان السلطان اجبته نعم هذا فرمان السلطان ولكنك

اوهام فزاد غضبه وقال ارنا كيف ليس له معناً ولا اساس
قلت له اعلم ان الفرمان يقول بان حبساً ابدى يعنى الى الابد
وليس له النهايه فكلمة ابدى ليس لها معنى بحيث نحن
كلنا في هذا العالم مؤقتون ولا بد لنا من الخروج من باب
السجن اما طبيبون و اما ميتون فضحك المتصرف وداثرته
ضحكاً شديداً وبعد مرور الايام حصلت على ذلك الفرمان -
والاوراق الرسميه الحاوة على امرالدولة والحكم علينا بالسجن
وذلك كان بواسطه مديرالتحريرات فانه احضرهاتى واننا
حرقتهام لما طالت مسئلة السجن عرضت الى جمال المبارك
اول مرة و ثانی مرة و ثالث مرة بان يخرج من السجن وتشرف
الى القصر المزعه فلم يقبل و ما امکنى بعد ذلك الجساره
على تکرارالسؤال ولكن علمت المفتى وارسلته الى الحضور
المبارك فذهب وركع وصار يقبل اقدام جمال المبارك ويقول
يا سيدى ليس ماتطلع برا والهوائى البستان لطيف والمظفر
جميل فاجابه لاننى مسجون والحكومة لارضى بذلك قال المفتى
قشروا كلهم والى المفتى بكل خضوع والتماس حتى اخيرارضى
جمال المبارك بالخروج من السجن .

xxx

(۴۵)

نمایش مسیح تاجی ازخاربود و نمایش کاردینال تاج مرصع
در نیویورک - دنور - مدیر یکی از مهمانخانه ها خلوصی پیدا
میکند بحضور حضرت عبدالبها مشرف شده بکمال التماس -
استدعا مینماید که حضرت عبدالبها بمهمانخانه او نزول
اجلال فرمایند ولو اینکه بطور مجانی باشد بنا بتقاضا و اصرار
او قبول میفرمایند و تشریف میبرند در این بین بطرک کاتولیک هم
وارد میشود و تلقیناتی میکند که حال مدیر عوض میشود حضرت
عبدالبها هم مهمانخانه راترک فرموده بواشنگتن مسافرت
میفرمایند درکنیسه و مجمع یهود اثبات حقانیت حضرت مسیح و
حضرت محمد را میفرمایند بطوری کشیشها عصبی میشوند که اوراقی
منتشر مینمایند و نسبت " دجال و ضد مسیح " میدهند حتی
شخص کاردینال بدینال حضرت عبدالبها تاشهر دنور میرود ظاهراً
قصدش گشایش کنیسه و باطنا مخالفت امری بوده چون تظاهراتی
میکند حضرت عبدالبها این بیانات را میفرمایند قوله الاحلی :

" ازقرار مسموع نمایش عظیم دینی در اینجاء داده اند یک -
نمایشی که مثل و مانند نداشته این نمایش حضرت کاردینال
نظیر نمایشی است که در اورشلیم حضرت مسیح داد فقط یک
فرق جزئی در میان است در آنجا نمایش الهی بر سر حضرت مسیح

تاجی از خار بود لکن در این نمایش بر سر حضرت گاردینال تاج مرصع در آن نمایش البسه حضرت مسیح پاره پاره بود درین نمایش البسه حضرت گاردینال حریر زربفت در آن نمایش کسانیکه همراه حضرت مسیح بودند همواره در مصیبت و بلایا بودند درین نمایش کسانیکه با گاردینال بودند در نهایت عزت و احترام و افتخار در آن نمایش جمیع مردم سب و لعن میکردند درین نمایش جمیع نفوس صلوة و سلام و تعریف و توصیف مینمودند در آن نمایش خضوع و خشوع و تذلل و انکسار و تبثل و ابتهاج بود در این نمایش عظمت و ثروت و اقتدار بود در آن نمایش بر روی صلیب بود آن نمایش بر روی محراب و در نهایت توبین فـرق همینقدر بود واقعا مردم چقدر جاهل و غافل هستند تعریف میکردند که چقدر نمایش خوبی بود گفتم حضرت مسیح جمیع صدمات و رزایا و مصائب و بلا یارا تحمل مینمود و لیل و نهار در این بیابانها تنها و بینوا بود و خوراکش علفهای صحرا بر سرش خار و چراغش ستاره های آسمان هر روزی در یک صحرائی سرگردان بود حالا حضرات در نهایت حشمت و عزت در دیرهای بزرگ که بهترین قصور است کیف میکنند و میگویند ما شاگرد مسیح هستیم شاگرد باید پیروی از معلم بکند تا جمیع اطوار و رفتار او مطابق تعالیم استاد باشد ولی اینها دستگاهی دارند اوقاف و واردات بسیار دارند و شب و روز در جمیع شهوات منعم هستند گو آن نفحات انقطاع

حضرت مسیح ؟ گاردینال مذکور دست از معارضه بر میدارد و سکوت اختیار میکند .

(۴۶)

احبای آلمان جانشان شاد باد

روز نهم ماه می ۱۹۱۵ که تنها بحضور مبارک بودم و اغلب بذکر خیر احبای آلمان میگذشت موقع را مناسب دیدم که استدعای بذل غنایتی بکنم و شرط وفا بجا آورم عرض کردم مدتی است احبای آلمان از بشارت صحت مبارک محرومند و از ارض - مقصود اطلاعی ندارند همیشه تائیدات مبارک بلا واسطه بآنها رسیده این اوقات وسیله پستی موجود است اگر رضای مبارک باشد لوحی نازل شود تا برای آنها فرستاده شود که باعث مزید روحانیتشان خواهد شد فوراً این لوح مبارک نازل شد و بجهت حضرات فرستاده شد .

احبای آلمان جانشان شاد باد

هو الله

ای دوستان حقیقی هر چند در ارسال رسائل فتوری حاصل ولی همواره بیاد شما هستم و از برای شما تائیدات ملکوت اللہ میطلبم و نفعه روح القدس میجویم زیرا فیوضات الهیه نامتناهی است بدایتی نداشته و نهایتی نخواهد داشت ابواب

ملکوت باز است و ندا^۱ رب الملکوت بگوش جان میرسد از احبای
آلمان خبرهای خوش میرسد که الحمد لله در نهایت ثبوت و —
استقامتند و منجذب بملکوت الله امیدم چنانست که قسوه
روح القدس آن اقلیم را بهشت برین نماید و اشعه شمس
حقیقت آن کشور را روشن کند و در جمیع مراتب روحانی ترقی
نماید نور هدایت بتابد و نسیم ریاض الهی بوزد و ابر رحمت
بارد و آن خطه و دیار در نهایت طراوت و لطافت جلوه کند
جمیع یاران را فردا فردا نهایت اشتیاق ابلاغ دارید و علیکم
التحیه والثناء . عبدالبهاء عباس

(۴۷)

اساهی ابواب مقام اعلی

در ایامیکه در اراضی مقدسه بودم يك دفترچه بغلی جناب
ابوالقاسم یزدی باغبان باغ رضوان برسم هدیه باین فانی
داد که سواد اغلب الواح خود و فامیل اوست مرحوم مشارالیه
سالها در باغ رضوان به خدمت و گلکاری مشغول بود و وسایلی
تفریح و تفرج احبای مسافر و مجاور را فراهم میساخت یکی از
شاهکارهای او از ورود اعراب بباغ مبارك رضوان این بود وقتیکه
خودش برای شرفیابی بحضور یا تهیه و خرید آذوقه بعکا میرفت
در باغ را میبست و اجازه تمی داد اصلا در را باز نکنند تا خودش

برگردد اگر کسی دم در باغ ننشسته و مزاحی نیست رمزی
در بین بود فریاد میزد " شکر الله " " شکر الله " یعنی شکر
خدا را کسی مزاح نیست در را باز کنید فوراً در باز میشد و اگر
مزاحی در کار بود فریاد میزد " حسن " " حسن " یعنی هستند
در را باز نکن شخص مزاح خیال میکرد حسن نوکرش را صدا میکند
و جواب نمیدهد کلمه " حسن " یعنی هستند و مزاحمتی در کار است
در را باز نمیکنند آن بیچاره هم هر قدر معطل میشد میدید کسی
نیامد لا بد راه خود را گرفته میرفت و رفع مزاحمت میکرد بهمین
وسیله مرحوم آقا ابوالقاسم مدتها میوه باغ و گلپایش را از —
دست اندازی و مزاحمت عربها نگهداری نمود این مرد شریف قد و
هیکل رشیدی داشت و حضرت عبدالبهادر يك لوحی که خطاب
باخوی مشارالیه است بکمال بشاشت و مطایبه و مزاح میفرماید
" اگر تصدیق قوت او را نمینمائید سؤال از یال و کویال او کنید
یقین خواهید کرد یا رستم تهمتن است و یا گودرز لشکر شکن . "

خلاصه دفتر مذکور سواد چند لوح مهم بود منجمله لوحی که

ابواب مقام مبارك اعلی را باسم اشخاص تسمیه میفرمایند که اینک
ذیلا استنساخ میگردد :

هو الله سواد این ورقه بهر يك از آنشخص (۱) داده شود و اصلش

(۱) باصل لوح مبارك مراجعه شود شاید اصلا " آن اشخاص " بوده

است و اشتباها اینجا آنشخص نوشته شده .

رب و محبوبی لك الحمد على ما اوليت ولك الشكر على ما اعطيت تؤتى من تشاء و تؤيد من تشاء و توفق من تشاء على ما تشاء بيدك الامور كلها و في قبضتك زمام الاشياء تشرف من تشاء و تزرق من تشاء و تحرم من تشاء بيدك الخير و شاء لك الجود انك انت الواهب المعطي الكريم الرحيم در حظیره القد نفوسی بخدمت قیام نمودند و زحمت و مشقت کشیدند در کمال روح و ریحان کوشیدند و نفوسی نیز تعلق روحانی داشتند و - بجان و دل آرزوی خاک کشتی و گل در آن مقام مقدس داشتند لهذا آب انبار باسم حضرت افغان سدره مبارکه جناب میرزا باقر باب اول طرف شرقی باب بالا باب ثانی در طرف شرقی باب کریم یعنی باسم استاد عبدالکریم باب شمالی باب اشرف و باب اول غربی باب فضل باب ثانی غربی باب امین و مقصود از این اسماء آقا علی اشرف و آقا استاد عبدالکریم و آقابالا و حضرت ابی الفضائل و جناب امین است این اسماء باید تا ابد الآباد یاد گردد و ذلك ما الهمني به تراب مطاف الملا الاعلی . ع . ع

این نفوس هنوز بعظمت امر ملتفت نیستند و خبر ندارند که

چگونه در آفاق شعله زده

بس از مراجعت این فانی از آلمان عرایض زیادی از طرف احبای آن کشور که کل حاکی از فدویت و خلوص و دلبستگی بامر الهی بود و جمیع اظهار ثبات و استقامت در عهد و میثاق الهی مینمود همراه آورده تقدیم ساحت اقدس نمودم اگر چه تمام این عرایض در موقع جنگ سانسور شده و تمبر پست خورده بود معذرت چند عددی از این پاکات را در سرحد المان ضبط کردند چند پاکت دیگر هم در گمرکات اسکندریه مصرف زدیدند معذرت مابقی عرایض را بحضور مبارک تقدیم داشتم که بی اندازه مسرور توجه و عنایت مبارک واقع شد و مثلاً زبان مبارک بتعریف و توصیف احبای آلمان ناطق بود و حکایت از آتیه درخشان احبای المان مینمود و در همان اوقات لوحی بافتخار جناب میرزا عزیز الله خان ورقا علیه بها الله نازل شد که ذیلا استنساخ و درین دفتر نقل میشود :

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه دهم رمضان ۱۳۳۲ و صول یافت

مضمون تبطل و تضرع بملکوت ابهی بود و معانی دلیل ثبوت و وثوق

در امر الله حمد خدا را که سلیل شهید بر مشرب پدر جلیل و جانفشانست در این سبیل و همواره بعجز و انکسار و نذل و اشتعال خادم این امر عظیم و لثلك ینبغی هذا ان لك مقام مع ابیک فی ملکوت الابهی از ملاقات بسروران ایران اشخاص محترممه مرقوم نموده بودی بسیار موافق این نفوس هنوز بعظمت امر ملتفت نیستند و خبر ندارند که چگونه در آفاق شعله زده چند روز پیش مکاتیب بسیاری از آلمان رسید بسیار خوب بود اگر خیر خواهان ایران اطلاع بر این مکاتیب می یافتند انشاء الله بایبک امین ارسال میشود ملاحظه خواهید نمود که در چنین وقتی که جمیع اهالی آلمان ذکوراً و اناثاً حتی اطفال شب و روز بفکر جنگ و جدال و در نهیست جوش و خروش آهنگ قتال بلند است در چنین وقتی بلبل گلشن توحید در آن گلزار و چمن گلبانگ معنوی زده است نار محبت الله چه شعله افروخته است فریاد یابها! الله الابهی است که باوج ملا! اعلی میرسد و هر روزی جمعی بظل سدره منتهی میشتابند و خورشید حقیقت می درخشد باری در فکر ان باشید که بعضی علماء بیدار گردنند و اشخاص مهمه آگاه شوند بشخص محترم عرض کنید اندو شیر همسایگان شمال و جنوبند آنچه در دهن داشته ایرانیست امیدوارم که در دستمال شما ببینند ازند چنانچه در پاریس صراحتاً ذکر شد که هر چند ایران بر انقلاب است ولی مستقبل

دیگرانهم نیز در خطر است شاید بخاطر آرند باری مقصود اینست که الیم فلاح و نجاحی جز روش و حرکت بموجب نصایح و وصایای الهی نه این تعالیم آسمانی است که ایران را احیاء میکند اما بشرط عمل ملاحظه کنید که خطه ایران الان اقلیم صغیری است و احزاب مختلفه با یکدیگر در نهایت بغض و عدوان تجارت مختل صناعت معدوم زراعت ناقص چیزیکه بسیار است مفسدین که بانواع حیل میکوشند تا بنیان ایران برافتد با وجود این چه امید تجحاح و فلاح مگر اینکه موفق بامری گردد که بین جمیع علم ممتاز بلکه اقلیم سائره خادم ایران گردد بدون این این کشور افسرده تازه و ترنگردد و این اقلیم ویران معمور و آبادان نشود در آلمان محفلهای متعدده تشکیل شد در یک طرف بیرق آلمان و طرف دیگر علم مبارک ایران و حاضرین فی الحقیقه آن علم را پرستش مینمودند و بنهایت احترام میرداختند و رسم آداب مجسری میداشتند و علیک البها! الابهی . عبدالبها! عباس

(۴۶)

لوح مبارک ذیل را در ۱۴ هی ۱۹۱۵ عنایت فرمودند که بایران ببرم و تکثیر نموده برای زیارت یاران منتشر نمایم اینک سواد ی هم در

این دفتر می دارم لیکن ختامه مسکا

xxx

احبای الهی علیهم تحیة ربهم الرحمن الرحیم

هو الله

ای احبای دل و جان جهانرا ظلمت غفلت احاطه نموده وافق
عالم را ابرهای تاریک پنهان کرده عالم انسانی به تعب و مشقت
افتاده و جمیع طوائف عالم حیران و سرگردانند از بدایت تاریخ
بشر الی الان چنین شعله جانسوز نیفروخته و چنین نائره شعله
بافاق نرزه جمیع چشمه‌گریان است و جمیع دلها سوزان خطه
اروپ بتمامها میدان خونریزی است و جولانگاه درندگی بقول شاعر
نوک خاری نیست گزخون شهیدان سرخ نیست

فریاد و فغان است که باوج آسمان است سرشک یتیمان
است که مانند سیل روانست حزن و اندوه پدران است که در -
ماتم پسران است ناله و حنین مادران است که سبب حسرت
قلب و جان است از هر سو آه و حنین از قلوب حزین استماع
میشود و از هر جهت ذئاب کین در کمین است و این انسان
ضعیف مورد چنین مصائب شدید با وجود این کل بخواب
غفلت گرفتار و از الفت و محبت بیزارنه تنبهی و نه تذکری نه تفکری
نه تعمقی نه مناجاتی نه طلب حاجاتی نه عجز و زاری و نه توبه
و انابه بدرگاه باری با وجود آنکه در ایام سفر در ممالک فرنگ
و امریک در جمیع کناس و محافل و مجامع نعره زنان تحذیر و
انذار میشد که ای جمع محترم گوش باز کنید زیرا خطر عظیمی

در پیش است و آفتی شدید در آینده رخ بگشاید اقلیم اروپا
بتمامها جبهه خانه و قورخانه شده مواد التهابیه مخزون و
مکون موقوف بیک شراره است فوراً نائره بعنان آسمان رسد
و از یک شرر زیروزبر گردد ای حاضرین بتمام همت بکوشید
تا این آتش را خاموش کنید و این زلزله اعظم را مانع گردید
و الا آفت مانند صاعقه از هر جهت بر بنیان بنی آدم زند ممالک
ویران گردد و مدائن بی امن و امان شود جمیع اقالیم معرض
نار جهیم گردد و هر کشور تل خاکستر شود جمیع پریشان
گردند ولی از ندامت چه منفعت پس بهتر است که تعالیم
آسمانی بیاموزید و آهنگ خوش در جمیع آفاق بنوازید و علم
و وحدت عالم انسانی برافرازید و بتاء سیس صلح عمومی بپردازید
از یم بدو تاریخ که قریب به شش هزار سال است جنگ و جدال
بود و حرب و قتال درندگی بود و خونریزی و بنی آدم آبی راحت
نکرد و آسایش نیافت الحمد لله که این قرن انوار است
و این عصر عصر حقیقت و ظهور اسرار و این واضح و آشکار
که عداوت و بغضا هادم بنیان انسان و محبت و وفا
زندگی جاودان جنگ آفت و ممات است صلح چشمه آب حیات
جنگ بنیان ویران کند صلح ویرانرا آباد کند جنگ مورت غم
و اندوه است و صلح و سلام سبب سرور و حبور حرب و قتال
حزن و ماتم است و صلح و آشتی جشن اعظم پس تاوانید بکوشید

و بجوشید تا علم وحدت عالم انسانی در قطب امکان موج زند و شمس حقیقت آفاق را بنور محبت روشن نماید سیف و سنان برافتد و نسیم جانپرو را الفت و وداد تازه بخشد ظلمت نکبت عالم انسانی زائل شود و نورانیت سعادت آسمانی شرق و غرب را روشن نماید خارستان گلستان گردد و گلخن ظلمانی گلشن رحمانی شود فصل خزان منتهی گردد و بهار جانپرو بر کوه و صحرا خیمه زند و جمیع حاضرین تصدیق مینمودند که چنین است با وجود این در بستر غفلت خفته ابداً فکر ننموده و سعی و کوشش نکرده تا آنکه این شراره آتش بر بنیان بشر زد و خاور و باختر در این اضطراب عظیم افتادند و این رح عسقیم جمیع اشجار ترو تازه را از ریشه برانداخت سبحان الله این چه نادانی است و این چه غفلت و سرگردانی چاه در راه و رونده بینا و آگاه با وجود این حیرتم در چشم بندی خدا که انسان بیای خود خویش را در سقر افکند باده صافی را درد آلود نماید و چشمه عذب فرات را ملح اجاج کند شمع روشن خاموش نماید و صبح نورانی را ظلمانی کند و شهید و فارابه سم جفا تبدیل نماید و با وجود این افتخار کند (طبری تعالیم جمال مبارک روحی له الفدا نعره زنان در امریک و بریتانیا و فرانسه و آلمان در مجامع عظمی و کنائس کبری بیان شد و شرح و تشریح گشت لهذا حجت بر کل بالغ شد چون نمیدیرفتند و مجری نداشتند آنچه که در الواح صریحاً مذکور

بوقوع پیوست امیدواریم که بعد از این حرب دیده ها بینا شود و گوشها شنوا گردد و علم وحدت عالم انسانی در قطب آفاق موج زند و خیمه صلح عمومی سایه بر شرق و غرب افکند شجره مبارکه نشو و نما کند و صایا و نصایح جمال مبارک منتشر گردد و یقین است که بعد از این حرب این تعالیم در هر اقلیم علم برافرازد و این نسیم جانبخش جهان را باهتزاز آرد احبای الهی باید خود را حاضر نمایند تا بمجرد خاموشی این آتش آهنگ ملکوت ابهی بلند نمایند و مسامع لاهوتیان را در صوامع الهی باین نغمه و آواز باهتزاز آرد الحمد لله در صون و حمایت اسم اعظم جمیع یاران در ارض اقدس در نهایت روح و ریحانند و ما هذا الا من فضله وجوده و احسانه جمیع یاران را به جان و دل مشتاقم و اما رحمان را تحیت ابدع ابهی میرسانم و علیکم و علیکن البهاه الابهی .

عبدالبهاه عباس

فصل آخر از کتاب خاطرات حبیب از

بیانات محبوب

از نظر ارباب بصیرت پوشیده نماند که این مقالات که بقلم فانی است و زیلا نگاشته میشود قبلاً در مطبوعات امری - طهران درج شده و چون بیم آن میرفت که جزو اوراق مشتت و مفقود شوند علیهذا مبادرت بجمع آوری آن گردید امیدوارم خوانندگان محترم بنظر حب در مطالبش نظر فرمایند و از سهو و خطا چشم پوشند .

کاتب و مولف - دکتر حبیب موید

شماره اول از سال چهارم آهنگ بدیع مورخه

شهرالجمال ۱۰۶ (مقاله اول)

حضرت شوقی ربانسی

مجله آهنگ بدیع تقاضای مقاله ای در شرح تاریخ حضرت ولی امرالله ارفا حنا فداه قبل از ولایت امر فرموده است این بنده اطاعت و تمکین مینماید و مختصری مینگارد شاید مورخین را بکار آید و طالبین حقیقت را بصیرت افزاید از نظر صاحبان افتد به پاک پوشیده نیستت بالیکه بگل و خاک آلوده است کی تواند در اوج افلاک سیر و پرواز کند همه عاجزیم و مخلوق هنه قاصدیم

و مادون و چون هر مادونی عاجز از ادراک و عرفان کامل مافوقی است لذا آنچه برشته تحریر در آید یا آنکه تقریر گردد بحسب ظرفیت فکر خود و از دریچه چشم خود و گنجایش ادراک خود خواهد بود نه از روی عرفان نسبت بولی حق جل جلاله

گریزی بحر را در کوزه ای چند گنج قسمت یک روزه ای عالم جماد کی تواند کمالات نباتی را ادراک کند تا چه رسد بمقامات عالی تر و اعلی علیین پس چگونه احصاء محامد و نعمتیش و اهداء سپاس و شکرش انه حمید شکور و بعد حضرت شوقی ربانسی ولی امرالله و غصن ممتاز روحی له الفدا حفید ارشد حضرت عبدالبها یعنی شاخه برومند و نتیجه پیوندیکه از دو شجره مبارکه خداوند علی ابی بوجود آمده است تا با یک دست شرق را " هادی " و رهنما شود و با دست دیگر غرب را نورو " ضیا " بخشد حضرت شوقی ربانسی از ایام طفولیت جذاب و محبوب القلوب بودند و در صغر سن آثار بزرگواری و قدرت و جلال از سیما و رخساره شان پدیدار بود در بیت مبارک بعضی از مومنات زائرات اروپائی و امریکائی افتخار خدمت داشتند (مدرسه فرانسوی حیفا) (مدرسه سنت ژوزف بیروت) و (کالج امریکائی بیروت) بنام Syrian Protestant College که فعلاً بنام جامعه یا دانشگاه بیروت یا دانشگاه امریکائی بیروت معروف است افتخار موطی اقدام مبارک را حائز .

عظمت و جلال و شوکت و جمال خاصی از حرکات و سکنات وجود مبارک نمایان بود ولی بندگان آستان این ابهت و کمال را بواسطه انتساب بحضرت عبدالبهاء دانسته و این شعاع نورانی را از اشعه ساطعه مرکز عهد ربانی میدانستند و تصور چنین وظیفه خطیرو مسئولیت سنگینی را نینمودند که روزی یکی و تنها بدون ناصر و معین علم امرالله را بر اعلی قله دنیایا نصب فرمایند و صیست عظمت و اشتهار امرالله را باقصی نقاط ارض برسانند.

در سال ۱۹۱۲ میلادی موقعیکه حضرت عبدالبهاء قصد مسافرت بامریکا فرمودند حضرت شوقی ربانی راهمراه بردند و تاسناد در ایتالیا در التزام خدمت بودند چون در آنوقت دولت عثمانی بادولت ایتالیا در جنگ بود تعصب ملی بعضی از ما مورین ایتالیائی از یکطرف و خبت طینت و سعایت دکتر امین الله فرید از طرف دیگر سبب شد و مانع حرکت مبارک گردید و حضرت ولی امرالله باراضی مقدسه مراجعت فرمودند همچنین میرزا منیر این زمین المقربین و آقا خسرو خادم را هم مانع از حرکت شدند و مراجعت بارض اقدس نمودند در آنموقع چون عدهئی از بهائی زادگان در کالج بیروت مشغول تحصیل بودند حضرت شوقی ربانی نیز مدتی در کالج مشغول تحصیل شدند و با بندگان آستان در کالج بیروت باکمال تحصیل پرداختند و شد آنچه باید

" و هذا من عطائه الاتم الاقم الاوفی " حضرت عبدالبهاء این پیش آمد را مبنی بر حکم بالغه الهیه دانسته فرمودند حکمتش بعد ظاهر خواهد شد.

در سنه ۱۹۲۰ میلادی آنحضرت بانگلستان تشریف بسرده بدانشگاه اکسفورد در کالج بالیول برای تکمیل زبان انگلیسی وارد شدند در آنموقع که صعود واقع شد یعنی ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ حضرتشان در انگلستان تشریف داشتند خبر صعود مبارک مانند صاعقه نی بود که هیکل الطف اعز ولی امرالله را بی اندازه متاثر و متالم و رنجور نموده بود بطوریکه امه الله پاک گهر (لیدی بلافلد) الملقبه به ستاره خاتما ارض مقدس حیفا در التزام خدمت آمد و در تمام مدت سفر مشغول خدمت و پرستاری بود.

در ایام طفولیت و دوره تحصیلی آنحضرت بعضی از احبای معتقد بودند که حضرت شوقی ربانی جانشین و قائم مقام حضرت عبدالبهاء خواهند بود منجمله جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی آن بیروشن ضمیر (۱) روحانی گاهی تلویحا بتلامذه اظهار مینمودند که آنچه بجناب شوقی افندی عرض میشود " که آقا بمدرسه کلیه بیروت تشریف نبرند مدرسه سرکار آقا کافی است " در (۱) همچنین وقتیکه بیروت میرفتیم جناب حاجی میفرمودند " عرض عبودیت و فدویت این فانی بیرغلام را بحضور مبارک حضرت غصن ممتاز شوقی افندی تقدیم نمائید. "

جواب میفرمودند "اطاعت امر مبارک را باید بکنم اینهم لایم است" همچنین والد نگارنده مرحوم حاجی خدا بخش موید هم این عقیده را داشتند و همیشه توصیه مینمودند که "مواظب رفتار و معاملات خود در مدرسه باشید زیرا گیرندگی چشمان و طرز رفتار جناب شوقی افندی شبیه بسرکار آقا است البته ایشان جانشین خواهند بود" افکار بشری و پرده های اوهام ظاهری بقدری غلیظ بود که این کنایه و استعاره هم مواجه با تنقید میشد حقا هم بایستی اینطور باشد زیرا اختلاف ناقضین از یکطرف و تمسک ثابتین بعهد متین از طرفی مجال فکر برای احدی و جای تصور در دماغ کسی باقی نگذارده بود اصحاب و احباب چنان غرق در عهد و میثاق بودند و چنان محو در بندگی محبوب آفاق که جز او نمیدیدند و بغیر او دور کسی نمیگرویدند این بود که طلعت نورانی و جمال چون بدر منیر شوقی ربانی در پس ابرها محتجب و چشمها از مشاهده جمالش کما یبغی و یلیق محروم بود ما اطرافیان هم بمقتضیات جوانی یا بعلت غفلت و نادانی حضرتشان را یکی چون خود تصور نموده معامله خودمانی میکردیم و آنحضرت هم جز این انتظار نداشتند ولی هزاران شکر بتربیت آن مربی حقیقی و مولای واقعی حضرت عبدالبها" راکه جمیع بندگان را در شرق و غرب عالم یکسان تربیت فرمود و مستعد چنین روزی نمود که اگر غروب شمس میثاق گردید همگی در

ظلم لوا" عهد جمع شدند "لبیک لبیک یا ربنا الاعلی" گفتند "لبیک لبیک یا بها" الابهی "بعنان آسمان رساندند "لبیک لبیک یا عبدالبها" و یا من ارادك الله "در شرق و غرب عالم بمسامع و آذان رسید" لبیک لبیک یا ذا الاخره والاولی "راگوشزد جهانیان نمودند همه وفادار ماندند و بیعت حقیقی کردند" هیکل امرالله از دستبرد ناقضین مصون ماند و وحدت عالم بهائی محفوظ گردید نور و حرارت امرالله مضاعف و مزداد شد حواریون عصر رسولی قیام عاشقانه نمودند ترک اوطان کردند و از آسایش خود گذشته متحمل هر نوع فداکاری گردیدند در هر مرز و بومسی منتشر شدند آواره دیار گشتند و ندای امرالله را بگوش اکابر و اصاغر خلق رسانیدند و عظمت و شوکت امرالهی را باعظم بشر و اماجد هر کشور در خاور و باختر گوشزد نمودند چشم ثابتین از این فتح مبین روشن و دیده مخالفین خیره و بد بین شد از این غلبه و فیروزی روح عبدالبها" در ملکوت ابهی شاد و نییاد هوی و هوس ناقضین و منافقین بر باد گشت خود نگارنده بیش از همه در شگفت بود نگارنده بیش از همه در شگفت بسوف و قییکه میدید پرده ها دریده و ابرها بریده و تابش آفتاب جمال غصن ممتاز باشد اشراق رسیده تعجب مینمود که آیا این وجود مبارک همان شوقی افندی محصل مدرسه بیروت است؟

"سبحان المشرق علی الافاق" "سبحان من قرت بجماله اعین-

العشاق " " سبحان من جرت بحبه سيول من الافاق " " رنسا
اننا سمعنا مناديا ينادي الايمان ان آمنو بربكم فآمنوا .

سوادد ولوح در دسترس نگارنده است که قبل از صعود نازل
شده یکی بافتخاریکی از احبای شرق موسم به جناب حاجی
عباس اسکویی جناب مذکور سئوال مینماید که آیا بعد از غروب
هیکل میثاق نفس مبارکی در عالم امر پیدا خواهد شد که محل توجه
اهل بها باشد؟ و زمام امر در قدرت او باشد؟ یا آنکه
امور راجع به بیت العدل است؟ و مقصود سائل این بوده که
راه بهانه بجهت اهل فتور باز نماند - لوح دیگر بافتخاریکی
از ورقات موقنات مسماة بمسیس آف درتین از احبای نیویورک
است و مشا رالیها سئوال میکند از قراریکه از کتب مقدسه استخراج
کرده ایم باید صاحب الامر الان مولود و موجود باشد آیا چنین
است؟

در لوح اولیه خطاب بجناب اسکویی سنه ۱۳۳۱ هجری
قمری میفرمایند قوله الاحلی :

" ... مسئله ایکه سئوال نموده بودید ان هذا السرمصون
فی صدف الامر المختوم كاللؤلؤ لو المكنون و سيلوح انواره و يشرق
آثاره و يظهر اسراره و عليك التحية والثناء .

ع ع "

xxx

و در جواب امة الله میس آف درتین از احبای نیویورک در
سنه ۱۹۰۲ میلادی میفرمایند .

" يا امة الله ان ذلك الطفل مولود موجود و سيكون له
من امره عجباً تسمعين به في الاستقبال و تشاهدينه باكمل
صورت و اعظم موهبتيه و اتم كمال و اعظم قوة و اشد قدرة
يتلثلاً و جهه تلثلاً يتنور به الافاق فلاتنسى هذه الكيفية
مادمت حيا لان لها آثار على مرالدهور و الاعصار و عليك التحية
و الثناء . ع ع "

نقل از مجله ترانه امید شماره سم سال پنجم
شهر الاسماء - شهر العزه ۱۳۳۱ - مقاله دم

حضرت ورقه مبارکه علیا

حضرت ورقه مبارکه علیا شقیقه عزیزه حضرت عبدالبهی

در مدرسه حضرت بها الله درس و سبق رحمانی خوانده و از
ادیب الهی تعلم حقائق و معانی نموده اسرار ملکوت را از فیوضات
لاهورت جسته و کسب مکارم اخلاق نموده در مهده امر الهی پرورش
یافته و از خوان نعمت جمال اقدس ابهی نشو و نما نموده از آن
آفتاب جهانتاب نور و حرارت گرفته و از آن سرچشمه فضل و احسان
سقایه و سیراب گشته خلاصه از آن منبع نور فیض موفور گرفته
و سراج ملاه اعلی گردیده است .

این دردانه ملکوتی درین جهان بر ابتلا جز محنت و بلا ندیده از صغر سن و نعومت اظفار تا آخرین دقایق عمر و صعود بملکوت رب الابرار آسایش و راحتی ندیده تمامش گرفتار مصیبت و شداید بود مدت حیات را صرف کنیزی بآستان مقدس نمود و عمر خویش را حصر در خدمت عالم انسانی کرد در گفتار و کردار با حضرت عبدالبهاء در یک طریق سیرو سلوک مینمود یعنی خدمت و عبودیت آستان مقدس را سر لوحه شعار و مرام خود میدانست پشت پا بجمیع شئون دنیا زده حتی قرین و همسر هم اختیار نفرمود دل بستگی خود را بعوالم روحانی و ملکوت الهی - معطوف میداشت چشم از لذائذ این جهان فانی بست و دیده و دل را بحیات ابدیه پیوست راحت و آسایش خود را در تخفیف آلام دردمندان و رفاهیت مستمندان و دستگیری نیازمندان میدانست و علاقه خود را بالتیام زخمهای دل ستمدیدگان اظهار میفرمود با حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء در اگر از مصائب و بلاها و نهبو غارت و نفی و اسارت سهم و شریک بود و پیروی از نوایای مقدسه حضرت بهاء الله و وفای بعهد و میثاقی یکه و تنها بیاری و نصرت برادر والا گهر خود مرکب میثاقی میپرداخت و اعلاء امر میکرد و در مقابل هجمات و حملات دشمنان دین و ناقضین پرکین ایستادگی نموده احبای را بنیبات و استقامت دعوت میفرمود و ثابتین را بفتح نهائی و نصرت از جنود

ملاّ اعلی امیدوار میساخت ساعات مناجات و تلاوت آیات و تبتل بدرگاه قاضی الحاجات را بهترین اوقات و خوشترین ساعات و مایه تسلی قلب و تسکین الام و مشکلات خود میدانست زیارت جمال نورانش هر غمزه بی را از قید غم رها نموده بجهان ملکوتی میکشاند بیانات روح بخش و کلمات جذابش هر شنونده بی را بعالم بالا متوجه میکرد و بتقرب الی الله وادار - میساخت عاطفه سرشارش از سنگینی بار زندگانی و کار میکاست عبارات شیرین و کلمات جان بخش مرهم بر الساعه شکسته دلان و دواى شفا بخش رنجوران بود نصائح مشتفانه اش مانند رنه ملکوتی پر از روح بود و در اعماق قلب رسوخ مینمود عبارات شیرین و بیانات شمرده و آرامش حکایت از علماء نینه و وقار مینمود و مخاطب را دلخوش و امیدوار میکرد اطفال یتیم و لطیم و بدون سرپرست و فقیر مورد علاقه خاص آنحضرت بود آنانرا در بیت مبارک جای داده مانند جان شیرین دوست میداشت و از حیث وسائل خورد و خوراک و نظافت و پوشاک بایک تبسم و مهربانی خاصی و مساوات کامل و برادری و برابری بر خوردار - میساخت و از هر نوع دلجوئی و نوازش و سرپرستی و رعایت حال بهیچیک فروگذار نمیکرد ام از اینکه عرب است یا عجم، سیاه است یا سفید، بهائی است یا غیر بهائی همه را با آداب انسانی و طرز معاشرت و سحر خیزی و مناجات و مشق خط و خواندن

اشعار و خانه داری و گلدوزی و خیاطی و طباطبائی و مطالعۀ آیات و تقوی الله و کسب فضائل تربیت میفرمود و بطراز علم و اخلاق و فضیلت و کمال و مخافه الله آراسته و مجهز مینمود منمر ثمر میکرد به شاهراه هدایت دلالت مینمود و سرانجام زندگی میداد و سعادت مند میفرمود و به جامعه تحویل میداد بلی " بیخانمان که هیچ ندارد بجز خدای - آنرا گدا مگوی که سلطان گدای اوست در واقع همه چیز بانها عطا میفرمود و سرمایه ملک و ملکوت میبخشود .

این اطفال اکنون خانواده هدای جلیلی تشکیل داده اند که منبسط یارو اغیارند و دارای سعادت ملک و ملکوت .

حضرت خانم روزی چند ساعت اوقات مبارک را بدلاجوئی و عیادت بیگانه و یگانه صرف میفرمود مثلا خبردار میشدند کدام شخص بیمار است فوراً عیادت میفرمودند که نیازمند است و سائل مادی فراهم میکردند کدام زن شوهرش گرفتار حبس و زندان است دلجوئی و محبت و نوازش و کمک میکردند کدام مادر داغ دیده و رنج و محنت کشیده است بتسلی خاطر میپرداختند کدام بیچاره در فلان قسمت شهر ستم دیده است به تفقد و دلجوئی میشتافتند که غریب و بی سرپرست است مهربانی میکردند و کمکهای نقدی و جنسی مبذول میداشتند کدام خانواده در حکومت و ادارات دولتی گرفتاری دارد و قدرت رهائی ندارد بوسایل ممکنه یاری و مدد - کاری میفرمودند و آلام آنها را تخفیف میدادند خلاصه همچنانکه

حضرت عبدالبهاء مانند آفتاب جها نتاب نور و حرارت بکائنات میداد و سبب حیات موجودات بود این بدر منیر هم سبب نورانیت و رحمانیت جهان زنان بودند قلب مهربان و رؤفش منبع فیض و - تسلی بود و کردار روحانیش مایه سرور و امید واری آنحضرت حتی بامور زندگانی فرد فرد طائفین حول و مسافین رسیدگی کرده و وسایل خورد و خوراک و لباس و پوشاک آنان را فراهم میساخت جمیع خانمهایی که از شرق و غرب عالم از برای زیارت اعیان مقدسه میآمدند یا آنکه از برای تحری حقیقت میآمدند و مدتها در بیت مبارک توقف میکردند بیت مبارک را یک کانون ملکوتی میدیدند یک کانون مهر و محبت که بر اساس محبت الله گذارده شده یک محیط فرحبخش که انسان را از هر غمی رهائی میدهد نه غمی نه - غصهئی نه حرصی نه طمعی نه شهوتی نه غضبی نه تنازع بقائی و نه بخیالرتبه و جائی نه دغدغه امروزی و نه اندیشه فردائی خلاصه این محیط روحانی چنان خلعت انقطاعی در حضرات ایجاد میکرد و چنان احساسات روحانی بوجود میآورد که احساس بهشت موعود میگشت و آئینه جهان ملکوت بود چنانچه زندان - عکرا بالاتر و بالاتر از هر کاخ و ایوانی انگاشته و گوئی ترانه آغاز نموده زمزمه این راز مینمودند .

گر مخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

بعضی از این محترمان سالها و برخی ماه ها در بیت مبارک توقف میکردند کسب فضائل روحانی مینمودند غرق بحر احسان میگشتند و راضی و خوشنود میرفتند و بعضی هم کتابهای قطوری از شرح حیات این ابیہی ورقه شجره مقدسه نگاشته و امروز بالسن مختلفه در اقطار عالم منتشر است و در دسترس عموم میباشد .

صفات خداداده و ملکات فاضله خانم موجب ستایش و پرستش خاص و عام بود آنحضرت در مدت حیات کسی را نرنجاند و دلی را نیاززد از جمیع این عده که تماس نزدیک داشتند و شب و روز در خدمتشان بودند دیده یا شنیده نشد کسی بقدر زاس ابرهئی یا بقطر شعرهئی کدورت و اغبراری حاصل نموده باشد یا از کردار و گفتارش ایرادی گرفته باشد چه بسیار از خانمهای فاضله و نویسندگان شهیره که در نیای تمدن نشوونما نموده و از مزایای راحتی و تمدن بهره مند بودند و در اوطنان خویش به کمال آسایش و رفاه معیشت میکردند بزندگی عکا دلخوش گشته و جبل ولای هر قیدی را گسسته و بروحانیت و صفا و زیارت آن طلعت نورا دل بسته بسودند از بی اصلاح خویش و تقویت قوای ایمانی و کسب فضائل و کمالات صوری و معنوی میکوشیدند مسائل اخلاقی و روحانی و اجتماعی که بمیان میآمد ممکن نبود لاینحل ماند جواب سئوال خود را وحل معمای خویش را در رفتار و شخصیت حضرت خانم

بعد از حضرت عبدالبها میدانستند و هر يك بفراخور وسع دماغ و گنجایش معلومات خود قانع و راضی میشدند و در دوران اقامت آثار خستگی و دلتنگی از خود ابراز نمیداشتند حتی هوس هواخوری و گردش و تماشای باغ و صحرا نمینمودند بلکه تمام اوقات را در کسب فضائل و دعا و مناجات میگذراندند و پیوسته از ساعت مرخصی نگران بودند و در بنم وصال و لقاء تصور نیران فراق میسوختند که چه وقت ازین محیط دور شویم و از فیض حضور مهجور مانیم و چون فرمان مرخصی صادر میشد و هنگام وداع میرسید بایک سوز و گدازی مانند ابرنوسهاران گریه و مویه میکردند حضرت خانم چشم حق بین داشت و حق پرست بود همانطوری که در اراده حضرت عبدالبها فانی محض بود و متحرک باراده او نسبت بحضرت ولی امرالله هم فانی و بی اراده بود جز اراده مبارک چیزی نمیخواست و جز رضای مبارک آرزویی نداشت و در موقع برخورد در نهایت تعظیم و تکریم و احترام بود اگر چه حضرت ولی امرالله را در آغوش مهر و محبت پرورش داده و بزرگ کرده و در دامن عطوفت و لطف باین سن رسانیده بودند معذک در پیروی تعالیم و دستورهای امری خود را فانی محض و اول مطیع و مجری قوانین و مقررات امری میدانستند و آنچه که عمل میکردند یابه آنچه که لسانا میفرمودند خود مؤمن بودند فی الحقیقه یک قدوه حسنه یک مثل اعلی و

يك موء من كامل عيار بتعاليم حضرت بهاء الله بودند حضرت ورقه عليا در عين فروغی و بساطتی كه داشتند دارای هوش سرشاری هم بودند كه فوراً اشخاص را ميشناختند همچنين دارای ذهن وقادى بودند كه جزئیات قضایای دوره زندگی خود را از صغرسن بخاطر داشتند و اسم اشخاص و محلها را در ایران عراق عرب و اسلامبول و ادرنه و عكا فراموش نكرده بودند حاضر الذهن بودند بعد از صعود حضرت عبدالبهاء از لحاظ حفظ وحدت بهائی و صیانت امرالله از دستبرد مفسدین و مفرضین و دنیا طلبهای بیدین توقيعاتی بیادگار گذارده اند كه در نهایت فصاحت و بلاغت است و امروز جزه ذخائر امری - بشمار میروند .

بخاطر دارم يكروز در اردیبهشت ماه ۱۹۲۷ میلادی ظاهراً بعنوان استعلاج و باطنا برای ارائه اصل وصیتنامه حضرت عبدالبهاء بنده را احضار فرمودند پس از اظهار غایبیت و عطوفت لوله حلبی از زیر متكا بیرون آورده باین فانی دادند و فرمودند " بازكن و بخوان " بنده باز كردم دیدم عیسی و وصیتنامه حضرت عبدالبهاء است بخط و امضای مبارك بود چون سابقه داشتم و آشنا بودم بخوبی شناختم تا چشم به خط مبارك افتاد بوسیدم و بر چشم گذاشتم عرض كردم قربان كوچكترین شك و شبهه ئی نداشته و ندارم فرمودند " خیر خیر

بدقت بخوانید " بنده صفحات را از بالا تا پائین زیارت نموده مجدداً بوسیدم و دودستی تسلیم كردم این وصیتنامه مبارك كه چون در دفعات مختلفه مرقوم گشته با قلمهای مختلف نوشته شده بعضی تكه ها بقلم ریز است بعضی دودانگ و بعضی بقد سه دانگ همچنين بعضی قطعه ها بامركب پررنگ و برخی نسبتاً كم رنگ مرقوم گشته .

حضرت عبدالبهاء حضرت خانم را بسیار گرامي میداشتند هر وقت ذكر حضرت خانم بمیان میآمد و بیاد مصائب و مظلومیت و روحانیت آنحضرت افتاده بی اختیار اشكهای زیادی برخدین و محاسن مباركشان جاری میشد و همه را متاثر میفرمودند مقام و منزلت و علو مرتبت آن بزرگوار را کسی تا امروز كما ینبغی و یلیسق درك ننموده و بفرموده حضرت ولی امرالله چنانچه باید و شاید تا امروز قلبی ظاهر نشده كه شرح بزرگواری و علو منزلت حضرت خانم را برشته تحریر درآورد دیگر با این بیان معلوم است ایمن عبارات الكن نار ساچه حالتی دارد .

وجه تشابه حضرت عبدالبهاء و

حضرت ورقه عليا

۱- حضرت عبدالبهاء مولى الورى بودند و حضرت ورقه مبارك كه

عليا سیده نسا العالمین .

۲- در ایام جمال مبارك كلمه " آقا " مختص حضرت عبدالبهاء

بود و کلمه " خانم " مطلقا مختص بورقه علیا .

۳- در کتاب مستطاب اقدس راجع بحضرت عبدالبهیا*
میفرمایند " الذی انشعب " و در لوحی راجع بحضرت ورقه علیا
میفرمایند " انها تورقت "

صعود حضرت ورقه علیا

حضرت ورقه علیا پس از يك دوران عمر پراز محن و آلام در سن ۸۶ سالگی بجهان پز انوار صعود نمود و بملکوت ابھی رخت بر بست و بملا* اعلی شتافت تربت مطهر حضرت ورقه علیا در جبل کرمل و در جوار مقام اعلی بدست قدرت یکتا غصن ممتاز بها حضرت ولی امر الله ارواحنا فداه ساخته شد روی مرقد مطهر گنبدی است مدور دارای نه ستون از سنگ مرمر که در - ایتالیا ساخته و تهیه شده اطراف مرقد منور گلکاریهای زیبا و باغچه بندی های دلربا که بیگانه و آشنا را بتحسین و اعجاب میاورد درختان سرو و شمشاد های قیچه زده سبز و خرم منظره عجیبی ایجاد میکند تمام سنگهای ریز خیابانها مثل اینکه يك يك را تراشیده و از قالب بیرون آورده اند و آب گرم و صابون شسته اند سفید و براق و شفاف که جلوه و جمال خاصی دارد - تمام این سنگها را اجبای پارسی نژاد ساکن عدسیه دانه دانه

از سواحل بحیره طبریه جمع کرده و سطح خیابانها را
مفروش نموده اند .

روی سنگ مرمر و ضریح حضرت خانم این عبارات گنده و به
آب طلا نوشته شده است .*

" الورقة المباركة العلیا ثمره سدرۃ المنتهی و سراج

الملا* الاعلی بقیة البها* و ودیعتہ شقیقة عبدالبهیا*

بهائیه ۸۹-۳

۱۹۳۲ - ۱۸۴۶

نقل از مجله اخبار امری منطبعة طهران شماره نهم

شهر المسائل - شهر الشرف ۱۰۵ - دیماه ۳۲۷ ۱

مقاله سوم

عهد و میثاق الهی

اول - جناب فروتن تقاضا نمودند که در موضوع " عهد و میثاق " مقاله بنگارم بسی خوشحالم و سرفرازم که بنده را باین امر مامور و مفتخر ساختند چه موضوع روحپروری است و چه بحث نشاط آوری حقیقتا جسم راجان و جانم را مسرت بی پایان میبخشد زیرا عهد الهی سرچشمه حیات جاودانی است و مایه سعادت و کامرانی تذکارش مشک معطر است و تکرارش قند مکرر . در لغت کلمه " عهد " يك پیمان جدی است که بین دو دسته

بسته میشود یا سوگند محترمانه است که بایستی بفیض او وفا دار بود یا آنکه سند ممضی و معتبری است که باید موادش را واجب اطاعه شمرد و اخلاقاً نقضش را موجب زبان و خسران دانست و روی این اصل توراۃ را "عهد قدیم" و انجیل را "عهد جدید" مینامند و کلمه "میثاق" قول یا وثیقه است که از طرف گرفته شده که به خلاف آن رفتار نکند و روز میثاق عبارت از روز ازل است که ارواح بر بوییت حق اقرار کردند و آیه "الست بربکم قالوا بلی" بیان آنست ولی "عهد و میثاق" درین دور اعظم معنی و مفهوم خاصی دارد و آن محترم شمردن کتاب اخیسر حضرت بهاء الله یعنی کتاب و وصیت و موسم به (کتاب عهدی) است یعنی وفاداری کامل و اطاعت صرف و حصر توجه بحضرت عبدالبهاء عباس مرکز عهد و میثاق الهی. شاگردان این دبستان "ثابتین" نامیده شده اند و منکرین و مخالفین این کتاب یعنی کسانی که ابا و استکبار کرده اند و این عهد را شکسته و وصیت را نقض نمودند "ناقضین" خوانده شده اند و در تمام کتابهای اسمانی و صحائف اخلاقی ذکر ثابتین با تجلیل و احترام برده شده و ایشان را با جبر و مغفرت و تحقق آمل امیدوار نگه داشته و بالعکس "ناقضین" را ناکصین و "مارقین" خوانده اند و ایشان را بختاب عذاب و خزی و نکال انداز کرده اند "الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به -

ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون" (سوره بقره ۲۷) در هر دوره هم ثابت بوده است و هم ناقض "هرجا که فرشته است دیوی با اوست" هرجا که مردمان خدا بوده اند اهل دنیا و بیروان هوی و هوس هم بوده اند منتها این دسته خود را برای خدا خواسته و آن دسته خدا را برای خود "متاع کفرودین بی مشتری نیست گروهی این گروهی آن پسندند" ولی هیچوقت موافقت و سنخیتی در بین نبوده زیرا در دو قطب مخالف سیر میکنند و همواره شکاف عمیق و فاصله بزرگی بین این دو دسته موجود بوده است.

دوم اعتبارنامه یا رقی منشور

عهد و میثاق اگرچه در کلیه ادوار الهی بوده و از پدیدایش عالم السی یومنا هذا در هر دور و کوری بطرزی مرموز و بشکلی مخصوص از برای طلاب حقیقت و واقفین با سرار و رموز بیان شده ولی درین قرن بدیع و دور جدید بحلیه زیباتری مزین و بجمال و جلال نیکوتری مطرز و چون بنیان مرصوص شخصیت مخصوص را معلوم و در نهایت صراحت و وضوح منصوص نموده و منتهای محکم کاری و احتیاط ملحوظ فرموده که برای احدی جای کوچکتریسن اختلافی باقی نماند و درز و شکافی و نفاق و شقاقی راه نیابد اگر قبلاً بایما و اشاره "الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لاتعبدوا الشیطان" فرمود یا در توراۃ به کناپه و اشاره و ملفوف و معما

یوشع بن نون افراییی را گوشزد نمود (۱) و یاد را انجیل بر موزو
 کنایه پطرس مقدس را بخطاب " انت الصخره وعلیک ابنی کیستی "
 فرمود یا اگر در ولایت حضرت علی علیه السلام در سفر غدیر
 " من کنتم مولاة فهذا علی مولاة " فرمود چون بحسب ظاهر معما
 بود برای مغرضین و منافقین راه گریز و نفاق باز بود ولکن
 حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهائم
 روحی لهم الفداء هر یک بنوبه خود ادنی رخنه و روزنه برای
 شك و تردید باقی نگذاشتند حضرت اعلی ضمن هزاران اشارات
 و القآت ایك ایك ان تحتجب بالواحد البیانیة او بمانزل
 فی البیان در حق من یظهره الله جمال اقدس ابهی فرمود و
 مقصود مبارک آن بود که مبدا منحرف شوید و از ظهور من
 یظهره الله محروم گردید ولو بحرفهای من و وجود من و اگر
 حروف حی خواستند شمارا از ایمان باز دارند شما آنی مکث
 نکنید و توقف را جایز نشمید دیگر بیانی ازین صریحتر و موکد تر
 ممکن نیست حضرت بهائم الله کتاب عهدی را بخط و مهر خود
 باهل عالم عطا فرمود و حضرت عبدالبهائم را مثل لیلی مرکز میثاق و
 قده اهل بهائم قرارداد و جمیع بشر و اغصان و افنان و منتسبین
 را طراً بتوجه باو مامور فرمود و حضرت عبدالبهائم باکک در بار
 خویش وصیتنامه در نهایت اتقان و بصراحت بیان ولی امر محبوب

(۱) دستانش را بر سر او نهاد

حضرت شوقی ربانی را وصی مخصوص خود قرارداد و جمیع ارتباطات
 او و توجه باو و توسل بذیل ردای او امر فرمود رهبری و ارشاد
 و هدایت روحانی را باین بزرگوار تفویض نمود و بقدریک موراہ فرا ر
 و بقدر شمش ابره فی محل شبهه و انکار نگذاشت موراہ اختلاف را
 بکلی مسدود نمود و یافی سرکش و دنیا پرست بوالهوس را مردود
 نمود جای لم ویم و بهانه و ایراد از برای احدی نگذاشت امر
 مبین را از دستبرد این و آن حفظ نمود و حصن حصین را از نفوذ
 اهل غرض و کین صیانت فرمود جمیع را بیک مرکز معین هدایت
 کرد و شریعت الله را از آرایش بشری منزّه و مقدس نمود و امر
 حق را از حزب سازی و دسته بندی و تفرق و انشعاب بازداشت
 و راه تاویل و تفسیر بکلی بسته شد و رویه نفوذ شخصی جاه
 طلبان و اجتهاد صد رنشینان منسوخ گشت خلاصه گلستان حق را
 بدست باغبان الهی سپرد و بوستان امر را از خار و خس و علفهای
 هرزه خود رو پاک و مصفا نمود دیانت الهی که سبب نورانیت
 و روحانیت است دیگر آلوده باغراض نشده صفایش بکورت و نورش
 به ظلمت مبدل نخواهد شد دین که مایه روحانیت و سبب
 تزکیه نفس و یکتا علت اخلاقی بزرگواری است کانون فساد و موجب
 اختلاف نمیشود تاریخ گذشته ادیان و جنگهای خونین مذهبی
 شاهد این گفتار است و تجربه تلخ پیشینیان مایه تاسف
 فراوان و موجب عبرت آیندگان است.

سم - بیداری و بیزاری

در جمیع کتب مقدسه موضوع هوشیاری و بیداری مؤء منین گوشزد شده " اتقوا من فراسة المومن " راهمه میدانیم همگی مارا بثبوت و استقامت و تمسك تام امر فرموده اند و درین موضوع بخصوص تأکیدات اکیده شده است در رساله های حواریون مسیح بخصوص بولس و یهودا قدری تعمق فرمائید اجتناب از راهزنان و عمخواران دروغی و صیادان دین که بمردمان شهوت و شکم پرست خطاب شده اند و از روح دیانت محروم و دنبال شیطان میروند آرزوی جز تضعیف و لغزاندن مؤء منین و قصدی جز خرابی واردین ندارند و آنرا شبیهه ابرهای بی باران که بمختصر و زش بادی متلاشی میشوند و مانند درختان بی ثمر و پژمرده " که از بیخ برکنده شده میباشند " فقط کلمات قلبیه استعمال میکنند تا القاء شبهات نمایند چقدر در باره این قبیل نفوس تأکید شده است که اجتناب کنند حضرت بها" الله در یکی از الواح چنین میفرمایند قوله الاحلی :

بها نفوسی که خود را بحق نسبت داده اند و سبب تضييع امرالله شده اند اجتناب از چنین نفوس لازم، محض فضل و عنایت این لوح از سما" مشیت الهیه نازل تا جمیع احبا" بما اراده الله مطلع شوند و از شرور نفوس اماره احتراز نمایند هرمتکلی را - صادق ندانند و هر قائلی را اهل سفینه حمرا" نشمرند ."

همچنین میفرمایند قوله الاحلی :

" و دیگر آنکه باید از معرضین از حق در کل شئون اعراض نمائیم و در آئی موانست و مجالست را جائز ندانیم که قسم بخدا که انفس خبیثه انفس طیبه را بیگدازد چنانکه نار حطب یابسه را و حر تلج بارده را لا تکونن مع الذین قاسین قلوبهم عن ذکر الله انتهى "

بدیهی است هر قدر امرالله توسعه یابد اشخاص باغرض و مرض بیشتر بامر نزدیک میشوند یعنی نقاب خود را عوض نموده بلباس مؤء منین وارد جامعه میگردند برای جلب منفعت مادی و دنیا پرستی یا فقط روی جنون " افساد " سنگ دیانت و دلسوزی بسینه میزنند بلطائف الحیل و وساوس شیطانی و برای فریفتن ساده لوحان و ایجاد شك و شبهه در قلب تازه تصدیقان بالقاء شبهات میپردازند حضرت عبدالبها" در لوح وصایا میفرمایند " البته هر مغرور اراده فساد و تفریق نماید صراحة" نمیگوید که غرض دارم لابد بوسائلی چون زر مغشوش تشبث نماید و سبب تفریق جمع اهل بها" گردد . انتهى "

پس شخص منافق که در مرحله اولی خود را دلسوز امر و مؤء من دو آتش جلوه داد و در دل طرف رخنه و رسوخ نمود چگون -
سار خوش خط و خال شروع بسم باشی میکند در ضمن تعریف گاهی تکذیب میکند و خورده گیری آغاز مینماید و در مرحله ثانیه

یعنی موقعیکه گوش مستعد دید و مزاج مستعد دید و طرف هم با او هماهنگی کرد شروع بتنقید و جسارت بمقام ولایت مطلقه الهیه مینماید در اینجا است که "مؤ من زکی باید صراف سامعه و ذائقه و شامه باشد بیدار و هشیار باشد بمجردیکه بمقاصد شوم و سیئات درونی و خبت طینت او آگاه شد و حس نمود بوی نقض میدهد باید از صحبتش بیزار و از ملاقاتش درکنار باشد چه خوش گفته حکیم ناصر خسرو دهلوی

"مزن بردست و پای دزد دین بوس

که دریای تو بندد زرق و سالوس

بجو مردی اگر دانائیت هست

مده بردست هر تر دامن دست

درین بازار گاه پر ز طرار

همه کس دزدان کالا نگهدار

پوشیده نماند امروز کلیه بشرکه از روح ایمانی محرومند از حقیقت امری اطلاعند و اشتباهاتی دارند که در صد تحقیق برمیآیند لهذا مبتدی بیخبر را نبایستی باناقض بر خطر اشتباه نمود او قاصر است و این مقصر مبتدی اشکالاتی دارد که باید حل شود ولی این شخص ناقض قصدش تخریب و افساد است فرق مبتدی باناقض بسیار است باید تمیز داد و شناخت اگر حقیقتا مشکلی دارد و - معمای لاینحلی دارد باید بکمال مهربانی و ادب که شیمه و وظیفه

اهل بها است حل نمود اگر گمراه است باید او را هدایت نمود و بشاهراه حقیقت دلالت نمود ولی ناقض بدکردار همه چیز را میداند و میفهمد عمدا تجاهل میکند غرض و مرض دارد مریض مسری است و مانند مار خوش خطو خال سم پاشی میکند بحسب ظاهر بتمام مبادی امر احترام میگذارد و ستایش میکند و در ضمن بیانش اظهار بغض و کین مخصوصا به حضرت ولی امر الله مینماید لذا باید از او دوری جست و از مرافقت او دست و دل هردو برداشت و "عطایش را به لقایش بخشید" حضرت بها الله که جمیع را از سب و لعن و آزمایند که به انسان منع فرموده ناقضین را لعن و نفرین نموده میفرماید "من نقض عهد الله و میثاقه یلعنه الملك و الملکوت" همان زبانی که بیان احلای "عاشروا مع الادیان کلها بالروح و الريحان" فرمود اجتناب و دوری و بیزاری ازین نفوس را تاکید فرمود زیرا باید تولی و تبری درست باشند یزدان و اهریمن یکجا و در یکدل جمع نمیشوند میفرماید "هرگز شنیده ای که یار و اغیار در قلبی بگنجد" همچنین میفرماید "اگر مرا خواهی جز مرا خواه" میفرماید "اراده من و غیر من چون آب و آتش در یکدل و قلب نگنجد" و در قرآن کریم سوره احزاب آیه چهار میفرماید "ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه . الخ"

همچنین اصول کافی صفحه ۳۵۶ "لا یصلح لسانان فی فم واحد ولا سیفان فی غمد واحد ولا قلبان فی صدر واحد" میفرماید "اغیار را

بران تا جانان بمنزل خود برآید " پس باید صراف ذائقه و سامعه بود و دانست که حضرت ولی امرالله منبع روح و حیات است ارتباط و اتصال با سبب نورانیت و روحانیت و حیات ابدی است و انحراف و انفصال بقدر سم ابره فی موجب اضمحلال و ممات ابدیست. "

پنجم - واکسیناسیون یا تلقیح روحانی

بدیهی است چنانچه جسم همواره مورد حملات اقسام اسقام واقع است روح هم ممکن است دچار حمله امراض کشنده گردد چنانچه علمای طب در موقع بروز امراض ساریه مانند وبا و طاعون و حصبه و آبله و غیره دستور جلوگیری مانند مجزأ نمودن مریض و تماس نداشتن شخص سالم با مریض و ضد عفونی نمودن محل و قرنطینه و تزریق واکسن یا سرم میدهند همچنین اطبای معنوی و حکمای الهی هم ما را از ملاقات و تماس این قبیل اشخاص ممنوع فرموده اند حکمت و فلسفه انهم پرواضح است زیرا نفس ناقص مسموم است بقول عربها (الشراقوی) خرابی آسان است زود میشود خراب کرد ولی آبادی مشکل است نفس ناقص زود انسان را مسموم میکند و زهر آلود مینماید مانند جذامی است که ممکن است یک جامعه را مبتلا و آلوده نماید ولی انجا معه کلهم اجمعین قادر بمعالجه او نیستند عجبا در موقع بروز بیماریهای واگیردار چگونه بدست و پا افتاده در صد

جلوگیری برمیائیم آیا سزاوار نیست برای روح هم که عزیزتر از جسم است پاره فی بیندیشیم ؟ اگر دزد طراری در صد سرقت اشیای منزل یا ابزار کار برآید چگونه هوش و گوش خود را باز نموده دقت و مواظبت بیشتری مینمائیم ولی اگر دزد شیادی وارد شود و بخواهد دزدی ایمان کند و قاتل روح ایمانی ما باشد و شریفترین و عزیزترین گنجینه ملکه محبت حق و ولی امر اوست بدزد آیا تسلیم شده و او را بحال خود میگذاریم یا آنکه جان و مال خود را حفظ مینمائیم ؟ آیا اگر سگ هاری یا گرگ درنده فی درصدد گزند و آزار ما برآید او را نوازش نموده یا از خود دور مینمائیم ؟ اگر خانه ما در حال سوختن باشد آرام نشسته بکمال خونسردی تماشا میکنیم یا درصدد اطفال و چاره میرویم ؟ پس اگر بخواهیم از گزند اهریمنان از دستبرد راهزنان و از جمله کشندگان در امان باشیم یعنی روح و جان ما دچار حمله ناقضان نشود بایست بیدار باشیم هشیار باشیم و از تلقینات سوء و القاء شبهات عهد شکنان در کار باشیم و بدانیم زمزمه های شوم که از حلقه متزلزلین جاری میشود کشنده است و بزودی هم نابود و معدوم میشود و تلاطم دریای بیکران بایک موج این خارو خاشاکهارا بساحل میاندازد ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمن اقلیلا اولئک لاخلاق لهم فی الاخرة ولا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیامة ولا یرکبهم ولهم عذاب الیم و درخاتمه قسمتی از لوح

جناب مستر و مسیس در نفوس باری را نقل مینماید لیکن خاتمه
مسکا :

" نفوسیکه بر نقض عهد قیام نمودند محو و نابود شدند قوه
میثاق راهیج قوه فی مقاومت نتواند نهایت باید مخذول و منکوب
گردد چنانچه تجربه شد آقا جمال اول شخص بهائیان بود نظیر
یهود ای اسخر یوطی رئیس حواریون بود بجهت نقض میثاق محو و
نابود شد و همچنین دیگران نفوس بسیاری کل بخسران مبین
افتادند اینها نیز مثل آنان عاقبت خواهند شد هر یک از دگر فرید
و متعلقانش خیلی معروفتر و محترمتر بودند ولیکن کل بجاه و بال
وحفره یاس و ناامیدی افتادند قوه میثاق مثل آفتابست و نفوس
ناقضه مثل ابر تاریک عاقبت شعاع آفتاب این ابرهای سیاه را
متلاشی نماید و در نهایت درخشندگی جلوه نماید
امروز قوه محرکه در قلب آفاق قوه میثاق است هر نفس ثابت تر
روشن تر است موید تر و موفقتر این بتجربه رسیده است ملاحظه
نمائید میس نوبلاک چون در عهد و میثاق نهایت ثبوت داشت در -
آلمانیا چگونه موفق شد و ابراهیم خیرالله بکمال شهرت چگونگی
بجاه ذلت افتاد فرید و متعلقانش نیز نظیر آنان این همسوات
شیطانی تاثیر ننماید جمیع احبای الله بتبلیغ امرالله بردازند
زیرا باریس بعد از این حرب خیلی استعداد پیدا خواهد کرد این
فرصت را غنیمت بدانید و علیکما البها' الابهی عبدالبها' عباس"

مقاله چهارم - واقعه عظیم

نقل از مجله آهنگ بدیع شماره یازدهم

شهرالقدره ۱۰۶

در موقعیکه دنیا منعمک در تعصبات گوناگون بود ظلم و جفا
بخی و فحشا اختلاف و اعتساف جهانرا احاطه نموده بود اخلاقی
شرقی در نهایت انحطاط و تدنی و مردمان غربی در منتهمای
بیدینی بودند تعصبات جاهلیه مذهبی و سیاسی و نژادی و حرکات
بربریه در سرتاسر ممالک خاوری حکمفرما و مادیات و انهماک در
شهوآت جهان باختری را فرا گرفته و ابرهای سیاه افق عالم
را تاریک نموده و خونهای پاک بیگناه ریخته میشد و نوع بشر
مست و مخمور و از امید بهبود اوضاع و اصلاح امور کلی دور و مهجور
بود در چنین وقتی ناگاه سپیده امید دمید و مؤده سعادت رسید
حضرت اعلی نقطه اولی مبشر دوره جدید مانند ستاره صبحگاهی
از افق شیراز درخشید و بندای الهی و صلاهی رحمانی جهان خواب
آلود را تکانی داد و بیدار و آینه درخشان و ظهور فضل و
احسان امیدوار فرمود و در یک دوره نسبتا کوتاه ولی مملو
از محنت و الم و پس از یک سلسله مبارزات و صدمات بالاخره
در تبریز عاصمه آذربایجان سینه مبارک را همدفع هزاران تیر جفا
نمود شهید شد و به ملا' اعلی پیوست بانذک فاصله ظهور
کلی الهی موعود ام مری عالم حضرت بها' الله از افق ایران

ظاهر گردید مانند آفتاب جهانتاب در قطب امکان نمایان شد و بتاسیس مدنیت الهی و نظم بدیع جهانی پرداخت اول بجمع آوری پراکنده شدگان اصحاب حضرت باب و بعد از آن به تربیت و تزکیه احباب همت موفور مبذول داشت اخلاق مؤمنین - بی سرپرست را تعدیل و تصفیه فرمود و بقوتی ملکوتی و قدرتی آسمانی روح جدیدی بکالبد امرالله دید شب و روز کوشید تا خود سری یکعه از مؤمنین بر حرارت و بدون رهبر را خاتمه داد و جمیع را بسکون و روحانیت و آداب انسانیت و اخلاق رحمانیت متصل فرمود خلاصه آن حضرت در ایام حیات آنی آسایش نیافت بیوسته بمواعظ حسنه و تعلیم و تربیت روحانی به اناره افکار و تحسین اطوار و کردار قیام و اقدام مینمود تا آنکه يك عده اشخاص منزله و منقطع و منجذب تربیت نمود و برای هدایت و ارشاد عباد باطراف بلاد گسیل داشت آن عمل مبرور عکس العملی از خود نشان داد از هر طرف طوفان مخالفت و سیل قتل و غارت برخاست خود و اتباعش همه قسم تلخی و سختی دیدند و تحمل هرگونه صدمه و بلائی در راه خدا نمودند بحبس و توقیف کند و زنجیر تبعید و تکفیر بیخانمانی و بیسرو سامانی دچار گشتند وجود مبارک که بناز و نعمت پرورد شده بود علی الظاهر به منتهای ذلت و مسکنت و حقارت افتاد ثروت سرشار را در سبیل پروردگار از دست بداد و در زندان قاتلها و

سارقها مدتها محبوس گشت و پس از سرگونی های بی دربی در سجن عکا که محبس و منفای اشقیاء بود برفیق اعلی و ملکوت ابهی بیوست و در خاتمه حیات عنصری عهد و میثاق محکم و وثیقی بعنوان کتاب عهدی که رق منشور الهی است بجهت رهنمائی پیروان این آئین بود یعت گذاشت راه اختلاف و اجتهاد را بست و تکلیف قطعی اهل بها را روشن و معین نمود همچنین الواح کثیره از آثار گرانبهای علمی و ادبی و اخلاقی و خطب و مناجات و ادعیه و قوانین و قواعد اجتماعی و انستظامی بجهت اهمل عالم بنیاد گذار داشت که تماش روحانیت صرفه است و معنویست محضه منطوقش وحدت عالم انسانی است و منظورش ایجاد عوالم روحانی موادش صلح و سلام است و مفادش آرامش و آسایش خاص و عام آیاتش رفع تعصبات ملی میکند و آثارش تعاون و تعاضد بین الملی میبخشد پیروان را بعفت و عصمت و تقوی و تقدیس و تنزیه میخواند و بامانت و وفا و صلح و صفا دلالت میکند آرامش و سکون و وقار را شعار دوستان خود قرار داده و آنانرا بمحبت و مهربانی باصغار و کبار دلالت میفرماید رفتارش دستگیری فقرا گردارش رفق و ملاطفت باعجزا گفتارش پیام محبت و صفا است آمالش تسلیت و دلجوئی بجمیع غمزدگان نوع انسانی است و تعالیم قدسیه اش سبب فلاح و نجاح دوجہانی خلاصه آیاتش مروج علم و فنون است و مایه تربیت و تعلیم عموم کشف

حقایق اشیا، میکند و رفع تعصب در بسط غیرا مینماید بالنتیجه عرفان الهی و اطلاع با سرار مودعه نهانی حاصل میگردد بساط برادری و برابری میگستراند مساوات و مواسات تعلیم میدهد وحدت حقیقی تلقین مینماید و فداکاری و از خودگذشتگی میآموزد و راه — مدارا و مامشات با اهل ضغینه و بغضا نشان میدهد انسانرا از آتش یغز و حسد نجات میدهد و از سیئات عالم طبیعت حفظ میکند نگهداری اراامل و ایتم وظیفه حتمیه پیروان اوست و پاکی دست و قلب و چشم و زبان سرلوحه زندگی مؤمنان عدالت و انصاف در جمیع حالات و معاملات فریضه ذمیه حتمیه آنان اطاعت از حکومت و متابعت از جمیع مقررات و عدم دخالت در — سیاسیات از او امر اکیده و جز بدیهیات است ولی در مسائل وجدانی شهادت را بر اطاعت ترجیح میدهند و خلاف رضای الهی قدی بر نمیدارند خلاصه این تعالیم در پیروان نافذ و مؤثر گردید که آنانرا مست و از خود بیخود نمود دیگر دشمنی نمیبینند و بیگانه نمی شناسند بساط بساط محبت است و سفره سفره نعمت و وحدت و قطعات عالم مانند یک مملکت و افراد بشر مانند اولاد یک پدر و مادر دیده میشوند .

اینک عکس العمل شدید

ظهور این دوزرگوار ناهی و بروز این افکار جدید و اصلاحی ساهی ایجاد میجان و انقلابی عظیم و تشنج و طوفانی عجیب

در جامعه متأخر متقهقر نمود علما و صاحبان مساجد و منابر و پیروان اوهام و تقلید منافع خود را در خطر دیده بداد و فغان درآمدند فریاد وادینا و اشریعتا بفلک انیر رسانیدند پادشاه مستبد جابر و فقهای آخر الزمان هر دو دست بدست داده بقلع و قمع شجره مبارکه پرداختند و ظلمهای مرتکب شدند که تاریخ بشر نظیرش را ندیده بستند و کشتند شکستند و سوختند و بردند و خوردند خلاصه دست بفجایع و جنایاتی زدند که فراغه مصر و قیصره رم و پزیده های بنی امیه را روسفید کردند و ایران و ایرانیان را در نظر جهانیان بدنام نمودند از خون بیگناهان سیلها جاری نمودند و از جسد شهدا، تلهها انباشتند اطفال یتیم کردند زنان بیوه نمودند مادران را به داغ جگرگوشه ها قرین آه و انین کردند پدرانرا از مرگ نوجوانان دچار اشك خونین نمودند اموال بتالان و تاراج بردند حتی باطفال شیرخوار و زنان باردار رحم نکردند و به احدی ابقا نمودند و لکه سیاهی از تعصبات جاهلیه بر صفحات تاریخ گذاشتند هنوز هم متاسفانه ازین روش دست برنداشته اند و اذیت و آزار نسبت باهل بها، مدار افتخار است و روزو هفته و ماهی نمیگذرد که صدائی از یک نقطه از ایران در نیاید و قتل و غارتی ازین طایفه مظلوم نشود و خون بیگانهی رانریزند باوجود آنکه صیت امرالله عالم را گرفته و علم امرالله بر بیفش

از یکصد (۱) مملکت در اهتزاز است باز هم هموطنان حضرت
 بها، الله بیدار شده و باین اعمال خاتمه نمیدهند هنوز در
 صد بهائی کشتی هستند و هنوز در ولایات و مرکز در صدد
 اطفای امر الهی هستند برای نمونه یکی ازین اعمال که در نظر
 اجانب در دنیای متمدن چگونه تلقی و تعبیر میشود بترجمه
 اطلاعاتی که از دکتر یولاک طبیب مخصوص ناصرالدینشاه و فون
 گویمن افسر اطریشی که در آن زمان مستشار نظامی و در خدمت
 دولت ایران بوده و از دیدن این مناظر جگر خراش و این حرکات
 بیرحمانه که بمراتب از حیوانات درنده، بدتر و از رفتار قبائل
 وحشی و وحشیانه تر بوده است نگاشته میپردازم.

مشارالیه چنان روحا متأثر گشته که ترك همه چیز نموده و
 استعفای خود را تقدیم و بوطن مالوف مراجعت میکند و شرح
 مذکور را در جریده دوست سرباز (سلداتن فرویند) (نقل از -
 کتاب پرفسور براون موسم به "Materials for the Study
 of the Babi Religion"
 مینگارد.

اینک بمطالبی که افسر اطریشی نگاشته و در جریده دوست
 سرباز درج شده میپردازم.

طهران - اگوست ۱۸۵۲ نمره ۲۹۱

دوست عزیزم در مکتوب قبلم راجع بسوء قصد بشاه شرحی

(۱) در حین تنظیم این کتاب تعداد اقالیم به ۲۲۵ رسیده

نگاشتم حال نتیجه استنطاق و شکنجه بابیان را مینویسم
 برای معرفی همدستان خود و نفر متهم را با انبرهای سرخ و
 سیخهای قرمز داغ میکردند حضرات لبهار ابسته ابداً حرفی
 نمیزدند و اظهاری نمیکردند فقط چیزیکه معلوم شد این بود
 که حضرات از فرقه بابیه هستند اینها اعتقاد باسلام دارند
 ولی در عبادتشان اختلاف دارد مو سس این طایفه باب است
 که بامر شاه تیرباران گردید چون دولت متوسل بزور شد در -
 حضرات قوه استقامت خلق شد و بخلاف تجمل پرستی و عیاشی
 دولتیان در اینان ملکات فاضله ایجاد شده یعنی تعصب
 شدید مذهبی عکس العمل نموده و نتیجه معکوس بخشید و
 تعالیم باب نفوذ غریبی یافته و شماره بابیان رویه ازدیاد
 میروند و فعلا در اغلب نقاط کشور ایران سرایت نموده و فشار
 جسمانی حضرات را بحسنات اخلاقی کشانده و در ردیف اولیاء
 در آورده.

اخیراً فرمان مسوکانه موکد از برای قلع و قمع آنان صادر شده
 واقعا این حکم اگر از لحاظ محو و اضمحلال این طایفه بود و
 آنها را براحتی میکشت و از بین میبرد جای تعجب نبود ولی طرز
 شکنجه و آزار و داغ و درفش و ناله های جانگداز که بزندگانیشان
 خاتمه میداد و حضرات مانند شمع سوخته و آب میشوند و
 با تشنجهای مرگ خاموش و نابود میگردد بنظر من طوری -

وحشتناك است كه خون را در عروق منجمد مینماید حال من بطور اختصار شرح میدهم اول باچوب و چماق و زنجیر و مشت و لگد تا قوه دارند بسرو صورت این سیه روز بدخت میزنند بعد تمام قسمت‌های بدن را سیخ داغ میکنند اگر کار این فلک زده باینجا منتهی میشد باز خوشبخت بود ولی عزیزم گوش بده و مرا بضعف نفس و رقت قلب و عاطفه ارویائی نسبت مده. ببین این بیچاره که چشمش را کنده اند و گوشش را بریده وادار میکنند که گوش خود را - بخورد بعد میرغضب دند آنها را با ضربت شدید شکسته با تخمائی کاسه سرش را خورد میکند بعد هم بازارها را آئین بسته چراغمانی میکنند عجب وصفی است یک نفر را بدنش را شمع آجین و سوراخ سوراخ کرده و قتیکه تمام شمع میسوخند در سینه و بازو و شانه این بیچاره جلز و ولز بلند میشد همچنین دیدم بعضی را شمع آجین کرده و زنجیر نموده و در بازار گردش میدادند و ایمن شمعها بپایه بدن مخلوط شده میسوخند همچنین پوستهای بعضی را کنده و مانند اسب نعل کرده پس از آن روغن داغ کرده روی زخمها ریخته و حضرات را مجبور میکردند که بدوند صدائی از این بدبختها بیرون نیامد بالاخره بیحال شده بزمین نقش میبست تصور میکنید قضیه تمام شده نخیر باقی دارد هنوز میر غضب با شلاق سرو صورت این بیچاره میزند پس از آن جمعیت - سنگسارش نموده بعد هم سرازیر آویزانش میکنند تا بزندگی بر محنت

او خاتمه دهند همچنین يك جسدی را دیدم که قریب یکصد وینجاه سوراخ گلوله داشت بین کشته شدگان کسانی را که خفه میکردند یا طناب میانداختند یا سنگسار میکردند بالنسبه خیلی خوشبخت بودند زیرا کمتر از ایت میکشیدند همچنین دیدم بعضی را دست و پا بسته جلوتوب میگذاشتند و جسمش را تکه و باره میکردند بعضی دیگر را با شمیر و قمه ریز ریز میکردند یا با تخماق کاسه سرش را متلاشی و خورد میکردند این اعمال منحصر بمیرغضبها نبود یا آنکه مختص بنظامیان نبود بلکه قضیه را نوعی ترتیب داده بودند که نجای ایران هم بخون اینان دست آلوده شوند اصناف و طبقات هم درین خونریزیها سهی بسزا بردند و شريك گشتند خود او را گشت آه رحم در این مردم نیست و قتیکه کاغذ خود را میخوانم میترسم اهالی اطیش بمن نسبت مبالغه و دروغگوئی بدهند ایکاش زنده نمیبودم و این مناظر را مشاهده نمیکردم ولی چه کنم بدبختانه حرفه و شغلم مستلزم این مشاهدات بود و مکرر اندر مکرر هم اتفاق میافتاد علی العجابه از خانه بیرون نیامیم که مبادا شاهد این مناظر هولناك باشم ایمن بابیهارا بعد از کشتن دو شقه نموده بدیوارهای شهر میاویزند بعد در بیابانها انداخته که خوراک سگها و شغالها

باشند بلی تنبیه باینجا منتهی میشود زیرا بعقیده مسلمانها کسیکه دفن نشود به بهشت وارد نمیشود چون روح من از این اعمال متنفر است و از این حرکات منجرم بنا بقضاوت صحیح عموم نوع انسان ارتباط خود را با این مناظر قطع نموده استعفاء داده ام و منتظر خواب هستم ."

هنوز اذیت و تهمت ادامه دارد

آیا استبداد سلطنت قاجاریه و تلقینهای علمای آخرالزمان از برای تحریک عوام و قلع و قمع این طایفه کفایت نمینمود که شیخیهها و زلیها هم آتش فتنه را دامن زنند ؟

از دوره محمد شاه قاجار و حاجی میرزا آقاسی گذار تا امروز هر روز بیک بهانه و نیرنگ خائنانه و تهمتی ناجوانمردانه این جمع با خدا این جمع با فضیلت و تقوی و این گروه خیر خواه را بیک نوعی در انظار خوار و لکه دار کرده و میکنند که شاید از سرایت و نفوذ آن بکاهند گاهی بعنوان برانداختن دین و آئین و اخلال در شرع مبین زمانی بعنوان دشمنی باورنگ و دیهیم سلاطین توده نادان را و عوام کالهنوام را برانگیخته آتش تعصب و عرق جاهلیت آنانرا تحریک و وادار باعمال وحشیانه کردند که در نظر جهانیان ایرانیان را سرافکننده و در ردیف و زمره طوایف وحشی اواسط افریقا قلمداد نمودند .

در دوره ناصرالدین شاه هنگامیکه دولت مستبده زمام امور را

در دست داشت بهائیان مظلوم را بنام آزاد بخواه و مشروطه طلب گرفتار چنگال اهریمنان و دژخیمان غدار مستبد نموده میکشند و مال المصالحه قرار میدادند و در دوره محمد علی شاه که ورق برگشت و وضع دگرگون شد و نهضت آزادی غلبه نمود بهائیان را باستبداد و ارتجاع نسبت دادند و طرفدار محمد علی شاه و منفور خلق الله معرفی نمودند در جنگ اول جهانی که آلمانها اوایل غالب و فاتح جلوه نمودند و در ایران نفوذی پیدا کردند بهائیان را بطرفداری از روس و انگلیس متمم کردند و چون شکست قطعی نصیب آلمان شد و "حنین برلین" مصداق یافت بنحو دیگر معرفی گردند و غوغا براه انداختند در حکومت سابق دشمنان دیرین بسعایت برخاسته و بنای القای شبهات گذاشتند تا آنکه موه سسات فرهنگی بهائیان را که بیش از بیست و دو مدرسه بود بستند مانع نشریات شدند و از ورود کتب و مطبوعات بهائی جلوگیری نمودند حتی در گمرکات سرحدی کتبی که مایه افتخار جهانی است و در عالم مطبوعات شهرت بسزائی دارد و بچندین زبان ترجمه شده علنا و در ملا عام و با حضور نمایندگان دولت و تنظیم صورت مجلس رسمی میسوزانند و خاطره های شوم و غم انگیز انگیز سیون قرون وسطی و دوران جاهلیت را تجدید میکردند عجب آنکه هیچوقت بهائیان را بحزب و دسته که سرکار و غالب بود نسبت

نمیدادند بلکه هر وقت افق سیاست تاریک و وضعیت پست
 میشد بهائیان را بآن دسته شکست خورده نسبت میدادند
 و بنای اذیت میگذاشتند در جنگ دوم جهانی مانند جنگ
 اول و قتیکه آلمانها تا حدود قفقازیا رسیده بودند دشمنان
 دیرین مجدداً بتخدیش اذهان پرداختند و شروع بالقضاء
 شبهات نمودند و افکار عامه را برضد بهائیان برانگیختند و
 بمفتریات گوناگون همت گماشتند و در انظار بیخردان بهائیان
 رابه جواسیس روس و انگلیس معرفی کردند و بمجردیکه ورق
 برگشت و شکست قطعی نصیب آلمان شد بهائیان را طرفدار
 آلمان خواندند و اکنون که دنیا بدو دسته سرمایه دار و ررنجبر
 تقسیم شده دشمنان بهائی میکوشند تا بدسته سرمایه دار -
 القاء شبهه کنند که بهائیان پیرو مرام اشتراکی هستند
 و بدسته مخالف تلقین بغض و کین میکنند که بهائیان
 حامی و عمال دول سرمایه دار میباشند سبحان الله طائفه ئی
 که دعوی (وحدت عالم انسانی) میکند و دنیا را یک خاک
 و نوع بشر را اعضای یک خانواده میداند و همه را بار
 یک دار و اوراق یک شاخسار" می شمارد چگونه ممکن است در
 دسته بندیهای سیاسی وارد شود زیرا مرام و مسلک یکدسته
 مخالف دسته دیگر است و هر دسته بضرر دسته دیگر کار
 میکند و چون سیاست مخالف با وحدت عالم انسانی است لذا هر

قدر مرام و ایده آل سیاسیون نزدیک بافکار بهائیان باشد
 مع کل ذلك بهائیان آلت اغراض نمیشوند زیرا دعوی خیرخواهی
 بنوع بشر میکنند و دخالت در امور سیاسی بکلی مابین با این
 عقیده آنها است در این روزها که مجامع صلح برقرار میشود
 و آزادی عقیده و وجدان و حمایت از حقوق بشروایمان در جمیع
 وسایل تبلیغی برپا است و صحبت آزادی ادیان و رد زبان و نقل
 مجلس جهانیان است و اکثر ملل میخواهند خود رابه بی تعصبی
 و فصحت وجدان معرفی کنند هنوز مامورین فرهنگی ما بجرم
 " بهائی بودن و عدم صلاحیت " معلمین و خادمین بی آایش
 این آب و خاک و اولاد صادق این کشور که از روی ایمان و از روی
 دل و جان خدمت میکنند از کار بیکار میکنند و بمضیقه گوناگون
 گرفتار میسازند باللعجب مدعیان بهائی در این مدت یکصد و
 چند سال از قتل و غارت و نهب و اسارت از خونریزی و کینه توزی
 از تهمت و افتراء از زدن و بستن از تالان و تاراج از توقیف
 و تبعید و از حرق و غرق نتیجه نگرفتند باز هم مشغولند و از
 اذیت و آزار دست برنمیدارند خو بست بدانند و بخود آیند
 که خداوند علی اعلی این علم را از ابتدا از ایران بلند نمود و
 تاکنون متجاوز از یکصد (۱) مملکت را تسخیر کرده و بالطبع
 اسم ایرانی را محترم کرده و عزت قدیمه را نصیب ایرانیان نموده

(۱) در حین تنظیم این کتاب به ۲۲۵ مملکت رسیده

و خاک ایران را مقدس و متبرک کرده چنانچه دین اسلام
 قطعه حجاز را قبله عالم کرد دیانت بهائی هم وطن حضرت
 بها^۱ الله و حضرت اعلی را کعبه ام خواهد نمود خوشت
 دانایان و متفکرین قدری بیشتر تفکر نمایند و بتلافی مافات
 پردازند و این خوان نعمت الهی که از ایران بجهانیان اعطا
 شده خود ایرانیان بیبهره نمانند و خویشان را محرم نسازند
 استاد سنائی چه خوب گفته :

جو علمت هست کوشش کن چو دانایان که زشت آید

گرفته چینیان اهرام و مکی خفته در بطحا

مشت نمونه خروار

گفتیم وقتیکه دنیا خراب و اهل جهان گرفتار جهل و تعصبات
 گوناگون بودند همگی منتظر فرج و ظهور یوم موعود بودند
 که بیاید و کفر را از جهان براندازد و بساط عدل و احسان در
 سرتاسر عالم بگستراند قائم موعود ظاهر شد که هم " بشیر بود
 و هم نذیر " جهانیان را به ظهور موعود کل بشارت داد آنهایی
 که پیرو هوی و هوس بودند و فاقد روح ایمانی از حیات جاودانی
 محروم گشتند یعنی نفوسی که از نفثات روح القدس بیبهره
 بودند و متابعت شهوات نفسانی میکردند و از انبعاثات روحانی

و انجذابات رحمانی بینصیب بودند کافر شدند و هلاک گشتند
 و از فیض ظهور بکلی محروم شدند پس از ظهور قائم ظهور کلی
 الهی و موعود جمیع ام گردید نفخه ثانی دمیده شد
 مدنیت الهی و نظم جهان آرای ملکوتی بنیادش گذارده -
 شد الواح و آثار مانند غیث هاطل نازل گشت و رسائل قوانین
 و قواعد در نظم بدیع عالم تدوین گشت اشخاص پاک طینت
 و نیکو فطرت بمجرد استماع ندا^۱ " لبیک لبیک ربنا سعد یک "
 گفتند و فریاد " ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا
 بریکم فآمنوا " بفلک اثیر رسانیدند از قید هستی آزاد شدند
 و سرگشته دیار گشتند و بهدایت خلق برداختند و در آخر هم
 شهید شده و بملکوت ابهی صعود نمودند جمعی دیگر ترک
 اوطان نموده از خوشی و راحتی صرف نظر و مهاجرت کردند
 آواره دیار شدند و متحمل هزاران رنج و تعب گشتند تا موفق
 بفتح مدن و تکبیر نفوس شدند و رایات آیات را در متجاوز از
 یکصد (۱) کشور بلند و برقرار نمودند و محافل روحانی که هسته
 بیوت عدل الهیست با جمیع ملحقات و منضات آن از قبیل
 شعبه های فرهنگی و بهداشتی و مالی و حقوقی و اجتماعی
 و عمرانی و اصلاحی و غیره را دایر کردند خلاصه تعصبات
 گوناگون در این خلق جدید زائل گشت و اختارون و اعتساف نماند
 (۱) در حین تنظیم کتاب به ۲۲۵ مملکت رسیده

محبت و ائتلاف حکومت نمود و در نتیجه چنانچه ملاحظه میفرمائید در يك جمع سیاه و سفید سرمایه دار و رنجبر آقا و نوکر اروپائی و آسیائی یهودی و مسلمان هندو و برهمن زردشتی و مسیحی امریکائی و افریقائی شیعه و سنی سابی و آرین چون شیرو شکر بهم آمیخته بکمال محبت و مهربانی مانند اعضای يك خانواده - زندگی میکنند و برای یکدیگر جان میدهند .

خلاصه و جان کلام

دست توانای خدائی بساط بغض و کین و عداوتهای دینی که منبعث از تعصبات جاهلیه بود برجیده و خوان نعمت محبت و یگانگی و وحدت عالم انسانی گسترانید رذائل را بفضائل بدل نمود و نهالهای بیوت عدل الهی را در اکثر مدن و قرا کاشت و شالوده نظم بدیع الهی را در بساط غیرا بنا نهاد و این يك نمونه بارزی از آن نظم جهان آرای الهی است که در آینده نزدیکی شمال و جنوب و مشرق و مغرب را بایکدیگر متحد و هماغوش میکند چنانچه حضرت رسول اکرم در موقعیکه محاصره اعدا بود امر بحفر خندق فرمود موقعیکه بسنگ سختی برخوردند اصحاب از کندن آن اظهار عجز نمودند حضرت باعصای مبارک بسنگ زده فرمود " فتح قیصره و اکاسره گردید " مومنین

بچشم ایمان و یقین فتح مبین را تصدیق کردند ولی متزلزلین ظاهر بین تردید نمودند حالهم که در یکصد و بیست و چند کشور (۱) ندای یا علی الاعلی و یا بهی الابهی بلند است مؤمنین بعین الیقین میبینند و نه نصر من الله و فتح قریب" اطمینان محکم و متین دارند که عنقریب در جمیع آفاق رایات آیات باهتزاز در آمده مصداق حقیقی حدیث شریف " یملا الله به الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما " تحقق یافتند معنای واقعی " يك گه و يك چویان " ظاهر خواهد شد .

این هنوز اول آثار جهان افروز است

باش تاخیمه زند دولت نیشان و ایاز

قل سیروافی الارض وانظروا کیف کان عاقبة المکذبین

(۱) در حین تنظیم کتاب به ۲۲۵ مملکت رسیده

مقاله ششم

شماره سوم از سال ششم آهنگ بدیع

مقام اعلی

بیائید دست یکدیگر را گرفته بکوه خدا برویم

بعد از شهادت کبری (۲۸ شعبان ۱۲۶۶-۱۸۵۰) در میدان
سربازخانه در شهر تبریز که مرکز ایالت آذربایجان است جسد مشبک
بارک مهدی منتظر قائم موعود خلیفه الله الاعظم باب الله
المعظم مبشر من یظهره الله حضرت اعلی نقطه اولی (و یک نفر
از اصحاب خاص جناب میرزا محمد علی زنوزی معروف به انیس)
در کنار خندقی در خارج شهر تبریز انداخته شد که شبانه بوسیله
یکی از علقه مندان موسم بحاجی سلیمان خان محرمانه روده در
صندوقی مخفی داشته در کارخانه حریر باقی احمد اف میلانی
بودیعت گذارده شد تا بامر حضرت بهاء الله بطهران انتقال
داده و بعد در اما مزاده حسن موقتا بامانت گذارده شد چون
بیم خطر میرفت بمنزل حاجی سلیمان خان بعد هم در اما مزاده
معصوم (۱۲۸۴) مکتم گردید . هنوز اعدای امر در صد تفتیش
بودند تا جسد مبارک را محو و نابود کنند که حضرت بهاء الله
از ادرنه بجناب حاجی ملاعلی اکبر شه میرزادی معروف بسه
حاجی آخوند و ملقب بایادی بانفاق جمال بروجرودی دستور فرمودند

که بدون اطلاع دیگری جسد مبارک را بحمل امن تری انتقال
دهند لهذا در راه چشمه علی نزدیک ابن بابویه در مسجد
ماشاء الله در دیواری بودیعت گذاشتند و این جریان در خلال
۱۸۶۷ میلادی بوقوع پیوست چون مخالفین امر در صد کشف
قضیه برآمده در جستجو بودند و بیم خطر میرفت مجدداً بطور
ماهرانه و مخفیانه بمنزل میرزا حسن وزیر که داماد حاجی میرزا
سید علی تفرشی و ملقب بمسجد الاشراف بود بودیعت گذارده شد
باهمه احتیاطها باز بعضی از احباب از محل عرش مطلع شدند
و بیم اشتهار میرفت بدستور موکد حضرت بهاء الله بار دیگر
باما موریت حاجی شاه محمد منشادی ملقب بامین البیان باما مزاده
زید منتقل گردید که خود این نقل و انتقالها هر یک داستانی
جد آگانه دارد و در این مختصر ننگجد خلاصه نقل و انتقال توام با
وحشت و اضطراب ادامه داشت تا آنکه سرگونی اخیر حضرت
بهاء الله باراضی مقدسه واقع شد صبحی روشن کشتی تمسواوی
لنگر به بندر حیف انداخت (۱۲ جمادی الاولی ۱۲۸۵-۱۸۶۸)
ماژر عمر افندی باعده سربازان مسلح خود دستور بیاذه شدن حضرت
بهاء الله و هفتاد تن از همراهان را داد یک نصف روز حضرت
بهاء الله در حیف تشریف داشتند چون بشهر حیف نزول اجلا ل
فرمودند مواعید انبیای قبل تحقق یافت و مقدمه استقرار عرش اعلی
در جیل کرمل فراهم شد . مقارن ظهر همان روز کشتی کوچکی آمد

ما* مورین دولت عثمانی اسراراً به کشتی سوار و بعکا که آخرین و چهارمین منقای حضرت بهاء الله و موسوم به (سجن اعظم) است رهسپار نمودند (۱۲ ج ۱ - ۱۲۸۵) - ۳۱ اگوست ۱۸۶۸)

عرش مطهر حضرت اعلی لاینقطع ببقرار و از تغییر محلی بمحل دیگر گرفتار بود و چندین مرتبه بمنازل مؤمنین انتقال داده شد و از دستبرد اهل کین مصون ماند تا آنکه در زمان حضرت عبدالبهاء* میرزا اسدالله اصفهانی با دستور و نقشه قبلی حضرت بهاء الله که حضرت عبدالبهاء* هم او را تاکید فرمودند جسد مبارک را از طهران باصفهان و از آنجا بامکاری از راه کرمانشاه و بغداد و شام و بیروت از راه خشکی و از آنجا با کشتی بمقصد و مقصود رساندند ۱۶ رمضان ۱۲۱۶ هجری قمری مطابق ۳۱ - ژانویه ۱۸۹۹

مختصراً فصل آنکه پس از پنجاه سال قمری یعنی یکدوره اضطراب و در بیدری در ژانویه ۱۸۹۹ میلادی جسد مبارک حضرت اعلی سالماً آتماً بدست قدرت یکتا غصن خدا حضرت عبدالبهاء* رسید چون قبلاً زمینی را که حضرت بهاء الله تعیین فرموده بودند حضرت عبدالبهاء* خریداری نمودند و شش اطاق بسیار محکم و سردابی بجهت استقرار عرش اعلی و یک آب انبار رزگی در مقام اعلی بشکل زیر ساختند و بنام اشخاص مفصلة الاسامی ذیل تسبیح فرمودند .

	۷	۴	۱	
جنوب	۸	۵	۲	شمال
	۹	۶	۳	

آب انبار باسم حضرت افغان سدره مبارکه جناب آقا میرزا باقر باب اول طرف شرقی باب بالا یعنی باسم جناب آقا بالا باب ثانی طرف شرقی باب کریم یعنی باسم جناب استاد عبدالکریم باب شمالی باب اشرف یعنی بنام جناب آقا علی اشرف بادکوبه بی باب اول غربی باب فضل یعنی بنام حضرت ابی الفضائل باب ثانی غربی باب امین یعنی بنام جناب حاجی ابوالحسن امین .

مشکلات عمارت مقام اعلی

پوشیده نماند که مشکلات ساختمان مقام اعلی فزون از احصاء و قیاس بود ناقضین برکین هر روز يك دسیسه بی بکار میبردند و هر آن يك مشکلی فراهم مینمودند همچنانکه عرش مطهر بی امان و بیقرار بود زمین مسقام اعلی هم خالی از مصائب و مشکلات نبود مثلاً قائم مقام حیفا در نهایت عداوت و کین بود بمأمور طاپو (یعنی ثبت اسناد و املاک) دستور داد که این بنیان که در جنوب حیفا در کوه کرمل است " مجهول است و مخالف نظام " و چون دور از شهر است بموجب نظامنامه باید بامر سلطان

ساخته شود ضمناً تقریری نگاشت که محظور سیاسی در بین است متصرف عکا که شخص محبی بود امین افندی جراح و رئیس بلدیة عکا و صالح افندی مهندس و یکی دیگر از اعضا حکومتی راتعیین نمود که بحمل برون و تفتیش کنند و راپرت بدهند پس از تحقیقات لازمه نوشته بودند که شش عقد اطاقی است و جبل کرمل هم محصور این عمارت نیست زیرا بالای کوه کلیسای بسیار عظیمی موجود و آلمانیها عمارات و بنا یاتی دارند و هیچ محظور سیاسی ندارد این راپرت را بمتصرف دادند و متصرف بجهت قائم مقام حیفافرستاد قائم مقام روگرد و گت باید راساً از مابین (اسلامبول) سؤال کنند آنوقت جواب شافی میدهم حضرات بمابین نوشتند که عبدالبها میخواهد از برای باب مقایس سازد از مابین تعقیب شد و مسئله اهمیت پیدا کرد حضرت عبدالبها میفرمودند :

بعد از چندی شروع کردیم و درست کردیم ولی از برای مقام اعلی راه نداشتیم راه بسیار بدی بود که مورد استفاده نبود راه دیگری خواستیم باز کنیم هر چه تلاش کردیم صاحب زمین موافقت کند قبول نمیکرد و دشمنان لاینقطع تحریکش میکردند بعد از دو ماه دوندگی قبول کرد قرداچی که پیش آلمانیها بود گفته بود اینها باید برای این کار خیلی پول بدهند تو قول و قرار را بهم بزن بالاخره مجبور میشوند رضایت ترا عملی بیاورند

دوسه ماهی تلاش کردم خیلی مشکل بود بالاخره قبول کرد طولی نکشید پشیماننش کردند ایراد گرفت درختها را میخواهم گفتم بسیار خوب درختها هم برای تو باز هم معامله را بهم زد گفتم باید سیم بکشید که از زمینها دزدیده نشود گفتم تو راضی شو ما دیوار میکشیم باز گفت قبول نمیکم مگر یک واسطه معتبری در بین باشد خلاصه راضی شد به صادق پاشا و قول داد در منزل صادق پاشا ملاقات شود از موعد مقرر گذشت نیامد هوا بسد و بارانی بود خود صادق پاشا عقبش رفت لباسهایش ترو گلی شد بود در منزلش گفته بودند فلانی نیست بیرون رفته است صادق پاشا برگشت من بی نهایت محزون شدم خوابیدم چای نخوردم غذا نخوردم با کسی ملاقات نکردم دعای حضرت اعلی را خواندم قریب صبح خوابیدم وقتی بیدار شدم استاد محمد علی گت ترجمان قنسل آلمان با برادرزاده قنسل منتظر شما است برادر زن قنسل سیقلی گفت که زینی هست مال یک زن آلمانی هر قدر از زمین بخواهید حاضر است بفروشد آنقدر که محزون بودم همانقدر مسرور شدم رفتیم در مسخزن (محضر) دیدم بخط و امضای قنسلاتو (قنسل) اوراق بیع بسد و ن شرط حاضر است به سیقلی گفتم از شما هم باید بخوم گفتم چرا ما برای خدمت شما آمده ایم نه از برای طمع و جلب منفعت ما آمده ایم رفع مشکلات بکنیم چون شنیدیم مشکلاتی داشتید

آمدیم بسم خود خدمتی بکنیم گفتم بروید دیوار بسازید و راهی باز کنید هر قدر مصروف نمودید میدهم رفتند و ساختند بعد رفاغن سلطان عبدالحمید مقام را ساختیم از بمبئی صندوق مرمر که اسم اعظم را با آب طلا نوشتند رسید بعد مفتشین آمدند گفتند که کعبه و مکه تازه در مقابل ماساخته اند کجا است ناصرالدینشاه بیاید و ببیند که از شرش جسد مبارک پنجاه سال قبری یا زمینی نداشت؟

حضرت عبدالبهاء با حبابی رنگون دستور فرمودند که صدوقی از مرمر شفاف ساخته حمل حیفا گردد این صندوق بسیار وزین و ظهور و ظریف بود و تماشا با آیات الهی و اسم اعظم حجاری شده و نیز صندوق دیگری از چوب صندل و آبخوس جهت استقرار عرش اعلی تهیه نموده بحیفا فرستادند چون در آن موقع جاده ها نا هموار بود و وسایل حمل و نقل موجود نبود خالی از اشکال نبود لهذا بماموریت حاجی میرزا حسن خراسانی عده زیادی از عمله ها با چوب و طناب صندوق را از اسکه تا کوه کرمل کشان میبردند و دسته جمععی عربها میخواندند "یا ابوالعباس انت املم الناس" تا آنکه صدوق را بمحل مذکور رساندند پوشیده نماند که این موفقیت بزرگ یعنی حفظ عرش مطهر و ساختن مقام اعلی دشمنان برکین و ناقضین بی دین رافوق العاده بدست و با انداختن

غوغائی برپا کردند و مورث هیجان عموم شدند لاینقطع اوراق شبها و لواحق مفتربات بباب عالی فرستاده میشد و تحریکات بی دریغ و تخدیش از هان ادامه داشت و بطوری درباریان سلطان عبدالحمید را مشوش و مضطرب کرده بودند که یک هیئت تفتیشیه مخصوصی بعکا آمد واقعا طوفان عظیمی برپا شد و تزییقات شدیده بر حضرت عبدالبهاء وارد شد بطوری سخت گیری نمودند و عرصه را تنگ کردند که حضرت عبدالبهاء اکثر از احباب مجاور و طائفین حول را از اراضی مقدسه بخارج فرستادند و خود بتنهائی هدف تیر اعدا و هر نوع بلا گشتند و یک عده انگشت شمار آنها از احباب پیرو و علیل در عکا باقی ماندند و خود این عمل مایه استغراب شده بود که تعجب میکردند و میگفتند کسیکه میخواهد بجنگ عده - انصار خود را زیاد میکند ولی چگونه است که عباس افندی کسی را در اطراف خود جمع نکرده بلکه متفرق نموده حضرات پاشاوات با قدرت و غرور فوق العاده وارد عکا شدند و یکسره بمنزل عبدالغنی بیضون که یکی از مخالفین امر و همسایه نزدیک و رفیق شفیق میرزا محمد علی بود در جوار روضه مبارکه و قصر بهجی مسکن نمودند ناقضین دست آویزی یافته آنچه در قدرت داشتند بکار بردند که حضرت عبدالبهاء را محو و نابود کنند لاینقطع فکر حضرات را مشوب نموده لواحق سرتاپا کذب

و مفتريات میدادند که حضرت عبدالبها^۱ قصد تا^۲ سیس سلطنت دارد با اروپا و امریکا مکاتبه و ارتباط دارد لاینقطع اجانب رفت و آمد دارند قلعه و استحکامات درکوه کرمل بنا نموده عشایر عرب را بوسیله شیخ محمود و میرزا ذکراالله (پسر مرحوم میرزا محمد قلی) همدست کرده چند سنجاق یعنی ایالت از اراضی را تصاحب نموده ضمناً قطعه یابها^۱ الابهی بخط میر محمد علی نوشته ضمیمه نموده بودند که اینهم پرچم سلطنتی است " علم یابها^۱ الابهی " اینست در ضمن یکی از تظلمهای رسمی اینطور وانمود کرده بودند که عباس افندی این خیالات را در سر دارد و هر وقت گرفتاریهایی پیدا شده ما هم سهیم و شریک بوده ایم حالا ما قبلاً اطلاع میدهیم که عباس افندی خیال سلطنت دارد آنهم پرچم آنها^۱ استحکاماتش ما محض اطلاع و بیم از خود میگوئیم اگر دولت خواست اقدام شدیدی بکند ما در کنار باشیم الی آخر اقوالهم الکذبه .

چون حضرات مفتشین در واقع و نفس الامر در منزل ناقضین وارد شده بودند حضرت عبدالبها^۱ اعتنائی بانها نفرمودند حتی دیدنهم که يك آداب معمولی و مرسوم است نکردند که اینهم مزید بر علت و موجب بغض شدید گردید هر چه حضرات درست و علنی بیغام میدادند و گله میکردند که چرا بدین —
حضرات تشریف نمیآوردند حضرت عبدالبها^۱ تمکین ننموده میفرمودند

که چون از برای تحقیق و تفتیش در اطراف زندگی و کارهای من آمده اند شاید بخواهند مطلب حق و درستی را راپسرت بدهند و آمدن من خلاف باشد و اعدای من نسبتها^۱ی بدهند و سوء^۱ تعبیر نمایند لذا صلاح نیست بیایم ایشان بکار خود مشغول باشند و اگر از برای تفتیش کارهای من نیامده بودند اول کسیکه ملاقات مینمود و پذیرائی میکرد من بودم این بیغام مبارک غیض و غضب حضرات را دوچندان نمود و آتش بغض و کین را در اندرونشان شعله ور نمود حضرات گفته بودند اگر سلطان عبدالحمید سؤال کند که قیافه عباس افندی چه شکل است ما چه جواب بدهیم عارف بیک رئیس هیئت بکمال شدت گفته بود بزودی والی بیروت شده بر میگردد و عباس افندی را دوشقه نموده بدر دروازه عکا میاویزم مرقمده^۱ بهاء^۱ الله و بنای کرمل هم با خاک یکسان میکنم وقتیکه راوی این بیغام یعنی این مؤده را بمیرزا محمد علی ناقض در مغازه^۱ جواد قزوینی میبرد بقدری میرزا محمد علی مسرور شد که دستور داده بود لیمونات با یخ بیاورند بیک نوبت هم اکتفا نکرده در دو نوبت دستور لیمونات با یخ میدهد خلاصه روز بروز بر تضییقات افزوده میشد و از هر طرف حمله میشد چنانچه هنگامیکه پاشاوات مشغول تنظیم لوايح بودند و مفتريات جمع میکردند و دوسیه سازی میکردند از طرف (حوت) نایب والی بیروت

بمصرف عکا دستور میدهد که (عباس بهائی) را استنطاق نمائید
 آنهم از طرف دیگر بنای تعرض و اذیت میگذارد حضرت عبدالبهاء
 در جلسه شب دو شنبه ۱۹ جانیوری ۱۹۱۵ در منزل شیخ صالح
 درزی در قریه ابوسنان بمناسبت اینکه (حوت) حضرتشان
 را عباس بهائی خطاب و بخیال خود توهینی کرده بود میفرمودند
 "من بمصرف عکا گفتم از حوت خیلی ممنونم که اسم حقیقی مرا
 برده چه که مرادر زمره انبیا گذارده آیا هیچکس شنیده
 است تا بحال که بگویند موسی بیک عیسی آقا یا محمد افندی -
 ابداً بلکه هر وقت بخواهند خیلی احترام بگذارند میگویند -
 موسی بن عمران عیسی بن مریم محمد بن عبدالله لذا من از
 فلاسی بسیار ممنونم که مرا باسم حقیقی خودم نامیده لاغیر
 باری حضرت باب را در تبریز شهید کردند و حضرت بهاء الله را
 زنجیر بگردن گذاشتند حال من که خود را بهائی و بنده آنها
 میدانم ازین مسائل بلرزم و بترسم؟"

خلاصه حضرات پاشاوات باقلبی اکنده از غیض و غضب اوراقی
 تنظیم نموده قطعه یا بهاء الابهی هم ضمیمه کرده عازم استانه
 (اسلامبول) شدند و منتظر فرصت و وقت مناسبی بودند تا اوراق
 و لواحق را تقدیم پادشاه عثمانیان عبدالحمید بکنند و بطور
 دلخواه نتیجه بگیرند. حضرت عبدالبهاء درین خصوص
 چنین میفرمودند "درین ایام انقلاب اعدای ما مسرور بودند ما هم

توکل بخدا داشتیم اما من در عین توکل مدافعه هم کردم چه
 که اوراق را از اسلامبول نزد من فرستادند نوشتم حضرات چهار
 تهمت بمن زده اند اولاً آنکه تا سیس سلطنت کرده ام از این
 مسئله حضرات را شکر میکنم چه که مدح کرده اند و مرا ستوده اند
 شخص محبوس غریب الدیار بدون مجیر و ظهیر وحید و فرید مطرود
 جمیع اهل عالم مغضوب و مبغوض من علی الارض حتی اگر کسی
 او را مدح کند میگوید قزل باش اگر چنین شخصی تا سیس
 سلطنت نماید خیلی بزرگوار است مقتدر است باعظمت است لهذا
 حضرات مرا مدح کرده اند نم ننموده اند پس من نهایت
 امتنان را از آنها دارم ثانیاً آنکه گفته اند من علم مبین تشکیل
 داده ام و در عکا گردانیده ام بعد در جمیع قرا پس از آن
 بواسطه شیخ محمود ببادیه العرب فرستاده ام و اعراب را
 دعوت کرده ام و این علم را ما مورین دولت ندیدند لم یسروه
 اهالی لم یروه الجواسیس کالجراذ المنتشره و لارشید پاشا
 ولم یطلع احد الا هذا لانه دلیل القدره لشخص المسجون
 نزل جوق الملائکه من السماء و اخذوا خفته من التراب...
 و عمیت الابصار پس اینهم معجزه فی است انکار نشدنی و دلیل
 قدرت من پس اینجا هم حضرات مرا مدح کرده اند و من از آنها
 تشکر میکنم ثالثاً گفته اند من قلعه فی بنا کرده ام و استحکاماتی
 تهیه نموده ام باز اینهم دلیل قدرت من است و حضرات مرا

ستوده اند و از آنها سباسگزاری میکنم رابعا آنکه سه چهار سنجاق اراضی گرفته ام اینهم دلیل اعتبار من است ولی میگویم شخصی را تلغرافیا معین نمائید من آنها را بدو هزار لیره میفروشم و همین لائحہ سند باشد الی آخر بیانہ الاحلی . حضرات -

ففتشین برای رسیدن بمقصود از آن وقت بهترندیدند و آن وقتی بود که برای ادای صلوة جمعہ سلطان عبد الحمید بمسجد جامع میرفت توپ خدا صدا کرد یکی از احرار زن ترك بمبئی پرتاب نمود دو بست نفر کشته شد و جمعی زخمی شدند

عبد الحمید هم در نهایت حدت و شدت بود حضرات ففتشین لوایح را تقدیم کردند وقتیکہ عبد الحمید اوراق را میبیند میگوید (وقتندہ اجرا اید یوم) حالا کارهای مهمتری در پیش است حالا موقع این کارها نیست بروید مسببین توطئه را پیدا کنید بساری طولی نکشید قشون نیازی بیک و انور بیک وارد عاصمہ گردیدند و اسلامبول را اشغال نمودند حکومت نظامی برقرار شد عبد الحمید معزول و مسجون گردید عارف بیک مذکور در فوقی موقعیکہ از کرسی (پل) عبور میکرد قراول مامور پل سه مرتبہ اخطار نظامی کرد گفت (طور) یعنی ایست چون اعتنا ننمود با گلولہ نقش زمینش کرد لوا (۱) باچاد رزنانه فرار کرد و متواری گشت فریق (۲) بممرض تیفوئید درگذشت و میرآلای ادم بیک (۳) در بد رو آواره دیار (۱) و (۲) و (۳) لوا فریق میرآلای بزبان ترکی درجات نظامیست

گشت و در اسکندریہ مصر نوکرش جا مه دان و اشیای قیمتیش را برداشته فرار نمود حتی برای قوت لایموت و خرج یکروزه هم معطل و مضطرب مانده پریشان و سرگردان بالاخره پرسیان پرسیان بمغازہ حاجی میرزا حسن خراسانی رفته نزد جناب حاجی سید یحیی (برادر حرم) استمداد میکند و التماس و درخواست مساعدت میکند و میگوید من ادم شای هستم کہ با هیئت تفتیشیہ بعکا آدم حقان آنچه لازمه مخالفت بود کردم و ذره ئی فروگذار ننمودم حالا من باین روز سیاه افتاده ام کہ میبینید آنچه داشتم نوکرم برده اکنون معطل و مضطرب مانده ام هرچه فکر کردم عقلم بجائی نرسید بالاخره گفتم میروم نزد حضرات (یعنی بهائیان) و قضا یا را طرح میکنم اینک نزد شما آدم حالا خودتان و هممتنان فقط پول یک بلیط راه آهن و خرجی یکروزه بمن بدھید تا خود رابقاھرہ برسانم .

جناب حاجی سید یحیی سی قروش مصری باو میدھد و شرح حال رابحضور حضرت عبدالبہا عرض میکند آنحضرت تلغرافا دہ لیره حوالہ فرمودند کہ باو میدھند و بطور مزاح و متبسمانہ میفرمودند واز " بی انصافی " حاجی سید یحیی تعجب میکردند کہ این ادم بیک شبہا نخوابیدہ زحمتها کشیدہ کتابہائی از مفتريات تدوین کردہ حالا پاداش زحمتش سی قروش است؟ ای بی انصاف حاجی سید یحیی خیلی کم بودہ خیلی کم دادہ ئی لابد من دہ لیره

تلغرافیا فرستادم که اقلا جبران شود الی اخر بیا نه الاحلی .

خلاصه در سال ۱۹۰۸ میلادی عبدالحمید معزول و در قید افتاد و حضرت عبدالبهاء آزاد گردید خلافت عظمی بذلت بی منتهی مبتلا گردید و یوسف بهاء علی رغم اخوان بی وفا مستخلص شد عزیز مصر از قصر چاه برآمد و باوج ماه رسید جسد مطهر نقطه اولی در جعبه صندل و آبنوس و در تابوت مرمر و بدست حضرت عبدالبهاء در روز نوروز ۱۹۰۹ میلادی با حضور جمعی از احباء یکی شرقی و دیگری غربی یکی جنوبی و دیگری شمالی در سرداب مقام اعلی در قلب کوه خدا کرمل و آرامگاه ابدی استقرار یافت زیارتگاه اهل بها و مطاف ملا اعلی شد و در همان روز بکانونشن بهائیان امریکا تلغرافا مژده داده شد و امر اکید از مقام اعلی صادر شد که بیمن و میمنت چنین روز مبارکی زمینی در کنار بحیره میشیگان خریداری شود که محل مشرق الاذکار آتیه گردد .

پوشیده نماند که در ایام حضرت عبدالبهاء همان شش اطاق اولی ساخته شده بود و اغلب زیارت تشریف میاوردند دستور گلکاری و باغچه بندی باقا زحمت الله نجف آبادی خادم مقام اعلی میدادند اکثر آبیاده از بیت مبارک تا مقام اعلی تشریف میبردند و اگر در راه خستگی عارض میشد یا آنکه ملاحظه خستگی همراهان را میفرمودند در راه چند دقیقه روی سنگها نشسته و راه

را بمراحل تقسیم میکردند .

مثلا يك ثلث راه را که در التزام رکاب مبارک بودیم میفرمودند اینجا مرحله اولی است باید قدری نشستاهم بامر مبارک مینشستیم بیاناتی میفرمودند باز قیام فرموده مجددا میفرقتیم تا بمرحله ثانیه رسیده جلوس میفرمودند و بیاناتی میفرمودند و مرحله ثالثه مسافرخانه مقام اعلی بود که در آنجا استراحت فرموده صرف چای و تلاوت آیات و مناجات میشد بعد احببا دست و رو را شسته وضو میگرفتند در التزام خدمت زیارت مقام اعلی میرفتند .

و اما بیانات مبارکه در راه اغلب شرح مصائب و صدمات و شهادت حضرت اعلی و کیفیت شهادت شهدا در سبیل جمال ابهی بود که باید این جانبازها بشود تا ندای امرالله بشرق و غرب عالم برسد همچنین همواره از منظر و مناخ و هوا و صفای کوه کرمل مخصوصا نقطه مقام اعلی صحبت میفرمودند که هیچ نقطهئی از دنیا باین روحانیت و صفا نیست این کوه مقدس است انبیای بنی اسرائیل شبهارا برازو نیاز و تضرع و مناجات میگذرانند هر قدم موطنی اقدام انبیا است هنر نقطه اش مسکن و مساوی اولیا بشارت عیدیه داده شده و همه وعده عزت ظاهری و افتخار این اراضی را داده اند امروز را ننگرید عنقریب قوم یهود باراضی مقدسه مراجعت میکند و عزت قدیمه جلوه گر میشود

بحسب ظاهر ظاهر بارض مقدس رجوع نموده عزیز میشوند و بطوری عزیز میشوند که مغبوط اودا و محسود اعدا میگردد این امر و اراده الهیست و هیچ چیز مانع آن نمیشود سلطنت داودی و حشمت سلیمانی جلوه گر میشود این اراضی غبطه عالم میشود مرکز صنایع و علم میشود حیفا مرکز تجاری و صناعی و ادبی میشود عکا و حیفا متصل میشوند حاجی سید جواد یزدی عرض کرد آیا کهربا (برق) و سکه حدید (راه آهن) دایر میشود؟ فرمودند " لاشک برقی و سکه حدید هم دایر میشود تمام این اراضی بایر آباد و دایر میکنند عمارات چندین طبقه ساخته میشود مقام اعلیٰ بهترین وضعی و مجلل ترین طرز ساخته میشود تمام باغچه بندی شده نه طبقه از مقام اعلیٰ تا دامنه کوه و نه طبقه از مقام اعلیٰ تا قله کوه میشود از کنار دریا تا قله کوه بزیباترین وضعی خیابان بندی و باغچه بندی میگردد زائرین که باکشتی می آیند از دور قبه مقام اعلیٰ رازیارت میکنند سلاطین ارض سر برهنه و ملکه های جهان از جلو خیابان مقام اعلیٰ با دسته های گل سجده گنان بزیارت می آیند زانو زده بخاک می افتند و تاجها را کنار مقام اعلیٰ میکنند الی آخریانه الاحلی .

استخراج و نقل از دفتر خاطرات مورخه ۱۹۱۵ میلادی

خلاصه حضرت عبدالبها گاهی هم سوار الاغ شده و گاهی هم با کروسه اسفندیار بزیارت مقام اعلیٰ تشریف میبردند این

کروسه که الی الان موجود است يك دلجان مربع مستطیلی است که گنجایش ۸-۱۰ مسافر داشت و بایک جفت اسب عربی کهار رانده میشد اسفندیار هم مهتر و هم راننده بود این اسفندیار باد و نفرد یگرا زخدا م صادقی بیت مبارک یکی موسم به بشیرو دیگری خسرو از صفحات هند و چین برای خدمت آمده و مدت حیات خود را وقف خدمت آستان مقدس کردند جلو کروسه و روی مسافری این شعر بخط جناب مشکین قلم نوشته شده بود :

بنده عبدالبها اسفندیارم از عطا و رحمتش امیدوارم
باری حضرت عبدالبها که بمقام اعلیٰ تشریف میاورند مقدمه
در مسافر خانه کرمل استراحت فرموده و صرف جای میشد .
مسافر خانه کرمل یادگار و تقدیمی جناب آقا میرزا جعفر رحمانی است که اصلا از اهل جهرم فارس بودند چون در خوفند و عشق آباد ترکستان بتجارت مشغول بودند موفق بساختن مسافر خانه بی گردیدند يك دو ساعت قبل از طلوع آفتاب بمقام اعلیٰ مشرف میشدند درها را بسته مدتی براز و نیاز و گریه و مناجات میگذراند بعد که شفق میدید یا نزدیک بطلوع آفتاب بود بمسافر خانه مراجعت میکرد همه را از خواب بیدار میکرد شوخی میکرد همه را سرگرم و شاداب مینمود حضرت عبدالبها دستور فرمودند روی سردر مسافر خانه این عبارت بر روی سنگ سفیدی کنده و نصب شود :

این مسافرخانه روحانی است و بانی میرزا جعفر رحمانی (حضرت عبدالبها^ه بعد توجه بمقام اعلی میفرمودند .

هیكل مبارك از جلو و احبا از عقب آهسته آهسته دستها بسینه بایک حالت خضوع وانکساری وارد بقعه مبارکه میشدند کفشها را کنده جلو در ورودی گلاب قمصر یا عطر گل خالص بفرد فرد احبا میدادند بعد از آن يك يك باستان مقدس سجده میکردند بعد از آنکه همگی سرها را به عتبه مقدسه گذارده جمیعا میایستادند و حضرت عبدالبها^ه زیارتنامه " الثناء الذی ظهر من نفسک الاعلی " را میخواندند پس از ختم زیارت هم سر بسجده بآستان قدس گذارده آهسته آرام پس بسکی روبه عقب میرفتند تا از در خارج میشدند کفشها را بیا کرده مرخص میشدند در دوره حیات عنصری حضرت عبدالبها^ه این بود وضع مقام اعلی و ترتیب تشریف و زیارت در عتبه علیا و چون صعود واقع شد تربیت حضرت عبدالبها^ه هم در یکی ازین اطاقها قرار گرفت یعنی اطاق وسط رو بشمال که روبروی دریا و روضه مبارکه است.

در سنوات اخیر یعنی پس از مراجعت از مصر و اروپا و امریکا حضرت عبدالبها^ه اغلب بیاناتی میفرمودند که حکایت از صعود مبارك مینمود و بوی فراق میداد میفرمودند شما نظرسر بعد البها^ه نکنید زیرا تمام مدت عمرش در خطر عظیم بوده است

هم نباشد این جسم عنصری لابد از افتراق است من هر وقت باشد وداع میکنم و آرزوی جوار رحمت کبری مینمایم شما بانچه که شایسته بندگی آستان جمال ابهی است عمل کنید بانچه مقتضی وفا است عمل کنید عنایات او را فراموش نکنید الطاف و مواهب او را فراموش نکنید نصایح و وصایای او را فراموش نکنید احبای الهی نباید نظرشان بمن باشد این امر عظیم است امر جمال مبارك است هزار نفس مثل من بیاید و برود باشد یا نباشد یکسان است اهمیت در امر مبارك است احبای الهی باید ثابت باشند ثابت و راسخ باشند معلوم است من همیشه در خطر بوده و هستم و گذشته از خطر من که همیشه درین عالم نیستم یکروز میاید که آرزوی جوار رحمت کبری میکنم احبای الهی باید در نهایت استقامت باشند ابد در نظر آنها فرقی ننماید تزلزل حاصل نشود بلکه روز بروز ثباتشان مقاومتشان و استقامتشان بیشتر شود الی آخر بیانیه الاحلی .

پوشیده نماند که سه اطاق بطرف جنوب طبق نقشه بعد در دوره حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه اضافه گردید و مبدل بمحل جمع آوری اشیا^ه و اوراق و آثار و مدارک تاریخی امرالله شد .

شمالی روبروی روضه مبارکه رو بکوه کرمل

محل زیارت زائرات	محل زیارت زائرات	محفظه آثار
حضرت عبدالبها	حضرت اعلی	محفظه آثار
محل زیارت زائرین	محل زیارت زائرین	محفظه آثار

شمالی روبروی روضه مبارکه جنوب

و این سه اطاق جنوبی یعنی رو بکوه کرمل فعلا محفظه آثار است تا بعد خدا چه بخواهد این سه اطاق هم بهمت جوانمردانه جناب حاجی محمود قصابچی بغداد شرف اتمام پذیرفت و این توفیق شامل حال معظم له گردید و این تاج ابدی بر سر وی - گذارده شد بخت برحمته من یشاء واللہ ذو فضل عظیم با این ترتیب نقشه و منظور حضرت عبدالبها صورت وقوع و عمل بخود گرفت یعنی وعود الہی تحقق پذیرفت.

قضیه عمارت شخص آلمانی که بین جاده

مقام اعلی و کلونی آلمانی بود

اگرچه تاریخ شهادت حضرت علی و ساختمان مقام اعلی هر

قد مشیک داستان ترازدی و یک معجزه مختص بالذات یک

درس اخلاقی و یک مسئله عبرت انگیزی است که خارج از قسوه بیان و قدرت بنان است ولی دانستن این قضایا برای محققین تاریخ و اولوالابصار خالی از اهمیت نیست منجمه قضیه عمارت - یکنفر آلمانی که بین جاده مقام اعلی و کلونی آلمانی ساخته شده بود حائل و مانع بزرگی بود دانستنش ضروری است و آنهم بقرار ذیل است.

عمارتی بود بین کوه کرمل و جلو کلنی آلمانیها که حضرت عبدالبها میخواستند او را خریداری نموده بعد خراب کنند که جاده باز شود مخالفین امر و ناقضین عهد مانع از فروش شدند یکی از محرکین بصاحب عمارت گفته بود (امسک یدک لان عبدالبها - مجبور علی ابتیاعه بمال کثیر) یعنی حالادست نگهدار عبدالبها مجبور است بمبلغ زیادی او را بخرد بر صاحبخانه هم طمع غالب گشته نفروخت حضرت عبدالبها فرمودند " اناقلت للا حباب - لا بیس بذلک اترکوه سوف ینهدم فی المستقبل " یعنی مانعی ندارد اعتنان کنید در آینده نزدیکی خراب خواهد شد (ولما دخل جیش الحلول الانگلیزی خربوا ذاک البیت بامر قائدهم) یعنی وقتی که قشون فاتح انگلیس وارد شد برای تسهیل عبور قشون بامر فرمانده قوا آنخانه خراب و جاده باز شد (از یادداشت های مرحوم دکتر ضیاء بغدادی)

پس از ساختمان سه اطاق جنوبی بامر اکید حضرت ولی امرالله
مقدار زیادی از اراضی دامنه کوه کرمل که اطراف و حریم مقام
اعلی بود و احتمال داده میشد بدست سایرین افتد و در آتیه
اسباب زحمت شود بوسیله یاران شرق و غرب عالم بهائی خریداری
شد و در دفتر ثبت اسناد و املاک بنام موقوفه بهائی (مقام اعلی)
ثبت گردید باین وسیله این قسمت کوه هم از تصرف اغیار مصون
ماند بهچنین شعبه ئی بنام موقوفات بهائی در فلسطین دایر
گشت و جمیع موقوفات امری از ادای عوارض و مالیات بخشوده گردید
طولی نکشید بقعه حضرت ورقه علیا و حضرت غصن اللسه
الاطهر و حضرت منیره خانم حرم مبارک حضرت عبدالبهاء در
جوار مقام بنا گردید و این شالوده و هسته مرکزی تشکیلات نظم
بدیع و مؤسسات عام المنفعه بین الملی خواهد شد که در آتیه
نزدیکی درین اراضی تا سیس میگردد.

پس از جشن صدم از اظهار امر حضرت اعلی ۱۸۴۴-۱۹۴۴
دست قدرت ولی امرالله از آستین عظمت بیرون آمده و بسرعت
عجیبی وسایل بنا و قبّه و بارگاه با عظمت و جلال مقام اعلی شروع
شد قریب سه هزار خروار سنگ مرمر خالص ایتالیائی از اجبار
صلبیه ایتالیا خریداری شد سرستونها جاری شده و ستونها یک
پارچه پنج متری درصندوقهای محکم و بوسیله کشتیها حمل و وارد
بندر حیفا گردیدند که از آنجا بکوه کرمل منتقل گردید از حسن اتفاق

در موقع حمل صندوقهای سنگ مرمر واقع غریبی رخ داد یکی اینکه
کشتی در بندر آتش گرفت و نیبی از آن بسوخت ولی آسیبی بسنگهای
مقام اعلی نرسید یکی دیگر آنکه در موقع حمل صندوقها که بوسیله
جرثقیل جابجا میشدند یکی از صندوقها افتاد و بقعر دریا فرو رفت
وقتیکه از قعر دریا بیرون آوردند ابد آسیبی ندیده بود و متجاوز از
دو سال است مهند سین و معمارهای مجرب تحت امر و هدایت
مستقیم معمار الهی حضرت ولی امرالله لاینقطع مشغول ساختمان
میباشند طاقها و ایوانهای حریم و ستونهای مرمر بطور جالب و
دلپذیری نصب و بنا گردیده دیده زائرین را روشن و قلب اهل
بهاء را در سرتاسر عالم قرین مسرت و رشک گشن میکنند و بزودی
سنگهای سرخ فام و سبزرنگ که هر یک علامت خاص و رمزی است
از حیات حضرت نقطه اولی بکار برده میشود گلگونی علامت
شهادت حضرت و سبزی علامت سیادت و هاشمی نسب بودن -
آنحضرت است همچنین قبه ذهبه با تلثلو و جلوه خاص
هریبنده ئی رابشگفت و تحسین وادار میکند که بلسان حال
میگوید " الشنا الذی ظهر من نفسك الاعلی و البهاء الذی
طلع من جمالك الابهی علیك یا مظهر الکبریا و سلطان البقا
و ملیك من فی الارض و السماء " .

پایان

طهران - سال مقدس - ۱۰۹ بدیع